

الذی یحی و ممیتا عندہم فی التورۃ و الانجیل

مکتوبات حضرت خواجہ محمد معصوم

فرزند و خلیفہ جانشین حضرت قیوم ربانی محبوب صمدانی شیخ اصحاب رومی
سہروردی مجدد و احب ثانی رشتہ اسد ثعالی عنہما کہ از مطالعہ ہر مکتوب
انوار و ادرات و الہامات بلند و مقامات و کمالات ارجند
ایشان روشن است و معاینہ آن بر قلوب طالبان
حقانہ و سالکان شریعت شریکین
سوار و لاریجین کینہ مجلی رہنمون
بکمال تصحیح و تصحیح و تمام
تہذیب و ترتیب

Check

192

در مطبع نظامی واقع کاپوڑ مطبوع کرد

فہرست مضامین کتابخانه مجتہد صاحب صدق امام بانی خیر علیہ السلام

صفحہ نمبر	مضمون مکتوب	صفحہ نمبر	مضمون مکتوب
۳۵	۲۱	در ذکر احوال حضرت محبت و صفات کمال آن	۱
۳۶	۲۲	در تخریج احادیثی مست و کلمات بدعت	۵
۳۸	۲۳	در مقام توحید و شرح ہر مرتبہ از کرامات متعلقہ	۳
۴۱	۲۴	در احادیث شوق حقیقت کتبہ شرح حدیث علیہ السلام	۴
۴۱	۲۵	در حکم خاصہ فی قصہ فیض مخصوص ہر سرزمین	۵
۴۹	۲۶	در بیان مرتبہ جمع و تریب تحصیل مرتبہ فوق	۶
۵۰	۲۷	در عدم ذات ممکن و حسن جمال عاریتہ	۹
۵۱	۲۸	در شرح احوال شریف و بیان باران شہ	۸
۵۲	۲۹	در مفاد شریفہ فی احادیث فضائل جہاد	۱۲
۷۶	۳۰	در اسرار کریمہ عند کم نہند و اعجاز ادباق	۱۳
۷۷	۳۱	در احادیث شریفہ کہ تعرض بحال درویشان نمودہ بود	۱۱
۷۸	۳۲	و انکہ حق تعالیٰ ادرین خاصہ بی شرکت مطلوبست	۱۹
۷۹	۳۳	و انکہ در کار بر محبت شیخ و تبعیت سنت است	۲۲
۸۰	۳۴	در فرق میان حیات دنیا و حیات برزخ صغیر	۱۲
۸۰	۳۵	در بیان قرب لایت قرب نبوت	۲۵
۸۲	۳۶	در بیان ظاہر ائمہ و باطن ائمہ	۱۶
۸۳	۳۷	در خصوص اغمال نباتات و اوقات و ارواح مخصوصہ	۷
۸۳	۳۸	در جواب اشکال شخصی کہ مشکل باحوال و قائل بود	۲۲
۸۴	۳۹	در بیان مکاشفہ و منہرست مجدد الف ثانی	۳۷
۸۵	۴۰	در نصیحت موعظت طالبان این راہ	۲۰

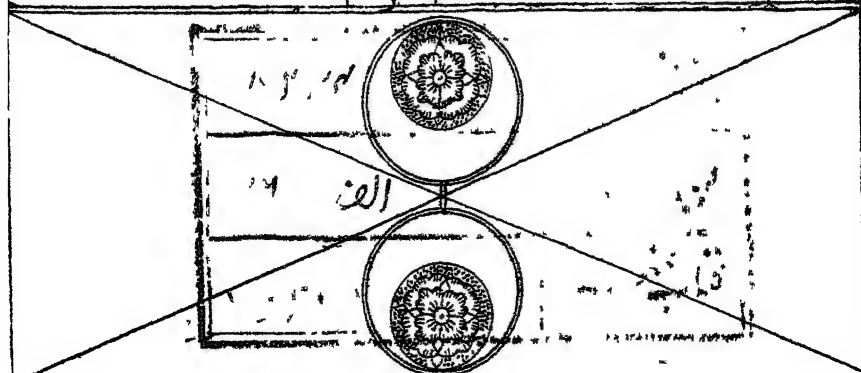
صفحه	مضمون مکتوب	صفحه	مضمون مکتوب
۸۶	۴۱ در دفع مظنه آرزوی دیگران خاطرے۔	۱۱۲	۶۲ در مقام رضا و اعتبار است۔
۸۷	۴۲ در آنکه تکلیف دنیا موجب احتیاج است۔	۱۱۳	۶۳ در نسبت حق با خلق بر وجه تشبیل و ذکر معارف مناسبه
۸۸	۴۳ در ذکر محصلات قرب الهی جل شانہ۔	۱۱۴	۶۴ در فضائل جهاد صغیر و شرح معارف جهاد اکبر۔
۸۹	۴۴ در شرح معانی هدایت بصراط مستقیم۔	۱۱۵	۶۵ در ترغیب ترک تنویف و نفی ارادت۔
۹۰	۴۵ در ذکر بعضی مکاشفات پیرنگیر خود۔	۱۱۶	۶۶ در جواب عریضه که کشش بر وارد عظیم بود۔
۹۱	۴۶ در ترغیب اتیان سنت و سرخ و جوش خج۔	۱۱۷	۶۷ در بیان ملامت و مسئله کلام الهی و تدقیق در آن۔
۹۲	۴۷ در تذکیر طلب و تفتیح و اتیان کمال مع معارف۔	۱۱۸	۶۸ در مراتب اصول و حلول بطریق اجمال۔
۹۳	۴۸ در بیان ترغیب بر التزام ذکر۔	۱۱۹	۶۹ در حصول بعضی ثواب جمیع ذرات بعد رسیدن بکمال کمال
۹۴	۴۹ در آنکه معالجه امراض لذت برداری و ادم و لذایست	۱۲۰	۷۰ در معنی حدیث القبر و روضه حسن ریاض الجنه مع بدایه
۹۵	۵۰ در اجوبه اسوالات ثنائیه سلوک عرفان۔	۱۲۱	۷۱ در آنکه تعلق با سوا از اشد امراض است۔
۱۰۲	۵۱ در اراض فضائل صوری و ترغیب کمالات طبیہ	۱۲۲	۷۲ در تحریض بر رضا بقضای الهی جل شانہ۔
۱۰۳	۵۲ در تأویل کبریا یا ایدالذین استوا بقوا الصالحات	۱۲۳	۷۳ در جواب شبهه که بر شریعت طریقت وارد شده۔
۱۰۴	۵۳ در اشارت بعضی کمالات اجود و اسرار مخصوصه خود	۱۲۴	۷۴ در سبقت اخصاصت هر چه در ظل او مستعار از آنست
۱۰۵	۵۴ در بیان حسن ایلام محبوب در اسرار عشق۔	۱۲۵	۷۵ در واجید و احوال در ذکر لحوظ و محظوظ نیست۔
۱۰۶	۵۵ در جواب آنری که خطره زوال و افشای هر گشتی است	۱۲۶	۷۶ در حسن تأویل سوره اخلاص۔
۱۰۷	۵۶ در کثرت ظهور کیفیت در غیر مراقبه۔	۱۲۷	۷۷ در علامات وصول بدرجه کمال۔
۱۰۸	۵۷ در آنکه نجات آخر و قرب حق تمام بمطابقت است	۱۲۸	۷۸ در ترغیب ایثار و فانی شدن و اتباع سنت و فانی شدن
۱۰۹	۵۸ در بیان تحریص بجانفان نسبت طبیہ۔	۱۲۹	۷۹ در تحقیق مقام بندگی مع اسرار و رموز سورۃ ناس
۱۱۰	۵۹ در ترغیب بر التزام تیار و تفتی وجود۔	۱۳۰	۸۰ در تضاد بندگی با ولادت و روحانی مبارک و بعد از سر آمد
۱۱۱	۶۰ در آنکه شریعت حقه اصل جمیع کمالات است۔	۱۳۱	۸۱ در آنکه ترک کثرت شرط این راه است۔
۱۱۲	۶۱ در عدم علم بحال نفی حال از علم بایجاد و تعلیم طریقت	۱۳۲	۸۲ در آنکه حصول مطلوبی گذشتن از خود ممکن نیست

صفحه	تذکره	مضمون مکتوب	صفحه	تذکره	مضمون مکتوب
۱۳۱	۸۳	در آنکه فساد اسباب صومری مردمان را بطنی است.	۱۴۱	۱۰۴	در آنکه نفایس فیض لایزال التزم آواش غیره را بلیت مطلوب
۱۳۳	۸۴	در موطوع و شوق است در نماندن حزن.	۱۴۳	۱۰۵	در فضیلت فقر و ترغیب تحصیل فنا.
۱۳۴	۸۵	در حل شبهاتی که بر کلام حضرت محمد (ع) ثانی نموده شد.	۱۰۶	۱۰۶	در آنکه در محبت اقی حلال زیاد از جلال لذت بخش است
۱۵۰	۸۶	در حصول نتیجه میث بهر وجه از تحصیل کمال است.	۱۴۴	۱۰۷	در بیان عظمت مطلوب حل علا.
۱۵۲	۸۷	در بیان امور که ابلاغ آن ضرورت است.	۱۰۸	۱۰۸	در نضاح سودمند ظاهر و باطن.
۱۵۳	۸۸	در مسائل قرینیت تفصیل سیری و تاقی فنا و غلبه بر حریف.	۱۴۵	۱۰۹	در احاطه قیاسیست به نعم و نقطه عالم خلق عالم اغفر.
۱۵۹	۸۹	در اشارت به جامعیت عارف.	۱۴۷	۱۱۰	در شرح رباعی عارف وحیده شیخ ابوسعید.
۱۶۰	۹۰	در بیان عدمیت عارف.	۱۸۰	۱۱۱	در شرح احوال شخصیست که نضاح عارفانه.
۱۶۱	۹۱	در اظهار محبت پیغمبر و محبت به صاحب انحضرت.	۱۹۱	۱۱۲	در تنبیه بر وقع خطا و ضرورت استیضای هر شد.
۱۶۲	۹۲	در ترغیب تحصیل طریقه بندگی مسالمة و عجب اعمال.	۱۸۲	۱۱۳	در اوایل کردی اندر نور سعادت الارض الایه.
۱۶۳	۹۳	در حل آنکه بر تقدیر فنا عالم فنا چگونه باشد.	۱۸۵	۱۱۴	در فضیلت علو نیت و محبت و حزن.
۱۶۴	۹۴	در دفع شبهه صاحب نیت که بر مقرر قوم نموده.	۱۸۶	۱۱۵	در غرض و محبوب حقیقه حل شان.
۱۶۵	۹۵	در ترغیب تحصیل نسبت این بزرگواران.	۱۸۷	۱۱۶	در بیان وراثت حق سبحانه و تعالی.
۱۶۶	۹۶	در نصیحت امام اقبال و گران و وظائف بندگی.	۱۸۸	۱۱۷	در ترغیب تحصیل نفای قلب و ن.
۱۶۷	۹۷	در اظهار کلمه دوستانه بطریق عارفانه.	۱۸۹	۱۱۸	در رعایت مقام شیخ و ذکر لوازم آن.
۱۶۸	۹۸	در بیان طریقه تعمیر ضمیمه عبودیت.	۱۹۰	۱۱۹	در جواب ابائی شخصی که متضمن ایراد بوده و در جواب
۱۶۹	۹۹	در تقریر بعضی معارف و مضبوط اوقات.	۱۹۱	۱۲۰	در جواب ابائی که در مشتمل بحالات عالیه واقع روشن بود
۱۷۰	۱۰۰	در بیان حال طریقه علویه صوفیه و ذکر نضاح.	۱۹۲	۱۲۱	در آنکه مدینت از صل است مطلق هیچ چیز مستقل نیست
۱۷۱	۱۰۱	در آنکه مصداق حصول نسبت فی تحلیل است کلام تربیت.	۱۹۳	۱۲۲	در شرح احوال شخصیست که بسلامت تحصیل احوال اربابان
۱۷۲	۱۰۲	در ترغیب تحصیل معرفت صل و تخریر جان آن.	۱۹۴	۱۲۳	در ترغیب اعطای همت و تفصیل شود بر نشانها دیگر.
۱۷۳	۱۰۳	در اظهار محبت و دید قصور اعمال.	۱۹۵	۱۲۴	در فرق ایمان عوام و خواص و اخلاص و خواص.

صفحه	مضمون مکتوب	صفحه	مضمون مکتوب	صفحه	مضمون مکتوب
۲۰۰	در تذکیر نصیحت و پندیر	۲۱۶	ظهور جلال الهی در کمال انعام و مرتبه ولایت	۱۲۵	در تذکیر نصیحت و پندیر
۲۰۱	در بیان تنجیه کبریّه استجید الکرام و کمالات شریعه	۱۲۶	در غیب تعلیم و فاکت خضای حلاج و حسن خلق	۱۲۶	در بیان تنجیه کبریّه استجید الکرام و کمالات شریعه
۱۲۶	در بیان حقیقت ممکن و غنای حقیقه	۲۲۰	در تذکیر و شریعت مرآت حسن جمال است	۱۲۶	در بیان حقیقت ممکن و غنای حقیقه
۲۰۲	در تذکیر طالب و واجبه طالب اسواست	۲۲۱	در تذکیر و لزوم این است و خفا و نسبت حضرت	۱۲۸	در تذکیر طالب و واجبه طالب اسواست
۲۰۳	در تعبیر واقعیه عالی که شخصی پرسیده	۲۲۲	در تذکیر فائده اول است درین راه	۱۲۹	در تعبیر واقعیه عالی که شخصی پرسیده
۲۰۴	جمع کلمات حضرت ابی نبوی متفاضله بعد از حجت	۱۵۱	در تذکیر نسبت باطن قوت پذیر و تعلیمی با حکام شریعه زیاده شود	۱۳۰	جمع کلمات حضرت ابی نبوی متفاضله بعد از حجت
۲۰۵	در نصیحت و غیب تحصیل غنای قلب و نفس	۲۲۳	در حل شبهه که بر کلام حضرت خواجہ وارد شده	۱۳۱	در نصیحت و غیب تحصیل غنای قلب و نفس
۲۰۶	در فصل سودمند	۲۲۴	در تذکیر مقصود از فایز و اقبال گرفتاری اسواست	۱۳۲	در فصل سودمند
۳۳	در جواب نامه شخصی که از غم حال و کاف و تفسار با بوده	۱۵۴	در شرح احوال شخصی که در ریاضه وی مندرج بود	۳۳	در جواب نامه شخصی که از غم حال و کاف و تفسار با بوده
۲۰۷	در ردی بزرگان باشاره تفحص اسرار ایشان	۲۲۷	در تذکیر ظاهر سلب تخریب باطن است	۱۳۴	در ردی بزرگان باشاره تفحص اسرار ایشان
۲۰۸	در تذکیر و عده منصب بآردن بی شکل است	۲۲۸	در تذکیر و توحید و تخیل کلمات صلوة و ظهور و باطن	۱۳۵	در تذکیر و عده منصب بآردن بی شکل است
۱۳۹	در نصیحت مفید	۲۳۲	در اظهار افراط و مجتنب است پیر و صاحب می	۱۳۹	در نصیحت مفید
۱۳۷	در تذکیر اسرار غامضه بطریق اجمال	۲۳۳	در اظهار و رد و سود و گداز	۱۳۷	در تذکیر اسرار غامضه بطریق اجمال
۲۰۹	در غیب اسرار و کشف کلمات و غیره و نسبت افرا	۲۳۴	در ولایت شکر نعمت و شکر اندک از آنی جل جلاله	۱۳۸	در غیب اسرار و کشف کلمات و غیره و نسبت افرا
۲۱۰	در بیان حقیقت طاعت کامل	۲۳۵	باید که ظاهر در رنگ باطن بدوم حضور و مصروف باشد	۱۳۹	در بیان حقیقت طاعت کامل
۱۴۰	در بیان اشعاع نبوی که در هر کسی است و نسبت اعتقاد و عملی آن	۲۳۶	در عظمت مطلق جل جلاله و ولایت بر احکام است	۱۴۰	در بیان اشعاع نبوی که در هر کسی است و نسبت اعتقاد و عملی آن
۲۱۱	در تذکیر و حقیقه را بر مردم هیچ نسبت نیست	۲۳۷	در تذکیر نصیب سالک است مطلق حجت جز استمالک نیست	۱۴۱	در تذکیر و حقیقه را بر مردم هیچ نسبت نیست
۱۴۲	در کمال انسانی اثبات کلامیه بیان مجدد بعد و تر	۱۴۲	در اشارت اسرار غامضه اذواق خاصه خود	۱۴۲	در کمال انسانی اثبات کلامیه بیان مجدد بعد و تر
۲۱۲	در تذکیر طالب علم عی از و وصول آن بجز پیر و مرید نیست	۲۳۸	در دوام و دو گداز طالب حق و مرید نیا	۱۴۳	در تذکیر طالب علم عی از و وصول آن بجز پیر و مرید نیست
۲۱۳	در تذکیر و حاصل ما از ارادت خلایق این ضلال است	۲۳۹	در شرح بعضی کلمات مصطلحه این طریقه و علی	۱۴۴	در تذکیر و حاصل ما از ارادت خلایق این ضلال است
۲۱۴	در تذکیر و توحید خلاصه تمام مسوکه است مع فصلی	۲۴۲	در شرح احوال علی و وجه الکمال	۱۴۵	در تذکیر و توحید خلاصه تمام مسوکه است مع فصلی

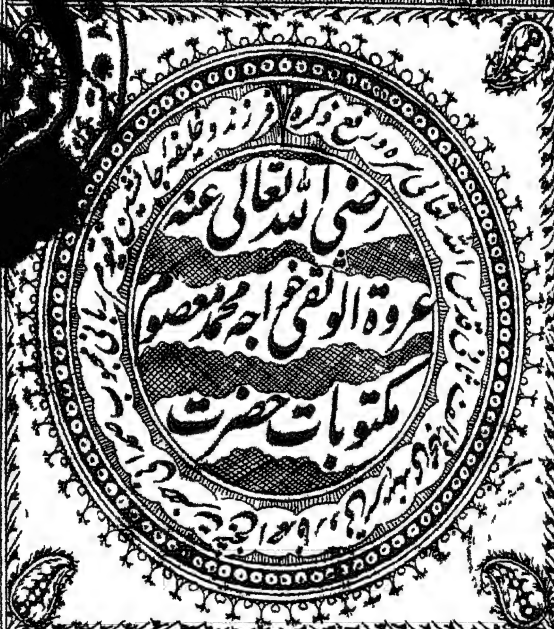
صفحه	مضمون کتب	صفحه	مضمون کتب
۲۴۳	در تزیین مطلوب کلمات بر اعلامی است -	۲۴۳	در انگه دیده و آت کمال پیرست و ذکر نصاب
۱۹۸	در انگه شرط نخستین این راه فاست -	۱۸۹	در شرح کلیه طبعیه که آن حضرت مجده الف ثانی هم گردید
۱۹۹	در انگه یاس رعل مستلزم اعتماد بر گرم است -	۱۹۰	در ذکر معرفت سموه از حضرت پیر و دیگر
۱۴۵	در تزیین غرض مشوب نباشد حتی الاحوال الموحید	۱۹۱	در کلمات ذات محبوب عارف تام المعرفه
۱۴۱	در فصل پنج نامه -	۱۹۲	در کلمات حاصلات که از حضرت مجده الف ثانی
۱۴۲	در انگه ظاهر و کمال این مقام حضور و صورت	۱۹۳	در ذکر کلمات و مکاشفات حضرت مجده
۱۴۳	در جواب اینکه علم حق تعالی از علم خود کم یابم -	۱۹۴	در کلمات حضرت ایشان که در این باب احوال و معجزات است
۱۴۴	در بیان خلاصه سلوک بطریق اجمال -	۱۹۵	کشف بهر تبارع نبوی بلیت بر لایسمی مع معارف خفیه
۱۴۵	در انگه شایدهات و تخیلات کافیه باید نمود -	۱۹۶	در بیان مقامی فوق مقام رضا -
۱۴۶	در انگه فاش و معرفت مست و غریب بیل این دولت	۱۹۷	در جواب گفته که شش بر واردات بود و جواب سوله
۱۴۷	در عدم اعتماد بر کشف قائل و کمال معرفت تحقیق فنا -	۱۹۸	در تفسیر من ابطه بهر شش و دوم و کوفای قلب و نفس
۱۴۸	در غیب که علم شرع و احیای مصطفی و من نصاب دیگر	۱۹۹	در شرح ادواق و مواجید که شخصی نوشته بود -
۱۴۹	در طلب تسلط بر بیت و مجتهد و ذوق نسبت علم آن	۲۰۰	تحریر و دام که از اخبار عزالت و تجویز تعلیم طریقت -
۱۵۰	در خصائص حضرت مجده الف ثانی و تعرض حال روشی	۲۰۱	در بیان نسبت شخصی و ذکر نصاب نامه -
۲۵۵	در بیان مقام جمع و غریب بیل فرق بعد الجمع -	۲۰۲	در تذکره و نصیحت مفیده -
۱۵۱	در شرح احوال و محبت فهار و تحقیق حیات و حضرت خیر	۲۰۳	در سررغامه فناء و بقا و قیومیت جامعیت -
۱۵۲	در سررغامه فناء و بقا و قیومیت جامعیت	۲۰۴	در فکر ممکن و غنای واجب و جمل -
۱۵۳	در بیان و مقصود به اعمال خود و افکانش نسبت شخصی -	۲۰۵	در وایت حق کلمات و لایات که از حضرت مافوق کن
۱۵۴	در بیان عدیت سالک ناهیت ممکن -	۲۰۶	در اشاره کلمات خود و کلمات شخصی قدس سره -
۱۵۵	در طلب اطمینان و نفس است کمال آن و قرب نیست -	۲۰۷	در عطف و تذکره نصیحت
۱۵۶	در انگه مقصود از خلق انسان تحصیل معرفت حق است -	۲۰۸	در کلمات حضرت مجده الف ثانی قدس سره -

صفحه	تعداد	مضمون کتب	صفحه	تعداد	مضمون کتب
۲۹۲	۲۰۹	در نصیحت مداحی طریقه تعلیم نقشبندیه	۲۲۵	۳۰۴	در تفصیل بعضی حالات و مقامات
۲۹۳	۲۱۰	در بیان انقسام علم کبریا و قسم است	۲۲۶	۳۰۸	در ذکر بعضی لوازم پیشرفت
۲۱۱	۲۱۱	در فضایل نامه	۲۲۷	۳۰۹	در فضیلت در و محبت و مرغیب تعمیر آخرت
۲۹۴	۲۱۲	در دلالت بر علم امور	۲۲۸	۳۱۰	در تخریض ایستادن ایستادن علی بن ابی طالب علیه السلام و تخریض عیسی علیه السلام
۲۱۳	۲۱۳	در وجوب طاعت عالم و دنیا نسبت به طاعت عالم حق	۲۲۹	۳۱۱	در ذکر بعضی احوال حضرت پیر کبریا خود قدس سره
۲۹۵	۲۱۴	در تذکیر و نصیحت	۲۳۰	۳۱۲	در دفع احوال حکما و تحقیق وجود زائر و عین کمالات نماز
۲۹۶	۲۱۵	در ترجیح نسبت نعم بر حیات و لفظ	۲۳۱	۳۱۳	در کاشف حضرت مجدد الف ثانی قدس سره
۲۱۶	۲۱۶	در مرغیب بر تحصیل فنا	۲۳۲	۳۱۴	در تحقیق کلمات فای نفس
۲۹۷	۲۱۷	در علمای صوفیه عینیت با حق وجود و شناختن دران	۲۳۳	۳۱۵	در فضیلت خدمت در ایشان و محبت ایشان
۲۹۸	۲۱۸	در کمال طریق اجماعی و ترقی در طریق کبریا و ذکر کمال	۲۳۴	۳۱۶	در مضمون عزادار شاد تحصیل کمالات ذکر و صلوات
۳۰۰	۲۱۹	در معانی کبریا و در فضیلت شوق بر شوق ملک	۲۳۵	۳۱۷	در تحذیرت محبت حق سبحان و دیدن تصورات اعمال
۳۰۱	۲۲۰	در کمال کفایت و در معرفت حقایق غایت	۲۳۶	۳۱۸	در روزی با سر حقیقت صلوات بطریق اجمال
۳۰۲	۲۲۱	در بیان علو محبت حافی با ذکر معارف مناسبه آن	۲۳۷	۳۱۹	در اشارت بعضی مقامات حضرت خواجہ محمد نقشبند
۳۰۴	۲۲۲	در تامل کبریا و قدسنا الی اعلا و من علی کماله	۲۳۸	۳۲۰	در حصول بعضی بشارت باره حضرت خواجہ محمد نقشبند
۳۰۵	۲۲۳	در حل شبهات مجدد الف ثانی و انکشاف معاملات پیچیده	۲۳۹	۳۲۱	در شرح معرفت مسموع از حضرت مجدد الف ثانی
۳۰۶	۲۲۴	در شرح بعضی مواجید و حل استفسارها			



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

درین ایام تبریق خدمت نام برای طالبان علم خدا دانی رساله فیض



سب استغای شاد و ثمان سادت اقتران حافظ محمد ابو سعید خان

مطبع دارالکتاب و المطبعه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله العلي الاعلى والصلوة والسلام على رسول الله محمد كما يحب ربنا ويرضى وعلى آله واصحابه كما يليق
 بعلومناهم ويحرمي اما بعد اين لآلى است منشوره و منشوره كه شناوران بحر عرفان از فقر غيب
 بهويت بقواصى جذبات احديت برآورده و كوكنان خواشى امكان از مكان سراوقات واحدت
 به تيشه رياضت بل سابقه موهبت كشيده كنون در صدف جوامع الكلم و قمر موز در كنن مجامع الحكم
 متضمن اسرار خفيه و علوم بدعيه و مشتمل بر شواهد عجيبه و معارف غريبه كز ازانوار كمال بوستان
 از بهار وصال شگوفه گلستان على و نوباوه باغستان هدى حلال حقائق تشبيه و مفتاح دقائق
 شريفه شرح مراتب ولايت و همين كمالات نبوت توضيح شريعت و نتيج حقيقت تفسير بينات محكمات
 و تاويل آيات متشابهات اطوار علما از مبادى آن پيدا و احوال صوفيه كبر از مقدمات آن بهر پيدا
 منازل متاخرين منبر عروج آنرا از بينه و مدارج متقدمين را يك نكته ازان نگيننه دانه نقطه اصول
 دايره وصول تفصيل مقامات قيوميت و خلت و اجمال مراتب محبت و محبوبيت شعير

نفى كل لفظ منه و روض من المنى | بوفى كل سطر منه عقد من الدرر

اوام الله تعالى ظلال منظره و بركات منظره و هو الانسان الكامل و الفرد الجامع آية الاولياء

معجزة الانبياء سلطان ملك الولاية وملك سر الهناية قارس مضمار الكمال وفازن اسرار الجلال
والجمال نجم سما الداية وشمس افق النباية باسط الايدي بافاضة الاذواق وناشر الابدان من الوجود
والاشواق اتجه من بين الاعراض والذات للعالم الذي هو نزل الصفات **س**
ای آنکه چو ذات خود سراپا آئی به بر سر خلافت بشر برهانی به عالم عرض و ذات تو آنرا جوهر
ای جوهر و لازم که امی کافی به قوام العالمین و قیوم العالمین و ارث الانبیاء و المرسلین **س**
لایدر که الواصف الطری خص الله به و ان یک سابقانی کل باوصف به الفاروقی النسب الحمدی المحب
القسی المحدث و السهرندی المولد و هو الشیخ محمد معصوم ابن الامام الربانی و الاکبری الرحمانی
کاشف اسرار السبع المثانی و التاج و دلائل الثانی النائب مناب رسول اسد و الممدی بهدی حبیب
کمال الشیخین و رتبه الختین صاحب الولاية الاصلیه و مخزن الانوار الالهیه خزینة الرحمة و وفیته الحکمة
الصلة بین البحرین و المصلح بین الفتنین **س** ای ناطقه زاکلین کمال تو کلیل به بر حال تبه حال تو بران دلیل
حسنت ملک حبیب عجاایمت به باقد مصفا بخران خلیل به الامام الهام حجة الله فی الامام
الشیخ احمد رضی الله تعالی عنه و رضی هو عنه سبحانه بر طالع البان یقین و سالکان را دهمین بهر بیت
که دوستان حضرت ذوالجلال و باده نوشتان خجسته وصال بحکم خلقه باخلاق اسد و با تنال فایض
میکنیکم اسد بر وفق کلام آبی حل شانه و بر طبق سنن مصطفوی علی مصدرها الصلوة و السلام مشکلم اند
و چون صفت کلام ربانی نصیلت به کثیر و یددی به کثیر آمد لا جرم در حدیث نبوی همچنان اضلال
و اهدا ظهور فرمود و در کلام اولیای کبار که متابعان آن خواجده اختیار نند نیز بران طبق کلمات افتاد
بلکه ازین برگزیده با حکم جا بهر دانی سبیل و وجود بشریت خود و راه او سبحانه در باخته بوجود و محبوب
حقانی بقایافته اند و زبان شان حکم شجره موسوی گرفته مصرع زبانی ز ما بود گوینده او به سخن
میظن علی لسان عمر آنرا گواه است پس بر بهوشمندان اولی الابصار ناگزیر است که کلمات این کابر
بسم قبول پیش آیند و متر صد ثمرات آن باشند و آنچه ازین علوم و معارف از کمال تازگی و دلنشاط
بغم شان نه در آید و در رنگ متشابهات قرآنی تا دلیل جویند یا علم آنرا بر قائل آن مغفوض در ارتقا

از شایع ایشان بهر دگر دند باده و تخم فدا و بعد الحق الا الضلال و چون تاریخ اختتام این قدسی آیت
بگوش بگوش از سر و ش غیب هیچ کمالات نبوت میرسد اگر این دره التاج را بعین نام می خوانند می شاید

مکتوب اول در قطع مراتب ظلال و معراج بمعراج نهایت الهیایه به پیغمبر و والد بزرگوار خود

عرض داشت بقدر کمتر بن محمد مصدوم بذروه عرض خاک نشینان استانه علیا میرساند احوال و اوضاع
خدمه اینجده و مستوجب حرمت سرافراز نامه عالی که بمصوب میرزا خان مرسل بود و در آن این عا
مهور ناقابل دور از کار را با انواع عنایات سر بلند ساخته بودند و شرف از و رو و آن یافت

لطفها بسیکنی ای خاک و رت تلخ سرم

من که باشم که بران خاطر عطر گزرم

قبله گاه از احسان او تعالی چه توان نوشت و بکدام جوارح مکافات شکر او سبحانه توان بجا آورد
مگر آنکه خود را خاک سازد بلکه از خود نامی و نشانی نگذارد و هنوز حق آنرا بجا نیاورد و ده باشد چه
هر عبادتی که باین طرف منسوب بود البته قاصرست و عجیب و نقصان منقسم اللهم لا اخصی ثنای
علیک انت کما انیت علی نفسک مکتوبات و معارف شریفه چه دیده را اخوی خواجه محمد باشم از آگه
فرستادند و درجه آن نه بان مشابه است که فرخنده فهم هر چه سرانجامی باشد و آنچه اندراج یافته
که افراد عالم بنگی ظلال اسما و صفات و اجبی است غرضانه پس همه اعراض بودند که جوهری در میان
اینها کاین نباشد تا قیام آنها بآن جوهر بود پس از ذات اقدس ایشان را جز حمدان نصیب نبود
و نصیب شان غیر از صفات نباشد مگر یک ذات عارف الخ شفی در نماز تراویح در مراقبه مطالعه
این معنی افتاد و دید که اعراضی که ذات این کس بودند یا اصل خود خود ذکر و مدح و بیج نامی و نشانی از آن
نماند و به تمام مضحی و محو و تماشای در اصل خود گشت هر چند میرود و همه در اصول خود میرود و در اصول
الی ما شاء الله تعالی در شهود گشت تا هر چه میرود همه در وجه و اعتبارات میرود که اصل اصول اند و ازین اصول
و اصول اصول بذات مجرد رسیدن محال است اصول همه انقطاع می پذیرد و ذات غرضانه
ماورای ماوراست چه اطلاق اصل در آن حضرت جل سلطانه ساقط است آخر الامر معامله بیاسید

و یقین یقین معلوم شد که هرگاه اصل توصفات و اعتبارات باشند نهایت سعی آن خواهد بود که نظرا
در اصول خود مضمحل و متلاشی سازی و بعد از اضمحلال در اصل از اصل گذشتن معنی ندارد و امری
دیگر باید که نصیبی از حضرت ذات فزاگیر و جل سلطان در آنوقت بخاطر رسید که شیخ محی الدین بن العزیز
قدس سر و خوش میفرماید ما بعد از الاله عدم المحض یعنی نیست بعد از فنا و اضمحلال در اصول
اگر عدم محض چه اصول را در آنحضرت راهی نیست غیر از انقطاع و ذات مجرد و را در اله را دست
تا این را ذات عطا نفرمایند ذات تعالی رسیدن محال است و آنچه حضرت ایشان نوشته اند
که این قسم بزرگ و یک عصر متعدد دخی شود و علاوه یاس مذکور شد و آنقدر غم و غصه روی داد که چه
نوسید در آن یاس گاهی بخاطر میرسد که تابع کامل را از جمیع کمالات قبیح نصیب است پس عدم
تعدد بکدام اعتبار خواهد بود و اما فرق اصالت و تبعیت باشد اما این قسم خاطر سنگین آن اضطراب
نمیشد محرمی نبود که با وی در دول در میان تواند آورد و آخر الامر بر وفق کریمه هستی اذ انست یا انست
و طوطو انتم قد گذر بواجانم نصر تا بر آخر مکتوب هشتم و یکم از مکاتیب جلد ثالث که نامزد این فقره شد
اطلاع دادند هر چند مکرر بر آن مکتوب گذشته بود اما گویا ازین سر اطلاع دادن مصلحت نبود که
چشم پوشیده ازین حرف میگذاشتیم اما کمال توجه شریف امیدوار است که ازین معادری بکشاید چون
درین نشن بر این امر اطلاع یافت تفصیل در خود مطالبه نتوانست نمود و نشاء الله تعالی توجه حضرت بهر دو مطلب

مکتوب دوم در بعضی اذواق مخصوصه بایان شمول عنایات
اوسحانه نیز به پیر بزرگوار خود رسیده الله تعالی عنه

سر خدا داشت کثرین بند با محمد معصوم زده و از بوقوف غرض بار یافتگان هدیه علیه میرساند احوال
و عاگو یان این حد و همین توجهات علیه مستوجب رحمت غیر از اکام فرقت و مهاجرت اندوای
واقع نیست خیال وصل تو تا حال زنده سیدار بود و اگر نه با غم جسم این حیات پیچیده چه
سر از نامه های گرامیه با معارف اسرار سامیه پی در پی میسرند و معامله را از خفیف با وج میسرند

مکتوبیکہ متضمن تجلیات ثلثہ است درین اوان رسید بقدر استعداد خود از ان بهره ور گردید و حظی
 فرا گرفت بعد از ان مکتوبیکہ مشتمل بر معارف نور صرف ذاتی بت شرف ابرار یافت و حین مطالعہ
 آن مشغوری از نور صرف یافته بود بلکه فنائی و بقائی بآن نیز نفیید و تا مدتی در ان استغرق شدہ
 ہر چند در وقت کتابت آن نسبت مستورست تا وحش چه باشد حضرت سلامت از عنایات او تعالی
 چه نویسد و احسانهای او را بسجائہ چنان بیان نماید کہ نشان کشان میرزا چند ندانند کہ کجا میرزا کجا
 میرزا اند اما التناذات و کیفیات کہ درین میان روی میدہند بیان آن نمیتواند کرد و ذوقی ست
 نہ بیانی **س** من نہ باختیار خود میروم از قفاسی او بہ آن دو مکنت عنبرین می بر دم کشان کشان
 حضرت حق سبحانہ علم و تمیز کامل بتوجہ عالی عطا فرماید رب زدنی علما قبل ازین بخصوب قاصدی
 واقعہ نوشتہ فرستادہ است اگر بصحت و تقسم آن ممتاز شود و کمال بندہ نوازی ست والعبودیتہ

مکتوب سیم و انکشاف نسبت عزیز می بہ پیر بزرگوار خویش رضی اللہ تعالی عنہ

عرضداشت احقر الخدمہ محمد معصوم بذکر و عرض آستانہ بوسان میرزا انداز از نزدیک از شرف سعادت
 حضور مجبور گشتہ است خبری از خادمان آن در گاہ باین شکستہ بال نرسیدہ بسی نگران ست
 احوال خادمان اینجای مستوجب حمد ست و اوقات را بجمعیت بسیر میرزا حضرت سلامت مشب
 کہ شب شنبہ بہت و ششم ربیع الثانی بود میان شیخ منزل ازین دار حلت نمود و خوب رفتند و رفت
 دفن کلاہ تبرکی آنحضرت را کہ پیش بندہ بود و را کلاہی کہ آنحضرت بندہ را بتخصیص عنایت فرمودہ
 بر سر ایشان پوشانید بجز و پوشانیدن یا بعد از لحظہ دید کہ نسبت علیہ خاصہ آنحضرت در ایشان جلوه
 گشت و تمامی این عزیز را در گرفت بعد از ان تمام مقبرہ را نسبتش فرو گرفت بکہ تمام
 آن گرد و نواحی را لا مال از نور ساخت قبل من قبل بلا عسلہ

مکتوب چہارم و حصول مقام عالی کہ اصل متعلق ست نیز لوالہ بزرگوار خود

عرضداشت نیازمند درگاه والا محمد معصوم بعرض اقدس میرساند احوال این شکسته بان میسر
آن کتب امانی و آمال بروجا استقامت است و هیچگونه دروغ نیست امور فتور راه نیافته امید میدارد
که بطفیل نظر عنایت آنحضرت در چند نفس عاریتی که مانده نیز فتور راه نیابد ثانیاً معروض میدارد
که فقیر تا مدت ها مقبوض و معنوم می بود آخر الامر توجیه عالی السطی عظیم روی داد و دوران بسط مقامی حاصل
بس شکر نمودار شد و در آن وقت چنان معلوم گشت که این مقام فوق جمیع مقامات ظلال است
مقام اصل الاصل است که شائبه ظلمت بآن راه نیافته خود را به تمامه داخل آن مقام یافت
و سر خود را داخل مرکز آن مقام دید و باقی خود را ته آن مرکز محاذی بآن و بعضی چیزهای
دیگر هم در آن وقت مشهود بود اگر در حضور من بودی محتمل که بعرض میرساند

مکتوب پنجم در اشارت بحصول نسبت سابقین با معارف
متعلقه آن نیز بوالد بزرگوار خویش رضی الله تعالی عنه

عرضداشت بنده کثرتن محمد معصوم بذروه عرض خاک نشینان درگاه عرش اشتباه میرساند
که سرافرازنامه گرامی که از سرای همدول مرسل بود در سید جانهای افشوده با سروری کامل
بخشید و دلهای مبره را حیات جاودانی از سر نو از زانی فرمود و حمد سبوحانه که متعلقان آنجا
از ان مملکه بجافیت ماندند سفری که مولانا محمد صدیق اختیار کرده بود و او اهل بهم در نظر فقیر چندان
زیبائی نمود پس با پسری روی اگر در خانه باشد کسی به میل بیرون چون کند دیوانه باشد کسی
ثانیاً احوال شکسته خود را بعرض میرساند حضرت سلامت این فقیر را ازان باز که بعالم فرود
آورند نشان آن نسبت را که در وقت عروج بآن مشرف ساخته بودند میان من می باید که اند
عین و بسیار بیگانه است عین و بسیار ازین نسبت قلیل انصیب اند بلکه هیچ مناسبت ندارند
این نسبت مخصوص بسابقان است اصحاب عین در رنگ اصحاب بسیار ازین کمال چه در پند
و در باب ظلال در رنگ عوام مومنان ازین همه چه فرگیرند محبت ذاتیه که در آنجا ایلام محبوب

از دیاد محبت بخش است نسبت بانعام او اینچنان تحقیق میگردد و چون بدو جودان خود در جمیع
 میکند بی تکلف می یابد که حظی و علاوتی بلکه از دیاد محبتی که در وقت ایلام محبوب است در هنگام
 انعام او نیست توان گفت که تصویر ایلام محبوب فرحتی و سروری می بخشد که در نفس انعام
 آن فرح و سرور ثابت نیست چه در محبت ذاتیه هر چند فرح و سرور از اشیا نفسانیة منزله و مبرایا
 اتمیت و ملکیت پیدای کند عالم را بتماهی اعراض می یابد که بوسی از جوهریت نیافته است و قیام
 بذاته در حق آن ثابت نیست قیوم جمیع اشیا و اوست سبحان الله بلطف انا بلکه مشار الیه
 بجمیع اشارات هم اوست تعالی چه ممکن را ذات نیست و اشارت بعرض عین اشارت بقیوم
 اوست ممکنات را اشباح بیش نمیداند و زیاده از اراده امر جارجی در دنیا تصور نمی نماید قدرت
 کامله او تعالی را باید ملاحظه نمود که این اراده را که محض در مرتبه حس و هم مست برنجی ثبات و تقریر
 داده است که از زوال مصون و محفوظ است و معامله ابدی باین مربوط و قیام اعراض را برنجی میابد
 که از ثبات عالیت و ملکیت پاک و مبراست بیش ازین نیست که ثبوت و تقریر اشیا و اوست تعالی و العزیز

مکتوب ششم در فنای اتم و بقای کل نیز پیر نیز گوار خود رضی الله عنه

عرض داشت هم در ملازمت عالی محمد معصوم بذروه عاکفان آستانه عالم ایشان میرساند حسن مجال
 که متوهم میشد چون عاریتی و ممانتی بود و باطل امانت منصرف گشت و غیر از شر و نقص هیچ چیز باقی نماند
 حضرت سلامت در انشای این تحریر جالسی روی دید که انعام که غیروی هیچ چیز ظاهر ننمود
 رو باستان را آورد آن کمالات که باصل خود در جرح کرده بود و جلوه گر شدن گرفت درین انشا
 غیبتی روی اوی بنید از لبس که طعام بسیار خورده است در طبیعت بهر دگرگی پیداشده است و
 پشت رو داده می یابد که از هر گد و پوست حتی که از رنگ ناخنا هم ماده میکشند و می برآند چون
 بافاقت آمد و دید که عدم را بتماهی برآوردند و غیر از آن کمالات چیزی دیگر ظاهر نیست خود را بتماهی
 نورانی و لطیف یافت بعد از آن دید که آن کمالات که بآن بقا منجمیده اند باصل خود در جرح کردن

گرفتند و باصل الاصل ملحق گشتند و ظهور در آنحضرت بطریق اصالت و حقیقت پیدا کرده
اتصال بی کیف حاصل نمودند این زمان آنکه از عدم تمام کننده بآن کمالات ملحق شده
آنجا اطلاق یافت و نسبت ظاهرا بمنظر چون نسبت عالم خلق به عالم امر یافت حقیقت اکالات
الفعالی اینجا ظاهر میشود و بعضی امور دیگر نیز اینجا معلوم بودند و آنست نوشت
انشاء الله تعالی چون بدولت حضور مشرف گرد و بعضی رساند

مکتوبات پنجم در عظمت مطلوب و عجز از ادراک آن نیز به پیر بزرگوار خود رضی الله عنه

عرض داشت که تشریف بدارم بمحمد مصدوم بذره عرض باریا تنگن آستانه علیا میرساند که احول
و اوضلع خدمه اینخود و مستوجب حرمت همواره تر صد استماع اخبار فرخنده آثار سلامتی
خدمه عقبه علمیه و انگیرست اشتیاق دریافت دولت حضور را چه شرح دهد و سوز و گداز
جدائی را چنان و ناپدید در دغم خون شد آخر چند جو شوم می اندر آگینه چند نوشتم
قبله گاه حجب کار و بار است و طرف فرخ و دلالت در عین آرام حرمان است و در نفس میل بچران
می یابد و نمی یابد و نمیداند که چه می یابد و چه نمی یابد تضاد و رتضاد است و تناقض در تناقض است
سیدهند و لذتی نمی بخشند که هزاران لذات و آرامها در حجب آن بجوی میخورند و در عوض آن
به پیش می نگیرند مصالح آنجا که باشند نقل و بیگاریست این کارها و اگر عمر را در شکر آن صرف نمایند
بیخ نکرده باشند و اگر عهد با در طلب آن بگذرانند سابقه فضل الهی بیخ حاصل نموده مع ذلک حرمان
همه وقت و انگیرست و دوری و مجوری همواره و سنگیرست و خشن غایتی دارد و نه سدی سخن پایا
بنازنده مستقیم و در یا همچنان باقی چه مطلوب در غایت تنزه و رفعت و طالب در نهایت
پستی و نقص نیست نه این را با بادی شکرستی و نه او را با این نسبت آیین از ادراک آن عاجز و آینه
شود و قاصر فظالم بود و بینهایت بود و با لوجه و شرکته و لولا الاسم فلا جرم کیون العجز عن درک اذراک
ادراک و اکمل عن کلمه معرفه و چون آئینی را بدو قی و وجدان خود دریافته و خیمت نظر فهمیده

نہ از روی تکلف و تصنع بنا بر آن جرأت و گستاخی نمود چه توان کرد که جلوه جہت مطلبی را بپوشانند کہ دست
 ادراک از دامن آن کوتاہ است زیرا کہ ہرچہ از وہ حاصل شود نہ اوست بلکہ شبہ مثال او در گرفتاری
 نقل گرفتاری بغیر است اگرچہ نمودار اصل است اما بلی شاہ بطلیت نخواہد بود و گرفتاری آن اصل یا
 نقطہ ظلمت کوہ غلیظ است انداز مشاہدات رو تافتہ متوجہ احدیت صرف ستانی وجہت و جہی
 لذی نظیر السموات والارض خفیفا و اما نا من المشرکین

مکتوب ہشتم بجناب ارشاد پناہ میر محمد نعمان قدس سرہ
 در اذواق و تلوین ظاہر و تمکین و سیرنگی باطن

بسم اللہ الرحمن الرحیم

مخدوم از خردی باز شوری و ولولہ در نہاد این چہارہ ابداع کردہ اند و از پیشگاہ طینت این
 آوارہ را مخمر بخرم عشق و شراب جنون نمودہ لیکن بجهت ضعف در کہ و غلبہ شہوات طبعی آن
 طینت اصلی کا مستور بود گاہ گاہ سری میکشید و اکثر اوقات مخفی الباقیہ با غیبی ازان باز
 حاصل بود و ہموارہ از سرادین ندا سر میزد دل آرای کہ داری دل در و بندہ
 و گر چشم از ہمہ عالم فرو بندہ و دانیم یعنی رفتہ رفتہ بمرو ز طور کردن گرفت و قوی شدن پذیرفت
 و حکم الا ان حزب التہتم الغالبون درین ایام آن نشاہ از سر نو تازہ گشتہ و با چندین طبل
 و نفیر سر کشیدہ شوریدگی خاص در دماغ بہر سیدہ است و سودای تازہ در سر سید گشتہ
 در سرم سودای شیرین دلبری ست بہ جنون من حبیب ذو فنون
 گزشت ست آنکہ چون افسردہ چند بہ دلم بودی بخواب خورد و خورسندہ کنون بل ازان حق پرستی
 حریف عشق را آغازستی ست بہ از آنست کہ ہر گاہ قلم بدست میگردد کہ بعضی چیز می نویسد
 و در یوزہ توجہ و دعائید جوشی از اندرون بروی کاری آید و قلم را بجای دیگری اندازد
 بلی چون دل گرفتار ہواست بہ می دیگر بچشمش از وہا ایست

و بکرم چند نام بر طور وی نامہ را سیاه می کند و وقت و حال متکلم و مخاطب تعقل ناکرده ملاشتند
 و لیلی و مولی مشکبو هر کس که دیدش مویجہ دانند که زنجیر از چه رود و در گردن مجنون بپوشد
 پس باید که مخاطبان از روی کرم این قسم شوریدہ کار را معذور میداشته باشند و بپایہ کردہ
 او نظر نکنند بچارہ مشتاق چه کند با نچہ مثلہ نسبت بآن مفتون است و مجنون عشق را در گرام
 حالت است کہ کاسلام وین لیلی دیگر ضلالت است ہمینداند کہ ہر کس را ہواوی دیگر است
 و ہر دیدہ را بینائی دیگر جمعی را شطو و ریزخفات دنیا است و طائفہ را بطح نظر تغات عقبت
 و فرقہ را ہمت مقصور بر مولی و تو و طوبی و ما و قامت یا رب مگر ہر کس بقدر ہمت است
 بر سر اصل سخن رویم مشتاق مسکین گا ہی مغرور و جصل است و گا ہی مفتون فضل زمانی نظیر
 بالطف و عنایات دوست مباہی و مقہر است و زمانی دیگر نظر بکبر دار و اعمال خود مناسبتی
 ہنگامی بملاحظہ کمال ہمینا سبقتی خود با جناب مقدس مقبوض و مایوس است
 شدہ می کہ گفت و شنو را تو روندادہ ای بی نصیب گشتم ای مینو الہم و ہنگام نظر بشوق خود و باشد
 شوق او مبطل و امید دارد آمادہ گشتہ ام و گراشتہ نگارہ را بد پیوند کردہ ام جگر پارہ پاژ را
 اگر شادان است باد شادان است و اگر غمگین است با غمگین جانان غم خود و داند از درین
 من شادی خود فدای جانان کردم با تاملہ نظر بخیر و بدیدست و نظر با و قریب فی نفسہ الہک و لاشکی
 و نظر با وحی و قائم الی الاصل ہم از انودیت بھی و از انودیت بعبد کہ منہج
 ہنگامی قاصد است و ہنگامی مقصود ہم طالب است و ہم مطلب لہذا قلم او شلون است بالوان
 و ادا ہای او متناقص با فہام عبارات او بیچ و پرچ است و معاملات او بیچ و در بیچ آئین مسیح
 چہ کشاید و ازین بیچ چہ آید بگو ای باد آن فہمان ما را بد کہ آخر چہ رسوزی جان ما را
 از روی طالبی فاقد است و از روی مطلوبی واجبہ درین صورت او در بیان نیست و در صورت
 اولی او در بیان و وصلش تا رسم صد بار با ناگاہ شدہ ام کہ نو پر وازم و شاخی بلند آشیان را
 بآید دانست کہ اینہمہ اختلافات بمقتضای کل یوم ہونی شان نسبت بصورت و ظاہر اوست

حقیقت باطن اید و جب الان کما کان یکن و یک رگیت بلکه از یکین دیگر کی گذشتہ بیری پیوستہ
 سیمان اسد سوز است که کلمه گرفته عند تقصیرات نماید تقصیر بر تقصیر افزود و استغفار و پیمانج الی استغفار
 یک آتش می فشارد از چشم خمر نیز بد که سودی دیگر شخ و آتش نیز چه کند مرض اولاد و است و است
 نقابل شفا ما بالذات الانفک عن الذات تا کما اطباب ناید و وقت شریف را تباہ کند
 عمر گذشت و حدیث درود آورنده شب بخوشه کنون کوته کنم انسان را السلام علیکم و علی من ابدا
 بکم

مکتوب نهم بشیخ عبد اللطیف شکر خانی فی الوعظ والتذکیر

الحمد لله العلی الاعلی کما یحب ربنا و یرضی و الصلوة والسلام علی رسول محمد المصطفی صاحب قلوب سین
 اودانی و علی اکره و اصحابه البررة النقی اما بعد فانی ادعوک الی الرفیق الاعلی و اتباع الهدی
 ان الی ربک الرجعی و اعلم ان العذاب علی من کذب و تولی فعلیک بجانب النفس الشیطان
 و الهوی فاندر تکلم نارناظی لا یصلها الا الاشقی و الزم الورع و التقوی و النفقة علی المسکین و فی تعزیه
 و یجنبها الا النقی الذی یوقی ما له تیزکی و لا تمدن عینیک الی زینة الدنیا طاهرین الی الذی ظلم و الذی
 غوی و الناس القابره و البکی و ابحته و ما هوی و النار و ما یصلی و تفکر فی اللیل انما یشتی و النهار و اذ تجلی
 و سلخ الی امثال او امر اسد تعالی و انشد هاشمی و رتبع الشفاعة الکبری فی یوم لا ینفع المال و البنون
 الذکر و الا انشی ان هذه تذکره لمن یخشی و الی اسد المشتکی من قلب معرض عن الهدی منک فی الهوی
 الم یعلم بان السدی ربی و الیه الرجعی و انه یعلم السر و اخفی فیا حبذا لمن ارتقی عن السفلی متوجها الی العلی
 و علی خطیئة کل فی ظلم الدجی و اعلم ان الی اسد المنتهی و انه علی العرش استوی و ما رای تاثر قدرة
 للوری و متیقن بان اسد هو غنی و اقنی و اضحک و لکی و انه هو مات و اجمی فیندر فنی عن نفسه
 و بر به یقی فصار شہد بالقوی مازلغ بصو و ما لقی لا یخبرنا الطامنة الکبری و جرمی باجور الال و فی
 یوم یتذکر الانسان ما سعی و ان له قربات و زلفی و ابرزت بحجم لمن یری و فی ذلک فلیتذکر و یبذل
 جمده النقی و اسلام علی من اتبع الهدی و انتم متابعتہ المصطفی علیه و علی آله الصلوة العلی الی یوم النجوا

مکتوب دوم پنجاه و نینار در لغت سرور کائنات علیه الصلوات والتسلیمات و ترغیب بر اتباع خیر البریات

الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین اصطفی تقدس سادات دارین و ابنته بمناجبت سید گوین مست علیه
و علی آله الصلوٰۃ و السلام اگر نجات از نار است مروط مبتابست سید ابراهیم و اگر دخول بارانظر
است هم مروط با تبع قدوده اختیار و اگر رضای پروردگار است نیز مشروط به پس روی رسول خدا
توبه و زهد و توکل و بتعلیج تبعیت او و استقبال است و اذکار و انکار و اشواق و اذواق بی توکل
وی غیر معمول اولیا بجز مکه از بحر بی پایان او قلند منتفع و دنیا بقدری از حشر آیه حیات او میر
و تمتع ملک طفیلی او است و فلک حریفی او رسته و جود با و سلوک است بسلایک ارباب و بوی مروط
و ظهور ربوبیت با و مروط کائنات جنگلی در تفاسی وی اند و ملوک کائنات تعالی طالب رضای او
لما و رانا اطلبه ضاک یا حمید نماذ بعضیان کسے در گروه که دار و چنین سید پیش
شهران رسول الله نوریتضایه من مین سیوف الله سلول و صلوات الله تعالی و تسلیما و تحمدا
سبحانه علیه و علی آله و صحبه کما ذکر الله الذکر و کما عطل عن ذکره النافلون صلوة مکرر
لک رضا و کعبه و اهل بیت بر جوانان سعادتمند و طالبان هو شمند لازم است که ظاهر او یا طاعت
در اتباع او کوشند و هر چه ملانی این دولت بود چشم سر و سر از ان پرشند و یقین یقین بدین
که اگر شخصی هزاران هزار فضائل و خوارق داشته باشد و در متابعت مداین بود و صحبت محبت
او مستقامت است و شخصی که هیچ ازین خوارق و فضائل ندارد و در اتباع قدم راسخ دارد و صحبت
محبت او تریاق نافع است محال است سعدی که راه صفا بدین توان رفت جز در پی مصطفی
علیه الصلوات و التسلیمات و البرکات الحلی

مکتوب یازدهم تعلیم الله در جواب اسو که نموده بودند اول آنکه موجب سبقت

رحمتی غضبی باید که اهل رحمت از اهل غفلت زیاده بود و معامله بر عکس
 دوم آنکه حساب عمر قلیل بود و در مدت پنجاه هزار سال گرفتن از عدالت
 بعید نماید سوم آنکه بکرم جف القلم الخ باید که او سبحانه مجبور بود چهارم آنکه
 سرور عالم علیه الصلوة والسلام با وجود محبوبیت چون خواهش
 حیرت نموده اند پنجم آنکه یالیت رب محمد لم یخلق محمد ابداً معنی است
 ششم آنکه در رسوم بروحانیت میت طعام و گل دادن اصل دارد
 یا نه هفتم آنکه شیخ زادها که بارت بجای پدشینند مجوز است یا نه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین وآله اجمعین صحیفه مشرفیه
 که متضمن اسوله و اشعار و دلکش بود مشرف گردانید بانذاره فهم قاصد در حل هر که ام چیزی
 نوشته آمد و الله سبحانه التوفیق للمداو حاصل سوال اول آنکه مقتضای سبقت رحمتی غضبی
 آنست که اهل رحمت پیش از اهل غضب بودند و حال معامله بر عکس است چه عصا است
 و جن پیش از صغای اینها اند و اهل تکلیف همین دو نوع اند پس سبقت رحمت چگونه راست آید و چه
 بران ترتیب شود و جواب در دنیا رحمت خداوندی جل سلطان شامل حال مومن و کافرست که
 و رحمتی وسعت کل شیء و ال بران است و فردای قیامت رحمت مخصوص بومنان باشد و کافران
 از ان محروم بود که یئسنا کتبهما للذین یتقون و یتقون الزکوة الا یتقوا و سبقت رحمت
 بر غضب در دنیا همه را شامل است و در آخرت مخصوص با اهل ایمان است جماعه از مومن ان که
 بکسب معاصی مستحق غضب شده اند از کمال رافت و رحمت آنها را خواهند بخشید و به بهشت

خواهند بود و ماده آنها رحمت سبقت خواهد کرد بر غضب اگر سبقت رحمت بر غضب نباشد
 امثال ماگناهکاران را در دنیا و آخرت امید و شگاری نباشد و از سبقت رحمت است که باین
 بارگناه بر روی زمین میگردیم و هلاک میشویم و با انواع نعم متنعمیم و امیدوار بنجاتیم و اگر
 سبقت رحمت بر غضب باعتبار عدد و حرمان و مضروبان بگیریم چنانکه ذهن سائل بآن نیست
 بهم درست میشود و چه اهل رحمت اهل طاعت اند از انس و جن و تمام فرشتگان و اهل غضب
 کفار انس و جن و شک نیست که عدد و ملائکه بچندین اضعاف زیاده است از مجموع عدد انس
 و جن و اهل رحمت را مخصوص با اهل طاعت از انس و جن نمودن و ملائکه گرام را از انان برود
 معنی ندارد که همه مأمور بامر الهی اند تعالی و اهل طاعت اند لا یعصون الا امرهم و یفعلون
 ما یأمرون و هر که مأمور بامر الهی است تعالی از اهل تکلیف است و اهل تکلیف را با معنی قرار داد
 که در افراده و مطیع و عاصی باشد ممنوع است بر تقدیر تسلیم حصر اهل تکلیف درین دو نوع غیر ممکن
 ظاهر حق تعالی را چند باشد از اجناس مختلفه و برای انس و جن که مستغنی مطیع و عاصی بود
 و باز اندازه عمل خود معذب و مثاب باشند چنانچه در اخبار آمده است و زیادتى عدد اهل رحمت
 باز اندازه آنها باشد و ما لعلم جنود ربک الا هو حاصل سوال دوم آنکه روز قیامت پنجاه هزار سال
 روز خواهد بود و آنان روز تمام نشود و هیچ کی نه از انبیا علیهم الصلوٰة و نه از غیر ایشان بهشت نخواهد
 رفت حساب عمر قلیل و نیاوی را و دردت پنجاه هزار سال گرفتن خصوص مومنان را از عدالت
 بعید نماید جواب آنکه حساب در مدت قلیله خواهد شد قال فی بدو السافرة ان فصل القضاء فی
 ذلک لیوم فی قدر ساعه و یروی انه علیه السلام سئل عن محاسبه الخلق فقال کما یرزقهم فی غدا
 واحده کذلک یحاسبهم فی ساعه واحده و فی تفسیر القاضی البیضاوی فی تفسیر قوله تعالی و یرزقهم
 الحاسبین بحاسب الخلائق فی مقدار حلب شاة و لا یشغله حساب عن حساب و اینهم طول فرد قیامت
 از راه عظمت بزرگ و جاه و جلال و استغنائی حضرت مالک یوم الدین است بر در بزرگان انتظار
 ناگزیر است انتظار باز اندازه استغنائی جاه و جلال است مانند شدت و عذاب امروز

که خاص بکفره و فسق است قال الله تعالی و کان یوما علی الکافرین عسیر أمقر بان از انبیا علیهم الصلو
والبرکاة و اولیا و سائر اهل طاعت و تقوی در آن روز ازان شدت و عذاب امین باشند اما یحرم
الفرع الا کبر خلقکم الملائکة بعضی از آنها در سایه عرش بودند و بعضی بر منابر بودند و بعضی بر گریها
و بعضی بر کتب مشک و بعضی در ساجد با جملہ درجا آراسته در لذت و قرب ملتذ بودند و مانند اهل طعمه
جنت و ابریهما از اثر بیهوشی ایشان رسد و مردم در شدت باشند و بعضی بیهوشت بودند
و باز بعضات بمانند و بعضی را آنروز بآن شدت در ازای مقدار وقت نماز فرض کوتاه گردد
هر چند بآل طاعت نیز در آن روز رواست که زبانی بیاید که هولناک گرداند اما هول بیهوشی
و عذاب سختی در آنم نصیب اهل طاعت است متعاطی بر اجد است هر جا که باشند در عرصات یا در برنج
یا در پشت در مراتب قربند هر طائی که هست بر جان اهل حصیان است و آنچه نوشته اند که تا آنروز
نم نشود و هیچ کس از نبی آدم نه از انبیا علیهم الصلوٰت و البرکات و نه از غیر ایشان بجهنت نروند و بجهنت
از کجا نوشته اند آنچه از ظاهر قرآن و احادیث مفهوم میشود که خلاف آنست اما القرآن بقوله تعالی
ان اصحاب الجنة الیوم فی شغل فاکون و قوله تعالی اصحاب الجنة الیوم فی شغل فاکون و قوله تعالی اصحاب الجنة الیوم فی شغل فاکون
و قاضی میضادی در تفسیر این کرمه مینویسد و یروی از یفرغ من الحساب فی نصف ذلک الیوم
فیقبل اهل الجنة فی الجنة و اهل النار فی النار و احادیث درین باب بسیار است بعضی از آن ابر
مینماید و در رد و السفره می آرد و اخرج ابن المبارک و الطبرانی و ابن حبان عن ابن عمر عن النبی
صلی الله علیه و آله و سلم قال تجتمعون یوم القيمة فیقال این نفرانده الامه فبقومون لهم ماذا عملتم
فیقولون ربنا ابتلینا فاضربنا و لم یست الیام و قال السلطان غیرنا فیقول العدد صدقتم فیدخلون الجنة
فتب الناس من و یبقی شدة الحساب علی ذوی الاموال و السلطان قالوا فاین المؤمنون یؤخذون
قال یؤخذ لهم منابر من نور لطلال علیهم بالتمام و یمکن ذلک الیوم اقصر علی المؤمنین من ساعه
من یار و اخرج ابن جریر عن سعید الصواف قال لم یغنی ان یوم القيمة یقصر علی المؤمنین حتی یو
کما ینزل العصر الی الغروب و انهم یقبلون فی ریاض الجنة حتی یفرغ الناس من الحساب فذلک

قوله تعالى اصحاب الجنة يومئذ خير مستقرا و احسن مقبلا و تقدیر پنجاه هزار سال می تواند که باعتبار
 شدت باشد بکافران قال القاضي البیضاوی فی تفسیر قوله تعالى فی يوم کان مقداره خمسين
 الف سنة و استطالته اما شدیه علی الکفار و اکثره نافیة من الحالات و المحاسبات اولاه علی
 احتیقة کذلک و فی تفسیر الکواشی کان مقداره علی الکافر شده خمسين الف سنة و هو علی الکافر
 کصلوة مکتوبه و فیه ایضا فی تفسیر قوله تعالى فی يوم کان مقداره الف سنة ما تعدون اولیها
 یرجع الی الخطأ و قد یرحم الیوم القیوم مقداره الف سنة یعنی خمسين الف سنة علی ثلاثه شتیه علی الکافر
 حتی یکون خمسين الف سنة فی الطول و یسهل علی المؤمنین کقدر صلوته مکتوبه و فی السیور
 السافرة اخرج احمد و ابویعلی و ابن حبان و البیهقی بسند حسن عن ابی سعید قال انه سئل
 رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم عن یوم کان مقداره خمسين الف سنة ما طول هذا
 الیوم فقال و الذی نفسی بیده انه یخفف عن المؤمن حتی یکون اهنون من الصلوته المکتوبه
 یصلیها فی الدنیا و فی روایة علی المؤمنین کمقدار ما بین الظهر و العصر و تقدیر تسلیم گویم که نسبت
 بحق تعالی بیچ چیز خلاف عدالت و ظلم نیست اگر همه را بد و زرخ فرستد بیچ ظلم نیست که این
 تصرف در ملک ملک خودست در ملک دیگری تصرف بی اذن او کردن ظلم است و هو سبحانه
 مالک علی الاطلاق تصرف فی ملکیش را لایسئل عما یفعل و هم یسئلون حاصل سوال سوم
 آنکه بمقتضای حدیث تفسیر جف العلم با هو کائن باید که حق تعالی مجبور تقدیر خود بود پس کار
 بتعطیل کشد و نیز کل یوم معنی شان و یحو الله العیال و یتبیت بچ معنی باشد بدانند که حق تعالی
 در ازل تقدیر فرموده که باراده و اختیار خود در اوقات مختلفه چنین و چنان خواهد کرد
 بر طبق تقدیر ازل حق تعالی همیشه که با اختیار خود در کارست و تعطیل نیست و بیچ چیز نه این تقدیر
 ازل که با اختیار خواهد کرد و مؤید اختیارست نه منافی آن و کتاب محمود اثبات لوح محفوظ است
 و محو اثبات آن نیز در ازل مقدورست و قلم خشک شده و آنچه نوشته اند و عنده علم الکتاب و بنای
 اعتراض بران نمودن خطاست در قرآن مجید و عنده ام الکتاب است با آنکه گویم این کتاب است

نسبت باست که در قید زمان مقیدیم و حق تعالی که زمان بروی جاری نیست ماضی و مستقبل وازل و ابده نزد او تعالی آن واحد است پس تقدیر و خلق در یک آن واقع است تقدم و تاخر در آنحضرت گنجایش ندارد و حاصل سوال چهارم آنکه سید عالم علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام با وجود حصول مقام محبوبیت چرا آرزوی مقام حیرت کرده فرموده رب زدنی تحیر افیک بدانکه که حیرت کنایه از معرفت است اعرفم باشد شدیم تحیر افیه پس سوال زیادتی تحیه سوال زیادتی معرفت است که معرفت را پایانی نیست محبان و محبوبان همه طالب زیادتی معرفت اند با آنکه گویم که بر تقدیر تسلیم که حق معرفت واقع است و معرفت را پایانی است میتوان که بعد این سوال بدرجہ کمال از معرفت رسیده باشند که فوق آن مقصور نیست یا این دعا برای تعلیم است بود و حاصل سوال پنجم مخدوم مقتضای کمال محبت رفع اثنینیت است میان محب و محبوب و انخلع نام از بشریت و امکان و احکام آنها چه هر قدر از امکان و بشریت در ممکن باقی است همانقدر حجاب مطلوب است و انخلع و رفع اثنینیت ممکن نیست چنانچه شیخ عطار فرموده **منی** یعنی منی که شاه چون همیشه نبرد او فتر کل تو رنج کم به بنابران فرموده باشند یا بلیت رب محمد لم یخلق محمدا و نیز فرموده لا احصى ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک چه هر قدر که امکان از ممکن تا باقیست از ثنائی واجب لذاته کما هو عجز دارد و چون معرفت فنا فی المعروف است پس حق معرفت حاصل نیاید چه کمال فنا برغ اثنینیت است که مستلزم وجوب ذاتی است لا جرم ما عرفناک حق معرفتک و اردگشته با آنکه گویم در ثبوت این حدیث از سرور کائنات علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام تسلیات سخن است و کلینی یا حمیرا هنگام ورود و در دقوی است که این وجود طاقبت برداشت آن ندارد و در آنوقت خود را با مورد دیگر میجوید که مشغول دارد تا از آن بار ساعتی تخفیف یابد و در کوفت نکشته شود که **این** تخلفهای من در شمع من **کلمینه** یا حمیرا **من** است منقول است که عبدالصاحب طریقی همراه سگبانان برای نماز شبی بصحرای میرفت تا ساعتی

از بار وجود آسایش باید حاصل سوال ششم آنکه طعام بروحانیت میت روز سوم یا دهم
و گل دادن روز سوم از کجاست مخدوم طعام دادن شد تعالی بی رسم و ریاء ثواب آنرا بدست
گزارانیدن بسیار خوب است و عبادت بزرگ اما تعیین وقت را اصل معتد علیه ظاهر میشود
و روز سوم گل دادن در مردان بدعت است آری در زنان خوشبوی آوردن روز سوم
آمده است برای رفع سوگ که غیر از منکوحه را از اهل قرابت و زیاده از سه روز سوگ داشتن
مشرع نیست پس روز سوم خوشبوی بپارند تا زنان دیگر غیر از منکوحه میت از سوگ بزرگ
حاصل سوال هفتم از شیخ زادها که بارش بجای پدر می نشینند و مردم را مرید میگیرند پرسیده بودند
مخدوم در جانشینی پدر مقتدای وراثت معنوی می باید که منوط بولادت معنوی است که عبادت
از تحقق است کمالات پدر و ولادت صوری را نتیجه وراثت صوری است که انهدال و متبع
پدر است نه وراثت معنوی که ارشاد و تکمیل باشد پس بجز ولادت صوری در وراثت معنوی
داخل نمودن خطر است از پیری و مریدی رسمی کاری نمیشاید و آنچه از طفل سوال کرده بودند که
کاملی بفرسد باید که ازین طفل بعد بطور انتظام این معالیه خواهد شد بوارثت معنوی
خواهد رسید با وصیت بکنانند او را جانشین خود سازد و گنجایش دارد و اسلام علیکم

مکتوب دوازدهم بخواجه مومن جذلی در تحقیق فنا

و عدم و وجود فنا و وجود عدم و ترق در اینها

بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوة بجناب کمالات انتساب خواجه محمد مومن جذلی میرزا
بمطالعه صحیفه شریفه متبج و مسرور گردید آنرا رج یافته بود که حضرت صاحبزاده کلان
بشارتی بمن نوشته اند تو نیز دران باب متوجه شده چیزی بنویس مخدوم حاجاتی که
ایشان نوشته باشند چه احتیاج که دیگری دران امر بنویسد و یا توجه نماید کسی که صحبت
و خدمت قطب الاقطاب قدس المدیحیانه بسر الاقدس بصدق رسیده است این قسم

در چنین امور دیگر که نوشته اند و صحت و عدم آنرا استفسار نموده در حق او چه استبعاد دارد
و شما خود از مقبولان آنحضرت هستید زیاده از ان در باره شما متوقع است است را بلند کند
و اوقات را معمور بعضی چیز را که امر و نه پرده نکشیده است امید است که فرما پرده از روی آن
بکشاید از بسیاری قبضها و لنگ نشوند موطن بسط و بقا بر وجه کمال در پیش است امیدوار
باشند آن مع العسر مع الین مع العسر فی الین عباس رضی الله عنه میفرماید لن یغلب عسر
یسرین درین ایام معرفتی در تحقیق معنی فنا و عدم و فرق در میان این هر دو مسوده نموده
که استنقذ آن طالب این راه را از ضروریات است چون مناسبتی بمطلب شما داشته آنرا
نیز درین کتابت اندراج نمود استماع فرمایند عدم که در عبارات اکابر این سلسله علیه واقع میشود
و عبارت از در دو هستی هم آتی است جل سلطان که مباد تعین عارف است از پس پرده از راه
جنب و محبت برادر که سالک که هستی سالک در جنب آن مستور گردد و سالک خود را و اوصاف
خود را گم کند و نیابد وجود عدم عبارت از تحقق است بآن هستی یعنی وجودی و بقا کی که بر عدم
مترتب است و احتمال دارد که وجود عدم عبارت از تحقق بحالت عدمیه باشد یعنی پیدایش
وصف عدم در سالک و این عدم و این وجود عدم بمعنی اول فنا و بقا است در جهت جذب
ازین ظهور را دوام نیست پس فنا و بقا که بران مترتب بود نیز در آن نباشد و از عدم و وجود بیشتر
این نبود تا آن ظهور که این هستی سالک ستواری است و چون ظهور ستواری گشت وجود
بشریت عدم نمود و فنای حقیقی عبارت از استیلا می هستی مطلوب است بر عارف که عارف
اخلاق و اوصاف خود را بر تو اوصاف و اخلاق مطلوب یابد بحدیکه همه را درست با آنجناب
قدس حواله فرماید و از جمیع منتسابات تهی گردد و هیچ نسبتی با و راه نیابد وجود و فنا عبارت از
بقا است که برین فنا مترتب شود و بولادت ثانیه بوجود موهوب موجود گردد و این فنا و این
بقا را دوام لازم است و از عدم و وجود بشریت الین در صورت اولی استتار سالک است
و در صورت ثانیه انتقامی او شتادان مابینها لان هستی قدر نظیر وجود و الزائل لایعود اول

از مطالب نیست و ولایت بآن مربوط و ثانی از مطالب است و ولایت بآن مشروط
 است که مطالب اول برایشانی غلط سازد و خود را بوجود نمی دهد و ثانی تحقیق انگار و و کامل دانستن
 فرق متذکر و دعاین از جمله مزال اتمام سالکان است و نیز بجا بنیاست خداوندی جل سلطان پیر کمال
 کمال باید که بر دو طریق جذب و سلوک پرورش یافته نهایت رسیده باشد تا این پیاده دست
 و پاگم کرده را ازین در طر بر آرد و ولایت بنقصان او نماید و فتنای حقیقی ذهنی فرماید اگر گویند
 هرگاه ظهور هستی مطلوب در هر دو صورت باشد چو ایکی را دوام باشد و دیگری راه و یکی از استیسا
 از عارف نماید و اثبات ولایت فرماید و دیگری نه گویم در صورت اولی که تعبیر از ان بعدم مینایند
 طالب متذکر و اصل مطلوب نگاشته است و چون جذب او بسلوک ختم نگشته است و از مقام قلب ترقی
 ننموده بمقلب قلب پیوسته است حجب در میان دارد ولیکن از راه جذبیه محبت بطریق اندر
 نهایتی فی البیادیه پرتو از مطلوب از پس پردی با بر باطنش می تابد و او را اندوی میر باید و چون حجب
 در میان است دوام نمی پذیرد و از خود بوجود بشریت این نیست و ظهور در پرده می آید و نیز چون
 ظاهر ظلی از ظلال مطلوب است و انودجی از انودجات او بنفس مطلوب و ظل و انودج را انودج
 قوت نیست که اوصاف و ختبات سالک را تواند سلب نمود و فتنای حقیقی تواند رسانید لاجرم
 سالک از اوصاف و منتبات خود درین هنگام نمی بر آید و فتنای حقیقی نمیرسد و ولایت چو نگردد
 بمجموع جذب و سلوک است و بجز به فقط اسم ولایت برومی صادق نمی آید و در صورت ثانی عارف
 از مقام قلب برآمده بمقلب قلب پیوسته است و معامله جذب و سلوک را با انجام رسانیده مطلوب را
 بی پرده در آغوش کشیده است لاجرم ظهور در حق او دائم است و از خود و ذکر را این چه پرده در میان
 مانده است تا محجوبیت تصور گردد و چون وجود کمالی که ممکن انتساب دارد و ظلال وجود و کمالات
 مطلوب است که هنگام غیبت از مطلوب ممکن آن کمالات را از خود خمیده و خیانت در امانت نموده
 دعوی سری پیدا کرده بود و در وقت طلوع اصل ظل را غیر از محجوبیت و تلاطمی و کجوق باصل چنان
 نیست عارف نیز درین هنگام ظلال را باصل حواله نموده و از همه منتبات خالی گشته رخصت

بصحرای عدم کشیده و بغنای حقیقی مشرف گردیده و باین فنا و بقا که بران مترتب شود اسم
ولایت را بر خود درست خواهد کرد و این دید عاریت سپردن باصل از تجلی صفات است و کمال
آن مربوط به تجلی ذات است چه تمامی هر مقام منوط است بگذشتن از آن مقام

مکتوب سیزدهم بحافظ محمد شریف و عظمت مطلوب بزرگی اسم مبارک الله

حضرت حق سبحانه باعلای مرتبه کمال برساند شفقت آثار را مطلوب حقیقی چونکه و برای او بام
و افهام است و دورای تفکر و تعقل معوفت دران مریم اقدس نکارت است و علم جیل چون او
جلوه فرمایند شتاق بیچاره رو بعدم آرد **س** گیرم که بغنائۀ مایا رخا مد که حوصله و طاق
دیدار که دارد و پس طالب او غیر از آنکه خود را بجز قرار دهد و بپای آرام گیر دچاره ندارد
عاشقانه انصیب از معشوق جز خرابی و جانگدازی نیست و اگر بعد وجود موهوب بعلم
و شعرش باز آرد مطلوب را با اندازه استعداد و یافت خود خواهد دریافت و بیرون از حوصله
و طاقت نخواهد شناخت که مقید هر چند بزرگم خود از همه قیود و اهرام مطلق حقیقی نگردد و پس نیافت
همه وقت دامن گیر آمد و نا امیدی نقد وقت **س** هم صبح وصل جویان من و شام ناامیدی
آریا بهجت بهجرم شب من سحر ندارد و عاشق در و مندر آرد آرام نیست و هیچ گونه قرار می ندارد
و از آتش دوری همواره سینه سوزان است و از سوگ مجور می پیوسته جگر دوزان هرگاه سرو
حبیبان علیه و علی که الصلوات و التسلیات بدوام حزن و تو اصل فکر موصوف بود و از دیگران
چگونه دید و آرام بظلال و اعتبارات نه آرام با اوست محب ذات بان خورسند نشود نام ساق
سخن حضرت که لفظ مبارک ابدست گویند اشعار بعدم دریافت سمای خود و دار و لام معرفت
چون بانام که رسیده و دران لام مدغم و ناچیز گشته است و همان لام که باقی مانده تا نا که در
ضمن ایمانی بآست که چون معرفت با حضرت منتهی گردد و وفائی دستملک شود و وجه معرفت
بیج نمایندگی کمی و زیادتی و چون معرفت رفت عارف نیز بعدم پیوست چه علم را با عالم انعام

از بزرگی این اسم مبارک است که فحول علما در آن متحیر رفته اند و بکنه آن پی نبرده بمسمای آن
چگونه پی برند مصحح چون نام این است نام آور چه باشد جمعی گویند که این اسم سریانی است
و جمعی دیگر بر آنکه اسم عربی است و بر تقدیر عربی بودن بعضی بر آنند که جاید است و بعضی میگویند
که ششقی است و اگر ششقی است تحقیق معلوم نیست که اشتقاق آن از ازاله الفتح لام است یعنی
عبد یا ازاله بکسر لام بمعنی تخیر یا ازاله است الی ظان ای سکنت الیه یا ازاله اذا فرغ من امر نزل
علیه یا ازاله بفضل اذا اطلع بامه یا ازاله اذا تخیر و تحتب ششقی است و جمعی گویند که اصل اولاه است
مصدر لاه یلیه لیه اذا احجب و ارتفع بعضی بر آنند که علم ذات است و بعضی بر آنکه صفت است
در اصل بر ذات تعالی غالب آمده است و حکم علم گرفته است چنانچه اشرا با جمله بزرگی و عدم یافت آن
دلیل بزرگی و عدم یافت مسمای او است **بسم الله** لفظ یا چه نام است کور و زبان خاص علم است

مکتوب چهاردهم در ذکر بعضی نضایح که طالب این
راه را لابد است و بیان برخی از حالات نماز

بسم الله الرحمن الرحیم

استحبوا الزکرم من قبل ان یاتی یوم الامم که من الله و ما کم من بلایا که یوم کند و ما کم من نکیر تحقیق شریفه
که بصحوب اخوی مولانا محمد حنیف فرستاده بودند و این محمول را و یه خمول را یاد آوری نموده مطاع
آن فرحت فراوان رسانید چون مبنی از حرارت طلب و شوق مطلوب بی همتا بود و فرحت بر وقت
افزود و چه نعمتی است که حق سبحان درین طهر آردان که آخر الزمان است سودای جناب قدس خویش
در سینه پدید آرد و آتش محبت خود در سر او سیف و زرد و بسوزد و بجزانش سرازیر سازد و شکر این
نعمت عظمی کجا باید آورد و ممنون این عطیه باید بود و کمر همت بر بستن دل من مزید گویان
از دیار این دار و در جایان باید شد و چشم انتظار بران باید داشت که سودای مذکور بر سر حد جنون
برسد و از ماسوای مطلوب بیگانه سازد و از گشاکش لاطائل و اربانند و ناره محبت مناره انیت را

که از علو و سرکشی ما بر پاست پاک بسوزد تا با نور کمال لایزال انارت و اضارت پیدا آید
لکن شکر تم لازمید کم سعادت آثار را چون شمارا شنیدی بطریق این اکابر هم رسیده است باید که در
رعایت شرائط و آداب این طریق عالی محاکم کن بگویشند و اتبلع سنت و اجتناب از بدعت
لازم گیرند که مدار این راه بران مست و بختیای علمای متدین در اقوال و افعال و اخلاق
زندگانی نمایند و سیر صالحین را شمار خود سازند و فقر را دوست دارند و در خشن و خورند
و سخن کردن حد اعتدالی را رعایت کنند و سحر خیزی را محاکم کن از دوست نهند و غار و تنهاف
و گریه و زاری آنوقت را منتقم شمرند و صحبت صلی را غلب باشند دین المودین خلیفه شنیده باشند
و بدانند که طالب آخرت را از ترک دنیا چاره نیست ترک حقیقی اگر سیر نشود ترک حکمی لابد است
تا اسید ثبات صورت بند و ترک حکمی عبارت از آن است که در اموال نامیه و انعام سانه
و اموال تجارت زکوة را که تقدیر آن در کتب شرعیه مبین است بمنبت به صارف آن بداند
وصله رحم و حق جابر و سائل و مستقرض و غیره را رعایت کند و مال را بجا صرف نکند و همت
در آن ننماید و آنرا وسیله کد و لعب و زینت خلق و تفاخر و تکبر نکند چون چنین شود مال از مضرت
بر آید دنیا با آخرت جمع شود بلکه دنیا نماند و نیز بدانند که ناز ستون دین است اگر آنرا بپاک و دین را
بر پا داشت و اگر هم که دین را هم که روپس باید که ناز را در اوقات مستحبه با شرائط و آداب
آن که در فقه بیان یافته است با جماعت ادا نماید و کوشش کند که تفریحیه اولی برسد و وصف
اول جایابد و بتزکی ازین امور مایه دار و مصلی کامل در وقت احوای آن گویند از دنیا که از
دولت قربت قلیل انصیب است و اگر نصیبی دارد و قرب خللی دارد می بر آید و با آخرت که موطن
قرب است می پیوندد و دولتی که بان نشأ مر بر طاست مناسبت آن فرامیگیرد و معتطشان
بلوادی است و خرافاتی بدین نشأ از جویند زلال نماند و نوس و سیر بند و متولمان بیدای کبریا
و جلال نماند و در سر پرده محض عروسی او مد هوش نبوی وصال رسول خدا صلی الله تعالی علیه
و سلم فرموده است افنا قام العبد فی الصلوة ففتح له ابواب الجنان و کشف محجب بنیه و بین رب

وہم قبلت المحور العین بالم تحفظ و تار سیدن بصحت شیخ کامل و کل طریق اوقات را بتلاوت
 و وظائف طاعات و اورا کہ از کتب معتبر و احادیث ثابت شدہ است بسر برد بعضی
 ازین قسم وظائف اورا و اعمال را این فقیر جمع نموده است ملا محمد حنیف ظاہر داشتہ باشد
 و اکثر اوقات را بتکرار کلمہ طیبہ لا الہ الا اللہ معہ و دارند کہ در طہارت باطن اثر تمام دارد و اگر
 عدد معین را از کلمہ مبارک و در سازند نیز گنجایش دارد و بطہارت و غیر طہارت میگفتہ باشند
 و محبت این اکابر اسرہ سادات دانند مدار کار بران تصور نمایند وادیم تر از پنج قصہ نوشتہ
 نگاہ ما رسیدیم تو شاید برسی و السلام علیکم و علی سائرین اشج الہدی و التزم متابعت المصطفی
 علیہ علی آلہ الصلوٰت و البرکات العلی و علی جمیع الانبیاء والمرسلین و الملائکۃ و سائر الصالحین آمین و

مکتوب پانزدہم بمیرضیاء الدین حسین در آنکہ اعظم حجابین باہ نفس طالب است

الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین اصطفی انت الفاتح علی شک بزرگترین حجب میان طالب
 و مطلوب نفس طالب است و اشتغال او بتدبیر و مرادات او مصراع در تو یک یک از بولہ است
 در نفسک و تعال مصراع با مارسیہ نشین و با خود نشین و السلام اولاً و آخراً

مکتوب شازدہم بمیر معصوم در معنی الصوفی کائن بائن

سلام علیکم طبق قول اسد غم در ہم طالب حق جل و علا تا از محبت اسوی او تامل بکند از دید و دانش آن بزم مطالب علی
 نرسد الصوفی کائن بائن ہمین اعتبار گفتہ اند کہ صوفی از روی صورت و ظاہر ہر چند با خلق است لیکن
 از راہ باطن معنی از ہم گسستہ و دورستہ است باجمہ آمیختہ باش و آویختہ مباش و السلام والا کریم

مکتوب ہم بجباب شاد پناہ میر محمد لہان قدس سرور در خصوص احوال متہم بہ
 نیات با بیان بعضی اذواق و واردات مخصوصہ شازدہ

خدام سیدی سندی ازین عاصی مجبور سلام و تحیت در معرض قبول آرد از بنی توفیقی و بیجی اصلی
 خود چه و ناخاید کار یک شبیه قبول پروردگار بود در حق این گناهکار غرقای روزگار است
 و عملی که سزاوار نظر کردگار باشد صد و در آن ازین مغرور و درازکار حاصل کار او خود کامی و بهوش
 روانی است و بنرم روزگار او خود ستائی و ظاهراً آرائی طاعت او طاعت هواست و عبادت
 او سمعه و ریاست کلام او بی غرض نفسانی نیست و سکوت او بی سوسنه شیطانی نه استغفار
 او طبع آمیز است و انزوای او کبر انگیز همیش استیغای تنهات و لذات است و همیش نفوق
 بر اقران و اتباع شمول اگر استغفار بر زبان دارد چندین گناه در دلش مذکور است و اگر
 چشم از مجازم فرو بسته است نامحرم بیا چشم سر منتظر است اگر بذر و درو داشتغال دارد
 صاحب الور و ملعون را مورد دست اگر بی او را در و از کار تارک الور و ملعون را مصداق بکلمه
 طالب دنیا است و تارک عقبی معامله او بصاحب خویش معامله مخایع و مستهزی است
 کس نکند با کس بیگانگان به آنچه تو با حضرت حق میکنی به بظا هر دعوی محبت است و بحقیقت
 معامله او معامله کافر فرنگ است خیال باید نمود که این نوع دعوی را چه جزا بود و این قسم معامله
 چه مکافات عصاة و دیگر را با اینچنین سیاهکار نسبتی نیست و کذب در معاملات را با سایر معامله
 کدام مساوات میخواره و خود پرست فاسق بودن به در کوی خرابات موافق بودن به
 بر کام و هوای نفس عاشق بودن به به زانکه بخرقه در منافق بودن به مقصود و از تصدیق و ادلا
 التماس آنست که چون اغرضه اصبه این شرمنده کار را از روی کمال حسن ظن با وضاع صلاح
 یقین کرده اند و عنوانی بروی قرار داده الحال بعد از ملاحظه این سطور چون از حقیقت کسا و این
 مغرور اطمینان به اقمه یابند خیال سابق را که در باره این آورده داشتند از سر نهند و او را
 بعنوان سطور تصور نمایند و از آشنائی او هراسان باشند مصراع مدح بگزیدای اهل جهان
 همچون ستر حال خویش از کسانیکه در گمان کمال اویند و اخل خیانت بود و بنا بران حقیقت خود را
 اکما نیغی و انمودند و تادستان آنگاه باشند و ساده دلان چند را آگاه سازند تا از مجر و خشنیدن نام

یکی از جانزودند و مردم را از جان بر نبرد شیرین مثل گشته مشهورند آواز دل خوش مست اند و
والا کسیکه معاملت او باین سرحد باشد ویرا سر و برگ قلعه گرفتار و سخن پردازی کردن کجاست

گر ناقلی از حدیث خود کم گفته
تغلی در گفتگو حکم گفته
ما نمرده چند فراموش کنی
والسلام علیکم وعلی من لدیکه فصل باخیر بعد از تحریک نیاز نامه

بخاطر رحمت که چون از حقیقت کساد خود نوشتی اگر بخت از نعمت حق جل و علا که درباره خود مشاهده
کرده درین رقیه اندراج نمائی مبادا داخل کفران بود و بنابران بموجب و اما بنده بیک فرست
شده از ان نیز اظهار ینمایم و با ما اینهمه خرابی و تباهاکاری اینقدر میدانم که از پیشگاه و طینت
این خاک راه معنی تعبیه کرده اند و انی و ولایت نماده که آن معنی منظور نظر خاص اوست تعالی
و عنایت خفی در باره آن واقع است زیاده ازین نمیتواند تعبیر نمود و تفصیل نمیتواند بهر و اخت
که شکم و ستم و اتاب و نغمه دهنوش استماع آن نیست از انست که در زمان سابق پیش از ظهور غیبی
جذب و کشش معنوی و عشق و محبت بیکسینی در خود می یافت طبیعت او از خلق گریزان بود
و جلالت و صحرا را غیب با خود میگفت به تنهایی چنین باطل در طبیعت و وزیر تنافس است
و آن محبت را هیچ متعلق سر نیکشید و نمیدانست که این عشق کدام کوست و نهیکه کشش کلیم سوست

سید یحیی چشم خود و عیاری
در دیده نهفته خار خاری
اگر نه که گرد و امن کیست
اگر نه که گرد و امن کیست
و ان غنچه ز خار گلشن کیست
در حبیب گلش که این خشک بخت
در چشم دلش که این نمک بخت
در چشم دلش که این نمک بخت
آتش که بسقف خانه در زد
وین فتنه که دامن که سر زد
این تلوسه چیست و شکبش
جادوی که میدهد فریبش
سوز نیست ز عشق در سر او
تیغ نیست نمان بگوهر او
از حبش غمزه های خونی
دارد نگار اسنے درونی
جانی بسر خیال میداشت
چشمی بره شمال میدشت
هم دیده بر آه آرزو بازه
هم گوش بگفتش بر آواز
کز قافله در سبب دانی
و اما تمام مغلوب این حالت بود و آرزو میکرد این عشق را

متعلقه ظهور فرماید و این شور و شش و تلو سه را معشوق معین پدید آید و هر چند آن عشق را
بمعشوقات سفلی فرو می آورد و فرو می آید سودای بود و جنون آمیز و شوق بود و آتش انگیز
و هیچ معلوم نه که جنون انگیز کیست و این آتش افروزی بهر چیست حیران کار خود بود و بیان

ابیات زبان حال او گویاست	دارد و ز که مو بمویم آزار	وز ناخن کیست جنبش تار
تنه آن بدل خلد کز آن سوی	دارد و خلد بحد بن موی	در دیده من که میزند برق
وز شعله کیست و شنه بر فرق	از سوز که این شرار بر خاست	وز راه که این عیار بر خاست
بر هر مژده ام جدا نگار نیست	در هر گمهم جدا بهار نیست	آن کیست که در درون سینه
بشکست هزار آگ بکینه	این باد و زوای من که بر خاست	وین دود و زخم من که بر خاست
این مرغ که می پرد برین بام	وین بوسه که میدهد به پیغام	این عشق ندانم از کجا خاست
کز هر رگ در اشته ام بلا خاست	آن روز که خاک من سرشتند	سودای جنون بسر نوشتند
از طره تپه فکنده دام است	لیکن نشا سمش که دام است	تا عشق که شد مساعیدین
و اندر کف کیست ساعدین	از خنده کیست نو بهارم	و از ناز که که خار خارم
این عشق ز عاشقان عجیب است	معشوق شناسی از ادبیت	ای عشق خوش آمدی چنین چیست
در دل بنشین که منزلت است	بنشین بنشین نشین از نیت	جان و خرد و دل و تن از نیت
روز از تو شب سیه مرا بس	بخت از تو و خاک ره مرا بس	بپذیر تحفه جان بنشین
بکشاکش از میان بنشین	بنشین و ز عقل جوش نشان	و از خون هوس خروش نشان
از آدمنت چو گل شگفتم	دامن دامن بهار رفتم	گل که در بهار بختم امروز
بر گل بنهید تختم امروز	بر سر اصل سخن رویم بعد از آنکه معنی مکنون بر و ر شهو بر تو	

از اخلاص پیش از آنکه در معرض ظهور کامل آید معلوم شد که متعلق آن محبت که بود و آن انتخاب
و کشش کدام طرف و البته مجرب پدید آمد در فایده حسن و خوبی و در نهایت رفعت و معنویت
که فوق آن فایده در حسن و جمال تصور نیست بلکه نزاکت و نبوغ مبتلا است که اطلاق

حسن و جمال بران حریم متعال کرانے دار و دو چمنین هر کمال و جمال ازان بارگاه در راه است
هر جا کمالی نمایان است اذ کمال اویافت و هر طرف که حسن و جمال تصور است انموج حسن و
جمال او دید پیشین دانست که مجوس را اوشایان است و مطلوبی را هم او منرا و است از همه
روی بتافت و عنان عنایت بجانب او تافت و کمر بست را بنجست او چست بر بست دید
که عنان تابی آنجا راهی نمی کشاید و این خدمت شایان آن حریم مقدس نیست و هیچ کوشش
و سعی را بی فضل او بار نیست سابقه عنایت می باید پس کشش او در کار است و دیگر هیچ از همه دریا
و محال با او گذشت خوش گفت مرا که تو سن دل نیست در راه کنیز زلف او هم نیست کوتاه
عنایت از لی او در رسید و با لطاف خود این دور از کار را بر بناخت و بسا بقه فضل و کرم
این خاک او فتاده را در حوالی حریم قدس خود جا داد و نهان معنی مضمر و آن مستور و ران بارگاه
په تو بر وز و ظهور دارد و بصد آب و تاب در محن گلزار امید در رقص و نشاط جاوید است قدمی
باتان بر میدارد و قدمی بانیاز می نهد و با کمال خرمی و فرخندگی هم آغوش بوی وصال است
و با وجود بندگی سرست باده لایزال و باین ترانه مترنم است هم از در باز کرد ای باد نوروز
که من بوی گل خود دارم امروز مده پیش شب از مده بادم اکنون که من بامدش خود شادم اکنون
اگر اول میر بود از گریه آهم اکنون خوش می برد در باده خرم و اگر بر خود نیز عاشقی نایمی نزد
که نواخته محبوب است و اگر شیفه حسن خویش من بود نیز بر محل است که منظور مطلوب است ای عزیزان
معبور را که با بوی خنبر است باین بدن چو کین چه نسبت و آن معنی علوی را باین پیکر سفلی و این مانده
آواره و بیچاره که از یار جدا مانده و گرفتار دیار اعدا گشته که ام مساوات این پیکر عنصری است
که در باد و حیرت و حسرت سرا سیمه و سر گشته بادل پریشان و موی آویزان باد و در سینه اند
شش طرف بروی طپانچه زنان و گرد حجاب حواس غمخ را نشو و گیران
هم باد زده طپانچه بر روی هم خاک نشوده پنجه در موسی از کار و افکار فرو مانده و اند
شوق و سرگرمی دست افتاده محمول زانوی بجلالتی وافر و دگر گشتی عنان همتش از دست فرشته

و کمر خدش فرو شکسته از غایت حیرانی بچیزی جمع نمی تواند شد و از بس سراسیمکی از کس در یوزه نمی تواند نمود هر چند آن معنی از آن این نبود لیکن آنرا دلبری برگیرند لاجرم بمراحل ازین دور گیرند و بعد المشرقین میان این و آن افتادند از باد صباد لم چه بوی تو گرفت بگذاشت مرا و بهت جوی تو گرفت اکنون زمین خسته نمی آرد و یاد بوی تو گرفته بود و خوی تو گرفت آن بر تخت مرصع انس نشسته و این پیکر در خاک تیره فروشته آن از هم آغوشی مراد شاد و فرخنده این از حیرت سیده حسرت بر خود کنده این با چندان نازاری و نیاز و آن با صد تنگنا و ناز این بهزاد آرزو و امان از جوانان آن از کمال بی نیازی با خود را از گویان این پیکر سفل

بآن معنی علوی گوید	من بی تو بخاک ره مرده باز	تو خواب گزین به بستر ناز
من بے تو ز خون دیده گمنام	تو خنده ز نان بصری گلزار	من بے تو بخون کشیده دامان
تو رفت نطق گل حسد امان	من بے تو بجاک غصه پامال	تو رقص کنان بیابانک خلخال
من بے تو چو رشته تاب در تاب	تو رشته گسل چو در زنا یاب	من بے تو بسوز دل گدازی
تو عاشق خود بحسن بازی	من بے تو گرفته ترک هستی	تو کرده بخویش ناز مستی

تنبیه ای عزیز اول کتابت را با خزان کسی متدافع نفقه و نبطا هر متقاضی نه انکار و زیر که هر چه منسوب بکمن است ازین روی که ممکن ممکن است قابل رد و وطن است شایان آنحضرت چگونه بود معامله فضل جداست این قسم دور از کار یار اگر بنوازند کمال بنده نوازی اوست و بنده فی نفسه و عمل او همان است که مسطور شده است عنایت و کرم او بکردار این کس و ابسته نیست با آنکه گویم آنچه در مابقی ذکر یافت وارد لیست از واردات چون این وارد غالب آید جمیع اعمال و طاعات خود را قابل لعن و وطن انکار و در نفس الامر هر چه باشد آنچه در آخر کتاب مسطور است نیز واردی است و یک وارد را با واردی دیگر هیچ تلافی و متقاضی نیست اول مغلوب آن و بعد از آن مغلوب این و دیگر دید موافق دید اول بزرگی گفته است که کاتب شامل من همیشه درگاه و کاتب یمن حسن نمی یابد تا بروی کاغذ ثبت نماید این کارخانه در وید عارف است و بس و این

ویدر انشائی است و معاملات بآن وابستہ است کہ شئمہ اذ ان ظاہر اور ذکر آمد قاصد مستغنی است
 بتفصیل آن غیتہ اندر پرداخت و موافق وید آخر جان ہر گ در جامی دیگر میفرماید کہ کاتب شمال
 خود را نمی یابم و شمال حکم بدین پیدا کردہ است بحکم کلتا ید یہ سجانہ بدین زیرا کہ شمال از مقتضیات
 عدم بودہ و چون عدم بعین و اثر از عارف زائل شود و شمال در حق او نماندہ و بموجب تخلق
 باخلق اند شمال حکم بدین گیر و داخچہ گفتیم کہ این ویدر انشائی است و معاملہ بآن وابستہ است
 باید دانست کہ ہر چہ با بختناہ مقدس منسوب است ہمہ خیر و کمال است خیر و کمال را آئینہ باید
 تا ظہور خیریت آن بآن شود و آئینہ نمی باشد الا در مقابل شئی و مقابل خیر و کمال شر و نقص است
 از بعضی ہا بتبیین اللشیاء و ظاہر است کہ مرآت ہر چند در مرآتیت خود کاملہ بود و ظہور صورت
 منکسہ در آن اتم باشد پس ہر چند وید شریعت عارف بیشتر بود و ظہور خیریت در وی زیادہ تر
 باشد زیرا کہ ممکن فی نفسہ منشائی ہر شر و نقص است چہ ذات او عدم است ما اصابک من حسنۃ
 فمن الصد و ما اصابک من سیئۃ فمن نقص و ظہور خیریت را دید شریعت کافی است من تواضع لشر
 رفعہ اسر با جملہ ہر خیر و کمال و ہر حسن و جمال کہ در صفحہ کائنات ہویدا است ہمہ مستفاد و مستحاضا
 از مرتبہ و وجوب است ذات ممکن عدم است کہ ہیچ نیست از ہیچ غیر از ہیچ چہ آید

از تست طلسم این خزانه	من ہیچ نیم و رین میانہ	از شیشہ تست این می ناب
من خاک بلب در آتش و آب	ہم گنج ز تست ہم تو گنجور	من دست تنی نشاندم از درد
معنی تو ہی چنین شکر فرم	من جلد کتاب صوت حر فرم	من ذرہ خاک آستانم
تو می طلبی بر آستانم	از موجہ فیض تست این جوش	من مہر بلب نہادہ خاموش
از جوش خروش خود چہ گویم	این بادہ توئی و من سبویم	ولیکن ہذا آخر المکتوب رہنا

لا تو اخذنا ان نسینا او اخطانا الحمد للہ و لا و آخر الصلوۃ والسلام الامان الاکملان
 علی سولہ محمد و آلہ و سرمد علی آلہ الاطہار و اصحابہ الاخیار و علی جمیع الانبیاء والمرسلین و علی
 ملائکہ المقربین و علی اہل الطاعتہ اجمعین آمین حاجی المحرمین شیخ حسین نجمت میر سدا امید

که از توجهات بهره ور باشد ایندم که تراست یاده و جوش از خشک لبان کن فراموش
 همچنین یاران دیگر مانیز باید که از صحبت سیراب و تمتع باشند پرمردگی نصیب اعدا باد
 از گرمی مجلس است بس و تواسانی و اصل بزم مخمور و سلام علیکم علی سائرین تسبیح الله

مکتوب نهم بمولانا محمد صدیق شپوری در جواب ایضوی که شمشاد احوال و قایم بود

بسم الله الرحمن الرحیم

بر نستین احمد و سلام علی عبادہ الذین اصطفی و مکتوب مرغوب عقیب یکدیگر رسیده
 خوشوقت ساخت دیدن سرور کائنات علیه و علی اگر افضل الصلوات و اکل التحیات رحمت
 و بشارت است و پرسیدن سبب خوف عین تسلیم و نوید تسلیم سانی فرمایند یانه و ما ارسلناک
 الا رحمة للعالمین نوشته بودند که این خوف و اندیشه و حزن برخیز استیلا یافته است که قوت
 و محبت را با لکل سلب نموده یعنی از ادای فرائض و سنن و عبادات دیگر نمی تواند پرداخت خوف
 خامه و اندیشه اخروی باید که در توفیق طاعات بیفزاید و سبب از دیاد و نوافل اعمال گردد
 موجب انتفاع آن خوف شود و هر چند نفس این خوف و اندیشه از عبادات است و مانع غفلت
 و معاصی می آید که عطار شبلی رحمه الله معانیه چهل سال بگریست و جانب آسمان نگر نیست سبب
 گریه او پرسید ز فرمود که از ترس گور و مهیبت قیامت انگاه سبب ناگر نیستن بجانب آسمان
 پرسیدند فیه و که شرم گناه گناه بسیار کرده ام و در مجلسها بس خندیده ام و قهقهه نموده از شرم
 آن چشم بالا نمیکنم منتقول است که فتح موصلی شش سال بگریست گوشت و پوست از رخساره مبارک
 بریزید انگاه بعد از نقل او را بخواب دیدند گفتند خدای تعالی با تو چه کرد گفت بایم زید اما این
 که مرا بالابرده فرمان کند که بالاتر آید چون زیر عرش بردند سجده کردم اما لرزان و ترسان
 خطاب آمد که ای فتح چیست که چنین بگریستی مرا غفار نگردد انستی سر بسجده نهاده گفتم آتی ترا
 غفار دانستم اما از ترس گور و مهیبت قیامت و درشتی ملک الموت میگریستم که در آن ننگهای

حال من چگونه خواهد بود فرمان آمد که چون می ترسی جان گر که ترا مرزیدم این گریه و این خوف
 که نصیب شماست از نعم نبیه است میمون و مبارک است ترقی بخش منور باطن شکر خدامندی
 جل سلطان بهجا آرد و از استیلاي آن دلنگ نشوند و در حدیث آمده است که دو خوف
 در آدمی جمع نشود خوف در دنیا و خوف در عقبی یعنی خوف آخرت که در دنیا نصیب و خوف
 آخرت بر باید این دیوانگیها و شور و شها و صیحا و گریه شوقها که نصیب وقت شماست و بجز است
 از شما سر نیز مردم آرد و دارند که الحوائج انقسم و تنگ روی دهد و از قوت جذب شوق و جنون فنا
 آید و ساعتی ظاهر و باطن را از ناسوی بیگانه سازد و در اینها مثال ما سنگدلان و تنگ چشمان
 از نعمی برای حل اند مصراع بنیالارباب النعم نغمها بود نوشته بود که روزی نشسته بود که بگوید
 اینها دانیکن بر خاست و نزدیک شد که صیحا می پرد و از نهاد او بر آید تکلیف تمام خود را
 از صیحه نگا داشت ازین سبب در دین و در دین و در دین و در دین و در دین و در دین و در دین و در دین
 جان سلامت ماند بسیاری از صوفیه و در نیلور وقت قالی را از جان تنی کرده اند می آرد که بگویم
 خاص قدس سره روزی جمعی بگذشت که بزرگتر آنی جل سلطان اشتغال داشتند و ذکر آن جماعه
 در برابر اہم چنان ذوق اثر کرد که در رقص شد هفت شبانه و زبده نینوال بود چون بهوش آمد تجدید
 وضو نمود و دو گانه بجا آورد و سر سجده نهاد و بار یا اللہ یا اللہ یا اللہ گفت و صبر کرده و جان
 عاشق بهوای دوست بهوش بود و از یاد محب خویش بهوش بود و نوشته بود که در
 کثابت تو مندرج بود که اصل کار محبت است محبت کجا رسد از نعمی بسیار بسیار است
 و در غم و اندوه بنوعی ذوق رفته است که سر بر نمی تواند برداشت محذوب و عجب است که در ماده شما
 که در محبت متفرق دید اینک نوشته باشم هر چند تامل میکنم بخاطر نمی آید که این کلمه نوشته باشم لیکن چون
 نوشته آید البته خواهد بود تا چه طور از قلم بر آید است و کدام معنی مراد است بر حال سبب تامل
 نخواگر دیده است مصراع بلای در دست اندازد و دیوار می آید و اسبج بخاطر
 نمی آید محبت شما بدیست جاست سخن ندارد و السلام علیکم

مکتوب نوزدہم بجای محمد عبدالرشید در بیان مکاشفہ حضرت
مجدد الف ثانی پیر دستگیر خود رضی اللہ تعالیٰ عنہ

بسم اللہ والسلام علی رسول اللہ وراخبار نبوی علی مصدرنا الصلوٰۃ والسلام والتحیۃ امین
کہ چون شخصی ہمہ در بروی حق از حقوق عباد و مثل من و غیر آن باشد روح اور ابالای آسمان
نمی بریزد و ترقی ممنوع میگردد و زمانی کہ از جانب آن میت ادای حقوق نشود و چون
حقوق او باشد ازین مجلس خلاصی یافت حضرت ایشان ماضی اللہ تعالیٰ عنہ و نمیشی بسیار متفکر
بیبہ و مذخر کما فی فضل پروردگار جل شانہ بر آنحضرت چنان سنکشف ساختند کہ این حکم مخصوص
بشخصی است کہ روح اور ازین اردنیات ترقی واقع نشود است اما اگر کبریا آبی جل شانہ در دوزخ
با وجود این تعلقات روح اور ترقی شدیم است بعد موت نیز اور ترقی شود بمشیت سبحانہ سبحانہ
شخصی کہ درین دار محبوب و مقصود ترقی وی بعد وفات توقفت بر خلاصی و ازین تعلقات و اسباب

مکتوب بیستم بجای محمد جان در اشارہ بعضی اسرار مضغہ قلبیہ

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد لله وسامی علی عبادہ الذین اصطفی مضغہ قلبیہ چون از اجزای عشرت ترکیب یافته ہیأت
اجمالی پیدا کند بعد از ترکیب کل منها و تصفیہا و حصول کمال اتہام المتوقفہ فیہا قابلیت ظهور و اصل
فی شائبہ ظلمت پیدا میکند بہر چند ظاہر در مراتب شج و شمال شی است نہ عین آن شی چنانچہ در حقیقت جامع
قلبیہ کہ از روی ظلمت است اما انیمہ عالمہ خارج از نظر عقل است و فریاد حافظانیہمہ آخر ہر برہ نیست
ہم مضغہ غریبہ حدیث عجیب است بہ اطلاق لفظ ظهور و زیموطن از تنگی میدان عبارت است
و الا فلا ظہور شدہ فافہمہ الموعظہ الشریفہ فانما ماضی اللہ سبحانہ بہا بعض خواص الخافض صیل
انیمہ معرفت کما یبغی از مکتوبیکہ باسم مولانا محمد صدیق است و یکتبات جلد ثانی حضرت مجدد الف ثانی

طلب باید نمود این کمالی که مذکور شد و البته بمقام قاصد تو رسیدن است نه تو بمعامله او و منی پیش
 است از بمقام دوم نمیتواند در مصیق صدری و الا نطق اسانی و قلم انجاریست و شکست
 الحمد لله الذی هدانا لهذا ما كنا لنهتدی لولا ان هدانا الله محمد اکثیر اطیبا مبارکافیه مبارک علیه
 کما یحب و یرضی و الصلوٰۃ والسلام علی سیدنا و علی آله و صحبه و علی جمیع اخوانه من الانبیاء
 و المرسلین و علی کل و اصحاب کل و علی الملائکة المقربین کما ینبغی لعلو شانهم و یحسب

مکتوب به ست و یکم شیخ محمد جان اکبر آبادی در نو کبر خواص محبت

بسم الله الرحمن الرحیم الله تعالی بمراتب کمال ترقیات و مآثر جاوید سنت مستقیم
 و مستقیم دار او حقیقه گرامی بتعاقب یکدیگر رسیده مسرت بر مسرت بخشید الحمد لله سبحانه که بقا
 اند و از یاد فقر افراغ نیند محب نیطایفه با نیطایفه است عزیز گفتم است خداوند نام از نیطایفه
 گردان یا از نظر گیان این قوم گردان که قوم دیگر طاقت ندارد حق سبحانه محبت کامل با نیطایفه
 علیه کرامت فرماید تا از فیوض برکات شان بهره تمام بخشند و از اسرار و معانی خفیه ایشان
 سیراب و شاداب گردانند و البته محبت است که محب همهواره با محبوب میدارد و صفات کامله
 او موصوف میسازد و طالب ابرنگ مطلوبی برآرد و جوش عشق است که سالک از وجود
 بشریت سبکبار میکند و از تنگنای انانیت میراند و او را از دیر باید و بی وی در حریم قدس
 جامیدهد و بمنازل قرب میرساند و از پیشگاه چنین آمده است محبت است که سبب وجود
 گفته و سلسله ایجاد را جنبانیده و حب است که باعث ظهور و اظهار گردیده و گنج مکنون را در معرض
 بروز آورده اول چیزی که قبول تعیین کرده حب است که حقیقت سرور کائنات است علیه
 علی آله الصلوٰۃ والسلام باین حب و حبیب با عالمین شده و سائر کائنات از اقتضای
 حب جوش محبت بوجود ظهور آمده است اگر عشق نبود و عشق نبود و چندین سخن نگر گفتی
 که شنیدی و السلام توقع که این دراز کارا گاهی بدعائی یافتم

مکتوب است و دوم بهولانا محمد حنیف در تحریر این احیای سنت
وامامت بدعت و ترغیب بر متابعت و محبت سید المرسلین
علیه السلام و جواب کتابت وی که مشتمل بر احوال بایران او بود

بسم الله الرحمن الرحيم

حاجت و صلوات علی رسول اکرم المبعوث فی اخی الاُمور مشکورة المسئول من الله سبحانه عافیتکم و متفقکم
علی جادة الشریعة العلیة السنية المصطفویة علی مصدرها الصلوة والسلام و التحية فخذوا
بهنکام قرب قیامت است و وقت تراکم ظلمات عالمی و در گرداب این ظلمات فرورفتن و میرود
جو انفرادی باید که در نیلور زمان احیای سنتی فرامید و امامت بدعتی نماید بی انوار سن نبوی
راه رست یافتن بسی محال است و بی التزام اطوار نبوت نجات جستن محض خیال سلوک طریقه
صوفیه و وصول محبت ذاتیه بی اتباع حبیب رب العالمین صورت ندارد و کرمیه قل ان کنتم
تحبون الله فاتبونی بحکمکم الله شاہ صدق است و درین باب سعادت خود و ران باید دید
که ورامی از امور نسبت یا تسو و درین و دنیا نموده آید علیه و علی آله الصلوة والسلام چه در
و چه در سعادات و چه در سعالمات در عالم مجاز شخصه که محبوب کسی تشبه میکند در نظر محب
چه بلای محبوب و زریای در آید مرغوب و رعنا میناید و همچنین دوستداران محبوب نزد محب
محبوب و عزیزان و مبغضان مبغض و مغضوب پس کمالات صوری و منوی مربوط محبت
اوست علیه و علی آله الصلوة والسلام و مترنمیزان آن لهذا افضل طاعات موالات
اولیا و سعادات اعدا آید چه انجمنی ناشی از صرف محبت است چه در دوستی و دوستداران
دوست و دشمنی دشمنان و این کس بی اختیار است و درین باب جنون دارد و این یمن احد کم
نمی بقال اند مجنون و هر که چنین نبود از محبت بی نصیب است ع قوی بی تبری نیست مکن
ایضا باید که فرموده و در صحاب کبار چنانچه بعضی گمان برده اند که موالات حضرت امیر کرم الله

که در کتب شریعیه پیشین مثل آنکه طعام بر یا و همه نبود از وجه خلاف باشد و در مجلس لهو و لعب نبود و دعوت عام نباشد و مانند آن اگر دعوت مستجمع همه شرائط بود و به نیت اقامت سنت اجابت واقع شود و خوردن طعام و خصوصیت منظور نبود امید است که در نسبت باطن فتور نیارد و در آنکه است که در حضرت الوثیه بنیه اقامه السنه و در اکل الطعام و عن سفیان الثوری من عاصی الله طعام بغیر نیت کفایت علیه خطیته فان اجاب کفایت علیه خطیتان و اگر یکی از شرائط منقوض بود و اجابت آن مسنون نیست چه در کار که در ارتکاب آن در جهالت باطن خلل نماید نوشته بود که یا ران انجامی از نسبتی که درین سفر غایت کرده بودند بهره یافتند و عجبت لا ارض من کاس الکرم نصیب آنچه شایع بود بر باره این و در آن کار و قاع بشمار دیده و از آن سر و علیه علی آله الصلوٰه والسلام و از شایع دیگر غنایتم و التفاتها دیده و شنیده و کتابت ملا تیمور و کتابت میر نوروز مندرج بود امیدوار گشته و شکر خداوندی جل شانہ بجا آورده و آنچه از احوال جوان احمدی و جوان دیگر نوشته بودند اصیل و عالی است اللهم کثر اخواننا فی الدین از آن حال فرزند بزرگتر نوشته بودند اما بعد و انا الیه راجعون حق سبحانه نعم البذل غنایت کند و صبر و رضا بقضایا بدفاننا المحرم من حرم الثواب در حدیث آمده است عجبت من فضل الله للمؤمن ان اصابه خیر بعد به و شک و ان اصابه مصیبه حمد رب و صبر و حیران الیه من فی کل شیء ننی القیمه اللتی بر فیعما الی فی امراته و السلام علیکم و علی من لدیکم

مکتوب بخت سوم بجانان بیگم و بر بیان اتام توحید و شرح
هر مرتبه با ذکر معارف متعلقه مع التوضیح و الایضاح

بسم الله الرحمن الرحیم حامدا لله العظیم و معیذا علی رسولہ الکریم الله تعالی ذات بركات مخلوق
مختبره شفقه مکرمه را شمول اطاعت بیغایات خویش و اشتباه در مقامات قرب ترقی و بالا
معصع از هر چه میرود و سخن دست خوشتراست به استماع فرمانیه توحید بر دو گونه است
توحید عوام و توحید خواص توحید عوام تصدیق است بمضمون کلمه طیبه لا اله الا الله و نفی

معبودات باطلہ کفر و اثبات معبود بحق باوجود تشکیک حق علیٰ اطلاق ماسوائی او و محبت و گرفتاری
و دید و دانش و باوجود انکار و منازعت نفس مارہ کہ در حیلست او بود و عست و در توجید
خواص با وجود تصدیق مذکور و در درجہ است در درجہ اولی یگانہ گردانیدن دل است از محبت
و گرفتاری مادی و حق سبحانه و از دید و دانش آن سے توحید بعرف صوفی صاحب سیر
تخلیص دل از توجہ اوست بغیر مہم یافتن آنست کہ چون سالک نشید و اوست بر ذکر فکر نماید
و از امور دلو حب انچه منافی دوام اقبال و توجہ است اعراض کند و عنایت ازلی شامل اطلاق بود
تدریج سلطان ذکر بر باطن و استیلائی نماید بحدیکہ ذکر باطن دوام پیدا میکند تا از تکلف یاد کرد و میرانند
و غفلت ظاہر و باطن سے ایت نمیکند ظاہر بہرچہ مشغول بود و غافل بود یا حاضر میداد بود یا در خواب
باطن مجوارہ و در ذکر و حضور است خلوت و جاہوت نسبت باطن یکسان است از بیرون و میان
باز ارم و زور و در خلوت نیست بایام بہ و چون باطن بہ دوام حضور و آگاهی موصوف شود محبت و گرفتاری
ماسوی آہستہ آہستہ و بزوال خواہد آمد و در تعلق علمی و از مادی و او تعالی کہ بعلم حصولی تعلق
دارد گسستہ خواہد شد بحدیکہ کہ نسیان ماسوی و انقطاع کلی از مادی خواہد نمود و بوی کہ اگر یہ تکلف
یاد ماسوی نماید بیاوش نیاید و در دل نظیر نکند این باش از شادی جہان شاد بود و نہ از غمی آن
غمگین بواسطہ نسیانی کہ دل از ماسوی حاصل شد است این حالت معبر بفضای قلبی است و
کمال دل است از کمالات ولایت باید دانست کہ درین کمال ہر چند باطن او دوام حضور است و از
گرفتاری ماسوی دارستہ لیکن نفس حاضر و عالم حضوری او بر جاست و منازعت و انانیت او بر پاست
در درجہ دوم در توجید خواہد آنست کہ نفس حاضر و عالم حضوری او با خود نیز و بزوال او و انانیت و دوی
سری و تکرر و خلل پذیرد و از خود بانام تواند تعبیر نمود کہ انانیت و خودی از وی زائل شدہ است
این بان اگر توجہ و حضور است از خود بخود است کہ از عارف نامی و نشانی نماند نہ بان معنی کہ
عارف در وقت عین حق گشت و بذات او سجاوہ یک شدہ است تا الحق گفتن از نرسیدن است
بانیمقام چہ بر تقدیر فنا و نیستی و زوال انانیت نفس نمی نماند و در درجہ سانی نمیتواند تکلم نمود و مشعر

خیال کن مهربان و شناس که کسی که در خدا گم شد خدا نیست و اینجاست رافضای نفس گویند
حقیقت فناورین موطن است حاصل فنای اول تخلیه مراتب باطن است از نقوش ماسوی و از
حصول صور ماعداد و ماسوا خواهد آفاق بود و خود النفس این کمال وابسته به تجلی افعال است و فنا
نمی که انتقامی عارفست بانتقامی علم حضوری او مربوط به تجلی صفات است و کمال در آن منوط به تجلی ذات
این است حاصل سیر و سلوک اهل السیر و نسو حال اهل کمال هنوز مجال سخن بسیار است

مکتوب بیست و چهارم بمیرزا امان الله برهان پور مخی در جواب
عزیز وی که متضمن حالات و اشتیاق و وقایع و می و یاران
وی بود با ذکر معارف متعلقه هر مقام و بیان حقیقت کعبه
معظمه و شرح حدیثی مع الله و وقت و فضیلت حقیقت
سرور کائنات علیه و علی آله الصلوٰه و السلام بر حقائق دیگران

بسم الله الرحمن الرحیم حامداً لله العظیم و مصدقاً علی رسولہ الایم حقیقه شریعین بنیاد اخوی
اعززی سلمه الله تعالی عن الزلل و الاغاثات باهدایای محترمه برادر عزیز عیار الدین حسین سائده
خوشوقت ساخت حق سبحانه البواب فیوض را همواره مفتوح دارد و لعلایات و جذبات
خوایش سر بلند کند و آنچه در باب مولانا ابوالمظفر فیر و شیخ علم الله به الله تعالی رحمه الله
ویداند که گویا حضرت ایشان با و متوجه گشتند و از لباسی که در پشت عریان شده لباس
دیگر بر نشانیدند و آنحضرت فرمودند که ورق این را اگر دانی ندور و واقعه بگیر فرمودند که ما
این را بخوبی گرفته ایم ازین بازگامین دیگر است بسیار اصیل است این است که از نسبت حق
آنحضرت نصیبی فر نگیرد و از عنایاتی که درین واقعه نسبت به او و ذریه آمده شکر خداوندی
جل و علاه و آنرا که بشارت غمخسری است و آنچه از استیلاء و یغیبت درک اظهار نموده بودند

و نوشته بودند که حالت دیگر باین مشابعتی ندارد و از همه و راست بلی نسبتی که بود از اولی
متعلق است از سائر نسبت و راستی است و غیر از عجز از درک آن چه نصیب و اقامتیکه محمد شاه
دید و روشن است ظاهر البتة وقت خیلی مناسب است دارد از انوار و برکات او امیدوار است
حق سبحانه از قوه بفعل آرد و قایل بمبشر آمدن بزرگان مابراین اعتماد تمام ننهد و اندانچه در تعظیم
برود و از ان باین کس است **س** چون غلام آقا هم همه زانجا بگویم **ب** مشهم شب پرت هم که حدیث خوانده
در ائمه که در آن پیغمبر خدا صلی الله علیه و آرد و مسلم و سایر حضرات شمارا بالای کعبه معظمه گرفتند
و با تمام دیوار کعبه امر فرمودند و فرمودند که بتو تعلق دارد و بعد از تمام فرمودند که جامه را هم
پیرشان بیا و حضرت جامه بکعبه معظمه بگرمه پوشانید بعد از آن همه حضرات میار که با داده
مصابیح که در لیبی عالی است مناسب است ام از آن بکعبه معظمه مفهوم میگردد و حق سبحانه از حقیقت
آن نصیب از زانی که از حقیقت کعبه زشت میان حقائق مخلوقات و حقیقت واجب جل سلطان
که مرتبه احدیت ذات است تعالی چه کعبه مسجود الیه خلقت است حقیقت آن از حقائق ماضی
العبثه باید که ممتاز باشد چه مسجود ذات حق است سبحانه کعبه باید که ناشی از آن مرتبه مقدسه بود
حضرت ایشان با قدسنا الله سبحانه بسر الا قدس در مکتوبیکه داخل سه جلد مکتوبات نیست
نوشته اند که حقیقت کعبه ذات واجب است تعالی چه مسجود فی الحقیقه همان مرتبه مقدسه است
باید دانست که مسجود هر چند ذات بیچون است لیکن اعتبار مسجودیت با و ملحوظ گشته است
لاجرم از مرتبه احدیت ذات که مبراست از نسب و اعتبارات متزل باشد و در دید و نشان
و گرفتاری متمیز بود و در واقع دیگر نوشته اند که حضرت ایشان سرفقیه را برداشته پستیانی
فقیر بوسیده میفرمایند که خبر دار شد فقیری بیند که توجه تمام عالم چه آفاقی و چه نفسی تمام بفقیر
چنانچه اگر از آن توجه بماند همه متلاشی شوند می بینم که حلیه فقیر بود و علیه حضرت ایشان است
و این حالت بشانده می بیند حیرت بیشتر شد که این که می بیند و این مشاهده چیست حضرت میفرماید
فی الحقیقه هر دو یکی است چنانچه نمی نماید و آنچه در واقع دیده اند اگر در خارج چنین بود و غایب

قطب الاقطاب است و توجه تمام عالم برین طریق تعلق با و دارد فایه مانی الباب گاه باشد
که مرید صادق بکرم فانی الشیخ حالت مخصوصه شیخ را در خود احساس نماید و در وقت اتحاد و بشیخ
در مرات خویش کمالات شیخ مطالعه نماید معنی قطبیت که شیخ او بان موصوفست در نیوقت اگر
در خود یا در چه عجب و گاه بود که اعوان قطب انیمتی را در خود مشاهده کند هر چند بالا صاله اینست
و البته بقطب است لیکن بر شجعت و طفیل او اعوان او نیز در آن خدمت شرکت دارد چنانچه
در عالم مجاز انیمتی در روز را و سلاطین ثابت است منصب و وزارت از بادشاه بیک شخص است
اما ارکان دولت او و درگاه او مرجع خلافت اند باید دانست که جمعی در خواب و واقع خود را با شای
یا قطب وقت می بیند و در نقطه به یکدیگر ام از آنها ثابت نیست و همیش آنست که معنی بادشاه است
یا قطبیت در آنها کاین است لیکن ضعیف است شایان آن نیست که در عالم شهادت ظهور یابد
بعد از انان از دو حالت خالی نیست اگر انیمتی قوت گیر و شایان آن گشت که در عالم شهادت
ظهور پیدا کند بقدرت الهی سبانه در عالم شهادت هم بادشاه می شود و هم قطب میگردد و اگر بقدر
قوت پیدا نکرد و بهان ظهور مثالی می باید که اضعف ظهورات است کفایت می افتد و بقدر قوت
در ظهور می یابد ازین قبیل است واقعاتیکه طالبان این راه می بینند و خود را در مقامات عالیه
می یابند و می بینند که بمناسب ارباب ولایت سرافراز گشته اند شخصی از اصحاب حضرت ایشان
ما قد صنا الله سبحانه بسره با حضرت عرض داشت نمود که بشارت قطب الاقطابی که از عالم غیب می آید
اصلی دارد و یا نه آنحضرت در جواب نوشتند که این بشارت حصول کمالات مقام قطبیت است
نه منصب قطبیت که مشروط بعلم است چه صاحب منصب صاحب علم است انتمی در ذیل اینواقعه
نوشته بود که حقایق و معارف بسیار رسید بر و دیگر زد و حقیقت هر یکی اطلاع میدهند
اگر شمه از ان علانیه شود و خلل نظام عالم شود مصرع قلم اینبار رسید و سرشکست بدلی بر خوا
بنندگان چیز ناظر هر میشود که بیرون از حوصله عوام است ستر آن از عوام ناگزیر است اگر ظهور
یابد بجنب فتنه و فساد و در بعضی امور از ان قبیل است که ستر آن از خواص نیز در کار است

که مخصوص بعضی خواص است مگر باذن نوشته بودند که آنچه برین ذره به مقدار میگذرد و بگذرد
از بان عرض داشت نماید آنچه از قول و فعل صادر میشود می بیند که همه صفات قوی و فعلی است
و حرکتی سرری و علانی است از جای دیگر است این هیکل و پیکر را بان ساسی نیست این قالب
جداست و درک این نیز از قالب جداست و عدمیت این و همه عالم هویدا است و چشم در درک
این معما نمی یابد که مراد از قالب و پیکر مجموع ظاهر و باطن انسان داشته اند نه ظاهر صرف
چنانچه متبادر از قالب است چه این صفات فی الحقیقه قائم باطن است نه بظاهر و چون عارف
بر عدمیت ذاتیکه خود را نداند و بنیاسیگر در دو بحالت فنا موصوف میشود و باطن را نیز در رنگ
ظاهر خالی از صفات می یابد و عدم صرف و جماد محض خیال میکند و درک و شعور را نه هر دو
مسلوب می بیند بلکه فی الحقیقه فنا و بقا از صفات باطن است و بس ظاهر عارف همواره
بر صفات بشریت است و از دو بینی ترسته و توحید نه پیوسته باطن در مراتب قرب است
و ظاهر هر چه احوال را از آن دور و در کمال در حق ظاهر آن است که بر احوال باطن اطلاع یابد احوال مر
باطن راست و علم با احوال مر ظاهر را اگر سالک از ارباب علم است و چون ظاهر ازین علم خالی
باشد در قلق و اضطراب بود و الی ان سیلج الکتاب اجله نوشته بودند که در نماز فرض با دعا و اذکار
آمد که در هیچ وقت دیگر نبود چنان در سر نموندند که این آن حالت است که محض صادق صلی الله
تعالی علیه و آله و سلم بلی مع الله و وقت از آن خبر داده چنان دانند که این حالت و نسبت
خاصه آن سر درست علیه و علی آله الصلوٰه والسلام که فوق درجه ملک مقرب و نبی مرسل است
که در آنجا اطلاق اسم هم کرده نمیشود و نصیب این دولت با ولی الغرض است و آنهم بطیفیل آنحضرت
علیه و علی آله الصلوٰه والسلام از امت هر که با این دولت بنوازند نوازنده از آن نعمت میرسد
الی آخره محمد و ما جایز است که بعضی افراد کامل است را از دولت خاصه نبی خود علیه السلام بطریق
وراثت نصیب باشد که خادمان خاص از او لش خاص صاحب خود امید دارند لیکن گاه هست
که این معامله بر سبیل حقیقت بود و گاه بر سبیل اشتباه ظل باصل باشد باینتر آنست که سرلی مع الله

آنست که حقیقت آنسرور علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام بر حقائق سایر موجودات ممکنه نفوذ
دارد و چنانچه انبیای مرسل و چه حقائق ملائکه مقربین و ایضا آن حقیقت بمنزله کل است
و سایر حقائق در رنگ اجزای اوست اول چیزیکه از بمن غیب بعرضه ظهور آمد و صد در پیوسته
حقیقت اوست صلی الله تعالی علیه وآله وسلم و تعیین نخستین مرتبه لاتعین هم اوست که تعیین
جهی است وجود و ایجاد همه متفرع بر حسب است و گفت و شنود و محب و محبوب هم ناشی
از وی چه حسب است که فضل غیب الغیب را کشوده و کارخانه وجود و ایجاد را پهن ساخته و گنج
امکنون را بطور آورده و جوش محبت است که اسرار محبوب را تجلی ساخته و سر و ش عشق است
که بحر جمال و کمال او را از پرده کتم بر آورده اگر نه این عشق بودی پرده از جمال لم نیر که کشود
و آوازه کمالش بگوش جان و جهانیان که رسانیدی **ع** که عشق نبودی و غم عشق نبودی
چندین سخن نغمه گفتی که شنیدی به ازینجا است که حسن به پروگی میخورد و جمال سرستوری ندارد
ع بهر پر تو تاب ستوری ندارد؛ چو در بندی ز درون مهر بر آرد؛ چه حسن را عشق ناگزیر است
و جمال را محبت و انگیز **ع**؛ هر کجا حسن میناید روست؛ پی نهد سر بسجده عشق آنسو
بتر اصل سخن برویم و گوئیم که ازین بیان مقرر شد که قرنی که حقیقت آنسرور است علیه و علی آله
الصلوٰۃ والسلام با ذات اقدس تعالی حقیقت دیگر بر نیست لاجرم وقت او علیه و علی آله
الصلوٰۃ والسلام ممتاز باشد و هیچ پیغمبری و فرشته را در آن گنجایش نبود آری اگر حقیقت یکی
بآن حقیقه الحقانین لطیفین یا جمعیت الحاق و انطباقی حاصل شود می تواند که بطیفیل شریک
آن دولت گردد و لیکن چون فرق اصالت و تبعیت همواره باقی است شرکت من جمیع الوجوه
منشعبی است بلکه اگر شرکت است شرکت صوری است و فی الحقیقه شرکت نیست خادم را با مؤتم
به شرکت طفیلی را با اصل چه مساوات و این الحاق و اتحاد حقیقت در افرادی از کمال کمال نیست
و چون حقیقه الحقائق را در مراتب تنزلات ظلال است و ظهورات تمثیلات چون سالکی نطالی
از ان ظلال میرسد و نمیزبان ظل و اصل نمیتواند که و خیال میکند که آن حقیقت رسیده است

و شریعتی در آن وقت خاص پیدا کرده نه چنین است این از قبیل اشتباه ظن است باصل سوال
 ظن تمام لی مع التذکر خصوصیت با تسرور وار و علیہ علی آله الصلوٰۃ والسلام و دیگری را
 با شرکت نیست پس یکہ نظر آن مقام رسد باید کہ در مقام خاص او صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 حقیقت شریک باشد جواب گویم کہ فضل او علیہ علی آله الصلوٰۃ والسلام بر سائر انبیای کرام
 و ملائکہ عظام علیہم الصلوٰۃ والسلام باعتبار اصل آن مقام است کہ فوق ہم مقامات قرب است
 نہ نظر آن مقام کہ این فوقیت آنجا مفقود است زیرا کہ توازن بود کہ اصول مقامات انبیاء و ملائکہ
 فوق آن ظن بود و ہر چند ظلال مقامات ایشانان دون آن ظن است اگر گویند کہ تفوق آن
 ظن بران ظلال نیز موجب فضل است بر دیگران علیہم الصلوٰۃ والسلام و البرکات گویم تفوق ظن
 بران ظلال با وجود تفوق اصول دیگران بران ظن موجب فضل جزئی است نہ کلی کہ از بحث
 خارج است چہ ہر کس باعتبار خصوصیت مقام خود بر دیگران فضل دارد اما این فضل جزئی است
 ہر چند از فضل جزئی تا فضل جزئی فرق است چہ این ظن فوق سائر ظلال است و اجماع است از انہا
 مع ذلک نظر باصول این فضل جزئی است و تسرور علیہ الصلوٰۃ والسلام کہ لی مع الصدوق
 فرمودہ است باعتبار اصل فرمودہ است کہ بر سائر مقامات تفوق دارد نہ باعتبار ظن کہ این تفوق
 در آنجا نیست پس سالک در مقامات ظن تو ہم شرکت پیدا کند از قبیل اشتباہ ظن باصل خواہ بود
 سوال حقیقت ہر یکی ازین اکابر حقیقت دیگری ممتاز است و هیچ کس را بالاصالہ حقیقت دیگری
 شرکت نیست پس ہر کدام را وقت ممتاز باشد در وقت خواص او دیگر یا دخل نبود پس بیجا ہر را
 علیہ علی آله الصلوٰۃ والسلام کرام خصوصیت است کہ باعتبار آن لی مع الصدوق فرمودہ جواب
 گویم کہ در وقت خاص ہر کدام دیگر انہا ہر چند شرکت شخصی مفقود است اما شرکت نوعی ہست
 کہ موجب مماثلہ است زیرا کہ حقیقت را حقیقت دیگر با بالاشتراکی ہست و ہر حقانی مندرج و حقیقتہ
 الحقانی است و حقیقتہ الحقانی را با سائر حقانی با بالاشتراکی نیست تا آنرا با بیان شرکت نوعی
 بود و اما مماثلہ ثابت باشد پس در وقت خاص او علیہ الصلوٰۃ والسلام و دیگران نہ شرکت نوعی است

و نه شرکت شخصی جواب دیگر گویم که حقیقت آنسرور علیه و علی آله الصلوٰه والسلام حقیقه الحقائق
 است و حقائق دیگران بمنزله اجزای اوست و مقرر است که هر کمالی که جزو رانابت است کل را نیز بپایان
 نه عکس پس در کمالات دیگران پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم شرکت ثابت شد و در کمال او علیه
 و علی آله الصلوٰه والسلام دیگر انرا شرکت نبود و حدیثی می آید که وقت صاوق و ثابت بود بلکه
 گویم که کسانی که حقائق شان جزئیات اسمای کلی است یا جزئیات جزئیات آن اسماست پیغمبر را
 نیز علیه و علی آله الصلوٰه والسلام در ان شرکت است چه صاحب اهم جزئی و تحت دائره صاحب اهم
 جزئی است و همین نسبت است صاحب اهم جزئی را با صاحب اهم کلی فافهم با آنکه گویم که متبادر ازین قسم
 عبارت تفوق و تحت صاحب عبارت است از دیگران و عدم مانده خصوصیت محضه در صدر
 این عبارت کافی است پس مصدر این عبارت آنسرور علیه و علی آله الصلوٰه والسلام نه دیگر
 که تفوق و عدم مانده و مشارکت مفقود است هر چند خصوصیت هست نوشته بود که روزی و حلقه
 نشسته بودم می بینم که در مجلس آنسرور صلی الله علیه و آله و سلم حاضرند آنحضرت صلی الله علیه و سلم میفرماید
 که امر است که امروز در عقد تست ترا با حق سبحانه و تعالی عقد میکنم در آنوقت فقیر را عالی است که بشنود
 بیان نمود میفرماید که دنیا و آخرت را در مهربانی و ادب اما باید دانست که مراد از عقد باو تعالی که
 عقد اسم او باشد تعالی که مبداء تعین انیکس است و با اصول آن اهم که منتی بشیون و اعتبارات
 و آنچه شود و حصول فنا و بقا است با آنکه حصول ولایت اسلام حقیقی منوط بان است چنانچه شیخ
 زین العابدین (ع) میفرماید که هر فرموده یا باور خود جفت نشوی مسلمان نشوی یعنی تا با اسمی که مبداء تعین
 است متحقق نشوی مسلمان نشوی بالجمله معادله اصول اصول است حصول نسبت از فنا و بقا
 حصول و تحقق مقصود است و چون کار از اصول بالا رود اصل در رنگ ظل در راه ماند و معالیه
 زرات نمند تعالی هیچ از نسب مذکور آنگاه مقصود تو و لم یولد ولم یکن لک فواء احد نشان آنوقت
 لا و هو زان سرای روزی با بازگشتند و حبیب و کیسه سبی و آنچه فرموده که دنیا و آخرت
 در مهربانی انچه مناسب با اسم دارد و اخو و جامعیت آن اسم است چنانچه حضرت ایشان با

نوشته اند که بهشت ہر شخصی عبارت از طور اسم الہی است تعالیٰ کہ مبدأ تعین او است بکسوت انہار
 و اشجار و حر و قصور بانداۃ تفاوت اسماء و علو و سفل و درجاعت و عدم جامعیت تفاوت
 در درجات حسب آن است و عقد بانسروصلی اللہ تعالیٰ علیہ و علیٰ آلہ وسلم میتوان کہ چون او علیہ
 و علیٰ آلہ الصلوٰۃ والسلام منظر شریح و احکام الہی است جل و علا پس این عقد بشریت بود بظاہر
 شریعت یا بظاہر و باطن ہر دو عقد گنایہ از محلی با احکام شرعیہ و تزیین بسنن مرضیہ و باطن شریعت
 اسلام حقیقت است و تحقق بآن منہای اقدام اولیاست و میتوان کہ عقد حقوق بود بحقیقت او علیہ و علیٰ
 آلہ الصلوٰۃ والسلام کہ حقیقتہ الحقائق است چنانچہ تفصیل آن بالا مذکور شد در جامی دیگر نوشته بود
 کہ در آن حالت معلوم نمودند کہ انقیاد لالتعین است معلوم شریف باو کہ تا ہر جاسید و سلوک است
 و ترقی و عروج ہمہ در مراتب تعینات است فوق مراتب تعینات قدمگاہی نیست ہر چند در وقت
 عروج بلا تعین ظاہر شود فی الحقیقتہ بی پردہ تعین نیست در لالتعین محض قدم نہادن بوجوب
 متحقق شدن است کہ محال است آری وصول نظری در آنحضرت بجل کہ محال نہد از انکشاف معانی
 قبائلی نمودہ بودند و نوشتہ بودند کہ در قہر حالتی است کہ تجرید و تقریر در نمی آید از شرح و بیان
 بیرون است وقت و حال دیگر است کہ باین عالم ننہاند سرور و حضور و اینجا از ان عالم است کہ از عالم بیا
 مطلق خطور و خبر نیست بل قہر منزل اول است از منازل آخرت من مات فقد قامت قیامتہ معاملہ
 کہ با ذیت تعلق دارد آغاز آن از قبر است القبر اما روضۃ من ریاض الجنۃ و حفرة من حفر النیران
 و نیاز تمام محال و ما ست ظاہر است و اغوذ جات مثالیہ لالیثقی علیلا و لا یروی عطشنا ان نشان
 آتہا و سب ما و ق را از ان سیری و نہ تشنہ را سیرالی کسر اب بقیقتہ بحسبہ الطمان ما محل
 آشت و کما نیست و جوی و لاحت و عبادت بیش از فرزند نیست مرآت را آخرت است کہ محل
 انوار اصل است و موضع تقاب و کمال و شروع این معاملہ از ہر زخ صغری است کہ قبر است من کما
 ہو لقار الغدغان اجل الدلات پس معاملہ قبر بمعاملات دنیاوی نماید ہر چند بجزست امام معاملات
 انوار نامناسب است آری نامست کہ در دنیا نشانی از اصل دارد و از بظہورات ظلیہ معصیت

در حدیث آمده حجابی که میان بنده و حق سبحانه است در نماز برداشته می شود و نیز آمده الساجد
 یسجد علی قدمی الله فلیسال ولیه غیب نماز بحسب صورت هر چند از دنیا است اما فی الحقیقه از آخرت است
 زیرا که معراج مومن است و نصیبی از آنچه با خرت تعلق دارد بدست می آرد و نماز و کتابت است که از شما
 بعد از این کتابت که میرضیا الدین حسین رسانیده بود رسید در آن کتابت مندرج بود که درین امام
 احوالی میگذرد که در تحریر و تقریر آن عاجز هست اکثر در نماز فرض حالتی رو می دهد که از شرح و بیان
 بیرون است و از کیفیت و درست امور و اسرار غریبه و عجیبه دارد و میشود ای آخره علی نماز فرض
 از سایر نمازها در کمالاتی که بالا مذکور شد ممتاز است قرب فرائض را با قرب نوافل چه نسبت در آغاز
 اینها نوافل غنیمتی سازند و در نهایت این حالت مقصور بر فرائض صلوة است و در بیرون آن گویا
 معطل و بیکار حدیث از حنی یا بلال گویا مشعر باین کمال است چه فرائض است که مربوط بدعوت
 بلال است رضی الله تعالی عنه که راحت خود را در آن فرموده علیه و علی آله الصلوة والسلام و این
 نوافل وسیع است تقید بدعوت بلال ندارد و بدو دلالی او موقوف نه دلالی و مشاطگی او بفریض
 که نشانی از نبی نشان دارد و خبری از اطوبی آن مصرع در صبح اگر گویا هم گران به در کنار آید
 باید دانست که آداب و نوافل که تنم و مکمل فرائض اند معدود از فرائض اند هر چند رعایت آن
 بیشتر نماید نتیجه فرض بیشتر آید بلکه در سنن روایت نیز این نسبت سرایت مینماید که گویا کلمات
 فرائض اند و لیکن هذا آخر الکتاب الحمد لله اولاً و آخراً و الصلوة والسلام علی رسول محمد و آله
 و انما سرمد و علی جمیع الانبیاء و المرسلین و علی الملائكة المقربین و سائر الصالحین جمعین آمین

مکتوب بست و پنجم میرزا عبید الله بیگ در آنکه هر بقعه را
 حکمی است خاص و هر سرزمین را فیضی است مخصوص

بعد از الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات به کتاب اخوی اعزى من عبد الله بیگ میرزا صدیق میرزا صدیق
 که محبوب میرضیا الدین حسین فرستاده بودند رسید چنانچه متضمن احوال و اذواق سفید بود

لذات معنوی بخشید اله تعالی همواره بر ترقیات دار و در بر اتباع سنت سنیه استقامت بخشید
فعل الحکیم لاینگاه عن حکمته در رفتن صوبه دکن ظاهر حکمت باشد هر زمین را فیوض مختلفه است و هر طریقه
را خاصیت علمی و با هر قریه معامله جدا اهل بصایر و در هر توجیه فیض خاص میگیزند و از سرزمینی کمالی بدست
می آرند حضرت ایشان ما قدسنا الله سبحانه بسره الاقدس در آن هنگام که شتریب سلطان وقت
در بلده لاهور تشریف داشتند اول یک دو ماه در گذر حاجی سوای در حویلی کشته خواجه قاسم
تشریف داشتند در آنجا اسرار و معارف بشمار که اکثر آن تعلق بکالات فنا و عبادت اشیا و طریقت
عارف بعد م صرف دار و فائض می گشتند و بیان می نمودند و مکتوبیکه معنون بر اهل انی علی الانا
حین من الله لم یکن شیئا مذکور است با چند مکاتیب که گرد و پیش آنست همانجا نگارش یافته است
چون آن حویلی بسیار کهنه بود و اراده انتقال بحویلی دیگر که در گذر طایفه بودند و ندیش از آنکه آن حویلی
انتقال فرمودند فرمودند که در اینجا معارف و اسرار که متعلق بکالات بقاست خواهند فائض شد
انشاء الله تعالی بعد از انتقال همچنین شد و اسرار که متعلق بکالات بقاست و نازکیهای مقام بقا
افاضه فرمودند و آن مکتوب که در آن این عبارت مندرج است بر عکس مرایای دیگر بطلیت خود
شخص او مراتب خود را و اینها بد فم من فم قیامت میکنی سعدی و دین شیرین سخن گفتن
مسلم نیست طوطی را بد و رانت شکر خانی با چند مکتوب دیگر که در اطراف این مکتوب است
جایا تحریر یافته است مامول از دوستان دعا و توجیه نظر الغیب است و السلام

مکتوب بستان و ششم حاجی حسین در بیان مرتبه جمع که
کفر حقیقی است و در غیب بحر جمیل مرتبه فوق که اسلام حقیقی است

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب مرغوب رسیده خوشوقت ساخت از ذواق
و مواجید که از جوش سکرو استیلائی محبت بروداده مندرج ساخته بودند و بدو صوح انجامید نیک
و مبارک است زادکم الله سبحانه شوقا و ذوقا جاذب عشق است که صفات لطیفه و کشفه و رفیقه

و شریفه را یکسان ننوده است و سکر و محبت است که اسلام و کفر را بر ساخته و قیاس را
 مستور گردانیده این گناه است که از انجمن جمیع شگفته است و این حیرت و عدمیت از عین الیقین آمده
 که موطن فنا و بی شعوری است چیزهای خوب و سنجیده است لیکن اقامت در نیم وطن مستحسن نیست
 تنافی نقش هر چند کمال است اما زین کمال است و دیگر است و شطر طالع است در مقامات قریب
 هیچکس اتانگردد و اوقات نیست ره در بارگاه کبریا از جمیع بفرق بعد از جمیع باید آمد
 از عین بحق و از فنا ببقا باید ارتقا نمود و از عدم بوجود و از جهل بعلم باید رسید تا حسن اسلام
 متجلی گردد و قیاس کفر و فسق هویدا شود که بر میوه و لکن العبد حجب الیکم الایمان و زینیه فی قلوبکم و کرم
 الیکم الکفر و الفسوق و الحسب ان اولئک هم المرشدون فضلا من الله و نعمه مؤیدان جمیع است نوشته
 بودند که منجی کی است بل همه صنع و خلق اوست جل و علا لیکن حق سبحانه از بعضی مصنوعات
 و مخلوقات خود راضی است و آنرا احسن ساخته و از بعضی دیگر راضی نه و آنرا هیچ گردانید و عارف
 اهل تخلق با خلاق الله تعالی بعد از گذشتن از این معرفت که نوشته بودند پنجمین می باید بدو حسن شری را حسن
 قیاس شری را قیاس می بیند اللهم ان احق الاشیا و کمای غلصنا من الشیطان الملامی و السلام علیکم و علیکم

مکتوب بیست و هفتم ب شاه نعمت الله قادری در آنکه
 ذات ممکن عدم است و حسن و جمال عاریتی است

حاجد الله العظیم و مصلیا علی رسولہ الکریم اما بعد این ذره حقیر هر چند بحسب صورت از شرف حضور
 و درست و از دریافت محبت مجبور لیکن نسبت خاکساری اهل السردار و در حضور و غیبت از
 حلقه بگوشان شان است امید و است که گاه گاهی این دو ما را کار را بگوشه خاطر عاقل آورده و بعد
 و برکات معنویه نواخته باشند و از عنایات خاصه نصیبی از زانی داشته فقیر طویل البضاعه غیر
 احتیاج چه اظهار کند و بجز در یوزه گری چه و نااید چه کند فقر و ذاتی است و فاقد او سر و نصیب
 از مطلوب حقیقی استملاک است و خطا و از ان در ده علیا اضحلال پس از کمال او چه در یابد

و بحسن و جمال او چگونگی بر د ذات او عدم است و بود او ناپود و خیر و کمال در حق او عاریتی است
 و حسن و جمال انعکاسی باین کمال عاریتی و باین جمال انعکاسی خود را خیر و کمال خیال نموده است
 و بنیاد و دراز برین نمود بی بنیاد نهاده و آبی اگر رحمت و سنگیری نفرماید و سابقه که مراد نماید کمال
 در حق او انفسای کمال است و خیریت و در سلب خیریت خوش گفت و معشوق اگر چه گشت بهیچانه
 ویران تر از اول است و ویرانه مباد اگر نسبت خیر و کمال بخود نماید خائن بود و دعوی همسری باصل
 پیدا کند الا ان یوجد بعد العدم و یولد بالولادة التانیة فحینئذ لا تحل عطایا للملک الا مطایا و انما
 اشغال ما حویر انرا ایانی باین معانی دها و بطغیل اشغال شما شایه از ان شریب از مشرب بنشاد
 بالنبی و آله الامجاد علیهم و علیهم الصلوات و التسلیات و التحیات و البسکات

مکتوب بستان هشتم بشیخ محمد علیم جلال آبادی در شرح احوال
 وی و احوال یاران وی که در عریضه وی مندرج بود

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی صحیفه شریفه اخوی اغری شیخ محمد علیم رسیده خوشوقت
 ساخت نوشته بودند که دفع خطر قلبی بنوعی شده است که بتکلف هم خطر نمیکند و مخند و ما
 این معامله معبر بقنای قلبی است و کمال اول است و شرط کمالات دیگر است و نیز نوشته بودند
 که اختیار و رضای خود را در اختیار و رضای او بسمانه کم می یابید این دید هم از شعب فناست
 چون این معامله با انجام رسد چنانچه هیچ مرادی در ساحت سیننه نماند و ارادات نیز در رنگ
 مرادات رخت بصحرای عدم کشد بعد از ان از فنا به بقا آید این زمان او را صاحب ارادت
 میکنند و از نزد خود ارادت عطا میفرمایند نوشته بودند که عنایت و کرم حق عز اسمیه بسیار
 مشاهده میشود پیش ازین چندگاه ذات خود را منظر ذات او تعالی میدانست و صفات خود را
 منظر صفات او بسمانه الحال معلوم میشود که من هیچ نیستم و همه از دست الی آخره این معامله و سببه
 بقا است لیکن این پیشتر رسید انستند مشابیه بقاب قوسین داشته الحال معلوم می نماید ملائمتی

با او ادنی دارد حق سبحانه از حقیقت او ادنی نصیب از ذاتی فرماید چه آنچه نوشته اند بطریق انحراف
 ظاهر میگردد و شکر خداوندی جل شانیه بجا آرند که با وجود قلت صحبت مورد این نوع واردات گشته اند
 و در احوال یا باران خود نوشته بودند که چندین ذکر قلب و یاد داشت دارند مانا که از یاد داشت
 دوام آگاهی قلب خواسته اند نه یاد داشت که حضرت ایشان ناقده سنا السبحانه و تعالی
 بسره آنرا در بعضی از مکاتیب خود نوشته اند که مخصوص بکلی منتیان است و آنچه در باب ملائیکه
 نوشته بودند که خطر از قلب او بنوعی مرتفع گشته است که بتکلف هم نمی آید و می گوید که در قلب
 خود مثل ذرات آفتاب می بینم که جوش میزند اکثر اوقات خود را گم می یابم و قلب خود را گاهی
 بنوعی وسیع می یابم که اگر عالم و مافیة را بگنجانند می گنجدالی آخره محمد و ارفخ خطر قلبی بانی طوق
 بی ظهور انوار اسعانی و صفاتی نیست تا نیایی نهایی مشاهده مثل ذرات آفتاب ازین رو گذشت
 و وسیع یافتن قلب نیز از آن است چه این عالم را در جنب آن انوار چه اعتداد است این دیدار
 بلند فطرت و وسعت استعداد آن یار خیر میسر بد العالم عند السبحانه اگر این یار چند گاه درین مقام
 بگذرانند و میر سر سنا نماید ظاهر بد نباشد دیگر پیش ازین فقیر در کتابت ملاحظه علی نوشته بود که عدد یک به آن
 مافزون بود و در وجه آن عدد را اذن است الحال نوشته میشود که چنانچه آن عدد را طریقه بگویند والسلام

مکتوب بیست و نهم میرزا عبید اللہ بیگ و جماعه که مذهب
 صوفیه علیه را ترک تعرض دانسته اند و باسقاط عمل
 و مقاصد دیگر قائل گشته باز که احادیث که در فرضیت معروف
 و منکر وارد شده است و ذکر احادیث فضائل جهاد

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيد المرسلين محمد وآله واصحابه اجمعين

مخدوم و در اہل زمانہ زبان زد و شایع شدہ است کہ مشرب صوفیہ علیہ ترک تعرض است بحال
خلق و بدنامی و ناکامی چون این کلمہ خلاف واقع است و نقص مفاسد کثیرہ بخاطر رسید
کہ درین باب چیزی بنویسد و مفاسد آنرا ظاہر سازد و درین تقریب احادیثی کہ تعلق باہم معروف
و نہی منکر و حب فی اللہ و بغض فی اللہ و فضیلت جہاد فی سبیل اللہ و علوم مرتبہ جہاد و درجہ
شہداء و ادب و ادب و ادب و بعضی نقلہا از صوفیہ کرام کہ مناسبیہ باین مقام دارد و دینی از استقامت
برجاء و شریعت غرض است و در جماعتی است کہ خود را منتسب باین طائفہ علیہ می سازند و سر
از ریفقہ شریعت حقہ برآوردند و درج نموده بدوستان ارسال دارند و من اللہ سبحانہ العظمی
و التوفیق کما یکہ مقتدا ینعمی است معلوم نیست کہ از صوفیہ کرام جماعت را بنحو ہر طریقیہ پیرا
ماکہ شایع نقشبند اند و متابعت سنت است و اجتناب از بدعت چنانچہ از کتب و رسائل شان ظاہر
و ہدیہ است و امر معروف و نہی منکر و بغض فی اللہ و جہاد فی سبیل اللہ از سنن مقررہ مصطفویہ است
بلکہ از واجبات و فرائض دین و او علیہ من الصلوٰت افضلہا و من التہیات اکملہا پس ترک امر معروف
ترک انطریقہ علیہ بود حضرت خواجہ نقشبند قدس سرہ میفرمایند کہ طریقیہ ماعرودہ و ثقی است چنانچہ
در ذیل متابعت حضرت رسالت صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم دست زدن است و اقامت دعا
باتحاد صحابہ کرام علیہم الرضوان کردن است و در طریقیہ بانکہ عمل فتوح بسیار است و ہر کہ از طریقیہ
روی گرداند خطر عظیم دارد اگر مشرب صوفیہ علیہ ترک تعرض بود چہر حضرت خواجہ نقشبند کہ
از رؤسای صوفیہ است و راس انطریقہ علیہ برپیر خود حضرت امیر کلال کہ جای ادب بود
واقع بودند بعد م تعرض در باب ذکر جہر کہ طریقیہ حضرت امیر بود و امر معروف کردند و علمای بخارا
جمع نمودہ پیش ایشان بردند و ایشان از راہ حسن نشاندہ صلیانی و کمال حقانیت گفتہ حضرت خواجہ
قبول کردند و ذکر جہر را در گذاشتند چنانچہ منقول است و طریقیہ سلف و صوفیہ و مشائخ مستقیم نیز
ہمین بود صوفیہ کرام کہ اینچہ وفاتہ در سلوک و ریاضت و معظمت نوشتم اند و ملکات و منہیات
قرار دادہ امر معروف و نہی منکر است یا چیز دیگر و تعرض است یا ترک تعرض حضرت خواجہ حسین الدین

از پیر خود نقل میکنند که فرمود راه دوستی تاریک و بار یک ست میاید که با خلق مصلحت بکنی
و پیرسانی شیخ علی الدین ابن العربی قدس سره که پیشوای اهل وحدت و دوست پر اصدافیه و
خود را که طریق سماع و رقاصی داشتند مانع آمد و دلالت برک آن نمود و بعضی از آنها بکفنه شیخ با آلت
و طریقه خود را گذاشتند و بعضی باز نگشتند لیکن اعتراف بنقص و قصور خود و که در چنانچه شیخ در بعض
از رسائل خود نوشته است غوث صمدانی شیخ عبد القادر جیلانی در بعضی از رسائل خود باب بزرگ
در امر معروف و نهی منکر آورده است و دو قائل آنرا بیان فرموده و احتیاطا در آن امر خطیر رعایت
نموده در همانجای آورده و فاذا ثبت انه لا یجب علیه الا انکار رای النبی عن المنکر عند عدم القدرة فهل یجوز
انکاره اذا غلب علی فله ان یخوف علی نفسه فعندنا یجوز ذلک و هو الافضل اذا کان من اهل العزیمه
والصبر فهو کما یجاد فی سبیل الله تعالی مع الکفار و قد قال الله تعالی فی قصه لقمان علیه السلام و اما
بالمعروف و انه عن المنکر و اصبر علی ما اصابک ان ذلک من عزم الامور و آلیا اذا کان عند السلطان
جائزا و الاظهار الایمان عن ظهور کلمه الکفر لان الفقهاء اتفقوا علی ذلک و اما اختلاف بیننا و بینهم فی غیر
هذه الموضعین انما یخاف ان یداکم شراب ایشان که پیشوای اهل ولایت و مقتدای صوفیه بودند و
تعرض بودی این مبالغه در امر معروف کی کردندی و نیز حضرت شیخ فرموده الذی یومر به و ینکر
علی ضربین فکما وافق الکتاب و السنة العقل فهو معروف و کما خالف ذلک فهو منکر ثم ذلک
ینقسم قسمین احدیها ظاهر یعرفه العوام و الخواص و هو کوجوب الصلوة الخمس و صوم شهر رمضان
و الزکوة و الحج و غیر ذلک و من المنکر کتحريم الزنا و شراب الخمر و السرقة و قطع الطریق و الی و اما انما یخاف
و غیر ذلک فلهذا القسم یجب انکاره علی العوام کما یجب علی الخواص من العلماء و القسم الثانی ما لا یعرفه
الا الخواص مثل اعتقاد ما یجوز علی الباری و ما لا یجوز علیه فلهذا المختص بالعلماء انکاره فان احضر واحد
من العلماء و من العوام جازله ذلک و وجب علی العامی انکاره عند القدرة تفصیل عیاض که آن
اکابر صوفیه است فرموده من احب صاحب بدعه احبط الله عمله و اخرج نور الایمان من قلبه
و اذا علم عز وجل من یصل الیه مبغض لصاحب بدعه رجوت الله ان یغفر له ان قل علمه و اذا

رأیت جند عانی الطريق فخذ طریقاً آخر و قال فضیل سمعت سفیان بن عیینة رضی اللہ عنہ
 یقول من تبع جنازة فمیت مع لم یزل فی سخط الله عز وجل حتی یرجع وقد لعن اللہ صلی اللہ تعالی
 علیہ وآلہ وسلم فقال صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم من احدث حدثاً او اودی محدثاً فاضلیه لغتہ الله
 و الملائکة و الناس جمعین لا یقبل منه صرف و لا عدل یعنی بالصرف الغریفة و بالعدل النافذة
 و حدیث آمده یا عایشة ان الذین فرقوا دینهم و كانوا شیعیاً هم اصحاب البدر و اصحاب الیمام و الیسلم
 توبة اناسهم بئى و هم منى برابطى عن عمر اگر مشرب صوفیه کرام ترک تعرض بودی چو یکی از کرام
 صوفیه فرمودی آنروز که در میان صوفیان بقمار نگذرد و آنرا خیر ندانند شیخ الاسلام گفته که نقار
 صوفیان کن مکن ست پس حاصل معنی چنان باشد که روزیکه صوفیان میان خود با امر معروف
 و نهی منکر نمایند و داهست کنند آن خیر نیست نیک تامل نمایند چنانکه بعد از تعرض قائلند عذاب
 و ثواب اخروی و مواعیه شدید که در باب اعمال سوء در قرآن مجید و احادیث صحیحہ وارد
 شده است قبول دارند یا نه اگر قبول دارند پس چنانا مرادی را از مملکت عظیمه نه برآند و طریق
 نجات را از عذاب سخت با و نمایند اگر بر سر راه تابینائی چاهی یا ماری بود یا کسی در مملکت و بیادوی
 دیگری افتاده باشد نظام هر آنست که اینجا حاد او را متنبه خواهند ساخت و راه نجات او را خواهند نمود
 و تعرض حال او خواهند کرد و جزا بر مملکت اخروی که استند واقعی است متنبه سازند و راه نجات نمایند
 یقین است که قبول ندارند و معتقد قیامت و حشر و نشر و انیة فیذا عاذنا الله سبحانه عن اعتقادکم
 السوء اگر ترک تعرض خلق مرضی حق بودی جل و علا چرا بعثت انبیاء علیهم السلام نمودی و شریع
 شرایع فرمودی و دعوت بدین اسلام و بطلان او یان دیگر در ای اسلام کردی و هر که دعوت
 این بزرگواران قبول نکرد و در اتم سابقه بعد از بهای گوناگون گرفتار نموده و هلاک و استیصال
 شان نمودی یا یستی خلق را بطور آنها میگرداشت و هیچ تعرض نمی نمود و منکر انرا بر توحید و عذاب
 هلاک نمیفرمود و نیز برین تقدیر جدا و را برای چه فرض می ساخت که هم متفحص اندازی قتل حیلانان
 و هم اندازی قتل کفار دانیمة فضیلت و مزیت جهاد را و مجاپران و شهدای فی سبیل الله را که منصوب

قطعی ثابت شده است چنانچه بعضی از ان خواهرها چون باشد که بناحق تعرض مردم نمایند
 و ایند میرسانند و نیز نفس انسانی از مخلوقات حق است همچنانچه براتجرب و معادات او امر نمود
 و جهاد او و ایجاد کبر فرمود و قرب خود را باین جهاد و مربوط ساخت کما در و حد و نفسک فانتهاست
 بعد ادائی او را هم بوضع او باید گذاشت پس معلوم شد که اینها اعدا الله اند و حق سبحانه میخواند
 که انتقام از اعدای خود بگیر و الله عز و ذی انتقام از کمال رحمت انبیا را بالا صاله و اولیا را
 به تبعیت و محبت فرستاد و اعلام عذاب و ثواب بر زبان آنها فرمود و محبت را بر مخالفان
 درست ساخت و زبان عذرشان بند نمود لئلا یكون للناس علی الله حجة بعد الرسل چشم پوشی
 و خواب غمگوشی باین کارخانه عظیم القدر مرتفع نمی شود و هیچکس آنرا دفع نمیتواند کرد و ان عذاب
 ربک لواقع ماله من دفع اگر میخواست همه را براه داشت هدایت مینمود و ویدار السلام میفرستاد
 و لو شاء احدکم لکم جمعین لیکن الارادت ازل چنین خواست و حکمت لم یزلی بجمعین اقتضای نمود و لکن
 حق القول منی انما ان جمیع من اجتهد و الناس جمعین بمولای حقیقه جل شانیه جای پرستش نیست
 که چرا چنین کرد و چنان نکرد لایسأل عما یقبل و هم سائلون **ع** که از هر دو آنکه از بسم او
 کشاید زبان جز به تسلیم او و دعا و قال الله تعالی قل هذه سبیلی ادعوا الی الله علی بصیرة فاما من
 اتبعنی پس متابعان او علیه و علی آله الصلوٰة و السلام با او در دعوت و امر معروف شریک اند
 و هر که تارک امر معروف است ملحق نیست انصاف باید داد اگر فساق و کفار مغضوب و اعدا
 حق جل و علا بودند نمی بغض فی الله از وجبات دین نیامدی و از افضل مقررات و تکلیف الایمان
 نگشتی و سبب حصول ولایت در خدا و قرب خدا و ندی جل سلطان نشدی عن عمر و بن الجحوم ان
 سمع البقی صلی الله علیه و آله و سلم یقول لا یجد للعبد مخرج الا یمان حتی یحب الله تعالی و یغض الله تعالی
 فاذا احب الله تبارک و تعالی و بغض الله فقد استحق الولاية الله رواه احمد و عن ابی امامه
 قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم من احب الله و بغض الله و اعطى الله شیئاً
 فقد استكمل الایمان رواه ابو داود و عن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله

افضل الاعمال احب فی السمر رواہ ابو داؤد وعن معاذ بن جبل انه سئل النبی صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم عن افضل الایمان قال ان تحب لعمد و تنقض لعمد و تحمل لساکن فی ذکر اللہ قال و ما ذایا رسول اللہ قال ان تحب للناس ما تحب لنفسک و تکرہ لہم ما کرہ لنفسک رواہ احمد و ہم و در حدیث آمدہ تقریر الی اللہ سبحانہ بنقض اہل المعاصی و القویہم بوجہ مقہورہ و التمسوا رضی اللہ تعالیٰ بسخطہم و تقریر الی اللہ عزوجل بالتباعد منہم ابن شاپین و الدیلمی عن ابن مسعود و فی الکفر کمنفی فی خبر ان اللہ تعالیٰ قال لیس علیہ السلام اهل عملت لی عملا قط قال اتی صلیت الک و صمت و تصدقت و ذکرک فقال اللہ عزوجل اما الصلوۃ فاک و الصوم خبیثہ و الصدقہ نفل و الذکر نور فای عمل عملت لی فقال موسی اتی علی العسل الذی ہو لک قال یا موسی اهل و الیت لی و لیا و عادت لی عدو افعلکم موسی انه احب فی اللہ و البغض فی اللہ و در بالا از فضیل قدس سرہ نقل درین باب گذشتہ است و الحق کہ محبت دوستان محبوب و عداوت دشمنان اواز لوازم محبت است محب صادق درین دو عمل اختیار ندارد و محتاج بکسب و تحمل نیست چنانچہ در اعمال دیگر محتاج است دوستان دوست چہ بلا زیبا بنظر دمی آیند و دشمنان او چہ قسم زشت و بد انیمعی در مجاز ظاہر و ہرید است بہر کہ دعوی دوستی نماید تا ہر ہی از دشمنان او کنند مقبول نیست و منافق بیش بنیاد شیخ الاسلام گفت کہ من بابو احسن شمعون نہ نیکنم کہ استاد من حضری را میرنجایند و ہر کہ پیر زار رنجہ دارد و توازدوی رنجہ نباشی سگ بہ از تو بود قال اللہ تعالیٰ قد کانت لکم اسوۃ حسنۃ فی ابراہیم و الذین معہ اذ قالوا القوم ان ابرہنکم و ما تعبدون من دون اللہ کفرنا بکم و بدأ بیننا و بینکم العداۃ و البغضاء و ابراہی تو منوا باللہ و صرہ و نیز فرمودہ نقد کان لکم فہم اسوۃ حسنۃ لمن کان یرجوا اللہ و الیوم الآخر پس ازین کہ میہ معلوم شد کہ طالب حق راجل و علما این تبری و بغض و عداوت ضرورتاً نہ نیست و نیز فرمودہ تعالیٰ لا تتولوا قوما غصب اللہ علیہم و نیز فرمودہ یا ایہا الذین آمنوا لا تتخذوا عدوی وعدوکم اولیاء الی توہ سبحانہ فقد ضل سواہ السبیل ازین آیہ

معلوم شد که موالات اعداء و الهی و حبس گرامی است و راهی بوصول بمطلب ندارد و نیز فرموده تعالی را که با جهاد
 جاهل الکفار و المنافقین و اعطای عیبه و نیز فرموده سبحانه لا تجد قوما یؤمنون بالله و الیوم الآخر و اول من
 حاد الله و رسوله و لو کانوا آباءهم و ابناؤهم و اخوانهم او عشییرتهم الا یمیز فرموده و لو کانوا یؤمنون بالله
 و النبی و ما نزل الله ما اتخذوهم اولیاء مع تولی بی تبری نیست مکن به اینجا صادق است نه ادعای کمال
 چنانچه فرضه گمان برده اند چه تبری از اعدا باید نه از احباب و جمعی که بشرف محبت مشرف اند بحسب و مروت
 باید که یگوید صوف اند شریعت و غفلت شان با کفار بوده که قال الله تعالی اشد اعلی الکفار رجحا پسیم اگر گویند
 خلق همه مظاهر و مجالی حق اند جل و علا و غیر از نمایندگی کمالات او سبحانه و دنیا چینی دیگر نیست چنانچه
 مشرب اهل وحدت و وحدت پس همه را یک چشم محبت باید دید و هیچ کدام بد نباید بود و چنانچه
 گفته اند مع پس بدی مطلق نباشد در جهان به گویم عداوت و عدم موالات کفار و غفلت و جهاد
 با اینها مخصوص قطعی ثابت شده که ریب را اصلا در آن گنجایش نیست اینها فی نفسهم هر چه باشند
 متابعت نفصوص ما را فرض و ناگزیر است ما را نبض کار است نه نبض نجات فردا و البته نبض
 نه نبض خواب و خیال و کشف و الهامات در برابر نفس نمیتواند شد غایه الامر شخصی که مغلوب است
 باید که خود را بتکلیف متابعت نفصوص دارد و عمل مخصوص هر چه خلاف مجرای کشف او بود و همواره طی
 و متضرع باشد که حقیقت کار که ما هوسنا کشف گردد و چشم بصیرت او تکمل تبرای اقدام انبیا و صحابه
 علیهم السلام بود مع این کار دولت است کنون تا که او دهند به با آنکه گویم که جماعه که مشرب وحدت
 وجود دارند و جو را مراتب اثبات بنمایند و احکام هر مرتبه را از احکام مرتبه دیگر جدا اثبات میکنند
 و احکام کثرت را که بنای شریعت عزایران است از دست نمیدهند و رفع آثار الحاد و زندقه می
 مع اگر حفظ مراتب کنی زندیق به پس امر معروف و بد بودن با بل فسق و کفر از احکام کثرت
 و در رنگ سایر احکام شرعی برداشتن آن الحاد و زندقه بود هر چند بدی مطلق را نفی میکنند
 لیکن بدی بسی اثبات بنمایند مع بد به نسبت باشد آنرا هم بدان به بدی نسبی در بد بودن
 و احترام کردن کافی است اهل وحدت وجود از ستم پرهیز میکنند و دیگران را از آن مانع می آیند

و مادر و کزوم را می کشند و مردم را از ان می ترسانند و از مطیعان و معتقدان خود راضی اند
 و از مخالفان و منکران خود ملاحظه و غضب مولوی روم قدس سره که از رؤسای صوفیه
 موجوده است میفرمایند منکر این حرف ایندم در نظر شد مثل سمرنگون اندر سق
 و از طعام لذیذ و آب شیرین و متاع نفیس و آواز خوش و بوی خوش و منزل خوش و صور
 جمیله بیشتر اغب و ملتذ باشند نسبت با خدا و آن و رعایت احوال منتسبان خود و حمایت
 شان نسبت بدیگران بیشتر نمایند و از ممالک خود را کناره میگیرند و جلب منافع و دفع مضار
 همایکن میکنند و از تدبیر معاش و تربیت فرزندان فارغ نیند و از مشورت و کمکاش خالی نیند
 و زنان خود را در پرده میدارند و تجویز نمی نمایند که نامحرمی گردشان گردد و دست دراز می نیند
 و اطفال خود را از صحبت پدر و در می دارند و ظالم و مستعدی را بسزا می رسانند و مریضان را از عذاب
 نا علایم پرهنیز میکنند اینهمه رعایت احکام کثرت است یا چیز دیگر پس در امور دنیای دنی رعایت
 این احکام نمودن با وجود اباحت ترک آن و در امور اخروی ترک رعایت این احکام کردن
 با وجود ورود امر آتی جل سلطان با تیان آن و بحیله وحدت وجود سر از رفته بندی کشیدن
 عجب انصاف است و از قاعده عقل دور اندیش دور و منشای آن عدم انقیاد و ناگردیدن
 با حکام آتی بل شانه و عدم اعتقاد دست بطور نبوت و انکار است از قیامت و از عذاب
 و ثواب آن اعاذنا الله سبحانه و ایا کم عنه اهل وحدت وجود که ستیقام الاحوال از تقصیل شرع
 و تقلب شان در دین شهید و ماثور اند محتاج نوشتن نیست حضرت ایشان مآقنا الله بسیر
 اینهمه احتیاط که در نمودن طهارت و نماز و آداب آن داشتند میفرمودند که از عمل والد بزرگوار خود
 اخذ نمودیم از کتب اینقسم عمل بدست آمدن شکل است و والد بزرگوار ایشان که جلد این فقیر باشند
 با وجود که مشرب وحدت وجود داشتند و بقصود دانی طاق بودند تشریح ایشان هم بر وجه کمال
 بود و چنانچه معروف است که ایشان میفرمودند که این احتیاط را از عمل شیخ خود که در سلسله چپسته
 بودند شیخ کرکن الدین اخذ نموده ام ایشان نیز با وجود مشرب توحید بشرح کامل موصوف بودند

حضرت شیخ این احتیاط را از عمل شیخ و والد خود شیخ عبد القدوس گرفته بودند و ایشان درجه
 علیا در شرب و وحدت وجود داشتند و همواره مغلوب حال میبودند و مع ذلک در تشریح و احتیاط ظاهر
 نیز فرموده کامل بودند حضرت خواجه احرار که چنانچه نقشبندیه اند با وجود که مایل بمشرب توصیف بودند
 در تشریح و ترویج شریعت قدم را بر سر گذاشتند میفرمودند که اگر من شیخی کنم هیچ کس یا برای شیخی نماند
 لیکن مرا برای ترویج دین آورده اند نه برای شیخی شیخ محی الدین بن العربی قدس سره در علم
 حدیث صاحب اسناد بودند و در علم فقه پایگاه داشتند فرموده که بعضی از مشایخ محاسبه
 اعمال بومی و لیلی خود بمقتضای حدیث حاسبوا قبل ان تماسبوا اختیار کرده اند من در محاسبه
 از ایشان افزودم و محاسبه فطرات نیز با محاسبه اعمال قرین کردم سلطان العارفتین سید
 الطائفه گوئیایانی این مشرب بودند و سر تا پا بتشریح آمده است بودند می آرد که چون باینه بنام میگرد
 قعقه از آتخوان سینه وی بیرون می آمدی و مردم پیشینند می از بهیبت حق تعالی و تعظیم
 شریعت فی العوارف عن الجنید یقول لرجل ذکر المعرفة فقال الرجل ابل المعرفة بالشر یصلون
 الی ترک الکرمات من باب البر والتقوی الی الله تعالی فقال الجنید ان هذا قول قوم تکلموا باسقاط
 الاعمال و هذه عنده عظیمه والذی یسرق و یرزق حسن حال من الذی یقول هذا و ان العارفتین
 بالله اخذوا الاعمال بالله و الیه یرجعون فیها و لو بقیت الف عام ثم انقص من الاعمال البرهه الا ان یجال
 لی و منها و انما لا کفی معرفتی و اقوی الحالی منقول است که منصور صلح با آنهمه دعوی هر شب از نو
 هزار رکعت نماز میکرد و آن شب که روز آن کشته شد پانصد رکعت نماز گزارده بود یکی از کمل
 مشایخ طبقات فرموده غضوا البصار کم و لو عن شاة انبی اگر مشرب اهل وحدت وجود ترک
 تعرض و آزار خالق بودی مولانا عبد الرحمن جامی که از کمل ارباب وحدت وجود و از محققان
 شان بوده چهار دایماعت در کتاب سلسله الذهب نموده و مثنوی طویل در نکوهش آنها آورده
 غضفوا مثنوی را باین عبارت نرسته در مذمت آنانکه بنامی مذہب خود در کم آزاری نهادند
 و در ورطه اباحت و اتحاد افتاده اند مثنوی ترک آزار کردن اینخواه بدین کفر است دنیا

منکر آمد پیش او معروف	شد بکنک عریان او معروف	نفس محنت گزین و راحت جوی
دار و دوش در ره باحت روی	شد یکی پیش او حرام و طلال	می نماند میشد از نگاه و بال
میشود مرکب گناست را	می نشت در عقب بلای را	گاه لافش نه ذنب بجزیر
که گزافد ز مشرب توحید	نیست لاف گزاف آن عاکر	نیکس و راجه نیک انگاری
نهبش جمع فضله و ذنب است	شربش شرب باده عنب است	از علامات عقل و دین عاری
نهبش حصر در کم آزاری	نه ز احوال سابقش عبرت	نه ز احوال لاحقش خبرت
نسبت خود کند بدرویشان	و مژند از ارادت ایشان	هر که در ویش از و بود و بیزار
کی ز در ویش آید این کردار	نیست در ویشی آنکه زنده است	نیست بهیئت آنکه تفرقه است
اصطلاحات عارفان از بر	کرده و میکند بیان فزیر	دلش از سیر کار و واقف نه
معرفت بیشمار عارف نه	همچو جوز سی نماید نغز	لیک چون بگشایی نیابی مغز
کرد و هم خیال ناپاکان	سند برج در عبارت پاکان	لفظها پاک معنیش کرکین
نافه چین و نافه سرگین	نافه نکشاد و مشک افشانند	در کشاید جهان بگند آید

وقتی العارف سئل سئل عن رجل یقول انما کالیاب لا اذ تحرک الا اذ حرکت قال هذا لا یقولہ الا احد
الرجلین اما صدیق و اما زندق لان الصدیق یقول هذا القول اشارة الى قوام الاشیاء بالله تعالی
مع احکام الاصول و رعایة حدود العبودیة و الزندق یقول ذلك اشارة الى الاشیاء علی الله تعالی
و استقلا عن نفسه و انخلا عما من الدین و رسمه عجب کار و بایست جمعی از آنانکه مشرب کم آزاری
و صلح کل اختیار کرده اند بهم فرق از کافران و جهودان و جریه و بر اہم و ملاحدہ و زنادقہ و ارسنہ
و غیر آن نیک اند صلح و صحبتها و انبساط و محبتها با یکدیگر دارند نظر از متابعان سنت رسول الله صلی الله
علیه و علی آله و سلم کہ اہل سنت و جماعت اند و فرقه ناجیہ اند و در باب آنها دار و شدہ است الذین
ہم علی ما نالہ علیہ و الصحابی کہ باہینا غلظت و عدوت دارند صلح شان با دیگران است باہینا در مقام
ایند و از اند و تخریب آسمانی خواہند عجب صلح کل است کہ با محمدیان کہ پیشوای شان رحمت عالمیان است

غلظت و عداوت باشد و با غیر محمدیان که محل غلظت است بنفوس قرآنی محبت و مودت بود و علی الکفر
 مله واحد نیک تامل نمایند درک تعرض خلق اگر محمدی بود ترک امر معروف و نهی منکر از واجبات
 دین متین نمی گشت و حق سبحانه این است را باینان این امر بلیل القدر خیر است تمخیز نمود و قال تعالی
 لکنم خیر امتة اخرجت للناس تا مرون بالمعروف و تنهون عن المنکر و جای دیگر میفرماید الا مرون
 بالمعروف و الناهون عن المنکر و الحافظون لحدود الله و نیز فرموده المؤمنون و المؤمنات بعضهم
 اولیاء لبعض یا مرون بالمعروف و تنهون عن المنکر و انبیای علیهم السلام و صحابه و تابعین متبع
 تابعین و سایر سلف صالحین چه کوشش شهادت را باینان امر معروف و نهی منکر نموده اند و چه ایضا
 در تحصیل این امر کشیده اند با مر عبث این همه جهد نمودن و ایذا کشیدن سفاهت محض است اگر ترک
 تعرض مستحسن بود و بی چرا انکار قلبی ملازم منکر شرعی ضعف ایمان فرمودی کما رو فی الحدیث الصحیح
 عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انه قال من لم یمنکرا فلیزید به فانه لم یستطع قبله ان ینال
 و ذلک ضعف الایمان رواه مسلم و چرا تا مر معروف را در بلد که از بلاد داخل عذاب الی
 آن بلده ساختندی و در زیر و زبور آن شریک نمودندی کما رو فی چاهرانه قال رسول الله صلی الله علیه و آله
 علیه و آله و سلم اوحی الله عز وجل الی جبریل علیه السلام ان اقلب مدینة کذا و کذا باهلها فقال یا رب ان
 فیهم عبدک فلان نام بعضک طرفه عین قال فقال اقلبا علیه و علیهم فان وجهه لم یتعرق ساعة قط
 رواه البیهقی اگر گویند که بیه یا ایها الذین آمنوا علیکم انفسکم لا یضکم من ضل اذا اهتمتم و لالت
 تبرک امر معروف و نهی منکر و اگر گویم منوع است چه معنی است که در کریمه آمده است فاما امر معروف
 و نهی منکر است کما قرره المفسرون یعنی چون شما اعمال صالحه بجا آید امر معروف کنید و نهی منکر بنمایید
 گمراهی دیگران شمار از یان نذار و نشان نزول این آیه نیز مؤید این معنی است که چون مسلمانان اگر کفر
 و عدم انقیاد و کفار نگونسار و لنگ شند حق تعالی تسلیم مسلمانان باین آیه کریمه فرمود یعنی چون شما
 کار خود را و دلت بر اه راست نمودید از کفر و طغیان ترسانید بعد از آن کفر آفتاب حاضر تر نماید
 و جمعی که این کریمه را بر ظاهر گرفته اند گفته اند که این آیه بایک امر معروف منسوب گشته است

و عن ابی بکر الصدیق رضی اللہ تعالیٰ عنہ قال ایہا الناس انکم تقرؤن ہذا الاثر یا ایہا الذین آمنوا
علیکم انفسکم لا یصرکم من مثل اذا ہتدیتہم وانی سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول ان
المناس اذا راہونک انکم یغیروہ و یوشکون لہم اللہ یحقاہہ رواہ ابن ماجہ و الترمذی و صحیح
روایت ابی داؤد و اذا راہوا الظالم فلم یأخذوا علی یدہ او شک ان لہم اللہ یحقاہہ و فی اخری لسان
قوم لعل نسیم بالمعاصی ثم یقیدون علی ان یغیروہ الا یوشک ان لہم اللہ یحقاہہ و عن ابی ثعلبہ بنی
قوله تعالیٰ علیکم انفسکم لا یضرکم من مثل اذا ہتدیتہم فقال اما واللہ لقد سالت عنہ رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم فقال بل ایتروا بالمعروف و تنہوا عن المنکر حتی اذا رایت شئاً مطاعاً و ہو متبعاً و دیناً مؤثراً
و عجب کل ذی رأی برائیہ و رایت امر الابدالک منہ فعلیک نفسک و مع امر العوام فان دراکم ایام
الصبر فمن صبر فین قبض علی الخیر لعل فیمن ابخر خمین رجلاً یعلمون مثل علمہ قالوا یا رسول اللہ ارجو
خمسین منہم قال ارجو خمسین منکم رواہ الترمذی و ابن ماجہ اگر گویند کہ امر معروف و نہی سبیل اللہ
طریقتہ انبیای کرام است علیہم و علی اتباعہم الصلوٰۃ التسلیمات و طریقتہ اولیایا ترک تعرض است و عدم
امر معروف چنانچہ بعضی از اہل این وقت میگویند گویم کہ وجوب فرضیت این امور و فضائل
ایمان و مواہید ترک آن بعضی ثابت گشتہ است و فرضیت و وعدہ و وعید نسبت بہا ذانام است
خصوصیت باشخاص و دون اشخاص انداء و خواص و عوام و انبیاء و اولیاء و رایتان قرآن و
برابرند و ہمہ داخل وعدہ و وعید یا آنکہ گویم حصول نجات و حصول بدرجات کمال مربوط بہ متابعت
انبیاء است علیہم الصلوٰۃ و البرکات و اولیایا ہر چه یافتہ اند از ولایت و محبت و معرفت و قرب الہی
جل شانہ ہمہ متابعت بطریق انبیاء علیہم السلام یافتہ اند راہ وصول بہ قصہ در اتباع این بزرگواران است
قل ان کنتم تحبون اللہ فاتبعونی یحبکم اللہ سوای این ہر راہی کہ هست ر و بطلانست دارد و سبیل
شیاطین است کہ عیہ فاذا بعد الحق الا الضلال دلیل شافی است بر منہی دان ہذا صراطی مستقیم فاتبعوہ
ولا تتبعوا السبل فتفرق بکم من سبیل شایع ہا عدل بران و عن عبد اللہ بن مسعود قال خطبنا رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم خطباً ثم قال ہذا سبیل اللہ ثم خطب خطبہ طاعن بعیثہ و عن شامہ قال ہذا سبیل الشیاطین

منہا شیطان پیرعو و قرآن ہذا صراطی مستقیما تا بعدہ الایہ رواہ احمد والنسائی والداری پس ہر کہ
 بی متابعت انبیا خواہد کہ در راہ حق در آید جل و علا بکمال نرسد و غیر گمراہی چیزی حاصل نکرده باشد
 و اگر چیزی حاصل نماید استدرج بود کہ نتیجہ آن در آخرت خسران و حرمان است و من یتغیر الاہل
 دنیا فلن یقبل منہ و ہونی الآخرۃ من الناسرین ^۵ محال است سعدی کہ راہ صفا بر توان رفت بخیر چنانکہ
 جنید بغدادی قدس سرہ کہ رئیس صوفیہ رسید الطائفہ است میفرماید من لم یحفظ القرآن و لم یکتب
 الحدیث لا یتقرب الی ربی شائنا ہذا فان علما ہذا مقید بالکتاب و السنۃ فی آنکہ در ویشی از حضرت
 خواجہ عبد الخالق غجدانی قدس سرہ پرسید کہ شیطان را بر بردندگان راہ ہیج دست باشد خواجہ
 فرمود نہ ہر روزندہ کہ بسر حد فانی نفس نرسیدہ است چون در شتم شود شیطان بروی دست یا
 اما آن روزندہ کہ بفنای نفس رسیدہ باشد ویرا ختم نمود غیرت بود و ہر کجا غیرت بود شیطان بگریزد
 و انجین صفت انگسہ اسلام باشد کہ روی براہ حق دارد و تعالی و کتاب خدای را غرور جل بدست
 راست گیر و سنت رسول را اصلی الدنیا علیہ وآلہ وسلم بدست چپ گیر و در میان این دو در شکار
 راہ سلوک کند از حضرت خواجہ احرار منقول است کہ میفرمود کہ اگر تمام احوال و مواجید را بیا دہند
 و حقیقت ما را بعقاد اہل سنت و جماعت بتجلی نسا زندہ خرابی ہیج نمیدانم و اگر تمام خرابیاہ را جمع کنند
 و حقیقت ما را بعقاد اہل سنت و جماعت بنوازند ہیج پاک نذاریم انصاف باید کہ و نبوت ختم یافتہ است
 و زمان وحی منقطع شدہ است و دین کامل گشتہ و نعمت تمام شدہ امر و نہی بکدام حجت و بکدام سند
 انجین و دین متین را کس تواند برداشت و بخواب و خیال خود کلمہ متفقہ انبیا را علیم الصلوات و تسلیما
 کہ بوحی قطعی و اخبار الہی مثبت و متیقن گشتہ یکسو ساخت عقل دور اندیش را کار باید نہ بود
 و بخواب و خیال مغرور نباید شد و از سبل شیاطین دور باید بود و صراط مستقیم سنت سنہ را از دست
 نباید داد و ابتلاع انبیا علیہم التحیات البتہ منجی است و شمر برکات و مساوی آن ہمہ خطر و خطرست
 فاحذر کل الخذر راہ نجات قطعی را اگر گشتہ براہ خطر رفتن و دور وام شیاطین بعین افتادن و خود را
 و معرض ہلاک سردی دادن از عقل بسبی مستبعد است و جد و حال و خواب و خیال کہ برخلاف

پیغمبر این برحق بود که سراسر بقیع بحسب الظمان ما چون کار بخدا افتد جل و علا و گور و عنایت پرتو
 اندازد و غیر از متابعت انبیا علیهم البرکات که بوجی قطعی ثابت شده است هیچ سوره ندارد و دستگیری
 در آن وقت ننمایند آری اگر احوال و مواجید و کثوف و الهامات باین متابعت جمع شود و توری
 باشد و چون بکمال آن برسد معامله از صورت شریعت بحقیقت شریعت آید چنانچه اصحاب کرام
 و سلف صالحین و مشایخ مستقیم الاحوال را بود در زمانه سید سجاده و ایام که در درجه القصص پس
 مقرر شد که راه وصول بدرجات قرب الهی جل شانه خواه قرب نبوت بود و خواه قرب ولایت و در این
 انبیا باشند علیهم الصلوٰه یا اولیا منحصر در راه شریعت است که پیغمبر خدا علیه و علی اکمل الصلوٰه و السلام
 بدان راه دعوت کرده و ما مورد بدان گشته در که میگوید قل هذه سبیلی اذعوا لی السعد علی بصیرة آما و من
 اتبعنی و کرمه قل ان کنتم تحبون السد فاتبعونی بحسبکم السد نیز بان دلالت دارد و سواد این هر راهی که
 هست و بفضیلت دارد و از مطلوب حقیقی منحرف کل طریقه رد و تشریع فو زنده که میگوید و ان هذا
 صراطی مستقیم الا یہ و کرمه فماذا بعد الحق الا الضلال و کرمه و من متبع غیر الاسلام دنیا الآیه و عدیث
 خطن الا حدیث و حدیث کل بدعت ضلالت و احادیث دیگر شایسته نیست و آنچه در سبابت بعضی از اشخاص
 در شده است که هسانی که اصل جنای خلوندیست جل سلطان و در راه است را نیست که بقرب ولایت
 تعلق دارد و در نیست که بقرب نبوت متعلق است منافاتی باین تحقیق ندارد و چنانچه هر دو راه داخل
 دائره شریعت غراست و این هر دو قرب منوط بتابعت انبیا علیهم الصلوٰت و البرکات که شرط مستقیم
 پس کسیکه خواهد که بنی اتیان احکام شریعت و بی تبعیت از انبیا علیهم الصلوٰت و البرکات و تسلیمات یکی از این دو قرب
 برسد بطلب نرسد و راه گم کند و خائب و خاسر بود همچنین آنچه مشهور گشت که الطرق الی السد بدو
 انفس المخلوقات درست است چه هر ظل را باصل خود شاه راه است و هر مخلوقی را عین بقیه بدو با
 سخن فیه هیچ مانع ندارد چه انیمه را هم در حق و اصل مشروط باینان احکام شریعت است هر که از
 دائره شریعت غرا برآمده خواهد که یکی از این طرق در آید و در راه ماند و بطلب نرسد بلکه گمراه گردد پس
 منشای انیمه طرق شریعت آمد و با وجود تعدد طرق مانع بی طریق گشت است اما طریق گفته با عیب و شایسته نیست

وتحدو طرق باعتبار براناشي ودر وطريق باعتبار طرق كليست وطرق بسيار باعتبار طرق جسنية
 في معارج الهداية قال بعضهم الطرق الى الخالق بعد انقاس المخلوقات ولكن كلما سدر رتبة ومنزلة
 ووسطية ومنسلكة في دائرة الشريعة الكبرى المحللة بالشريعة المحمدية اعظمي وبها الطرق بالنسبة الى
 اركان شجرة الشريعة واصولها وفروعها وعروقها واعضاءها واوراقها وانهارها وانوارها ولا يقال
 هي اشياء سواء واما موربانية لها لا والذی بر النسبة وشرق المحبة وراى المحبة البیضا والشریفة
 الحقيقية الكبرى بالانبياء الضلال والعمى فابعد صراط الحق القويم ذیل المدستیقیم الاسل الشیطان
 المبعود الرجیم المطرود الابتر العقیم فاذا بعد الحق الا الضلال قال الله تعالى ان هذا صراطي مستقیم فاتبوه
 ولا تتبعوا السبل فتفرق بكم عن سبیلہ ذلکم ذلکم بلعلکم تتقون فی العوارف قوم من المتصوفین سموا
 انفسهم طائفة ولبسوا لبسة الصوفية ليسبوا الى الصوفية وما بهم من الصوفية بشي بل بهم في غرور غلط
 يتسرعون بلبسة الصوفية توفياتارة ودعوى اخرى وينتجون مناسج اهل الاباطة فيزعمون ان ضماهم
 خلعت الى الله تعالى وهذا عندهم هو النظر بالمراء والارتسام بر اسم الشريعة رتبة العوام والقاصرين
 الانعام والمختصرين في مضيق الافتاء التقليد وهذا هو عين الاتحاد والزندقة والابعاد وكل حقيقة رتبا
 الشريعة في الزندقة وجمل هؤلاء المغرورين ان الشريعة حق العبودية وحقيقة هي حقيقة العبودية
 ومن صار من اهل الحقيقة ليقيد بحقوق العبودية وصار مطالب بالامور زيادات لا يطالب بها غيره
 فمن لا يصل الى ذلک الا انه يطلع عن عنقه رتبة التكليف وينجامر باطنه الزنج والتحريف احاديث
 بنوی علی صاحبها الصلوة والسلام وانحیته که در باب امر معروف ونهی منکر وجهاد فی سبیل اللہ
 وارد شد و دستاورد اینها بدینک مطالعة فرمایند حق حقیقتہ ان النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قال
 والذی نفسہ بیدہ نزل من المعروف والمنہون عن المنکر اولیو شکر اللہ ان سبعت علیکم عقابا منه
 ثم تدعوہ فعدہ بنجیبکم واداء الشرفی وعن عرس بن عمیرة الکندی ان النبی صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ
 وسلم قال اذا عملت الخصال فی الارض کان من شہدہا وکرہا وانی رداية فانکرہا کن غاب عنها ومن
 غاب عنها فانیما فان کرہ شہادہ البوداؤ ووجہ عن عدی بن عدی الکندی قال حدثنا مولانا

انه سمع جدي يقول سمعت رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وسلم يقول ان الله تعالى
لا يعذب العامة لعل الخاصة حتى يروا المنكرين نظرا بينهم وهم قادرون على ان ينكروه فلا ينكروا
فاذا فعلوا ذاك عذب الله العامة والخاصة رواه في مخرج السنه وعن عبد الله بن مسعود قال
قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وسلم لما وقعت بنو اسرائيل في المعاصي تختم علماء اهلهم
فلم ينهوا فاجابوا في مجاباتهم اكلوا هم وشاربوا هم فضرب الله قلوب بعضهم بعضا ولعنهم على لسان
داود وعيسى بن مريم ذاك باعصوا وكانوا يعتدون قال فجلس رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله
وسلم وكان متكيا فقال لا والذي نفسي بيده حتى تطردوا من هذا الارض الترمذي وابو داود وروى
قال كلا والله لتأتينهم بالمعروف ولنمنون عن المنكر ولتأخذن على ايدي الظالم ولتأخذن على ايدي
اطرافه تحصره على الحق قصرا وليضربن الله قلوب بعضكم على بعض ثم ليلعنكم كما لعنهم وهم در حديث
آمد است اذا ريت امتي بباب الظالم وان يقول له انك ظالم فقل قد توسع منه طلب استخرج من
الخطاب رضي الله عنه قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم انه يصيب حتى في اخراجه من بين يديه
شدايد لا تجوز الا رجل عرف دين الله فجاه عليه بلسانه ويدر وقدر فذل الله الذي سبقت له
ورجل عرف دين الله فصدق به ورجل عرف دين الله فكنت عليه فان راى من حصيل
باعتير احبه وان راى من يعجل بباطل البغضة عليه فذل الله نحو على انك اياك يروا ببيعتي وهم
در حديث ست نامن بنى بعثه الله في امته قبلي الا كان له من امته حوايلون وانما ياتوا
بسنه ويقصدون بامرهم ثم انها يخلف من بعدهم خلف يقولون لا ليقولوا ان رايهم بانه لا يجوز
فمن جاءهم ببيده فهو مؤمن ومن جاءهم بلسانه فهو مؤمن ومن جاءهم بغيره فهو مؤمن ومن جاءهم
ذلك من الايمان حبه نزل رواه مسلم عن ابن مسعود وهم در حديث سب انما سببت انفسا
الاصابها واذا ظهرت فلم يغير ضرب العامة طس عن ابن عمر والى مغيرة وهم در حديث سب انما
الامر انما تطيعون تغييرا فاصبروا حتى يكون الله الذي يغيره بغيره عن ابائه الله وهم در حديث
وجب عليكم الامر بالمعروف والنهي عن المنكر الم تخافون ان يوتي اليكم مثل الذي فيكم فانه ذاك

فقد حل لهم السكوت ابو نعيم والديلمي عن مسودتهم در حديث سب الابرار ثم باقوام ليسوا با نبياء ولا ارسلوا
يخطبهم يوم القيمة الانبياء والشهداء بمنزلة لهم من الله على منابر من نوح ليعرفون الله الذين يحبونه وبن باء
الى السعد ويحبون الله الى عبادهم يمشون في الارض لضحا قيل كيف يحبون عباد الله الى الله
قال يا مروتهم باحب الله ودينهم عما يكره الله فلو اطاعواهم اجسم سب ابن سعد وقاص في حجة
وابن النجار عن انس وهم در حديث سب اذا نظرت المعاصي في امتي عظم الله لعذاب من عجزه
قيل اما في الناس يومئذ الصالحون قال بل يصيبهم ما اصاب الناس ثم يصيرون الى منفرة
من الدور رضوان حم طاب عن ام سيلة وهم در حديث سب تبس القوم قوم يستحلون المحرمات
والبشرى وتبس القوم قوم لا يامرون بالمعروف ولا ينهون عن المنكر ابو الشيخ عن ابن مسعود وهم
در حديث سب من اخطب صاحب بدعة ملا الله قلبه امنا وايماننا ومن اشهر صاحب بدعة ملا الله
من اخذ الاكبر ومن اهان صاحب بدعة دفعه الله في الجنة درجة ومن لان له اذا القيده ساقدا تخف
بما انزل على محمد ابن عساكر ابن عمر ودر رواية امه من اعرض عن صاحب بدعة بفضله ملا الله قلبه
امنا وايماننا ومن انهر صاحب بدعة اولقيه بالبشرى مستقبله باليسر فقد استخف بما انزل على محمد وهم
در حديث سب من انفذ حقا لمسانة جرى له اجره حتى ياتي الله يوم القيمة فيؤديه ثوابه على
عن انس وهم در حديث سب من مشى مع مظلوم حتى ثبت له حقه ثبت الله تعالى قدسيه يوم نزل
الاقلام ابو الشيخ وابو نعيم عن ابن عمر وهم در حديث سب والذي نفسي بيده ليخرجن من امتي من قومهم
في صورة القردة وانما نزيه يبرهنهم في المعاصي كفهم عن النبي وهم يستطيعون ابو نعيم عن عبد الرحمن
ابن خوف وهم در حديث سب يكون في آخر الزمان قوم يحضرون السلطان فيحكمون بغير حكم الله
ولا ينهونه فعليه لعنة الله ابو نعيم والديلمي عن ابن مسعود وهم در حديث سب لا ينبغي لنفس مومنة
ترى من بعص الله فلا تنكر عليه سلطان جابر وامير جابر خطب عن ابي سعيد وهم در حديث سب
افضل الاعمال الحب في الله تعالى والبغض في الله تعالى وعن ذرة بنت ابي الرب قالت قلت
يا رسول الله من خير الناس قال القتم للرب عز وجل واوصلهم للرحم وأمرهم بالمعروف وانهاهم

عن ابن مسعود رواه ابو الشيخ والبيهقي وهم در حديث ست لاثقال الا الله الا الله ترفع من قاسا وترد
عنه العذاب والقيمة ما لم يستحقوها قالوا يا رسول الله وما الاستخفاف بجهنم قال نظير العمل صعبا
القدر فلا ينكر ولا يغير رواه الاصفهاني وعن ابى ذر قال اوصالى خليل صلى الله عليه وسلم بماتى من الخيل
او ماني ان لا اخاف في الله لومة لائم واوصالى ان اقول الحق وان كان مراداه ابن جسان
وعن ابى هريرة قال كنا نسبح ان الرجل يتعلق بالرجل يوم القيمة وهو لا يعرف فيقول له ما لك
الى وما بيني وبينك معرفة فيقول كنت ترانى على الخطا وعلى المنكر ولا تنهاني ذكره ربه من
فوسلت جهما وقال رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وسلم ان في الجنة ثمانية درجات
اهـ يا الله المجاهد في سبيل الله من الذين كفروا الا الذين هم من العصابة الذين كفروا وهم در حديث ست
من المجاهد في سبيل الله كمثل الصائم القائم القانت بايات الله لا يفر من صلوة ولا يصيام حتى يرجع الفجر
في سبيل الله متفق عليه وهم در حديث ست والذي نفسي بيده لو لا ان رجالا من الذين ينادون بالانبياء
انفسهم ان يخلفوا عني ولا اجد احلهم عليه ما خلفت عن سرية تغزو في سبيل الله والذي نفسي بيده لو لم
ان اقتل في سبيل الله ثم احيى ثم اقتل ثم احيى ثم اقتل متفق عليه وهم در حديث ست
نفذة في سبيل الله ورواه خير من الدنيا وانيها متفق عليه وهم در حديث ست ما عبرت تداعبد في
سبيل الله فقتله الله رواه البخاري وهم در حديث ست لا يجتمع كافرون قتله في النار ابا راره سلم
وهم در حديث ست ما من احد يدخل الجنة يحب ان يرجع الى الدنيا ولما في الارض من شيء الا ان الشئ
يتمنى ان يرجع الى الدنيا فيقتل عشر مرات لما يرى من الكرامة متفق عليه وهم در حديث ست
ويضحي الله تعالى الى رحلين يقتل احدهما الآخر يدخلان الجنة ليقا تل هذا في سبيل الله فيقتل ثم يوثق
على القاتل فيشهد متفق عليه وهم در حديث ست من سال الله الشهادة بصدق بلغه الله منازل
الشهداء وان مات على فراشه رواه مسلم وهم در حديث ست من مات ولم يغفر ولم يدر بثب نفسه مات
على شعبة من نفاق رواد مسلم ونيز آره جاور جل الى النبي صلى الله تعالى عليه وعلى آله وسلم فقال
الرجل ليقا تل للغم والرجل ليقا تل للذكر والرجل ليقا تل ليري مكانه فمن في سبيل الله قال من قاتل

لیکون کلمه الله ای علیا منوی بسبیل التفریق علیه و هم در حدیث ست کل میت یختم علی عملہ الا الذی مات
 رابطا فی بسبیل الله فاتممی لعلہ الی یوم القيمة و یا من قننتہ القبر رواہ الترمذی و ابو داؤد و الداریم
 و هم در حدیث ست من قاتل فی بسبیل الله فواق ناقة فقد جبت له الجنة و من جمع جرحا فی بسبیل الله
 او کلب کتبه فانما کتب فی یوم القيمة کاغذ را کانت لونها الزعفران و ریحا المسک و من خرج به فخرج فی
 بسبیل الله فان علی طایع الشهداء رواہ الترمذی و ابو داؤد و النسائی و هم در حدیث ست المصلح النافع
 من بلی من خشية الله حتی یعود اللبین فی الفصح و لا یجتمع علی عبد غبار فی بسبیل الله و دخان جهنم
 رواہ الترمذی و زاذ النسائی فی اخری فی نخوی مسلم ابا داؤد فی اخری لانی جوف عبد ابراهیم و لا یجتمع الشیخ
 و الا یامان فی قلب عبد ابراهیم در حدیث ست عینان لا تمسها النار عین کبت من خشية الله و عین تبت
 فی بسبیل الله رواہ الترمذی و هم در حدیث ست رابط یوم فی بسبیل الله فیوم من الف یوم فیا سواه من الف یوم
 رواہ الترمذی و النسائی و هم در حدیث ست ان النبی صلی الله تعالی علیه و آله و سلم سئل اسی الاعمال
 افضل قال طول القيام قیل فای الصدقة افضل قال جدد القل قیل فای الهجرة افضل قال من حبسه
 محرم الله علیه قیل فای الجهاد افضل قال من جاهد المشرکین باله و نفسه قیل فای القتل اشرف قال
 من ابرق و منه و عقر جواده رواہ ابو داؤد و هم در حدیث ست للشهید عند الله ستة فضائل یظفر
 فی اول دفعة و یرجى مقعده من الجنة و یجاری من عذاب القبر و یامن من النزع الاکبر و یرضی علی ربه
 تاج الوقار الی اقامته منها خیر من البریا و فایها و یرزق ثنتين و سبعین زوجة من الخمر العین و یشفی فی
 سبعین من اقربائه رواہ الترمذی و ابن ماجه و هم در حدیث ست من لعن الله نبیا اثر من جهنم و لعن الله
 و فیه تلخه رواہ الترمذی و ابن ماجه و هم در حدیث ست الشهید لا یجد الم القتل الا کما یجد احدکم الم القبر
 رواہ الترمذی و النسائی و الداریمی و قال الترمذی هذا حدیث حسن غریب و هم در حدیث ست یسبح
 احب الی الله فی قطرتین و اثرتین قطرة و جمع من خشية الله و قطرة و هم فی بسبیل الله و الاثران
 فاثرت فی سبیل الله و اثرت فی فریضة من فرائض الله رواہ الترمذی و قال هذا حدیث حسن غریب و هم
 الی اامة قال خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی سرية فمر رجل بشار فیه شی من ماء و یقل

فحدث نفسه بان يقيم فيه ويخلى من الدنيا فاستاذن رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم في ذلك
 فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اني لم البعث باليهودية ولا بالنصرانية ولا بالحنيفية السموية
 والذي نفس محمد بيده لغدوة اورودة في سبيل الله خير من الدنيا وما فيها واما هم اهل الحكم في العصف
 خير من صلاته ستين سنة رواه احمد ورواه في سبيل الله خير من الدنيا وما فيها واما هم اهل الحكم في العصف
 بائنه رسول الله صلى الله عليه وسلم اني لم البعث باليهودية ولا بالنصرانية ولا بالحنيفية السموية
 والفسهم ثم الذي اذا شرف على طبع تركه بعد عز وجل رواه احمد ورواه في سبيل الله خير من الدنيا وما فيها
 في سبيل الله واما هم في بيته فله بكل درهم سبعة ورواه في سبيل الله واما هم في بيته فله بكل درهم سبعة
 ذلك فله بكل درهم سبعة الف درهم ثم تلا هذه الآية والله يضاعف لمن يشاء رواه ابن ماجه وعنه
 فضالة بن عبيد قال سمعت عمر بن الخطاب يقول سمعت رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم
 يقول الشهداء اربعة رجل مومن جيد الايمان لقي العدو فصدق الله حتى قتل فذلك الذي يرفع الناس
 اليه ايعينهم يوم القيمة هكذا ورف راسه حتى سقطت قلنسوته فاوردى اقلنسوة عمر اراواهم قانسوة السبعة
 صلى الله تعالى عليه وآله وسلم قال ورجل مومن جيد الايمان لقي العدو وكاننا ضرب جلده يشبهك طلح
 من الجبن اتاه سهم فقتله فموني الدرجة الثانية ورجل مومن فخطب علما صالحا آخر سينا لقي العدو
 فصدق الله حتى قتل فذاك في الدرجة الثالثة ورجل مومن اشرف على نفسه لقي العدو فصدق الله حتى
 قتل فذاك في الدرجة الرابعة رواه الترمذي وقال هذا حديث حسن غريب يرويه حديث سمعت النبي صلى الله تعالى عليه وآله وسلم
 مومن جاهد نفسه وماله في سبيل الله فاذا لقي العدو وقا تل حتى يقتل قال النبي صلى الله تعالى عليه وآله وسلم
 فيه فذلك الشهيد المرحوم في الجنة المرحوم لا يفضل النبوة الا بدرجة النبوة من خطب علما صالحا
 وآخر سينا جاهد نفسه وماله في سبيل الله فاذا لقي العدو وقا تل حتى يقتل قال النبي صلى الله تعالى عليه وآله وسلم
 وسلم فيه مصممة تحت ذنوبه وخطاياها ان اسيف محال الخطايا وادخل من ابي ابواب الجنة شاء وسألتني
 جاهد نفسه وماله فاذا لقي العدو وقا تل حتى يقتل فذاك في النار ان اسيف محال الخطايا وادخل من ابي ابواب الجنة شاء وسألتني
 وعن ابن عاينة قال خرج رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم في جنازة رجل فلما وضع قال

عمر بن الخطاب الاصل علیه یارسول الله فاجرتك رسول الله صلى الله عليه وعلى آله وسلم
الى الناس قال بل رآه احدكم على عمل الاسلام فقال رجل نعم يارسول الله حرس ليلة في سبيل الله صلى
عليه رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم حتى عليه التراب وقال يا صاحبك ليطنون من اهل النار
يا الله انك من اهل الجنة وقال يا عمر انك لا تسأل من اعمال الناس ولكن تسأل عن الفطرة
يا ابا بصير في شب اليان وهم در حديث ست وعده الله ثلثة الغارمي والجلج والمعمرواه والنسائي
وهم در حديث ست حرس ليلة في سبيل الله فضلا من ميام رجل وقيامه في اهل الف سنة السنة
لثمانية يوم واليوم كالف سنة رواه ابن ماجه واهم در حديث ست غزوة في البحر مثل عشر غزوة في البر
والذي للبند كافتشها في سنة في سبيل الله وهم در حديث ست شهيد البحر مثل شهيد البر وما بين الجنين
مقاطع الدنيا في طاعة الله وان الله وكل تلك الموت يقبض الارواح الا شهيد البحر فانه يتولى قبض ارواحهم
يغير شهيد البر الذي يكله الا الذين والشهيد البحر الذي يكله والذين رواه ابن ماجه وعن ابي امامه
قال جاء رجل الى رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم فقال اريد ان اكون رجلا غزاة في البحر والبر
ماله فقال رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم لا تشي له فاعادها ثلث مرات يقول له رسول الله
صلى الله تعالى عليه وآله وسلم لا تشي له ثم قال ان الله لا يقبل من العمل الا ما كان خالصا وتبني به وجهه
رواد ابو داود والنسائي فيهم در حديث ست من صلوة الرباط تعدل خمسين صلوة ونفقة الدينار
والدرهم افضل من سبعمائة دينار خيفة في غيره رواه البيهقي وروى ابو الشيخ وغيره من حديث
النسائي ان الصلوة بارض الرباط بالنسائي الف صلوة دنياه كقارة وهم در حديث ست ثلثة لا ترى لهم
الزانية فيهم در حديث ست في سبيل الله عشرين ثلثة الله عشرين كفت عن حارم الله رواه الطبراني
وهم در حديث ست الا انكم ليلة افضل من ليلة القدر حارس حرس في ارض خوف لعل ان لا ينجي
الى الله رواه الحاكم وقال صحيح على شرط البخاري وهم در حديث ست كل عين باكية يوم القيمة الا عين
غضت عن حارم الله بن سهرت في سبيل الله عشرين خرج منها مثل ناس الذباب من خشية الله
رواه الاصفهاني فيهم در حديث ست من اعان مجاهدا في سبيل الله او غارما في عشرته او مكاتبها

فی رقبۃ اظلمہ اللہ فی ظلمۃ یوم لاطل الاظلمہ رواہ احمد والبیہقی و ہم در حدیث ست من اظلم اس
 غانا ظلمہ اللہ یوم القیۃ ومن جہل غازی فی سبیل اللہ فذلک مثل اجرہ ومن بنی مسجد ابداً کر فیہ ہم
 بنی اللہ ربنا فی الحجۃ رواہ ابن حبان فی صحیحہ والبیہقی و ہم در حدیث ست من جنس مناس
 سبیل اللہ ایما نابا اللہ و تصدیقا بوعده فان شعبہ در یہ روایت دلولہ فی فیترانہ یوم القیۃ یعنی
 حسنت رواہ البخاری وغیرہ ہم در حدیث ست طوی لمن اکثر فی الجہاد فی سبیل اللہ من ذکر اللہ
 فان لکل کلمۃ سبعین الف حسنتہ کل حسنتہا عشرۃ اضعاف مع الذی عند اللہ من المزیادۃ
 رواہ الطبرانی و ہم در حدیث ست صلوۃ فی مسجدی تعدل بمسجداً صلوۃ و صلوۃ فی مسجدی
 تعدل بمائتہ الف صلوۃ و الصلوۃ بارض الریاط بالغی الف صلوۃ الحدیث رواہ ابو الشیخ ابن حبان
 و ہم در حدیث ست من رمی اربیتہ فی سبیل اللہ قصر اولیج کان لہ مثل اجر اربعۃ انا من بنی آمل
 اعظم رواہ البزار و ہم در حدیث ست مقام الرجل فی الصف فی سبیل اللہ افضل عند اللہ من
 عبادة الرجل ستین سنۃ رواہ الحاکم وقال صحیح علی شرط البخاری و ہم در حدیث ست ساعتان
 لا تر علی داع و دعوتہ حین تقام الصلوۃ و فی الصف فی سبیل اللہ رواہ ابن حبان و ہم در حدیث
 قال رجل یا رسول اللہ انی اتف الموقف اریہ وجہ اللہ و اریہ ان یرى موطنی فلم یر و علیہ رسول اللہ
 صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم حتی تزلت فمن کان یرجو لقاء ربہ فلیعل عظاما لہ و لا یشک لعبادۃ ربہ
 احدا رواہ الحاکم وقال صحیح علی شرط الشیخین و ہم در حدیث ست ان اول الناس لقیض علیہ یوم القیۃ
 رجل یشہد فاتی بہ فرفۃ نعمۃ فعرفا قال فاعلمت فیہا قال قائلت فیک سنی استشهد قال کذبت
 و لکن قائلت لان یقال ہو جری نقد قیل ثم امرہ فشح علی وجہہ حتی التقی فی النار الحدیث رواہ
 مسلم و اللفظ علیہ و النساء و الترمذی و ابن خرمیہ فی صحیحہ و ہم در حدیث ست من فاته ان یرى فلیعل عظاما
 رواہ الطبرانی و ہم در حدیث ست الشہدائۃ ثلاثہ رجل خرج بنفسہ و مار فی سبیل اللہ لایرید ان یقاتل
 یکثر سواد المسلمین فان مات او قتل غفرت لہ ذنوبہ کلما و اجرہ من عذاب القبر و یوسن من القرع و یرزق
 من الخمر العین و منہ علیہ واد الکرامۃ و یوشح علیہ من اللہ و احد الثانی یخرج بنفسہ

مختیار یریدان یقتیل ولا یقتیل فان مات او قتل كانت ركبته مع ابراهيم خلیل الرحمن بین یدی اللہ
تبارک وتعالی فی مقعد صدق عند ملک مقتدر و الثالث خرج بنفسه و مالہ مختیار یریدان یقتیل
ول یقتیل فان مات او قتل جاء یوم القيمة شاهر اسيفه واضعه علی عاتقه والناس جاؤون علی الרכب
یقول الا انتمو النافان قد بد لنا و اموا لنا و تبارک وتعالی قال رسول اللہ صلی اللہ تعالی
علیہ وآلہ وسلم والذی نفسی بیدہ لو قال ذلک لابراہیم خلیل الرحمن اولنبی من الانبیاء لرحل لیم
عن الطريق لما یرى من واجب حقهم حتی یاتون منابر من نور تحت العرش فیجلسون علیہا ینظرون
کیف یقضى بین الناس لا یجدون غم الموت ولا یفتنون فی البرزخ ولا تفرعهم الصیتر ولا یمسکهم
واللائز ان الاصرار ینظرون کیف یقضى بین الناس ولا یسألون شیئا الا اعطوا ولا یشفون
فی شیء الا شفوا فیہ ویعطون من الجنة باحبوا و یشیؤون من الجنة حیث احبوا و اذ البرار و البہقی
والاصغیان و عن نعیم بن ہاربان رجلا سال رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم ای الشہداء
افضل قال الذین ان لیقوا فی المصف لا یمتقون وجہہم حتی یقتلوا و الذلک ینطقون فی الخرف
العلی من الجنة یضحک الیہم بہم و اذا ضحک ربک الی عبدہ فی الدنیا فلا صاحب علیہ و اذ احمد
و ابو یعلی و رواہما ثقات و ہم در حدیث ست الا اخر کم عن الاجود و اللہ الاجود و الاجود و انما
اجود و ولد آدم و اجود ہم من بعدی رجل علم علما فنتہ علمہ یبعث یوم القيمة امہ واحدة و رجل جاء
بنفسہ شہر عز وجل حتی یقتیل و رواہ ابو یعلی و البہقی و ہم در حدیث ست ثلثۃ بحکم اللہ و یضحک الیہم
و یتبشیر سم الذی اذا انکشفت فنتہ قاتل و رواہ بنفسہ شہر عز وجل فاما ان یقتل و اما ان
ینصرہ اللہ و کیف فیقول انظر و الی عبدی ہذا کیف صبر بنفسہ و الذی لہ امرأۃ حسنة و فرس لبن
حسن فقیوم من اللیل یدر شہوتہ و یدر کفی و لو شاء و قد و الذی اذا کان فی سفر و کان مع ركب منہ
ثم جمعا فقام من اسحر فی سواد و رواہ الطبرانی باسناد حسن و عن ابی ہریرۃ عن النبی صلی اللہ
تعالی علیہ وآلہ وسلم انہ سئل جبریل عن ہذہ الآتۃ و تفتح فی الصلوات من فی السموات و من فی الارض
الا من شہد اللہ من الذین لم یشاء اللہ ان یصعقہم قال ہم الشہداء و یمسکہم اللہ متقلدین سیافہم

حول عرشه فاتا هم ملائکه من المشرق غیاب من یا قوت از انتها الابيض رجال الذهب خشیتها السند
والاستبرق و نارقبا اللین من الحریر خطاها البصار الرجال لیرون فی البجته علی خیول یقولون عند
طول النثر انطلقوا بنا نطرق کیف یقضی السدین خلقه یضیحک السد لیمهم و اذا ضحک السد الی عبد من
موطن فلا حساب علیه رواه ابن ابی الدینا و هم در حدیث ست ماترک قوم ابجھا و الا عثم اللہ
بالعذاب رواه الطبرانی باسناد حسن و هم در حدیث ست ثلثه یضیحک السد لیمهم الرجل اذا قام
باللیل یصلی و القوم اذا صفوا فی الصلوة و القوم اذا صفوا فی قتال العدو و هم در حدیث ست
ابجھا و واجب علیکم مع کل امیر بالاکان او فاجرا و ان هو عمل الکبائر عن ابی ہریرة و هم در حدیث
ابجته تحت ظلال السیوف عن ابی موسی و هم در حدیث ست من راح روحه فی سبیل اللہ کان له
مثلا ما صابه من الخیار مسکا یوم القیة الضیاء عن انس و هم در حدیث ست من سل سیفہ فی سبیل اللہ
فقد بلع السد ابن مردویہ عن ابی ہریرة و هم در حدیث ست من صوع راسه فی سبیل اللہ
فاحتسب غفرله ما کان قبل ذلک من ذنب طب عن ابن عمر و هم در حدیث ست من فدی اسیر
من ایدی العدو فان ذلک عن ابن عباس و هم در حدیث ست ساعات فی سبیل اللہ خیر
من خمسين صیئة عن ابن عمر و هم در حدیث ست السیوف مفتاح ابجته البکر و ابن عساکر عن زید
کفی بالسیف شارب عن سلمة بن الحقیق السیوف و تیه المجاہدین فرعن ابی ایوب المجاہیل فی الماہ
عن زید بن ثابت و هم در حدیث ست الا خیرکم بخیر الناس منزلة رجل اخذ لعنان فرسه فی سبیل اللہ
حتى یقتل او یموت الا خیرکم بالذی یمیه رجل معتزل فی شعب یتقیم الصلوة و یؤتی الزکوة و یشہد
ان لا اله الا اللہ عن ابی ہریرة و هم در حدیث ست الاسلام ثلثا بیات سفلی و علیا و غرقة
فاما السفلی فالاسلام دخل فیما عاتت المسلمین فلا یسأل احد منهم الا قال انا مسلم و اما العلویا فتفاضل
اعمالهم بعض المسلمین الفضل من بعض و اما الغرقة العلویا فالجما و فی سبیل اللہ لایا الا الا افضلهم طب
عن فضالة بن عبید و هم در حدیث ست من مرض یوما فی سبیل اللہ او بعض یوم او ساءه غفرت
ذنوبه و کتب له من الاجر عدو حق مائة الف رقبة فیتہ کل رقبة مائة الف ابن زنجبیه عن رجل من

فان کن مکرارینند در حقیقت الله تعالی اشغال با نظر را ایمانی باین معانی دمار و شرک ازین مشرب
عطا کند بالجمله و آلا الامجا و علیه و علیه الصلوات و التسلیمات و التحیات و البرکات

مکتوب سی و یکم بیکه از اهل نرمانه در جواب کتابت او که تعرض بحال و رویشان نموده بود

نوشته بودند که هرگز در عمر خود باین خواری زندگانی نکرده است که اکنون میکند مخدوما
بنده عاجز که به بنده مثل خود خلق نماید و التواء لجان پیش گیرد و جامی آن دارد که ذالک خواه
یکشده چرا بهرگاه غنی مطلق رو بنبار و در قنصر و التها کند که منرا و اراضیعنی اوست و کشایش
مشکلات از دمی آید و بس و وسعت رزق و تنگی آن هم از دست نه میسر و او ان
میست که در قنصر فلاکاشف لاله و او ان یردک بخیر فلا و افضله یصیب به من یشاء
من عباد نوشته بودند که فقر و درویشی همین تنها ذکر نیست الی آخره و ما این را یکس نوشته
که دعوی فقر و درویشی داشته باشد این فقیر خود را بر اهل از معنی فقر و درویشی دور میداند از هم
گویند از ان هم زبون ترست و هر عیب که اثبات نمایند از ان هم معیوب تر نوشتند و ذکر فقر
از مسلمانی تعلق و تعلق است الی آخره هر مسلمانی با نماز و طاعت خود درین امر رکوشش بنمایند
لیکن در آنچه مقدمه را نیکس نمیدانند و این دور از کار خود را از کار مسلمانی و حقیقت آن
بسی دور میداند هر چه می نویسند بر محل است نوشته بودند صحبت با اهل اعدا و ارباب نفس برای حصول
مطالب دنیا است یا نتیجه آخرت است بالفعل نقد وقت او را که فوائد دنیا است و معاذ آخرت
بهت آفرید که راست بقدر اعمال و افعال حق و ناک یک با اهل اعدا نفس برای دنیا صحبت دارد و آخرت
لحم و خون و از برکات شان محروم مطابق مست و خضر این دنیا و آخرت نصیب وقت از دست در زنگ انگشت
که کسی دنیا را بعل آخرت طلب نماید خائب و خاسر است چنانچه بقدر آن مجید اعدا ویت نوری علی مصدر یا
الصلوة والسلام ثابت شده است این سخن در زنگ آن سخن است که از ابوالفضل یا منفی نقل میکنند

که میگفت که دنیا فتنه است و آخرت نسیم و چنانچه نقد را بنسبه فقر و غنای است از بی محاله آنست که
 با فقر و گاه است بقدر اعمال لیکن اخلاص و در اعمال و حسن قبول آن از نسبت اهل الهی است عمل
 بی اخلاص و در رنگ قالب بی روح است که قابل قبول نیست صحبت اهل الهی است که مس
 و وجود را بکیمیای معرفت از خالص میسازد خلاصی از مکر شیطان و شرارت نفس آماره از صحبت
 این بزرگواران مأمول است و وصول بدرجات قرب الهی جل شانزه و معرفت او که مقصود
 از آفرینش انسان است از باطن این اکابر مأمول و معامله که در رای اعمال و افعال است
 از خدمت ایشان ماخذ است و نیای نجس محسین چه باشد که بطمع آن کسی با هسل الله
 صحبت دارد و در رنگ آنست که کسی پادشاهی بطمع فضل او صحبت دارد و اگر چنین بود پس راه
 صوفیه و طریقه ارشادشان و قطع مفاد زو و بودی در طلب حق که بزرگان کرده اند و عمت
 باشد بهیچکس محل خود بی فضل بجای نرسیده است محکمیکه وجود عامل و زمان میان باشد از غیر
 اعتقاد بر ماقط دانند و در وجود عامل در صحبت در ویشان است آنچه نوشته اند انکار است از فو که
 صحبت و از ارشاد باطنی صوفیه علیه بلکه انکار است از اکابر صوفیه که صاحب ارشاد بودند و بر عمت
 از او ت آید و در اهل الهی و صحبت داشتن با ایشان محض برای دنیای دنی است و هر که از
 اکابر در خدمت پیر و مرشد خود بوده و طمع نظر و مطالب دنیاوی بوده و پس از آنکه سلیمان عالم معامله
 آخرت یا فقر و گاه است بقدر اعمال و افعال و صحبت اهل الهی و در رنگ صحبت اهل دنیاست بواسطه
 جلب سنان دنیا عاذه و نا اندر سیمایه عن حب لا الاعتقاد

مکتوب سی و دوم به یار محمد در آنکه در آنحضرت
 عن سلطان دین خالص به شرکت مطلوب است

بسم الله الرحمن الرحيم الله تعالى ارشاد ما ید الهوسا نذا از گرفتاریهای لاطال من نجات بخشیده و طلب
 و محبت خود بکیمت و بیکر و گرداناد قال عز من قائل الا الله الدین الی الله در آنحضرت جل و علا

دین خالص که بی شرکت بود میخواستند دل سالم از تعلق ماسوا میطلبند از جادو و بر بقلب سلیم
 دانی که مسکن ماسواست در بارگاه کبریا خوار و بند است و متی از انوار او تعالی در خانه
 دو میجان گنجند فکر تخلیه سر از اهرام ماسواست که همان خانه خالی میخوابد و در حوصله مایه ازین مهتا
 نیست انانعه بنکسره القلوب در عالم حقیقت انکشار دل بسبب سلاستی اوست بر عکس عالم مجاز
 بهر چند شکسته تر بود از ان یافت مراد است و از گنجایش ماسوا سالم تر بود برای ظهور انوار کبریا و اشهاد علیهم

مکتوب سی و سوم حاجی محمد افغان در آنکه مدار کار
 بر محبت شیخ کامل و متابعت سنت سنی است

بسم الله الرحمن الرحیم کتابی که برادر اغار شد میان حاجی محمد فرستاده بودند رسیده خوشوقت است
 در یوزده توجبات در باره خود و در باره مسترشدان خود نموده بودند نگاه توجیه کرده می شود و بیشتر
 خواهر که دانشا الله تعالی لیکن بدانند که مدار کار بر رابطه مضمونی است که عبارت از محبت و اخلاق و اولاد
 و تسلیم است مسترشدان نسبت به رشد خود هر چند این رابطه قوی تر بود و اخذ فیوض و برکات از اطن او
 زیاده تر که محبت صرف و رابطه مضمونی بی توجیه در اخذ فیوض و برکات از اطن قطب کامل کل کائنات
 و توجیه محض بی محبت و رابطه مضمونی کمتر ثمرت تاثیر توجیه را قابلیت محمل در کاست آری توجیه که بار رابطه
 مذکور جمع شود نور علی نور بود و مکرر بر قوت رابطه است و اتباع سنت پیغمبر صلی الله تعالی علیه و آله
 و سلم اگر درین دوام بر سوخ دار و غم نیست آخر او را ضایع نخواهند گذاشت و از کمالات اکابر محرم
 نخواهند ساخت و اگر در یکی ازین دو چیز خلل رفت خطر و خطر است اگر بهر ریاضت فایده و اسلام

مکتوب چهارم بحافظه ابوالکریم در فرق میان حیات دنیوی و حیات اخروی

الحمد لله و سلام علی عباده الذین یعطون حیات که بنشاندنوی تعلق دارد و در چیز میطلبند است
 و حیات که بنشاندنوی تعلق است است و است و آنکه بازی حرکتی بود و حق سبحانه و تعالی حکیم جل جلاله است

موافق هر محل حیاتی داده است در برزخ از حس چاره نیست تا عالم و ملذذ صورت بند و حرکت
پیچ در کار نیست بخلاف نشأ دنیوی و اخروی که آنجا هر دو در کار است فانهم و السلام

مکتوب سی و نهم بحال مع العلوم شیخ بدرالدین سلطانپوری

در بیان آنکه در قرب ولایت فنای علم و ارادت در کار است و در قرب نبوت فنای آن
علم و ارادت این اوصاف در کار نیست و حل مشبه که برین تحقیق وارد می شود و بسیار
لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت العليم الحكيم صبح از هر چه میرود سخن دو دست خوشتر است
محمد و ما در قرب ولایت کوشش تمام در زوال صفت ارادت از مالک بنمایند و فنای ارادت یا
شرط ولایت میدانند و در قرب نبوت زوال متعلق صوبی این صفت مطلوب است و این صفت
که فی نفسها از صفات کامله است بحال خود است و زوال آن مطلوب نیست و همچنین در قرب
ولایت زوال علم اشیا مطلوب است چه نسیان ماسوا که فناء عبارت از نیست شرط
ولایت است و در قرب نبوت زوال گرفتاری باشیای مطلوب است و علم که فی نفسها صفت
کمال است زوال آن مطلوب و ناگزیر است سوال انبیا علیهم الصلوات و التسلیات که بالا صلاته
بقریب نبوت تحقق اند قرب ولایت ایشان را نیز همه وقت حاصل است پس باید که زوال صفت
ارادت و علم و نبوت این هر دو صفت ایشان را در یک وقت حاصل بود و باعتبار حصول و تمام
قرب و آن ممکن نه و تنافی لوازم دلیل تنافی ملزومات است پس این هر دو قرب در یک وقت حاصل
و آن خلاف مقرر و خلاف واقع است در جواب گویم بر تقدیر تسلیم اشتراط بقای ممتنین در
قرب نبوت که قرب ولایت که بی قرب نبوت مشروط بقای علم و ارادت است و چون این
قرب با قرب نبوت جمع شود شرطیت و مشروطیت ممنوع است کما سیح تحقیقیه انشاء الله تعالی
با آنکه گویم که ولایت را دو جز است فنا و بقا در فنا زوال صفتین است و در بقا عادت را
ارادتی از نزد خود عطا میفرمایند و صاحب ارادت میسازند چنین در بقا اگر علوم از اهل علم و

گنجایش دارد پس صاحب قرب ولایت در حالت بقای تواند که بقرب نبوت متحقق شود
و جامع ترین باشد این جواب بدلی خاشه نیست چه این جمع و تحقق در حق کسی است که از راه قرب
ولایت بقرب نبوت عروج کند و فناء بقای ولایت را حاصل نموده بکمال مقام نبوت
برسد و این قسم وصول از لوازم است اما شخصی که براه قرب نبوت واصل شده است چنانچه عا
واصلان این دولت بهین راه رسیده اند و جمیع این دو قرب در حق او اشکال دارد و چه بقا
باین دو صفت مشروط بقنای اینهاست و در راه قرب نبوت قنای این صفاتین ثابت نیست تحقیق
این مقام آنست که قنای صفت ارادت در قرب ولایت مقصود اولی و شرط بالاصالة نیست مقصود اصلی
رفع متعلق سود ارادتست و چون رفع متعلق سود ارادت در مقام ولایت بی اثر ارادت صورت
پذیر نیست لاجرم در رفع ارادت قنای آن سعی بنماید تا رفع متعلق سود آن شود زیرا که چون اصل
ارادت نبود تعلق آن به نیک و بد صورت نداد و ثابت آنچه اولاً تم نقش دانگه گفتم که در مقام
ولایت متعلق بسود و بد صورت پذیر نیست باینکه آنست که قرب ولایت قرب ظلی است و گرفتاری
در آن مؤثر نگذرد تا نسبت بظلم و قرب ظلم را آنکه قنایت نیست با وجود صفت ارادت رفع متعلق سود
آن تواند نمود لاجرم در رفع ارادت کوشش نماید تا رفع آن بسبب صورت بندد و در قرب
نبوت قرب اصلی است و گرفتاری است چهل و دو به اصل و گرفتاری آنرا قوتی است که با وجود صفت
ارادت رفع متعلق سود آن تواند نمود لاجرم در رفع ارادت سعی نمایی تا چه آنچه مقصود از رفع آن
بوده بود چه احسن بوصول پیوسته است و ارادت فی نفسها صفت کامله است اگر نقص و قبح در آن
می یابد باز از متعلق آن می آید چون متعلق سود آن رتفع شد غیر حسن و کمال در آن هیچ مانده بقنای
آن مطلوب نیست همچنین در صفت علم گویم که مقصود اول در قرب ولایت آنست که زوال علم
گرفتاری است باینچون زوال گرفتاری اشیا درین حرب بی زوال علم اشیا صورت نمی دهند
چه قرب ظلی و گرفتاری ظلم را آن قوت نیست که با وجود علم اشیا گرفتاری اشیا را از آن مانده و لاجرم
در زوال علم کوشش نماید بنیان اشیا را می خردند تا گرفتاری آنها مانده و در قرب نبوت کمال

باصطحت و گرفتاری اصل قوی است آنجائی تواند که محبت و گرفتاری اشیا را با وجود علم اشیا
زاکل سازد تا چار و روز و ال علم کوشش نمی نمایند که صفت کمال است بلکه بقای آن را می خواهند
و آنچه مقصود از زوال علم است درین قرب بمحصل پیوسته است و از جواب دیگر از اصل سوال
گویم که شرطیت زوال صفتین در ولایت صغری است که ولایت اولیا است و ولایت ظلی است
و ولایت انبیا علیهم الصلوٰت و البرکات ولایت کبری است که ولایت اصلی است و شرطیت
زوال صفتین درین ولایت به ثبوت نه پیوسته است

مکتوب سی و هشتم به شمس الدین خوشیکی در بیان ظاهراشم و باطن ثم

بسم الله الرحمن الرحیم قال الله تبارک و ذر و اظاهراشم و باطنه حق سبحانه بند بار چون بنم ظاهرو
و باطنه بنواخته است چنانچه فرمود و اسبح علیکم نعم ظاهرو و باطنه لا یوم بترک ظاهراشم و باطن آن
تکلیف فرمود تا کفران به نعمت بایان یکی ازین دو اتم نمایند و شکری ظاهرو باطن بترک اغنین بجا آرند
ظاهراشم می تواند که آن باشد که علمای ظاهراشم اسیان فرموده اند از ایتان حرام و مکروه و باطن اتم
التفات باطن بود باسواهی حق سبحانه محبت و گرفتاری با دون الله تعالی و لیکه گرفتاری غیر است از
چه توقع خیر است و وحی که مائل باسواست در بارگاه کبریا خوار و بنده است نزد اهل الله سلامتی دل از
اهم نام است و خلاصی روح از اول مقاصد از جا بر بقلب سلیم حصول معرفت الله و حصول
برر جات قرب همه موقوف بر آن آدمی زل است از محبت و درودانش باسواد یک شل و محبت
جمع نشود و در خانه و میخانه گنجینه بر آنجا دین خالص می بیند که غنیمت را بر تابد الله الدین الحاصل

مکتوب سی و هشتم به غلام محمد افغان در آنکه ذکر
از مقاصد طبیعت و آنچه دوام ندارد و اعتبار ندارد

بسم الله الرحمن الرحیم قال الله تبارک و ذر و اظاهراشم و باطنه حق سبحانه بند بار چون بنم ظاهرو
و باطنه بنواخته است چنانچه فرمود و اسبح علیکم نعم ظاهرو و باطنه لا یوم بترک ظاهراشم و باطن آن
تکلیف فرمود تا کفران به نعمت بایان یکی ازین دو اتم نمایند و شکری ظاهرو باطن بترک اغنین بجا آرند
ظاهراشم می تواند که آن باشد که علمای ظاهراشم اسیان فرموده اند از ایتان حرام و مکروه و باطن اتم
التفات باطن بود باسواهی حق سبحانه محبت و گرفتاری با دون الله تعالی و لیکه گرفتاری غیر است از
چه توقع خیر است و وحی که مائل باسواست در بارگاه کبریا خوار و بنده است نزد اهل الله سلامتی دل از
اهم نام است و خلاصی روح از اول مقاصد از جا بر بقلب سلیم حصول معرفت الله و حصول
برر جات قرب همه موقوف بر آن آدمی زل است از محبت و درودانش باسواد یک شل و محبت
جمع نشود و در خانه و میخانه گنجینه بر آنجا دین خالص می بیند که غنیمت را بر تابد الله الدین الحاصل

والیک کلمات الصلی مستقیم داشته در درارج قرب ترقیات دها و مکتوب مرغوب رسیده مسرت گردید
نوشته بودند که این داعی را بعضی اوقات رتبه بنامی خویش دست میدهند و در انحال گاهی
ذکر قلبی هست و گاهی نه مخدوما ذکر مقصود اولی نیست مطلب از ان فنا فی المذکور است
و چون فنا فی المذکور که از مقاصد دست حاصل شد که ذکر نباشد پس در حالت فنا و هنگام
استهلاک و بی شعور نیست اگر ذکر را بنیان بند قصوری ندارد و مستهلاک اگر با وجود ذکر هم ذکر را
احساس نکنند گنجایش دارد بلکه در بعضی از اقسام فنا در ال ذکر شرط و ناگزیر است مخدوما
از ذکر قلبی اگر حرکت جنبش دل خودسته آید پس دوام آن هیچ در کما نیست نه در حالت فنا و نه در حالت
غیر فنا آنچه دوام پذیر و ناگزیر است توجه و حضور قلبی نیست حرکت باشد یا نه دیگر هیچ علامت
فنا نشود و تا دانسته شود که کدام قسم فنا دست میدهد بنامی جذب یا بنامی سلوک فنا بیست
با بنامی لطائف فنا بیست که دوام پذیر و ناچیز دوام ندارد و چندان متبصر نیست سبب فنا بیست با نام

مکتوب سی و هشتم بر فعت بیگ در ترغیب
برایتان امور که طالب این راه را ناگزیر است

بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله و السلام علی رسول الله و خوی اعز می بر فعت بیگ از دناوت
علائق بر فعت حقائق آید و از ضیق صورت پوست معنی اگر آید عمر چند روزه را که ملک ابدی با آن
دستی آید و در بیرون نماید و دوام اقبال را بجانب قدس حضرت بی چون حقیقی جلوت
خطمت از دست نبرد و دلم همه جا با همه کس در همه کار به میدار نهفته چشم دل جانب یاز
شبهای تار را بر بوظائف از کار روشن دار گردید و استغفار سحر را غنیمت شمارا خلص عمر از دست
میرود و موسوم کار با انجام میرسد بکدام عذر کار را میروند و اندازیم که هر امر و زرافه را می هست
نکر با نسل باید کرد و از ظل باصل باید رفت فرفروا الی الله دادیم تر از پنج مقصود نشا
اگر مانده رسیدیم تو شاید برسی و السلام علیکم

مکتوب سی و نهم بلا حسن علی و رد فیه شبهه که بر مکتوب من از عبید الله نوشته بود

الحمد لله و سلام علی عباد الله الذین اصطفی نوشته بودند که از مکتوب کذا و کذا که نامزد عرفان شریف
عبید الله بزرگ شده بود بهره مند گردید ای آخره بعد از آن نوشته بودند که اگر کسی اینجا بگوید
که این فرق و امتیاز در مقام شریعت است و کسانی که همه را یکسان میدانند نظر بمقام طریقت
چنانچه در رساله دیگر دیده بود که هر که در شریعت است کارش رد و قبول خلق است چون
از اهل طریقت گشت از رد و اعتراض خلق باز ماند در طریقت سر اسرار شتی است و با همه
کس دوستی است بخلاف شریعت که آنجا با دشمنان جنگ است و باد وستان آنتی پس از
هر زبیر گئی که کلمه رد و اعتراض نظر بحال کسی واقع شده است از غلبه شریعت خواهد بود و نه طریقت
جواب این سوال را استدعی است مخدوم و جواب این سوال از مکتوب اخوی عبید الله بزرگ
می بر آید ظاهر اینک تامل واقع نشده است مع ذلک در جواب گویم که اگر مراد سائل از عدم
امتیاز و یکسان دیدن در مقام طریقت و جدان است بطریق ذوق و حال که از اختیار بر و
بس مسلم است چه صاحب این دیدار استملک مقام جمع است و مستغرق مرتبه وحدت و استملک
تمیز میان حسن و قبح مغفوق است و همه را بر صراط مستقیم ببیند لیکن چون مقبول است از
مغفوق است و احکام بندگی را از وی فرو گذشت نمی نمایند باطنش استملک است و ظاهرش
با حکام شریعت متعلی این اراده با مخفی فیه جنگ و تدارق ندارد و هیچ محل سوال نه اگر مراد است
که اهل طریقت از دائره شریعت حقه برآمده اند و از تکالیف شرعی آزاد گشته اند و سر از رقبه
بندگی کشیده اند پس ممنوع و نامسبیح است و معتقد آن مخدوم و زندق احکام سماوی نسبت
به کائنات نامستحب است خصوصیتی با اشخاص ندارد و عوام و خواص با احکام ایشان احکام شریعی
ندارند اهل شریعت و اهل طریقت و اهل حقیقت از انبیا و فرائض و اجتناب از محرمات چاره
نارند و یکس در ترک واجبات و در کتاب منافی هیچگونه مزد و نیست پس آنکه در رساله دیده

که هر که در شریعت است کارش رد و قبول خلق است و چون از اهل طریقت گشت الی آخره بر تقدیر
 این اراده در کمال سقوط است و قابل استشهاده و نه چه همه کس محکوم احکام شرعی است
 و هیچ کس ازین دائره بیرون نیست تا اهل طریقت بگرد و بانیک و بد دوستی و آشتی پیدا کند
 و ترک رد و اعتراض بر خلق اختیار کند حق سبحانه آن رحمت و رافت اظهار تبری و عداوت
 بکفار نکونار میفرماید و مسلمانان را امر بحد و حد و شدت غلظت و قتال با آنها نماید عجب سلطانی
 بود که باینقسم دشمنان خدا عزوجل برخلاف فرموده او در مقام آشتی بود و دوستی نماید بخدا که
 دعوی ولایت و قرب الی کند جل سلطان و ولایت و قرب فرع اسلام است حق سبحانه میفرماید
 و من یتولهم منکم فانه منعم و نیز میفرماید و لو کانوا یؤمنون بالله و الی و ما انزل الله ما اتخذوهم
 اولیاء باجماع اهل حال در حال خود معذور است و در عمل مقتضای آن حال مأخوذ و لیکن
 عبارت آن رساله بر شهود و حال فرود باید آورد فان کلام السکای می بچل باید دانست
 که این حال که این تمیز بین البقیع و الحسن بوده در ظهور ولایت هم نقص است کمال آنست
 که اندک بعد از آن جمع بفرق بعد الجمع و از کفر باسلام گراید و السلام علیکم

مکتوب چهل و یکم بر فتنه بیگ در نصیحت

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفوه مصلحت دیدن آنست که یاران همه کاره
 بکنار اند سر طرف باری گیرند و شفقت آتار عمر عزیز گذشته میرود و اجل شمار رسیده
 می آید نوعی نمایند که وقت عزیز در پی اصلاح باطن رود و در تعمیر دل که محل نظر مولی
 جل سلطان مصر و ف گردود و راسته او گورو قیامت کوشند شمای تار را بوظائف
 افکار روشن دارند و گردید و استغفار سحر را بختنم دانند و در شبان روزی یکد وقت
 بی خلوت مقرب بای ساخت که هیچ کس در اندقت مزاحم نباشد و بکلمه لا اله الا الله
 نفی مقاصد و مراعات خود کنند تا هیچ داری و مقصود می در صاحت سیاه غیسر

از حق سبحانه خاندان این کار دولت است کنون تا که ادهند و السلام اولاً و آخراً

مکتوب چهل و یکم

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب برادر گرامی مولانا محمد شریف رسیده خوشوقت ساخت الله تعالی بر جاده شریعت علیه و سنت سنیه استقامت که امت فرمای در محبت و عقیدت شیوخ که وسائل وصول مطلب اعلی اند و دام رسوخ عنایت کند نوشته بودند آنچه باعث آزار خاطر تو شده است از بنده واقع نشده است یا ران کابل بحسب بعضی اغراض خبر بارسانیده گران خاطر ساخته اند و ما هیچ کس از مردم کابل چنین که موجب آزار خاطر فقیر باشد از شما نرسانیده است و خاطر فقیر از هیچ وجه از شما آزرده نیست غیر از راه آزرده گی مولانا محمد صدیق که رفت آن برف آزرده گی مولانا وابسته است بغیر این از هیچ رگد ز فقیر را نسبت بشما گران خاطر می نیست هر که خلاف آن بشما رسانیده است خلاف واقع است خاطر شریف ازین مزمع باشد و استرضای مولانا محمد صدیق شمارا ناگزیر است بهر کیف مشارالیه را از خود راضی سازند تا باطن همه پیران از شما راضی باشد و ابواب فیوض مفتوح بود و السلام اولاً و آخراً

مکتوب چهل و دوم

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب مرغوب اخوی محمد وفا که مبنی از محبت و مشغول ذوق بود رسیده خوشوقت ساخت توقع که هم برین منوال احوال را نویسان باشند که سبب توجه غائبانه است از فقر و تنگ نشوند و از تنگی معیشت در بار نباشد الله یسط الرزق لمن یشاء و یقدر طالبان حق جل و علا از فعل و سبحانه باید که شاد و خرم باشند بلکه لذت گیرند و آنچه از محبوب حقیقی می آید محبوب است ایلام باشد

یا انعام نعمت بود یا نعمت **ع** می تلخت جور گنگذاران بد که هر چند پیش خوری باشد گواران
 در هنگام مضائق صوری باید که کشایش و فتوحات معنوی مضاعف باشد که خرابی ظاهر
 سبب طراوت باطن است موجب عدم پرداخت بظهور باطن چون باشد و احوال غریبه که
 پیش ازین رو میداد الحال چرادر و ندید چه بلا شد آشنائی با مولای حقیقی جلت عظمتش مگر
 منحصر در وقت و سمت و فراخی است تا زمان تنگدستی از وسعانه قطع نموده آید برخلاف گذشته
 بکلیت بجانب حق آیند جل و علا و بظاهر و باطن متوجه جناب قدس او باشد تعالی و از طلب
 سبحانه هرگز نیاسایند چه قسم احوال خوب بیان می کردند افسوس که لطافت استعداد خود را
 بنحاک برابر نمایند و از جوهر نفیسه بخروند ریزه چند قناعت کنند فیا و یلتا علی من اعرض عن
 ذکر الله و یا حسرتا علی من فرط فی جنب الله قلت تمتات و نیوی سبب سهولت حساب
 اخروی است پیغمبر خدا صلی الله تعالی علیه و آله و سلم فرموده ایشان یکبرهها این آدم یکبره الله
 و الموت خیر له من الفتنه و یکبره قلته المال و قلته المال اقل الحساب تلخنامی نیامی و سیله درجات
 آخرتست و تنجات آن موجب نقصان آن در حدیث است حلوة الدنیا مرة الاخرة و مرة الدنیا
 حلوة الاخرة و هم در حدیث است ان اطول الناس جوعا یوم القيمة اکثرهم شعبا فی الدنیا
 و هم در حدیث است ان للدنیا و ما فیها من البلیات حللا لها حساب و حرامها عذاب و غیر در حدیث
 آمده است ما من عبد یرید ان یرتفع فی الدنیا و یرتفع فی الاخرة الا وضعه الله فی الاخرة درجه اکبر
 منها و اطول هم در حدیث است تبالمذهب و الفضة قیل فما ذکر قال لسانا ذاکرا و قلبا شاکرا و ذر و جبه
 تعین علی الاخرة بدانند که هر که بجم است متوجه کار آخرت باشد و بانی روی سبحانه آرد حق تسکین
 از کرم امور دینی و دنیاوی او کفایت فرماید رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است
 من جعل النهموم بها و احدا هم المعاد کناه الله سائر جموعه و من تشعب بالهموم من احوال الدنیا
 لم یبال الله فی احوالها و دیتها ملک و هم در حدیث است من اصبح و الدنیا اکبره فلیس من الله
 فی شئ و من لم یبق الله فلیس من الله فی شئ و من لم یتیم للمسلمین فلیس منهم طلب ذن خواندن

بعضی آیات بعد نماز با مداومت بر رفع تنگی معاش نموده بودند و میخدا و ما اگر نیت صاف
حزین رفع رود و هر چه مانده است بخوانید

مکتوب چهل و سوم بخواجه عبدالصمد کابلی در ذکر محصلات قربانی جل شانه

بسم الله حامداً والحمد للعلی و صلیا علی رسول الکریم آبا بعد فرجی از ای الامور مشکوره المسؤل من الله
سبحانه عافیتکم واستقامتکم علی جادة الشریعة و اعلیٰ دینة السنیة تخلیکم عن العوائق و تخلیکم باحوال
صحیفة شریفه رسیدہ خوشوقت ساخت از حرارت طلب که اندراج یافته بود و موضوع
انجام میدی سبانه از دیادین حرارت فرماید و نائرة آنرا در باطن مشتعل سازد تا از علائق
کوئی پاک و مصفا کند و بقایق الی جل و علا متحقق و تخلی گرداند و از اسباب محصله این دولت
دوام ذکر است و قلت اختلاط باخلائق و قلت حرف و حکایت لایعنی در سوخ است بر حجت شیوخ و اسلام

مکتوب چهل و چهارم محمد صادق در معنی هدایت بصراط مستقیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین و آله اجمعین هدایت کردن
حق سبحانه و تعالی بنده را بصراط مستقیم عبارت از آنست که هر ضیق که در صدر روی بود و کینه
و بیج تنگی در سینه وی از بیج راه نماند و سیر تمام در امثال او و انتهای نواهی حاصل آید
و رضای وی تابع قضا و قدر حق سبحانه و تعالی بود و چنین که اگر عالمی بر هم شود یا بمصائب صعب
و آلام سخت او را مبتلا سازد بیج که ورته در باطن وی ازین امور پدید نشود و این امور را
عین جواب و انس بند و بطوع و رغبت تمام ازین اشیا راضی گردد بلکه هر بلایی و مصیبتی
که پیش آید آنرا از نعم او سبحانه شمرد و در شکر آن کوشد و التقای و سواس خناس که در سینه او
می بود و در آسجا آشفته دهنتم بر طرف شده و کلایه را از انجا ویران سازد چون عارف کامل
باین کرامت عدا و سعادت غلظی مستعد گردد و معتد به هدایت الی جل شانه گردد و صراط مستقیم

و شرح صدر نیز عبارت ازین است که اقال تبارک و تعالی من یرد امتحان بیدیه شیخ صدر و لا اسلام
و من یردان فیضه یجعل صدره ضیقاً و حاکماً یصدق فی السماء و الا یضاق اقال تعالی دلوانا کتبنا علیهم
اقتلوا انفسکم او اخرجه من ديارکم ما نعلمو الا قلیل منهم و لو انهم فعلوا ما یوعظون به لکان خیر لهم و هم
تقیتا و اذا لا یتنباهم من الدنیا اجراً عظیماً و لدنیاهم مراً طاب استقیماً و السلام علی من اتبع الهدی

مکتوب چهل و پنجم بشاه خواجه در ذکر بعضی
مکاشفات حضرت پیر و ستگیر خود رضی الله عنه

بسم الله حمد و مصلی حضرت مجدد الف ثانی حضرت ایشان را رضی الله تعالی عنه میفرمودند
که وقتی نشسته بودم که دایره غضب او همان ظاهر گشت و سیر دران دایره افتاد انواع
غضب و تعالی صفاتی و ذاتی و گوناگون انتقامات او همان در آن مقام مطالع نموده آمد و این
سیر بطویل انجامید بعد از آن دیدم که از آن دایره برآمد و سیر در مقامی که فوق تر از این مقام بود
واقع شد و در صد و قطع آن مقام گشتم چون ملاحظه نمودم معلوم گشت که این سیر در استغنائی
الهی است جل شانه انواع استغنائی او ذاتی و صفاتی در این مقام مرئی گشت و امور عجیبه در این مقام
دیدم شد بعد از آن فوق این مقام سیر افتاد معلوم گشت که مقام رحمت و رافت او است تقدیر
و تعالی در این مقام ظهور جمال صرف که شائبه از جلال بآن محاذ و نیست و رنگی از غضب و انتقام
و استغنائی نیجا یافته نشد و هر چند تمنی نمودم غیر از عضو و تجا و در رحمت و مغفرت یافته نشد و در هر مقامی
ازین مقامات ثلثه مقامهای متفاوت ظاهر گشت بعد از آن سیر فوق این مقام واقع شد و این بار
مجازه حضرت ایشان باقی رسیده و شخص را فرمود که شمار از دایره غضب بیرون کرده و دست بر سر خود بکشند و السلام

مکتوب چهل و ششم بمیرعلی در ترغیب باتباع سنت سنییه و سرخ محبت شیخ

الحمد لله و السلام علی عباده الذین یعطون برادر گرامی میرعلی ازین فقرای دوا افتاده و سلام

عاقبت انجام خوانند هر چند ملاقات صورتی نشا و تع نیست لیکن نسبت و انجذاب معنوی بران
می آید که دو کلمه محبت آینه نوشتن آید چنانچه چون رابطه اخلاص با فقیر به هم رسانده آید نگاهداشت
و به پاس آن براعات طریق فقرناگزیر است اتباع شریعت علیه و سنت سنیه از دست نباید داد
و آدم اقبال اینجا حضرت چون حقیقی و صفتی غنیست باید شمرده این کار دولت است کنون تا کار رسد

**مکتوب چهل و نهم بمحقق آگاه مولانا محمد حنیف در بیان
تسلیم طلب و توضیح مراتب کمال مع المعارف المتعلق بها**

بعد الحمد والصلوة و ارسال التحیات بجناب اخوی اغری میرساند که محلی در بیان طریق تسلیم
طلب و اشارت بکمال الکمال باندازه فهم قاصر در تحریری آمد و استماع فرمایند لا اله الا الله کلمه توحید
جدا که دانیلن قدیم لذاته است از غیر قدیم لذاته و آنرا درجات و مراتب است مرتبه اولی تفوه
بکلمه توحید است با تصدیق قلب و این مرتبه عوام مومنین است و زهد و عباد و علم که در حد و قطع
منازل سلوک نیستند و در بواجبی سیر الی الله در آمده اند و هر داخل این مرتبه اند مرتبه دوم مخصوص
باهل سلوک است که متوجه مراتب و حجب اند و در سیر الی الله در آمده و با انجام آن بر سیده اند
اینجامه چون یقین کرده اند که وصول بطلب بموجب الا الله الدین الخالص بی قطع علایق
و تخلص از ماعدا میسر نیست و بحکم ما جعل الله لرجل من قلوبین فی جوفه در یک دل محبت حق با غیر
حق جل و علا جمع نمی شود و لا جرم مجمع است در پی قطع علایق قلب اند و بر یا ضا یا بحر و جذبات
اتمی جل سلطانه می خواهند که تعلق علمی و حسی آن از ماسوا گسته گردد و هم با خدا این کلمه طیب
ساحت باطن ساعت فساعت از این علایق پاک می سازند الی ان یبلغ الکتاب اجله
تا بجا روبرو لایز و بی راه و کی رسی در سرای الا الله چه مرتبه سوم آنست که نسیان ماسوا و انما
و از تعلق علمی و حسی ماعدا و ابراهیم در از حدت از روی علم و محبت جدا کند و حضور روح الله
سبحانه ملک دل شود و بنوعی که اگر تکلف یا د ماسوی نماید یا دشمن نیاید و اگر فرضا غیر نوح علی نبینا

و علیه الصلوة والسلام بصاحب این قلب بدین هرگز غیر مخطو را و نگردد و این حالت معبر
 بفنای قلب است و مراد است بتمامی سیر الی الله و نتیجه وصول بافعال و آبی تعالی مرتبه
 چهارم نفی منتساب است از وجود و سایر صفات که تابع وجود اند از نفس حاضر بیانش آنست
 که وجود و کمالات تا بدان مخصوص بواجب است تعالی و تقدس اگر در ممکن نبود از است
 از انضوت مستفاد و ستار است و آنچه ذاتی اوست عدم است که آن بواسطه انکسالات
 نمودی پیدا کرده و از اعدام دیگر متمیز گشته و ممکن باین نمودی بود خود را کامل و مسبب غیر است
 تصور نموده دعوی شرکت و سرری پیدا کرده است و بخود اقبال و از اصل اعراض نموده است
 و چون سالک مستعد را بفضل بخواهند که بقرب خویش بنوازند این معرفت او را عطا میفرمایند
 تا اعراض از خود و اقبال باجناب مقدس پیدا می کند و هم تنگداری این کلمه مبارکه هر ساعت کمالات
 عاریتی را باصل حوالت مینماید تا از شرکت غنی و دعوی همسری و ابر و خائن در لمانت نبوده و قدیم را
 از حادث بعد از آنکه شریک در کمالات خاصه او نموده بود جدا سازد و خوش گفت
 و صافی خود بر غم حاسد تا که ترویج چنین متاع کاسد تا که تو معدومی خیالی هستی از تو
 باشد فاسد خیالی فاسد تا که مرتبه خامس حقیقت افراد است و از نفی بانقا آمدن است و از
 طریقت بحقیقت پیوستن و کمالات عاریتی را باصل محقق دیدن و خود را که مرآت این کمالات بود معدوم
 یافتن و جمادی جمیس و حرکت دیدن این کمال معبر بفنای نفس است و نتیجه تجلی صفات مرتبه اعداد
 آنست که عدم را که مرآت کمالات بود بعد از حقوق کمالات باصل بعد مطلق لاخر یافتن کمال زوال
 نفس حاضر درین مرتبه صورت می بندد که نه از وجود حکم و نه از عدم اثر را باقی و لا تدر این کمال هر چند
 منهای تجلی صفات است اما حصول این بر تو تجلی ذات میسر نیست چه تمامی هر مقام بی پر تو مقام فوق
 آن صورت ندارد باید دانست که در فانی نفس اقدام بس متفاوت است تا کلام صاحب دولت بود
 که بحقیقت آن برسد هر چند بسیاری تو هم و عقل انجمنی نمایند و در مراقبه گوهری از جایان بدست آرند
 و تخلص در ارستکی قلیل را در غلبات شوق و محبت یا بطریق اندراج یا به توبه بر کمال عمل کشیده خود

الاسم کہ کمال این شخص متحقق گشته است علی قدر الطاقۃ البشریہ مگر قلیلی باشند و تا بحقیقت این شخص فنا
 نرسد از اثبات الوہیت حق ثبات کامل نیابد و بیکرا کلام طیبہ لا الہ الا اللہ اثبات الوہیت خود نماید کہ از
 راه اثبات صفت کمال نمود آمدہ بود و لہذا حیانا و لہذا علی سبیل التذکرۃ لبعض اللطایف و دون بعض او
 سخاوت من الاثبات مالم یفین کلام و لم یخلص لاسامی آرد کہ غرضی را در بارہ عقیدہ سخت پیش آمد آن غرض
 مذکور کہ اگر ازین عقیدہ نجات یابم ہرگز حق را جل و علا یاد نکنم القصہ نجات یافت و بشہر درآمد و سیر نمود
 و بہر شیخ الاسلام گوید کہ او در نزد خود صادق بود چہ اگر می زنیست یاد کردن و ناکردن ہر دو مشکل بود
 و نیز شیخ الاسلام گفتہ کہ انچہ او مذکور کردہ است ہرگز او را یاد نکنم بہت تنگ یاد خود گفتہ زیرا کہ ذکر انیس
 ہیچگونہ لیاقت آنجناب قدس ندارد و یعود ذکرہ الیہ حضرت شیخ محی الدین بن العربی قدس سرہ
 در بیان کریمہ ان من شئ الا سیج مجہد میفرماید کہ می تواند کہ ضمیر مجہد را جہ لبثی بود و یستقیم نیست
 ہیچ چیز دیگر آنکہ تسبیح میکند مجہد خود چہ تسبیح او عاید با دست و شایان مرتبہ تقدس و تنزه نیست بلکہ
 چون اشخاص عالم ظلال اسما و صفات اغرہا رسم را خداوند جل و علا کہ چندین ظلال در میان بہت
 کہ نوبت باین شخص رسیدہ است پس در ہنگام ترقی فنا و بقا بظلی از ظلال اسم کہ مبداء تعین ہا کہ است
 خواہر حصول پیوستہ منتہیات را باین اسم کہ ظلی است از ظلال حوالث نمودہ و باوصاف آن اسم
 متحقق خواہد گردید چہ ہر اسم جامع اسما و صفات است بعد از تحقق بآن اسم چون متوجہ فوق گردد بظلال
 فروتانی کہ اصل این اسم است در رنگ آن اسم متحقق خواہد گشت و این اسم تختانی را گذشتہ باسم تو کا
 کہ اصل است خواہد پیوست و ہمچنین از اصل ثانی باصل ثالث و از اصل ثالث براربع و از اصل رابع
 بخامس و از اصل خامس بسادس و سابع الی ما شاء اللہ سبحانہ بقا خواہد یافت تا کہ ام صاحب لیت
 بود کہ انیمہ مراتب ظلال گذشتہ باصل ہم واصل گردد حضرت خواجہ نقشبند قدس سرہ فرمودند
 کہ ہفت سال بہراہ مولانا عارف در تنگ و پوی آن بودم کہ از اصل آگاہی یابم تہہ بار سفر ہجراز
 رفتم اگر شمولانا یا شب مولانا انجامی یافتیم ہرگز نبی گشتیم باید دانست کہ وصول بظلال اسم و سیر
 در مراتب آن عبرت و ولایت صغری است کہ ولایت اولیاست و سیر و حصول اسما و صفات منوط

بر لایت کبری است که ولایت انبیاست علیهم الصلوٰت و المبرکات و این هم در ولایت با اسم الظاهر
تعلق دارد و از گذشت این اسم اسم الباطن است که ولایت ملاً اعلی است و فرق در اسم الظاهر
و اسم الباطن در مکتوبات قدسی آیات حضرت قطب المحققین حضرت ایشان مآخذ سنا الله سبحان
بسر الاقدس مسطور است با جمله اسم الظاهر اسمی است که ذات در آن اصلاً ملحوظ نیست و در اسم
الباطن ذات در پرده اسم ملحوظ است فالسیر فی العلم مثلاً سیر فی الاسم الظاهر و السیر فی العلم مثلاً
سیر فی الاسم الباطن و از گذشت اسم الباطن در جانب عروج کمالات نبوت در پیش است علی نقی
مراتب الانبیاء والمرسلین علی جمیع عموماً و علی خاتم خصوصاً الصلوٰه و الخیات و حصول این کمالات
بالاصالة انبیاست علیهم الصلوٰه و تبعیت و وراثت هر یک را بنوازمند و اینچو بالا و در مرتبه در فنا
نفس گفته شده باعتبار اجمال و کلیه بود و الا فنا در هر اسمی که در مراتب ظلال و اصول مسطور
شده است مرتبه ایست از مراتب توحید مرتبه سابع افراد ذاتست تعالی و تقدس از صفات و اما
تعالی زیرا که محب ذات بشکرت صفات راضی نیست هر چند انفعاک صفات از ذات تعالی
متصور نیست و ذات تعالی از صفات در هیچ وقت و حال جدا نه لیکن بمقتضای المزمع مع وجوب
ذات را با ذات تعالی معیتی است که از صفات آنجا هیچ ملحوظ نیست پس انفعاک ذات از صفات
در دید و محبت است که شمر محبت مذکوره است و پس نه در خارج و نفس الامر و من بعد از ما یق
صفات و ما کتمه اخطی لدیه و اجل و پیغمبر چون معامله از مراتب ظلال و اصول بالا رود و اصل را
در رنگ ظل و اگر از دو از کمال علو و عدم تمیز بحیرت و جهل آنجا معامله که بکلمه طیبیه مربوط بود و با انجام
و تکمیل این کلمه مبارکه در آن موطن نتیجه نه بخشه ترقی در آن حضرت بنماز و تلاوت قرآن مجید بود و علی تفاوت لهجات
از حضرت ایشان قدسنا الله سبحانه بسر الاقدس ستم گفته است که در نیوقت اگر تکرار کلمه طیبیه بنما
آنکه لفظ قرآنی است نموده می آید و ابتدا بتجوذکرده میشود و نتیجه تلاوت قرآن مجید میدهد و تفسیر
فائده و لیکن هذا آخر المکتوب الحمد لله اولاً و آخره و الصلوٰه و السلام علی رسول محمد و آل محمد و سرور
و علی آله الکرام و صحبه العظام و صل علی جمیع الانبیاء و المرسلین و السلام کلمه و الحمد و العید

مکتوب چهل و ششم بمیر محمد خانی در ترغیب بر التزام فکر

مخدوم! ما را نظر مولی جل و علا دل است دل پاکیزه باید داشت و منظر حق را سبحانه از منظر خلق از بون تر نباید ساخت و در زبیب و زینیت کمتر نباید داشت پاکیزگی دل وابسته به کمرست ذکر و فکر مداوم باشند و سبق باطن را سزید اندیشه و دوام اقبال بجنب قدس بوصف نیستی را از الذل نه شمارند و گرفتاری آن سلسله بارگاه را از عزایم امور تصور نمایند بیست هر چه جز عشق خدا می احسن است به گریه شکر خوردن بود جان کندن است به سلام

مکتوب چهل و پنجم بمیر محمد خانی در آنکه معالجه امراض استیفای لذات فانیه بدو او امر و نه الهی است جل شان

حضرت حق سبحانه و تعالی بصدای مطالب کونین سر بلند دارد و سعالچه لذات و تنمات فانیه مغرطه بایان احکام شرعی است و امتثال او امر و نه الهی است اگر این امتثال و این انقیاد در میان نباشد آن لذات مفسد و ناگوار است و شمر خط و عقوبات فلاح حقیقی در ترک تنمات فانی لذات است مهاکمن و هر که ترک است و معالجه آن در کار دارد و نیز از مضرت آن رسته است فواید من از کمبها و افتن بجلا و تها درم بیا بجا به راه او امر و نه الهی و انهمک فی السفلیات و لم یرفع راس الی العلی فیا حشرنا علی من فرط فی جنب الله و اتبع الهوی و اثر احمیة الدنیا و اعرض عما هو خیر و البقی الم یعلم بان العبد یری دان العاقبة للمتقوی فاذا جاءت الطاعة الکبری یرم تیز که الا انسان ماسی و یا حبذا لمن ارتقی الی ربه و لم یلتفت الی الهوی و لم یعینیه الی زجرة احمیة الدنیا و خاف مقام ربه و نهی النفس عن الهوی و امره بالصلوة و اصطحب علیها فطوبی له و شیری و سلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعة طیفه علیه و علی آله الصلوة و البرکات العلی

مکتوب پنجاه و ششم به شیخ اسد الله افغان در اجوبه اسوکه که نموده

اول آنکه توحید و اوم پذیرد و یانه دو و م آنکه بعد حصول سیر انفسی بجهت سیر آفاقی
 تسب کند یانه سوم آنکه خوارق افضل است یا معارف چهارم آنکه شنائی اللہ بے فنا
 فی الشیخ صورت بندد یانه پنجم آنکه انچه مقرطلاب است که هر ساعت منزل ثواب بدست
 بجهت باطنی است یا بطاعات ظاہر یا در کثوف یا در فنا و بقا اگر اخیر است پس ترقی فانی
 بچہ معنی است ششم آنکه چون حالت مرید بجائی رسد که هر گاہ که خواہند صورت مرشد
 حاضر شود ویر لازم است که در حضور آید یا نہ ہفت آنکه چون سالک را وقت در خلوت
 و انجمن یکسان باشد خلوت نشیند یا نہ ہشتم آنکه شود ارواح در مراقبہ بہتر است یا در معاش
 اتحہ شد و سلام علی عبادہ الذین اصطفی کتابت برادر عزیز شیخ اسد اللہ رسیدہ خوشوقت
 ساخت اسولہ چند اندراج یافته بود و در حل آن بانڈازہ فہم قاصر می نویسد استماع فرمایند
 پر سیدہ بودند کہ مسعود پاک میفرماید **د** رفت از مسعود پاک جملہ صفات بشریہ
 از کہ ان ات بود بانہ جان ذات شدہ ہر کہ این وقت رومید ہر ہمیشہ در ان میناید
 یا گاہ گاہی میشود بدانند کہ بعضی طالبان را گاہ گاہ دست میدہد و بعضی را اینجالت دیکہ
 است معتبر نہ و کل اہل اللہ ہمان حالت است کہ دوام پذیرد اینجالت بود یا غیر اینجالت و انچہ
 دائمی نیست چندان اعتبار ندارد و مگر آنکہ ترقی از ان حاصل شود و بلند تر رود باید دانست
 کہ منشای اینجالت غلبہ سکروافراط محبت است کہ تمیز را از دیدہ بصیرت سالک برداشتہ و مکن را مکن
 واجب تعالی ساختہ انجملہ در شہود سالک است و بس قلب حقیقت محال است **و** توا و نشوئی
 ولی اگر جد کنی بجائی برسی کہ تو قوتی بر خیزد و درین راہ توحید شودی و رکاز است توحید وجودی
 ہیج در کاز نیست باید کہ مشہود و معلوم و مطلوب سالک غیر از احدیت ذات تعالی ہیج نبود و تافنا
 روی نماید و بدو نہ خطا افتاد و دیگر پر سیدہ بودند کہ کسی را کہ سیر انفسی بی سیر آفاقی حاصل آید
 برای سیر آفاقی محنت کند یانه بدانند کہ کمال سیر انفسی را و صیل بمطلب قرار دادہ اند و سیر آفاقی را
 از مطالب نشودہ پس ہر کہ واصل مطلب گردد و در پے غیر مطلب چرا محنت کند و بانیان

منزل هفتمس راه چون نماید با آنکه گویم هر کرا جذبه او بر سلوک مقدم است سلوک در ضمن جذبه حاصل
می شود و ضمیر آفاقی در ضمن سیر انفسی صورت می بندد چه جذبه عبارت از سیر انفسی است و سلوک
سیر آفاقی دیگر پرسیده بودند که خوارق افضل اند یا معارف و اگر معارف افضل بود پس همه
فاسق و فاجر معارف میگویند و بیان میکنند و خوارق از این قسم نیست بدانند که معارف الهی تعالی
افضل از خوارق عادات و کشف مغیبات از مخلوقات است زیرا که معارف کشف اسرار ذات
و صفات واجب است تعالی و تقدس و خوارق کشف احوال مخلوقات است پس چنانچه فرق در حق
و مخلوق است فرق در معارف و خوارق باید تصور نمود که اول متعلق بمخالف است تعالی و ثانی
متعلق بمخلوق و نیز معارف صحیح و داخل کمال ایمان است و سبب از یاد آدن و خوارق نه انجمن بهم
کمال انسانی بآن وابسته نیست انقدر هست که بعضی کا طمان را حاصل میشود و نیز تفاضل اهل الصبر
بمعارف الهی است جل شان و مکشف اسرار ذات و صفات تعالی و تقدس است نه مکشف در کمالات
اگر خوارق عادات از معارف الهی افضل باشد باید که جو گیه و برابر همه که بر ریاضات اظهار خوارق
مینمایند از کمال اهل الله که در معارف قدم راسخ دارند و باظهار خوارق التفات نمیفرمایند و توجه
به کشف احوال مخلوق با وجود توجه بمخالف تعالی تنزل خود می انگارند افضل باشد تعجب سوال
عامیانه نموده اند خوارق عادات هیچ دلیل کمال قرب الهی نیست که اهل بطالت را نیز حاصل است
و ارا آن بر رجوع و ریاضت است بقرب و معرفت کاری ندارد و طالب کشف و کمالات طالب
و گرفتار ماسواست و از قرب و معرفت بی نصیب  از ابلیس لعین بے سعادت و
شود پیدایان خرق عادت گهی از در در آید گاه از بام گهی در دل نشیند گم در اندام
رهاکن ملات و شط و طامات خیال نور و سباب کمالات کمالات تواند رفتی پستی است
خدا این کبر و باعجبی هست یعنی کمال مرتبه انسانی در فنا نیستی است و غرض از طامات
و عبادات و سلوک و ریاضت فی الحقیقه آنست که بر عدسیت خود و نادیده نگردد و دانند که هستی
و توابع آن بالا صالیه خاصه مرتبه و موجب است تعالی و هر گاه که خدا بکمال اظهار کمالات متخرق عادت

نمایند و عوام را معتقد خود گردانند و خود را بدین سبب از سایر خلایق ممتاز سازند و هر آینه موجب کبر و عجب وستی خواهد بود و از فائده عبادت و سلوک در ریاضت بی بهره و محروم باشد و سدر راه معرفت گردد و نفوذ بالله سبحانه من ذلک سلطان وقت شیخ ابو سعید ابوالخیر را گفتند که فلان کس بر روی آب می رود گفت سهل است مرغی و صغره نیز بر آب می رود و گفته فلان کس در هوای می پرد گفت زغنی و گیس نیز در هوای می پرد گفتند فلان کس در یک محطه از شهری به شهری می رود گفت شیطان نیز در یک نفس از مشرق به غرب می رود و همچنین چیز را را بس قیمت نیست مرد آن بود که در میان خلق نشیند و داد و ستد کند و زن خواهد و با خلق در آمیزد و یک محطه از خدای خود غافل غافل نباشد حضرت شیخ اشیرخ و خوارق میفرماید بعد از ذکر خوارق و کرامات که مرتبه اینها خوارق و کرامات فرو تر است از مرتبه توحید قلب بد که وجود ذکر ذات شیخ الاسلام هر وی قدس سره میفرماید که فرست اهل معرفت آنست که تمیز کنند کسانی را که مصالح اند حضرت حق را سبحانه از کسانی که مصلحت ندارند و بشناسند اهل استعداد را که بحضرت حق سبحانه اشتغال دارند و بحضرت جمع رسیدند و در است اهل ریاضت و جوع و اهل خلوت و تصفیه باطن که به مرتبه ولایت رسیده اند کشف صورت است و خبر دادن از مغیبات کشف و اخبار اینها خاص بمخلوقات است چه اینها همه از حضرت حق سبحانه محبوب اند و اهل معرفت چونکه اشتغال شان بمعارف و ارواح آتی است جل و علا الاجرام اخبار شان نیز از آنحضرت است و اکثر اهل علم چون از اینجناب قدس بیگانه اند و لمای ایشان مائل بدنیاست کشف صورت و اخبار از مغیبات نزد آنها بسی غریب است و اهل آنرا اهل الصمد میدانند و مقربان حق جل و علای فخرند و از کشف اهل حقیقت اعراض دارند و اینها از حق خبر میکنند باور ندارند و میگویند اگر اینها اهل حق را باشند چرا از احوال مخلوقات خبر ندارند و هر گاه بر کشف احوال مخلوقات قادر نباشند کشف امور می که بر تر از انچه بگویند قادر بودند و چگونه اهل معرفت باشند و باین قیاس فاسد نکذیب اهل الصمدی نمایند نمی دانند که حق سبحانه اهتمام و غیرتی که در ماده اینها دارد و نمیگذارد که اینها با احوال خلق متعرض شوند و بردارند و سودای او تعالی محفوظ شان بود و اگر

باحوال خلق متعرض شوند شایان آنترتبه علیان باشند پس اهل حق شایان خلق نیستند چنانچه اهل خلق
 شایان حق نیستند بجهان و اگر اهل حقیقت ادنی التفات بکشف صور نمایند از دیگران بهتر بمانند
 و چون فراست اهل صفادریاضت نزد حق سبحانه قدری ندارد و لاجرم مسلمانان و یهود و نصاری
 و سایر طوائف در آن شرکت دارند و خصوصاً با اهل اهدند دارند تا آنجا محمول کلام شیخ الاسلام
 آری بعضی اولیاء را جهت بعضی حکم و مصلح باظهار خوارق مأمور و ماذون میکنند عجب هنر عجب
 که خوارق را با معارف چه نسبت تصور کرده اند که باین قسم سوال ساقط جزأت نموده اند معارف
 الهی را که غیر اهل آن بیان کنند هیچ نقصانی در شان معارف ندارد و حجت بروی درست می شود
 در رنگ آنست که جوهر نفیس پرست کناس خسیس افتد هیچ نقصانی در جبریه و نفاست
 آن راه نمی یابد پس مندرج شد آنچه نوشته اند که معارف را فاسق و فاجر بیان میکنند و خوارق
 نه چنینست با آنکه گویم که این مقدمه مشترک الالبته امست در خوارق نیز محقق و مبطل شرکت دارند
 پس خوارق نه از این قسمست گفتن راست نیاید و نیز گویم که سخن در کشف معارف و اسرار
 الهیست که اهل اهدربان ممتازند اگر بطالی بتقلید بیان معارف نمایند بکشف و حال از محض
 خارجست اگر گویند که بسیاری از بطلان دعوی کشف و حال در معارف الهی مینماید و نیز
 و احاطه و سر بیان ذاتی بکشف بیان میکنند در جواب گویم بر تقدیر تسلیم دعوی شان از کجا که اینها
 که بطلان میکنند معارف الهی باشند و مشهودشان درین توحید و سر بیان و احاطه ذات حق
 و شین ذاتیه او تعالی بود تسویلات شیطانی از احاطه ما و شما بیرونست کسی چه داند که بکدام راه
 با اهل خودی آید با بطیل را بعنوان حقایق مینماید و غیر حق را حق میدانند و احاطه و سر بیان آنرا احاطه
 و سر بیان حق میفهمند تعالی المدعن ذلک علماً کبیر او در راه غیب الغیب هر ذره از ذرات نذا
 انا بحق میزند و هر خسرو خاشاک آن بعبادت خودی خواند و ای اگر رحمت و تنگیزی نفس را بد
 و این و زنیهای همکاره برآرد حضرت ایشان قدسنا الله سبحانه بسره الاقدس نوشته اند
 که بسات که بر سالک عالم ارواح منکشف گردد و بعلاوه لطافت و یحیی آنرا ذات حق

و اند تعالی و احاطه و سران اد که با جسام است احاطه و سران حق بیند و شهود آنها در مراتب
 کثرت شهود و وحدت در کثرت تصور نماید و این مغلطه کبیمه است بر سالکان این راه غریزی
 از مشایخ متقدمین فرموده است که سی سال روح را بنحای پرستیدم و در مکتوبات قدس
 آیات آنحضرت دیده باشم که یکی از مشایخ وقت با آنحضرت پیام فرستاد و احوال خود را بیان
 نمود که فنا و محویت بجای رسیده است که اگر بجانب زمین نظر میکنم زمین را نمی یابم و اگر بجانب
 آسمان نظری اندازم آنرا نیز نمی یابم همچنین عرش و کرسی و بهشت و دوزخ را نیز وجودی نمی یابم
 و پیش کسی میروم آنرا نیز نمی یابم و وجود حق را تعالی پایانی نیست نهایت او را هیچکس نیامیست
 و مشایخ نیز تا همین سخن کرده اند اگر شما هم همین معنی را نهایت میدانید بنها و اگر وای این چهری دیگر
 نهایت میگید پس بمن اعلام کنید با بطلب حق پیش شما بیایم حضرت ایشان در جواب آن
 نوشته اند که صاحب انجمال ربع قلب را طری کرده و نیز نوشته اند که این فنا و محویت او در غیبه
 هو است که محیط هر ذره از ذرات است و شهود او غیر از هو الامر دیگر نیست و همارا خدا بی نهایت
 دانسته است تعالی الله عن ذلک بسیار است که این توحید بعنوان کشف و حال ظاهر شود
 و فی الحقیقه کشف حال نبود بلکه ناشی از سلطان خیال باشد و از کثرت تعقل انیمین در تخیله
 نقش بسته باشد چنانچه حضرت ایشان ماقدمنا الله سبحانه و در مکتوب تحقیق توحید شری و وجود
 نوشته اند که منشای توحید وجودی جمعی را کثرت عارست مراقبات و تعقل معنی کلمه طیبه لا اله الا الله
 بلا وجود الا الله طور این توحید بعد از تعقل بعمل و تخیل بواسطه استیلائی سلطان خیال است که در
 کثرت مراقبات معنی توحید انیمین و تخیله نقش بسته است و چون بجعل جاعل مجعول است هر آینه
 معلول است صاحب این توحید از ارباب احوال نیست چه رباب احوال ارباب قلوب اند و از
 مقام قلب در نیوقت خبری ندارد و علمی بیش نیست لیکن علم را درجات است از منها فوق بعض
 الی آخره هرگاه در طبقه سو فیه که اهل حق اند این نوع مغلطه را و میداد باشند و اهل بطالت که
 و ادگاه شیطان لعین اند خدا و اند جل شان که چه قسم مغالطه خواهد بود که از تلبیس ابلیس راه بر آید

نمودار پذیر سیده بودند که فنا فی الله بی فنا فی الله میشد و یا نه بدانند که شیخ واسطه فیوض است
تا واسطه درست نشود و بمطلب چگونه راه یافته شود پس بی فنا فی الله شیخ مشکل است که فنا فی الله
بمحصل پیوندد و میرا باید که ارادت خود را تا به ارادت شیخ خود کند و خود را تمام با او سپارد و در صحبت
او کمالیت بین بری الخصال بود و این معنی در همه طرق در کار است علی الخصوص در طریق که افاد
و استفاده درین طریق عالی انکاسی است و مدار بر صحبت است پس هر چند وجوه مناسب است
بشیخ مقتدا همیشه داشته باشد تا تاثیر صحبت زیاده تر بود و راه اخذ فیوض گشاده تر باشد آری
اگر شخصی او می بود محتاج به پیر ظاهر نباشد و صرف عنایت تکفل حال او بود و تو از کبریا فنا
فی الله فنا فی الله او را حاصل شود و پیر سیده بودند که طالبان خدا میگویند جل و علا که در منزل
و یک مقام نباید از هر ساعت و هر لحظه منزل نومی باید پس این در محبت باطن است و یاد در طاعت
ظاهر است و یاد در شوق است و یاد در فنا و بقا اگر در فنا و بقا است پس چیزی که فانی شد ترقی می
برد یعنی است گویم که این منازل و مقامات در کمالات اسمای الهی است جل سلطانه و در بقا
بآن کمالات سالک رشد چون از کمالات که در ارات بشریت تصفیه آرات باطن نماید و تخلیک
از اسامی کند که حاصل فناست مستعد آن میشود که اسمای الهی در وی جلوه فرماید و یک
اسم بقا و تحقیق پیدا کند پس فنا از اسامی محد ترقی است در بقا و تحقیق یا سمانه منافی آن چه
مقرر است که بقا بعد از فنا صورت می بندد گفته اند کمالات محبوب را نهایت نیست محبوب
هر ساعت در مرآت محبت یک کمالی جلوه گر است و همواره راه ترقی بروی مفتوح است و اگر در یک
تخلی بند شود راه ترقی مسدود گردد و بهین معنی مسعود بگ گفته ۵ نیز ارم از آن کنه خدائی که تودار
هر لحظه مرآت از خدائی در گشت ۶ و نیز باین اعتبار گفته اند منازل الوصول لا تنقطع بالآب
۷ نه صفت غایتی دارد نه سعدی را سخن پایان ۸ بهیر دشت مستقیم و دریا همچنان باقی ۹
و این سیر را سیر مشوق در عاشق گویند گفته اند عاشق در دنیا از سیر سیر شده است ۱۰
آینه هموار از سفر و در است مکان پذیرای صورت از نور است ۱۱ و این جواب

بر اصطلاح قوم است و حضرت ایشان را در پنجائے مفروضه است که از مکاتیب و رسائل ایشان واضح و واضح است پرسیده بودند که چون کسی را صورت مرشد چنان غالب آید که هرگاه توجه کند آنرا همانند یاد آنکس را لازم است که در خدمت حضور آید یا نه مخدوم و صورت پیر که حاضر وقت مرید است آنرا نسبت را بطریق سبب و بزرگان ما اشارت بهین نسبت نموده اند آنجا که فرموده اند و سائید بهیچ پست از ذکر حق یعنی این نسبت که حفظ صورت پیر باشد نافع ترست مرید را از ذکر و تقلید و امام انجمنی مرید را نعمت عظمی گوئیم یا نه در حضور است و اخذ فیوض از پیر لیس بهولت مینماید و نیز حصول آن خیر از مناسبت تامه به پیر رسید بدین ذلک خدمت حضور پیر اثر دیگر دارد و منافع دیگری آمد و مرید صاحب رابط را که کمال تر رسیده خدمت حضور پیر لازم و ناگزیر است و از صحبت چاره و گریز ندارد و بصورت و رابط اکتفا نمودن او خطاست اصحاب رسول علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام بدولت صحبت و حضور اصحاب شدند و درجات علیا رسیدند او پس قریب چند اندازد مناسبات معنویه اخذ فیوض از آنست و در علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام نموده لیکن چون بشرف صحبت مشرف نشد از درجہ صحابہ منزل ماند و در جری که تابعین داخل شد صورت پیر فی الحقیقه عین پیر نیست از پیر مستغنی نمیکند و در پیر چیزی است که در صورت او نیست خوش گفت که در صورت آن دلتان خواهر کشید و حیرت دارم که نازش را چه سازد خواهر کشید به پرسیده بودند که اگر کسی را وقت چنان غالب آمده است که مجلس و گوشه و راه ایشان شده است پس او را خلوت زدن و گوشه نشستن لازم است یا نه مخدوم برای جواب گفت و حال گوشه نشستن لازم نیست لیکن خلوت منافع بسیار دارد و آن را بهر بابا و بهر بوطائف طاعات و از کار وقت لایعنی و مثال آن چنانچه در اخذ فیوض از امامان و از پیران است از غفلت ظاهر و ارتکاب فضول کلام و نظر بامحو مان و غیر آن پس نظر این که منافع در این مضار گوشه گرفتن از خلق مستحسن تر است اما بشرف طایفه حقوق خلق مضایع نشود و او را بهر مدینه الصدیقین شنیده باشند و نیز این قسم شخصی اگر خلوت نشیند بهای چه از ترفی از وقت

در حال بدقت و حال دیگر بلکه ترقی از حال بحول حال گنجایش دارد که در یک حال ماندن نه از کمالات
پرسیده بودند که شهود و ارجح و سوال و جواب نمودن بآنها در مراقبه بهترست یا صریح به بیند
بهترست مخدوم صریح دیدن بهترست احتیاج سوال ندارد ولیکن در غیر مراقبه و بی پریشیدن
چشم بهم که خواهد دید غالباً بچشم سر باید دید و نه بچشم سر هر چند کمال محبت به باین شهود و انبساط
و السلام علی من اتبع الهدی و انتم متابعتی الصلوة علی علی اکرم و صحابه الصلوة و تسلیات و البرکات السطی

مکتوب پنجاه و یکم بجهت مقیم قزوینی در اعراض از فضائل صوری و ترغیب بر تحصیل کمالات باطن مع بیان بعض منها

بسم الله و السلام علی رسول الله صلی الله علیه و آله جناب اخوی فضائل بختگاههای رسیدن در
و خوشوقت ساخت امید که بهر نمیوال این دو را فتاده را یاد آوری بنموده باشند از اشعار
عربی و فارسی خود که ارسال داشته بودید مطالعه نموده آید نیک است و قصد باینکه آید
اینقدر رضایت آن بزرگوار می معلوم دوستان نبود زیاده با دقل رب زدنی علما لیکن شعر
عربی رعایت قواعد علوم عربیه ضروریست تا جارت درین علم نبود بشعر عربی در آوین
چه ضرورت مخدوم و ما شعر و آنچه برین ماند هر چند بدرجه علیا برسد داخل فضائل صور نیست
که نزد اهل معنی از حیز اعتبار سا قطب مصرع قومی از وجود خویش فانی رفته باز حروف
در معانی سنی نمایند که از معنی که عبارت از سیر معشوق در عاشق است بلکه انتقای عاشق
با تکلیف حفظ کامل فرا گیرند بعد از حصول معنی تلبس بحروف نقصان ندارد و هر چه چرخان کنند
نخوب آید ولیکن پیش از تحقیق یعنی بصورت حروف در ماندن بطالت است از گفت و شنود
کاری نمیکشاید اقبال در م بصف ظن و عجز بجناب مقدس در کار است و مراقبه متواتر بفت
فردنکلی نیستی که فی الحقیقه کمال بی تعینی است و بی رسمی است و مطلوب است تا باشد که قطره
از چاشنی معنی در کام جان او بچکاند و او را از ان سیراب آید سازند و این کار درست

و مدہبت صرف ست انچه بظاہر بیان وابستہ است و دام عبودیت و تقدست و مہوارۃ متعشش
و بجہ آلام بودن و خیزانہ و بیج جزا و لوفنا شدن و آتش شوق او سوختن و ہمہ وقت باین تلو
ساختن و بدین سوز گداختن ست کریمہ و ما خلقت ابجن و الانس الا لیعبدون شایہذہ نعمتی
و بعضی از شیفتگان بارگاہ قدس از لیعبدون لیعرفون خوانند و آل ہر دو عبارت بعد از
تا ملکیست چہ بہترین عبادات ذکر است و کمال ذکر فنا فی المذکور است کہ حاصل معرفت چہرہ
نزد اہل اللہ عبارتست از فنا فی المعروف پس عبادت چون بدرجہ کمال رسد معرفت یکی شود
با آنکہ گویم معنی لیعبدون آنست کہ مرا بخلوص پرستید کہ ہوا و نفس شیطانہ ادران میان عقل
نبود و آن جز فنا و معرفت صورت نہ بند و پس برین تقدیر عبادت بی معرفت متصور نہ بود
ہذا می برادر و دام معرفت و عبادت ہر چند با نیکس مربوط است چون نیک نگری آن نیز
بی سابقہ عنایت حصول نہ پذیرد پس در وسائل مقاصد سابقہ لطف و بکار ست و در بدایت
و نہایت و تسکیری می باید دیگر تیج اینقدر است کہ بصورت اسباب و وسائل زیادت معرفت
و گذشتہ اند و مقاصد و نتائج را بخود گرفته و فی الحقیقت ہمہ بوی وابستہ است و خبر رسید
در میان حامل نیست الیہ ریح الامر کلہ فاعبدہ و توکل علیہ

مکتوب پنجاہ و دوم بجناب ارشاد سپاہ میر محمد نجان قدس سرور تاویل کریمہ

یا ایہا الذین آمنوا اتقوا اللہ حق تقاہ مع تاویل الکریمۃ الی تلیہا این مکتوب حسب الاتفاق
با تمام رسید حقیقتہ اللہ سبحانہ و ایاکم بکمال الانقطاع و التجلی عما سواہ سبحانہ بحیث ما یقع عن
فی عین الباطن عین ولا اثر یحصل التبتل التام المشار الیہ فی تواتر الیہ بتبلیای
بتبلیا کا ملاعن نفسک وعن سائر طایفک المتعلقۃ بالخلق و امر و عذر اکمل
الراجعۃ الیہا و حقیقتہ التقوی انما ہوا ہذا التبتل و الانقطاع و کان نونہ تعالی یا ایہا الذین آمنوا
اتقوا اللہ حق تقاہ الایہا الی ما ذکرنا ای الذین آمنوا صررہ انہم یخضعوا عما سواہ و تواتر

و تخلفوا عن الحوائق والتقييدات متوجعين الى حضرة الاطلاق حق الانقطاع والانفلاق بحيث
لا يبقى عن دونه تعلم كما لا تكلم الرجعة اليكم اثر وسيرى ذاك في لطائف الخلق والامر كلها ولا تموت
بالموت الذي هو قبل الموت الا انتم مسلمون اى مشرقون بالاسلام الحقيقي وايمانى جميع الاحوال
الدلالة الاسمية على الدوام والاستمرار فكان فى الكبرية حدث على دوام الموت والفناء ليكون الاساس
والبقاء المترتب عليه وانما بخلاف صاحب التجلى البرقى فانه لم يميت موتا واما يصير هذا التجلى ايضا
فى حق سره وبنفسه ان يعلم ان التجلى البرقى ليس من التجلى الذاتى الصرف فى شئى وانما هو تجلى ذاتى
مع ملاحظة الشان الذى هو سره الاستتار والذات اذ تجلى الاستتار واعتصمه بحبل متجسما
اى با حقیقه الجامعة الكلية المتبصرة بحقیقه المحمدية ليصير الاعتصام بهذا الحبل ذريعة الى الوصول
بحضرة الاطلاق ولا تفرقوا بفرق الاسماء والالعیان انجبروه فان الاسماء انجبرته والطرق المنفردة
ما لم تنته الى حضرة الاجمال لم تصل الى حضرة الاطلاق واذكر وانعم الله عليكم بعد ان جمعكم
فى حقيقة الجامعة اذ كنتم اعداء بفرق الاسماء انه مقتضى بعضها بعارض مقتضى البعض الى آخر
فالنفوس قلوبكم بان جمعكم فى حقيقة واحدة جامعة وجعلكم على قلب واحد قلب محمد صلى الله تعالى
عليه وآله وسلم فاصبحتم شجرة اخوانا متولدین من حقيقة واحدة اخدين منه الفيوض كما ياخذ الاخوان من الام

مکتوب پنجاه و سوم بخواست و معارف خواجه محمد با ششم کشمیری
در اشارت بعضه کمالات خواجه و ایماء بسرى از اسرار مخصوصه خود

احمد شرب العالمین والصلوة والسلام على سيد المرسلین محمد وآله اجمعین امیدواریم که آن
برادر گرامی از صنوف دوال فارسته بدلول حقیقی پیوسته باشند و از خبر نیکى و از انجا با نوب
طریق گشته و از توسین با و ادنی رسیده و خالص را از مخلوط جدا ساخته و از دایره صباحت گذشته
چنگی بران نقطه ملاحظت زود بل مقتضای المزمع من احب و ربطون مرکز نقطه مذکوره نفوذ
کرده باشند و از علم بنادانی و از گفت بنجاموشی آمده و معامله نفسی را پس پشت داده بکلیت

نگران اثبات گشته بل از انجا نصیب مجول الکلیفیه و نونی الجماله قرار گرفته باشند و از تحلیل و تجزیه
آورده بوند علیهم الصلوٰۃ و التسلیمات و علی مجید علی با کریمان کارها دشوار نیست چه از تعلو
فطرت و مجتهدا و دیوانگیهای شما این امور قریب است بلکه توان گفت ثابت اما مثل من
نا قابل پست استعدادی را که تمام قابلیت خود را بر نزلات و معاصی صرف نموده چه یار که این
مطالب را بجهت راتواند خطور نمود این سخن را بر تکلف یا شکست نفس حمل ننمایند که بیان واقع
آری انقدری یابد که با وجود انیمه ناقابل و عصیان سرس نشاء در نهاد او وادیت نهاده
که ستودن را از حقیقت آن کماهی اطلاع نداده اند چو را و از انجا خودست و همه وقت عایا
باوی در میان دارد بلکه آن سرزد و موقع آن انجام نیز محبوبت و اسلام اولاً و آخراً

مکتوب پنجاه و چهارم بپانان بگیم و حسن ابلیس محبوب اسرار عشق

بسم الله الرحمن الرحیم فعل الخلیف لا یخلو عن کلمه هر چه از جمل مطلق میرسد گویا و مرغی نیست به
می تلخ نرسد جو را کلهذا را آن که هر چندش خوری باشد گویا در آن به بلاتاز یا نه محبوبست که محبت
از التفات با سو محبوب باز میدارد و محبوب دلالت میفرماید بآنکه نه محبوبست که بهر برگ
و ریشه محبت آویخته است و نشان کشان می برد من نه بلختیا خود می روم از فقای او
آن دو کند عزیز می بردم کشان کشان ، بلا دلاست میان محبت و محبوب که حسن دلاگری
خود می باید بگیری می پیوندد و در عالم مجاز و لاله از جانب عاشق نیست بعبثون این محبت که انجا دلا
از جانب عشوق است بل سبقت از اصل میاید فرع هر چه دارد و از اصل دارد و فرع در امری بنمود استقلال
نزار و این عشق و محبت که در ولایت نیز از انظر است و عطیه او صفت ادا می حق محبت غایتی
ز دوست ، و اگر نه عاشق مسکین هیچ خورسندست ، ناز عشوق هر چند مقتضی استغناء دلی بر دانی است
که دلا فرستادن را بر نمی نابد لیکن چون نیک بگری عشق از طرفین است و محبوب نیز در نیک محبت مشتاق
محبت در صریح قدسی است الا طال شوق الا برا الی لقائی وانا الیهم لاشد شوقاً خوش گفت

ماشقان هر چند مشتاقِ جمالِ دلبرند	دلبران بر عاشقان از عاشقان ترند
اما عشق معشوق نهانی و دور پرده است	
پرمی رو از درون آلوده شرم	درون از شعلهای دوستی گرم
و عشق عاشقان بی پرده است و چندین با جوش و خروش	
عشق معشوقان نهانست و ستیز	عشق عاشق باد و صدفِ طبل و نفیر
لیکن عشق عاشقان تن زده کند	عشق معشوقان خوش فریاد کند

مکتوب پنجاه و پنجم بمولانا محمد حنیف در جواب حال یاری
که نوشته خطر از دل و دماغ او بر طرف گشته

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی صحیفه شریفه اخوی اعزّی خواجه محمد حنیف
رسیده خوشوقت ساخت صبغة الله و حافظ بعافیت رسیده اند و از شابابار رضی
آمده اند حق سبحانه جزای خیر داد و در احوال ملائمان صافی نوشته بودید بعد از آن کم شدگی
و نیستی بسیار غالب شد و خطرات از قلب و دماغ بالمره بر طرف شد و کیفیات عجیب
و غریب ظاهر شدن گرفت الخ مخدوما همه احوال این یا سلم است لیکن رفع خطر
از دماغ مطلقاً محلّ تامل است از قلب چون خطر هم قطع شود بدماغ رود و از دماغ که محل
حواس باطنه است چون بر طرف شود کجا رود و در اینجا سری است که حضرت ایشان ما
قد سنا الله سبحانه بسرّه بآن ممتاز بودند دیگران ناچار رسد اجازتی که بعضی یاران
داده اند هر چه بعد استخاره واقع شده است امید که مبارک است و سلام

مکتوب پنجاه و ششم بمولانا محمد صدیق در سر کثرت ظواهر کیفیت و غیر مر قبه

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی اخوی اعزّی مولانا محمد صدیق نوشته بودند که حالت

مراقبه و عدم آن یکسان گشته است بلکه بعضی احيان که مراقب نیست کیفیت بیشتر ظواهر میکند
 و در آن تقید و توجه و مراقبه کیفیت و حلاوت کمتر دست میدهد و در آن بی توجهی کیفیت التفق
 کیفیات خاص میشود و دیگر دو متحد و مابین یافت از اصالت نسبت مشعرست و از وای آفاق و انفس
 مخبر وضع مراقبه گویا برای نسبت انفسیست هر چند کلیه نیست و گاهی تخلف هم مینماید چنانچه غریزی
 بآن اشاره کرده است **ع** چون جلوه آن جلال بیرون ز تو نیست بر پادروانان و سرچشما گذشت
 نهایت دایره نظر بنهایت انفسست بیرون آفاق و انفس ظل نیست شروعی و نسبت اصالت
 و ایضا نسبت بزرگان ماحکم معشوق و لربا دارد هر چند بآن تقید نمانی و توجه کنی و مراقب آن
 نشینی و عشوّه آید و خود را یکسو کشد و محبوب گردد و چون آنرا بطور او گذاری جلوه نماید
 و بقدر ظهوری منبر ماید و السلام علیکم و علی من لدیکم

مکتوب پنجاه و هفتم بمیرزا عبید الله در جواب بعضی مواجید که نوشته

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفوه و صحیفه شریفه از برادر اعز اکرم بقا قلب یکدیگر که بعد
 از دیدار و آوری فقرای دور افتاده نموده بودند رسیده مسرت تمام بخشید حمد لله رب العالمین
 که در رابطه فقرای دور از ذواق باطنیه با وجود صحبت مخالفت فتوری راه نیافته است از مطلق
 احوال سنیه که در صحیفه مندرج بود و ذوقین و ملتذ گردید و آنچه در مکتوب اخیر مندرج بود که با وجود
 معلولی از ذواق باطن ظهور همه بر طبق شریعت غراست بل آنچه در مراتب شرائع مواجید
 میشود دست او فراتر از احاطه است آنچ ذوق بر ذوق افزود حق سبحانه و تعالی از غروی را بر بوط
 بشریعت حقه که بوجی قطعی ثابت شده است ساخته و قرب خود را منوط با تابع سنت سنیه
 نموده است که میثاق آن گنیمت چون الله الایه مشعر بآنست و آنچه بعضی از سالکان را در افتای
 راه اموری که بظاهر مخالف طور نبوتست روی میداد اگر از مقبولان مست ظاهر او را با حکام
 شرعیه تجلی میدادند و از ورطه جهالک محافظت مینمایند و خلاف وجدان او از وعلیل آردند

جمعی را این شئود می برآورد و بحقیقت کار که اسلام حقیقی است و در آن موطن مطابقت کشف است
با علوم شرعیه چند میسانند و جمعی دیگر را در همین شئود تا آخر میدارند لیکن بنقبت و انرا کلاوت نید
میفرمایند الحمد لله از مطالعہ مراسلات لطیفه خطی فرا گرفت از اصالت نسبت است که نوشته اند
همانکه اندازۀ پنجاه بیرون رفتن نمیکند از ند و در هر حکمی ذوقی خاص لطیفه دل را حاصل است
و میراجید همه بر طبق نسبت منبیه است نوشته بودند که در ادای فرائض و جدانیت که در نسبت
بمان منی بطریق تفصیل است این و جدان مجرکمال صاحب منی است و چون بکمال الکمال
واقع شود و در فرائض منی در یاد که در نوافل نشانی از ان نباشد نوشته بودند که در فرائض
قرآن مجید تالی خود را نمیداد و در حدیث محدث است و دریافت این نیستی را هم هستی دیگر
بل لایحل خطایا الملک الامطایاه و عایشه الی هذا المعنی یا فانه شیخ اشیر قدس سره فی العوارض
فانصونی لما لا تحت له نار التوحید و الفی سمعه عند سماع الوعد و الوعد و قلبه بالتخلص عما
سوی الله تعالی صار بین یدی الله سبحانه حاضر اشیدایری لسانه و لسان غیره فی التلاوة
الشجرة موسی علی بنیاد و غلبه الصلوة والسلام حیث اعمد الله تعالی منها خطایا به ایاه بان
انا الله فاذا کان سماعه من الله تعالی و استماعه الی الله صا سمعه بصوره و اجته
سمعه علیه علیه و علیه علم و عا دافله آخره و آخره اول : السلام علیکم

مکتوب پنجاه و هشتم بمولانا الهدا و در تحریض بحفاظت نسبت طین

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب مرغوب اخوی اعز میان الهدا
رسیده خوشوقت ساخت باید که همسرین منوال احوال را نویسان باشند که سبب نفیبت
درابطه معنوی است و بعثت توجیه نا لبانه محافظت نسبت باطن از اهم همام است
و نگه داشت سر زلفات باسوی از اشرف مقاصد بعد از فراغ درسی و در شمار دوزی
یک دو وقت برای خلوت مقرر باید ساخت که بی مزاحمت اغیار به ظائف ادکار و افکار

مشغل باشد و نفی وجود و توابع آن ازین نمودنی بود نمایند عزیز گفتم کیاست این
وجود بشریت کوشیدن به از عبادت متعبد است چندین سال اسلام علیکم و علی من لدیکم

مکتوب پنجاه و نهم بمولانا محمد صدیق شپوری در غیب پر التزام نیاز و نفی وجود

حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ برابر رب رشد و ارشاد ترقی بخشا و از ہمہ گام و داع کتابتی از شمار سید
خاطر نگار است کہ بچہ وضع زندگانی بینایند و بکدام مردم صحبت دارند بچکس داخل طریق شدہ است
یا نہ اگر شدہ است بچہ کیفیت شدہ مجمل معلوم است کہ اوقات مضبوط دارد و راستگی خاص نہا
شامودع است کہ باعث غبطہ دوستان می شود و حمد اکثر سبحانہ علی ذاک امید است کہ
بر اوضاع نامرادی و شکستگی مستقیم باشند و از حوادث و زلزلہ نذب نشوند خوش گفت
من بعد من شکستگی و غم دوست * چون دوست دل شکستہ میدارد دوست
و در تعمیم اوقات نفی وجود بشریت کوشند تا معاملہ بانقا آید و از ظن باطل بود و از گوش
باغوش رسد غم عول محکم ماعول خوش گفت *

چکہ مشکہ تر از دستم کہ آن گیسو بچکافند * و صبح از گریہ بام گر آن مدد کنایہ بدو سلام

مکتوب شصتم بخواجه محمد فاروق در آنکہ شریعت اصل جمیع کمالات است

چہ کمالات نبوت و چہ کمالات ولایت را الحمد للہ و سلام علی عبادہ الذین اصطفیٰ مصرع
از ہر چہ میرود سخن دوست خوشتر است * و اتحاد کمالات ولایت نتیجہ صورت شریعت
و کمالات نبوت ثمرہ حقیقت شریعت پس کمالی از کمالات ولایت و نبوت نیست کہ بیرون
دائرہ شریعت بود و استغنائی از ان داشته باشند مانند بعضی از معاملات
اگر ای کمالات مسطورہ است کہ در حصول آن اعتقاد و عمل را تاثیر نیست افاضہ آن
از رادہ تفضل و احسان است و آن معاملات باصالت خصوصیت با نبیای مرسل دارد

علی نبینا و علیم و علی جمیع الانبیاء و الصلوات و البرکات از گذشته آن معاملاتی است که فیضان
آن از راه محبت است که فوق تفضل و احسان است که بالا احسانه نصیب حبیب و کلیم است
علیم الصلوات و التحیات و معاملاتی که تعلق بجمیعت فاتیبه دارد و خاصه حضرت حبیب است علیه
و علی آله الصلوات و التسلیمات این معاملات هر چند بیرون و اثره شریعت غراست لیکن چون
شریعت حاصل دنیا است هیچ گونه ازان استغنا ندارد و بداند که این معاملات مسطوره هر چند
باصالت مخصوص باین اکابر است لیکن رد است که کمالی تابیان را بطریق وراثت ازان نصیب
بود و در رنگ مطبوع بطفیل او هم آغوش دولت خاصه او باشد و در صبح اگر با هم گران
در کنار آید رخ چون تابع همواره طفیلی و اولادش خورشید تو هم مساوات و انصافیت او نسبت
با همسران متبوع و مرفوع است این معارف از اسرار خاصه حضرت ایشان است
همرازه تابع کامل است یا مثل او امثال بابو الهوسان گفت و شنود این امور بشرط حسن قبول
هم منتقم است و ایام آن داخل کمال است انما لنا نورنا و اظفر لنا انک علی کل شیء قدیر

مکتوب شصت و یکم بمولانا حسن علی در آنکه از عدم علم بحال
نفی حال نباید کرد و آنکه اجازت تعلیم طریقت بر دو نوع است

احمد و سلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب مرغوب مولانا حسن علی حسن السیما نه حاله
و حصل آنکه رسید حضرت حق سیما نه بر طریق مرضیه مستقیم دارد و از مولف حصول مطلوب
یکسو کند نوشته بودند که نه از اشتغال معلوم بود بمشام جان از جانان میرسد و نه از ذکر و فکر
چیزی بکام جان می افتد و نه بدو بین فلک نقد و قست محمد و باز راه عدم علم به نسبت نفی نسبت
باطن به شایق می توان نمود چه بباست که نسبتی باطن را که مناسب این نشاست حاصل بود
و ظاهر را اصلاح از ان اطلاع نبود و نفی نباید و ازین رو گذرد و قلب واضطراب بود و نشان علم
و نشان حسن و جمال و امثال شمار دم را نفی علم نمودن به از نفی اصل است و ایضا این در چنان

و ارجع است و کار اجر در پیش است خود را بوظائف اعمال سرگرم باید داشت و بی تذبذب
 بطریقه مأموره بسر باید برد و در وقت عمل اجر طلبیدن و بآن در ماندن خود را از اجر باز داشتن
 موطن لقای حقیقی در پیش است من کان یرجو لقاء الله فان اجل الله لایستطیع ان ینقض
 مطلوب که ناشی از محبت است به از استغراق در مطلوب است چه اول عمل است و ترقی بخش
 و ثانی اجر است که موعود و نبشاً و دیگر است جهت تسلیه طلاب بنمودن از آنچه موعود است و ظلی از
 طلال آن آرام میدهند و بعضی را این آرام هم نمهند و در اجر موعود نقصان نکنند عزیز بنی بشر
 رسالت پناه را صلی الله علیه و آله و سلم بخواب دید پرسید یا رسول الله ما التوحید فرمود کلاً
 ایتس بیاک او حظ فی خیالک فالله تعالی بخلاف ذلک و شما مگر میخواهید که مطلوب را درین
 نشأ در آغوش آرید و عنقا را در دام کشید شکل است عفتا شکار کس نشود دام باز پنا
 کاینجا همیشه باد است دام را بد دیگر نوشته بودند که مقام شیخی و ارشاد و شرافت دارد از اطاعت
 بر قالیات و استعدادات طلاب و حصول آثار درینها بداند آجاست تعلیم طریقه و نوع است یکی آنکه
 کاملی را خلافت دهد و مقام شیخی بنشانند و آن در سخن فیه نیست بشرطی که رسد و دم
 آفت که کاملی ناقصی را اجازت دهد و بعضی از مبالغ مجاز تر شدن او درین ضمن ملحوظ
 دارد و درین صورت همه شرائط در کار نیست حضرت قطب المحققین حضرت ایشان مآقدها الله
 سبحانیه مبره الا قدس در رساله مبدا و معاد بزرگ گاشته اند گاه باشد که کاملی ناقصی را اجازت تعلیم
 طریقه بکند و در ضمن اجتماع مریدان آن ناقص کار آن ناقص با تمام میرسد لایح و نیز در همانجا
 نوشته اند که نقص هر چند منافی اجازت است اما کامل کمل ناقص را نائب بناب خود میسازد و است
 او را دست خود میداند ضرر نقص تعدی نمیناید و الله سبحاننا اعلم بختائق الامور کما و اجازت
 که بشما داده شده است ازین هر دو نوع متشکل است که مقتید با شماست معذوره است تا در
 و مراقبه تنها نباشد و چندی شرکاء بودند که درین طریق علیه تعینی اثر عظیم دارد و از غفلت مطلق
 صحبت بشرط فحاشی در یکدیگر بهتر است که در صحبت فیوض یکدیگر بر بهد یکدیگر فائض میشود این نوع

اجازت ناکه سفارت محض است شما شیخی دام عظیم تصور کرده الان گریزان اید و می نویسید که
 اینچنین کسی که مرید را از آنچه که بود و دیگرگون نواز ساخت هوش شیخی اگر نکند بهتر است چنانچه این
 باعی از عزیز می مشهور است **ع** با هر که نشینی و نشد جمع دولت چنانچه خود ماما مال کسی را تلفیق
 ذکر نکرده ایم از کجا یقین کردید که احوال او دیگرگون نخواهد شد و جمعیت دل و رحت او بوصول نخواهد
 پیوست قیمة الموقدر همه تهر گاه و در اول قدم همت را از دست میدید و آب نادره موزه میکشید
 معلوم است که انجام آن چه خواهد بود و چه نتیجه خواهد داد **ع** اگر گوئی که بتوانم قدم و رخت که بتوانی
 و اگر گوئی که نتوانم بر زمین کن که نتوانی بهر شما را بتغیر احوال مسترشدان چه دخل و میانجی پیش
 نمیداد که بهر خبر رسید و بسته باشید هرگز این نوع ننویسید بدانند که این گفت و گو ناز و روی آزاریست که اینجا
 کمال فحاش است بلکه از جهت تنبیه است بر مواقع خطا که مرشد نسبت به مسترشدان گزیرت و سلام علی این است

مکتوب شصت و دوم بکمال محمد قلی در آنکه در مقام رضا و اعتبار است

بسم الله و السلام علی رسول الله در مقام رضا که منتهای مقامات است و و اعتبار است اعتبار اول
 رضای حق سبحانه از عبد و اعتبار ثانی رضای عبادت از حق سبحانه و اعتبار ثانی فوق اعتبار اول است
 چاره اول رضای حق است بعد از آن رضای عبد کما قال سبحانه رضی الله عنهم و رضوا عنه و السلام

مکتوب شصت و سوم بحضرت مخدوم مزاوله بلس درجه جامع
 کمالات صوری و معنوی شیخ محمد صبغة الله سلمه ربّه

در بیان نسبت حق با خلق بوجه تمثیل با ذکر بعضی معارف مناسبه آن و الله المثل الاعلی
 نسبت به سبحانه تعالی و تقدس مع العالم شعیبه نسبت به النقطة البجالة مع الدائرة الموهومة الهی
 نشأت من سرعة دوران تلك النقطة لکن جعل الله سبحانه العالم موجود و البوجود هو ظل و وجود
 سبحانه ظاهر جیسا بنی رت هو ظل خارج سبحانه و لا نسبت له سبحانه مع العالم من الاحاطة و السر

المستعارین لکن نعلم انہ سبحانہ محیط للعالم باطلة لا یدرکنا انما سنا ولا یدخل فی حیطة او سنا و اعلم ان فی نقطۃ
 المذکورة لیست داخل فی تلك الدائرة ولا یخرج عنها لا اختلاف مراتب الوجود فان فی مرتبة وجود نقطة
 لیس من الدائرة انما سنا ہی فی الوهم فلا یتصور نسبة الخروج والدخول ومع ذلك لیس فی تلك
 الدائرة شیء سوا تلك النقطة مع انہا لیست عنہا فکذا کما قس علیہا نحن بصد و بیانہ فهو سبغ
 اقرب فی الوجود والبعید من العبدان فالسیر السلوک انما ہو قطع دائرة العالم علی قدر استعداداتهم
 لیتوصل بالالیة الاربعة الواجب و اعلم ان حشر المومنین انما یكون علی نقطة من دائرة العالم التي لها
 قرب من نقطة الاجتماع مع بعضها اقرب من بعض علی تفاوت درجاتهم فحشرت ایشان یعنی العبد تعالی
 عنہ میفرمودند کہ سیر من آن تا نقطہ رسیدہ است کہ اقرب نقطہ است بنقطہ اصل و فوق آن سیر
 مقصود نیست پس ناچار حشر غیر از این نقطہ میسر گردد و زیرا کہ فوق آن نقطہ مقصود نیست لیس و او
 العباد و آن قرینہ انکارم کہ بعد از وفات روضہ قیامت و در بہشت بعضی امور می کہ تتم این مقام بہ
 و باین مقام تعلیق دارند فائض گردند و ایضا بعضی علوم و سعادت کہ درین دار بر منصفہ بنویسند
 است و شان آنها درین دار بہشت بکرم خداوندی جل سلطانہ ظهور فرمایند و منکشف گردند و مقیم
 حقائق و قائلی کہ درینجا شان آنها استوار است بسیار بسیار و اگر اندکی از ان بیان نماید تطویل انجامد و سلام

مکتوب شصت و چہارم بشاہزادہ دین پناہ سلطان محمد اورنگزیب
 سلمہ اللہ تعالیٰ در بیان فضائل بہاد و صغرو شرح معارف بہاد و اکبر

بسم اللہ الرحمن الرحیم الحمد للہ و سلام علی عبادہ الذین اصطفی اما بعد ذرہ احقر بعض میر سنان
 خوشا وقت و حال آمانی کہ درین امر خطیر و مهم عظیم کمر مت را در خدمت پرہیز چست بر بستہ اند
 و بنیت صالحہ این ہر نصب را کہ فی الحقیقہ شہ خیرات و برکات است و وسیلہ ترقی درجات بہشت
 برگزیدہ اند رسول خدا صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم فرمودہ ان فی الجنة مائۃ درجۃ اعلاہا للہاجرین
 فی سبیل اللہ و اربعین درجۃ لکما بین السماء و الارض رواہ البخاری و ابوہریرہ روایت کردہ

کہ رسول خدا صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم فرمودہ موقف ساعتی فی سبیل اللہ خیر من قیام لیلۃ القدر
 بکہ عند الحج الاسود رواہ البیہقی وابن حبان فی صحیحہ قال العلماء فیکون موقف ساعتی فی سبیل اللہ
 خیر من قیام مائۃ الف الف شہر لان قیام لیلۃ القدر بکہ مائۃ الف الف شہر فی خیر او انس رضی اللہ
 تعالیٰ عنہ روایت کردہ است کہ رسول خدا صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم فرمودہ من رابط لیلۃ فی سبیل اللہ
 حارس امن و دار المسلمین کان لہ اجر من کان خلفہ من صائم و صلی رواہ الطبرانی باسناد جید قال العلماء
 ہذا الحدیث دلیل علی ان اللہ تعالیٰ یمکتب للموالی مثل اعمال من عبد اللہ آمنانی محل ولایۃ بحمایۃ
 و ما اجزل ہذا الفضل العظیم افسوس کہ این دو را زکار ازین قسم نعمت خوشگوار بحسب ظاہر محرومست
 و بہت بعضی عوائق و موانع ازین جہاد فی سبیل اللہ مجبور یا لیتی گنت معہم فاؤز فرزا عظیم الیکین
 از روی باطن با خود دانند و از راہ دعا و توجہ کہ وظیفہ فقر است مدد و معاون تصویر فرمایند
 اگر فقر ہی اہل عرلت سالہا ریاضت کنند و از بعضیات کشند بکہ دین عمل نرسند طاعات و عبادات
 کہ در ان مقام بوقوع آید باضعاف بر طاعات عرلت زیادہ است ذکر و تسبیح آن موطن ثواب بکہ
 وار د نما تا نجائی ربیہ علیحدہ و صدقات و نفقات آن محل را درجہ بزرگ و امراض آن معرکہ را
 نتیجہ جہاد رسول خدا صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم و علی آلہ وسلم فرمودہ طوبی لمن اکثر فی الجہاد فی سبیل اللہ
 من ذکر اللہ فان لہ بکل کلمۃ سبعین الف حسنة کل حسنة سہا عشرة اضعاف مع الذین لہ عند اللہ
 من المزید رواہ الطبرانی و نیز فرمودہ علیہ الصلوٰۃ والسلام صلوة فی مسجدی تعدل بمشترک آلاف
 صلوات و صلوات فی المسجد الحرام تعدل بالف مائۃ صلوة و الصلوٰۃ بارض الرباط بالغی الف صلوة
 رواہ ابو الشیخ و ابن حبان و نیز فرمودہ علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ والسلام ان صلوة رباط تعدل
 خمس مائۃ صلوة و نفقة الدنیا و الدہم سنۃ افضل من سبعمائۃ دینار و نفقة فی غیرہ و نیز فرمودہ علیہ
 و علی آلہ الصلوٰۃ والسلام من اعان مجاہد فی سبیل اللہ او غازی فی عشیترہ او مکاتبانی رقبۃ
 اظلمہ سر فی ظلمہ یوم الاظلال الاظلمہ رواہ احمد و البیہقی و نیز فرمودہ علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ والسلام
 لموقف فی سبیل اللہ لا یسئل فیہ سیف ولا طعن فیہ برمح ولا یرمی فیہ سہم افضل من عبادۃ ثلاثین

الایضی السیدنا طرہ عین رواہ ابن البخاری و نیز فرمودہ علی آلہ الصلوٰۃ و السلام من
مرض یوماً فی سبیل اللہ و بعض یوم و اساعہ غفرت لہ ذنوبہ و کتب لہ من الاجر عدو عتق مائۃ الف
رقبۃ قیمتہ کل رقبۃ مائۃ الف رواہ ابن زنجویہ و شک نیست کہ این خدمت و جہم کہ بآن توجہ دارند
جہاد فی سبیل اللہ است آخر جہاد و الذہبی عن ابن عباس رضی اللہ تعالیٰ عنہما مرفوعاً یکون فی
آخر الزمان قوم یسمون الارافضیۃ یرفضون الاسلام فاقتلوہم فانہم مشرکون و اخرج الدارقطنی
عن علی عن النبی صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم قال سیاتی من بعدی قوم اہم بہذا اقبال ہم الارافضیۃ
فان ادرکتہم فاقتلہم فانہم مشرکون قال قلت یا رسول اللہ ما العلماتہ فہم قال لہم طونک ثمالینک
و یطعنون علی اسلاف و اخرجہ عن طریق آخر نحوہ و کذاک من طریق آخر و ترا دعتہ شیخولون عنہا ان
ولیسو کذاک و تاء ذلک انہم یسمون ابابکر و عمر رضی اللہ تعالیٰ عنہما قصیل بن جحنا من الجہاد الا صغر
الی الجہاد الا کبر و حدیث قدسی آمدہ است عا دلفنک فانہا انصبت بمعاد الی نفس مادۃ انسانی
با وجود تصدیق قلبی و اقرارسانی بہ کفر و انکار خود مصرست با حکام سادوی نمیکرد و با دوا مرا تہی
جل سلطانہ انقیاد ندارد و میخواد ہرچہ متقاد او باشند و او متقاد احدی نبود و دعوی سری و خودی
در وی متکبر است و ندای انار یکم از ہنادا و سر نیز نداندا معادات او مرضی و مقبول آمد و بخالفی
با وی برو فوق شریعت غر جہاد و اکبر گشت جہاد با عدای آفاقی گا ہی اتفاق می افتد و جہاد با و
درونی دائمی است از ہم الراحمین از کمال رفت و رحمت در حصول ایمان و نجات از عذاب مخلد
بتصدیق قلبی کفایت فرمود و با ذعان نفس تکلیف فرمود و چشم دارم کہ دہر شکم حسن
قبول بہ آنکہ در ساختہ است قطرہ بارانی را در آری بعضی کل افراد انسانی باشند کہ نفس شان از
امارگی برآرد و با طینان پیوستہ بود و متقاد احکام الہی گشتہ بحال مخالفت در وی مانده باشد
راضی و مرضی گردیدہ کہ نمیدانست انفس المظلمۃ اجمعی الی ربک راضیہ مضیہ و شان او و اوست ایمان کامل و سلام
حقیقی دین موطن صورت می بندد این ایمان از زوال محفوظ است و از خصل مصون بخلاف ایمان سابق کہ از خصل
وزوال محفوظ نیست رسول خدا صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم بہین ایمان اطلب خودہ انداختہ کہ برای تعلیم ہر فردہ للہم

ایس عقلمانی اقلی الالبصار را ناگزیر است که در حاصل کار و نقد روزگار خود تامل نشانی ننمایند هر که
 این دولت مطلوبه دارد و فطربی له و بشری انچه مقصود از خلقت او بود بجا آورد و نعمت و رحمت را
 تمام شد و الا از طلب آن فارغ نباشد و اندر هر جا بوی بمشام او برسد از پی آن برود و
 ترسم که یار با ما آشنایان مانده تا دامن قیامت این غم بایمانده و اسلام اولاد آخر

مکتوب شصت و پنجم بمولانا حسن علی در ترغیب بترک تسوئف و نفی از اذیت

حققتا ای سوزناز و ایاکم بحقیقه الشریعة المصطفویة علی صاحبها الصلوة والسلام و التیة و خلاصنا
 من النار انما نابع من المعزة الالهیة محمد و ما اشرف منه ایام جوانی است و هنگام درستی قوی و جوانی
 گذشته و سیر و دوا ذل عم برسیده می آید آفتوس که اشرف اشیا را که معرفت الهیه است باز ذل عمر
 که موهوم محض است حواله نموده آید و اشرف عمر در موهوس که از ذل هشیاست صرف یابد
 الهک المسونین مقصود از خلقت ثقلین تحمیل این معرفت است درین نشأ فانیه و کسب ضمای
 مولای حقیقی است درین همت سیر و امثال بابو الموسان در پی آرزوهای بیوده تا کی ازین
 دولت مطلوب محبوب باشیم و تا چند بار ضمای نفس و شیطان از رضای خداوندی جل شان
 دور و مجبور گردیم آلم یان للذین آمنوا ان تمسح قلوبهم بذكر الله و ما نزل من الحق تا جبر جمیع
 وطن قوی از معرفت کامروائی و هوا به درستی و آرزو باطل و امانی بیوده هر چه مقصود است
 معبود است شنیده باشند افرایت من اتخذ الله هواءه نص قرآنست عشوہ ابلیس از تبلیس است
 در تو یک یک آرزو ابلیس است به چون کنی یک آرزوی خود تمام به در تو صد ابلیس زیاده اسلام

مکتوب شصت و ششم بمولانا محمد صدیق شپوری در جواب لیسه و که ملان و عظیمی

الحمد لله و سلام علی عباده الذین صطفی تعالی شریفه بتعاقب یکدیگر رسیده و احوال سنجیده و بوضوح
 انجامیده قل رب زدنی علما و آردی قوی که در نماز پیشین رو داده و در شما انصراف کرده و در

در آورده بود و نیز واضح گردیده بسبب ملاقات روحانی گشت محمد اسد سحانه علی ذاک و علی جمیع نعمات
 مانا که تجلی شانی از شیون اتی جل سلطانیه بوده که بحجت مناسبت اصالت که مبداء تعین شهادت
 اتم و فرموده است و شمار از خود بر بوده و بر زبان شما با سر و معارف گویا شده و بقا بخود
 داده ان الملوک اذا و خلوا اقریه افندوا و جعلوا العزّة الهما اذ لتی اذات متلبس بآن شان متجلی
 گشته و فنا و بقا بخشیده تواند بود که ظهور این معامله تعبیر آن واقعه باشد که دیده بودید که بر دیوار
 برآمده ام میگویند هذا جدار العشق الی آخره این معامله گویا تعلق بطرف دیگر ازان دیوار دارد و آن
 دیوار بر رخ بوده که مبداء تعین است چه مبداء تعین بر رخ است میان عاشق و معشوق و راه وصل
 منحصراً در آن است و در آن وقت چون فوت باطن چندان نبوده ازان دیوار در هم آمده بود
 و فوق آن استعلانی نموده یا الحال بحجت فوت که دست داده است علان نمودید و دیدید آنچه دیدید
 و شیخ حسن چون بشما نسبت محبت درست دارد و بخیل که بر قوی ازین نسبت بطریق اندراج بروی
 افتاده باشد بداند که شان عبارت از کمال ذاتی است که زیادت بر ذات تعالی ندارد و مندرج است
 و غیب الغیب و چون علم حق سبحانه بر کمالات ذاتیه خود تعلق یافت کمالات مندرج در علم و فیض
 یافت و مبادی تعینات عبارت ازین کمالات مفصله است بهر کمال مبداء تعین شخصی است
 انداختن خاص و بطور حضرت ایشان ماصفات سبعه یا ثمانیه را و رای و وجود علمی نیز ثبوتی است در خارج
 چنانچه مذکور است و جماعت است شکر الله تعالی سعیم تا بحمد آن کمال مندرج اصل است که
 علمی را و این کمال علمی ظل آنست اما ظهور آن کمال از مرتبه بطون بسبب این کمال علمیت تواند بود
 که این اعتبار غریزی گفته باشد شعر ولدت امی اباها به ان دامن عجبات به ام عین ثابته
 خود را گفته که مبداء تعین اوست و آب آن ام شان اتی را که اصل اوست گفته باشد و چون عین ثابته
 بی طبع آن ثبات از مرتبه بطون نسبت ملاوت که بی طبع این است از طرف ثانی نیز ثبات کرد و اسلام

شصت و هفتم حضرت خدیو و خواجه جامع علوم ظاهر و باطنی آنچه در نقشبندیه
 مکتوب و هفتم حضرت خدیو و خواجه جامع علوم ظاهر و باطنی آنچه در نقشبندیه

در بیان مذهب علماء در سائک کلام آتی جل شانہ و تدقیقی که درین مساک حضرت مجدد الف ثانی نموده
 مذهب علمای اہل سنت و جماعت شکر اللہ تعالیٰ علیہم در سائک کلام آنست کہ حضرت خن بہمانہ و کمال
 از ازل تا ابد مشکلمست بکلام واحد بسیط حقیقی و کثر و تفصیل با و دران گنجائی نیست میفرمایند کہ از ہما
 یک کلمہ بسیط امر و نہی ناشی گشتہ و ہما یک کلمہ بسیط استغنام و تمنی و ترجی و اخبار و وعید و وعدہ صمد
 یافتہ و ہما یک کلمہ بسیطست کہ فرقان و توریث نام یافتہ و نہ بودہ و انجیل تفصیل گرفتہ حضرت ایشا
 راضی اللہ تعالیٰ عنہ درین مقام مقالہ مفردہ است و تدقیقت بعد تحقیق و آن آنست کہ در کلام
 آتی جل شانہ با وجود اجمال و عدم تجزئی بکثر تفصیل ہم ثابت ست و وسعت و تمیز ہم کائن
 با وجود بساطت امر از نہی متنازست و اخبار از انشاء جدا چنانچہ در مرتبہ ذات تعالیٰ با وجود
 اجمال تفصیل و وسعت اثبات می نمایم چہ وسعت تفصیل نیز از صفات کمالست قابل شکر تعالیٰ
 و تقدس و اللہ واسع علیم باید دانست کہ اجمال و تفصیل کہ دران مرتبہ علیا اثبات مینمایم نہ آن
 اجمال تفصیلست کہ در فہم مادر آید و مدرک ماگر و کہ آن موجب تبعض و تجزئیست تعالیٰ العین
 ذلک علوا کبیر بلکہ در رنگ ذات و صفات بیچون و بیچگونہ است عرفت ربی بجمع الافداد
 این معرفت ہر چند درای طو عقلست اما مویک بکشف صحیح و الہام صریحست و تمیزست کہ
 علمای کرام نفی آن نمودہ اند تمیزیست کہ از قسم چون و چندست کہ منافی بساطتست
 قائدہ چون لفظ اجمال و وحدت را دران حضرت مناسبت زیادہ است از لفظ تفصیل و کثر
 چہ لفظ تفصیل و کثرست موہم تبعض و تجزئیست بنابراین اجمال و وحدت را برای اطلاق
 بران حریم متعال اختیار نمودہ اند والا و تعالیٰ انہن اجمال و تفصیل کہ مدرک ماست
 منزہ و مبرا است و اگر وحدت و وسعت بیچون کہ ہم ہر دو ثابتست فافہم ولا تکن بن القاتین

مکتوب شصت و ہشتم در بیان بعضی از مراتب اصول بطریق اجمال
 بچینیہ خادمان محمد عبید اللہ عفی عنہ و بعضی از مراتب حلول بطریق اجمال

حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ بذات خود موجود است نہ بوجود و عینا کان ذلک الوجود و او زائد
و کذا صفات سبحانہ موجودہ بذاتہ تعالیٰ! با الوجود زیرا کہ دران موطن قدس وجود را گنجی اش
نیست و همچنین وجوب و امکان را دران مرتبہ علیہ کنجائی نہ لایمان نسبتان بین الوجود و المائتہ
فحیث لا وجود ثمة فلا وجوب و لا امکان حضرت ایشان رضی اللہ تعالیٰ عنہ میفرمود در چند
بتعمق نظر و در ورقتہ میشود محسوس میگردد کہ در آخر تہ علیہ ذاتست مع الصفات الثانیۃ
المتیمۃ بعضا عن بعض حقیقۃ ما و علی این امری یافتہ نمیشود و چه وجود و چه وجوب و فوق
این مرتبہ مرتبہ ایست کہ در اینجا این صفات باعتبار محض اند و حضرت ذات تعالیٰ
واقعہ پس و زیادتی بر ذات ندارد نہ تعالیٰ آری اینقدر است کہ این اعتبارات را دران مرتبہ
تیمی با یلہ یثابت است و فوق این مرتبہ مرتبہ ایست کہ در اینجا آن تمیز ہم کائن نیست
و غیر از اقامات محضہ امری دیگر مفهوم نمیشود و فوق این مرتبہ آن مرتبہ مقدسہ است کہ در اینجا
ہیچ اعتبار ہم ملحوظ نیست و چہل و حیرت لازم آن مقام است بآید دانست کہ در مراتب گذشتہ
آنچنان ذات تعالیٰ ملحوظ با صفات است در صورت مثالی بصورت دائرہ ہو یا اسیر گردد
و وقتیکہ کہ عبارات از ذات باشد و یکی از صفات ظاہر میگردد و در مرتبہ اخیرہ چون اعتبار
آن ذاتی ملحوظ نیست لاجرم در صورت مثالی نصف دائرہ کہ کنایت از یک قوس ذات باشد
فراموشی گردد و همین است کہ حضرت ایشان در مکتوب بیان طریق نوشتہ اند کہ در آخر تہ
غیر از یک قوس ظاہر نشد و اینجا سری خواهد بود کہ بران سر اطلاع ندادند بآید دانست مرتبہ
و این مراتب چهار گانہ کہ مرتبہ صفات است نصیب لطیفہ زوج است و مرتبہ ثانی کہ
در نتیجہ است نصیب لطیفہ است و مرتبہ ثانی کہ بہ تنزیہ و تقدیس مناسب است نصیب
و این مرتبہ است و مرتبہ الب نصیب خفی است و نصیب قلب از مرتبہ افعال است کہ درون
این مرتبہ است بعد از گذشت این مراتب چہا گانہ عالم عالم عالم خلق ہی افتد و السلام
بشخصت ششم بحقیق اکا، خواجہ محمد مصحوب تقی ششم خواجہ محمد صالح کولہ

در آنکه عارف هر چند بکمال الکمال رسد نصیب او از بعض وجوه ذات باشد تعالی و بعضی از کل
 باشد که نصیب شان از جمیع وجوه ذات بود سبحان الله و سلام علی عباده الذین اصطفی
 التفات نامهای گرامی عزیز شرف ساخت از کرم او تعالی امیدوار باشد بتاریکی درو
 آب حیات بدستامع فرماید چون عارف مقامات وصول را طی کرده معامله بجای رساند
 که منتهای مدارج اوست در شانزل قرب بهر آنکه نصیب او از بعض وجوه ذات خواهد بود
 که اصلی است از اصول اسمی که سیدالمتین عارف است و با نازده جامعیت اسم و روان و چه هم
 جامعیت خواهد بود و هر چند اسم جامع بود وجه نیز جمع باشد لیکن نصیب از جمیع وجوه دیگرست و نصیب
 از یک وجه که جامع وجوه است دیگر کمالا یعنی علی الفطن هر چند از اصول و از اصول اصول معارف
 فوق رود اما با نازده اسم خود که مزی اوست تقید را بهر او خواهد بود و از جمیع وجوه تفصیلا نصیب
 نخواهد یافت هر چند در اول و اول وصول آن درجه را در سائر وجوه مستملک یابد و متمیز نبیند اما فی
 متمیز است چون در آن مقام استقرار تام نماید وحدت نظر داشته باشد تمیز را خواهد دریافت چون متمیز
 معلوم گشت معرفتی غریب تر و غامض تر بشنود بعضی کمال از آن قبیل بودند که آنها را از جمیع وجوه نصیب
 بود و یافتن آنست که آن وجه را که اصل اسمی است که سیدالمتین سالک است با وجود دیگر مایه الاشتراکی
 هست از راه مایه الاشتراک از جمیع وجوه حظ خواهد گرفت چه نوع را با جلس خود شاهراه است سیدال
 ماهیت مرکب از مایه الاشتراک و مایه الاستیاز است و هر کدام را خصوصیات علّیه است آیا ممکن است
 که از مایه الاستیاز سائر وجوه هم نصیبی حاصل نماید جواب گوئیم چون مایه الاشتراک را با مایه الاستیاز است
 صدق است اگر چه عرضی است چه جنس عرض عامست مرفصول انواع خود را پس ازین راه نصیبی
 نام از مایه الاستیازات نیز حاصل خواهد نمود و از راه عرض عام با فردا خواهد رسید و از جمیع وجوه
 ذات تعالی مفعلا نصیب خواهد یافت و از همه کمالات که در نوع بشر ممکن الحصول است بطفیل
 خاتم الانبیاء علیه وعلیه افضل الصلوات و اکمل التحیات و التسلیمات حظ خواهد برد و این معرفت از معارف
 خاصه حضرت ایشان است قدسنا الله وجاهه بمصره و انکالات مخصوصه ایشان بعد از انبیا علیهم السلام و البرکات

مکتوب ہفتاد و یکم بلا محمد فضائل الشیخ بدالدین سرہندی و معنی حدیث القبر و
من یافین الجنة با بیان بشاکی کہ حضرت محمد الف ثانی رضی اللہ عنہ ان مشرف گشتہ

بسم اللہ الرحمن الرحیم بسم اللہ العظیم و صلیا علی رسولہ الکریم و آلہ اجمعین در حدیث نبوی علی صمدہ اصلو
و السلام و تائید آمدہ است کہ القبر روضۃ من ریاض الجنۃ مراد اندر روضہ بودن قبر آنست کہ حجتی مستحق
کہ میان بقعہ قبر و جنت بود و بہت مرتفع میگردد و پنج پردہ و مانی در آن ہر دو مقام بنیانہ گونیا
بقعہ قبر افتائی و بقای بجنت حاصل میشود و فافہم و معنی قولہ صلی اللہ تعالی علیہ و آلہ و سلم
ما بن قبری و منبری روضۃ من ریاض الجنۃ باید دانست کہ این قسم روضہ مرض خاص است
ہر مومن بہ سیرت غایۃ مافی الباب چون قبور مومنین صفائی و نورانی بیاید کند مستعد و
حاصل میشود کہ بر توی از جنت بر آن قبور منکس گردد و حکم آئینہ تصفیہ کردہ میگردد و شخصی نماند
کہ حضرت محمد الف ثانی حضرت ایشان ما از غایت اتباع سرور دین و دنیا علیہ افضل الصلو
و التسمیات نیز پیشہ شدہ بود و نہ کہ روضہ منبر کہ قبر آنحضرت در آنست و معنی قدیم آن روضہ
مقدسہ روضہ ایت از ریاض جنت نیز موقوفہ کہ پیشہ شدہ ام یا آنکہ اگر کشتی از خاک آن روضہ پیشہ
و غیر شخصی یا از ناز سید و اربہای عظیم تکلیف من دفن فیہا و الحمد للہ رب العالمین و السلام علی رسولہ و آلہ

مکتوب ہفتاد و یکم محمد مومن بیگ کابل و آنکہ تعلق ہما سو از اشد امراض است

سلام علیکم طہتم ہر چیز بر عشق خدای ہست اگر خور و ن بود جان کند است ہر گفتماری ما و ن
نق سبحانہ از اشد امراض قلبیہ است فلکذا لا اله الا انہم ہما مستع و در خانہ اگر کسی یک حرف بدست

مکتوب ہفتاد و دوم بلا مسافر در تحریر رضای الی جل شأ

بسم اللہ الرحمن الرحیم اخوی ملا مسافر بغایت باشد و بیا و خداوندی جل شانہ خوشوقت بود

کتابهای شمار سیده هر پنج و الم که میرسد چون بقدر و ارادت خداوندی ست تعالی خیر از
 رضا مندی چاره و گزین نیست بر وظائف طاعات چیست باشد و بر اوجاع و امراض صبر
 و شکیبائی نمایند و عافیت را از کرم او بجا نه طلب نمایند و بچاکس را از خلافت در میان نشینند
 و همه را از حق سبحان تعالی دانستند و دفع آنرا هم اندوختند و بجا نه تقدیر او بجا نه
 کس بکس ضرر نتواند رسانید و بی اراده او بچاکس دفع ضرر نتواند کرد و راه بندگی اینست

مکتوب هفتاد و سوم بمولانا حسن علی در جواب سوالی که بکاتب مزاج عیدیه

بسم الله الرحمن الرحیم اخوی ملا حسن علی حسنی الله بجهان حاله و حصل آیه شریفه بر کتابت اخوی
 عبید الصدیق نوشته بود و جواب آنرا طلب داشته که فرق و امتیاز میان حسن و قبح و مقام
 شریعت است چنانچه در رساله دیده است که در طریقت سراسر آشتی است و با همه دوستی بخلاف
 شریعت که در آنجا با دشمنان جنگ است و با دوستان آشتی آن عجیب شنبه واهی است طریقت را
 با شریعت چه تقابل است و کدام مساواة شریعت غرابوچی قطعی که ریب را اصلا در آن گنجایش
 نیست ثابت شده است و احکام آنرا اصلا نسخ و تبدیل نه تا قیام قیامت این احکام باقیست
 و عمل بمقتضای آن همه را از عوام و خواص لابد و ضروری طریقت برگز احکام آنرا نمی توانم برد
 و اهل خود را از تکالیف شرعیه آزاد ساخت آن عقاید قطعی اهل سنت و جماعت است که بنده هرگز
 بدرجه نرسد که تکالیف شرعیه از وی ساقط شود و تهر که مستحق خلاف آنست از جرگه اهل اسلام بیرون
 جمعی را حتی بجا نه دشمنان خود مقرر سازد و عمل بظلمت و شدت و جهاد و قتال با منافقان را بجا نه
 باجماعت و دوستی نمودن از قاعده اسلام خارج است و دعوی محبت خدای تعالی و رسول و
 صلی الله تعالی علیه و آله و سلم بآن جمع نشود و آنرا برتابد که اطاعت محبوب و تولی دوستان
 محبوب و تبری از دشمنان او را لازم مقام محبت است آری بعضی ساکنان این راه اموری
 که بظاهر مخالفت بکتاب و سنت دارد بسیار دارد و میشود که آخر از آن باید گذشت درین وقت شنبه

شریعت را از دست نهد و سنت را بپذیرد ان محکم گیرد و بجلالت کشف و وجدان خود بتقلید اهل سنت
و جماعت اعتقاد و عمل کند جس خاشاک این راه بعدای انی انا العبدی سراید و ساکب بی پاره را
از طلب اعلی باز داشته بر پیشش خود دعوت می نماید تا کس مستقیم درین راه نگام باید که متابعت خلیل
جوید و لا محبت الا فلین گوید و بموجب و تحت و نخی الا یغیب الغیب پوید و متابعت حبیب الله
علیه و علی الخلیل و سایر الرسل الصلوات و البرکات بزیلع البصر گرفتار نگردد و گاه خود را از کسانی که
با جماع از وی افضل اند مساوی دانند و گاه افضل بنید مسجد و تخانه یکسان خیال نماید و اسلام
و کفر را با بر و بداید اگر سر رشته کتاب و سنت را در اعتقاد و عمل از دست نهد
معذور است چه در کشف و وجدان اختیار ندارد و اسلام اولاً و آخراً

مکتوب هفتم و چهارم بحقائق آگاه شاه نعمت الله قادری

در آنکه سبقت از اصل است و در ظل بهره هست استعاره از اصل است و نصیب ظل از اصل
اصحلال است بسم الله و مصلی اعنایت نامه نامی و صحیفه گرامی که نامزد این بیجاصل
منوده بودند شرف ساخت امیدوار است که بهر غمخوار این دورا کارگاه گاه بجا نشیء ضمیر
هر توفیر راه میداده باشد و با ذوق خاصه می نواخته و در و این نامه که از عین کرم بودی نشاء
مرسلت نعمتی بود غیر مترقبه امیدوار کشایشها و ترقیها از وصول آن گردید بلی سبقت از بزرگان
میباید و کرم از کربان می شاید و در خانه بکدر خدائی مانده همه چیز از پیشگاه چنین آمده است
و اشد شوق باصل منسوب گشته بایست از مبدأ است و آغاز از اصل بجهم و بحیو خیر و کمال کمال
همه ستفاد و استعاره از اصل است ظل در هیچ چیز بخود استقلال ندارد و اگر نسبت خیر و کمال بخود
تأید خائن بود و دعوی همسری باصل میداند کمال در حق او انتقامی کمال است و خیریت در طلب
خیریت نصیبی که از اصل دارد و بعد در منتیبات بآن محو و تلاشی است هر چند ظهور اصل پیش
و تلاشی ظلمت پیش بپا که جز انتقام از اصل بهره ندارد و از کمال او چه خبر داشته باشد و بحال و چگونه

پی بردست گیرم که نغم خانه مایا رخزاد بد کو حوصله و طاقت دیدار که دارد و امید گاه درین جزو
 زمان که بعد عهد نبوت و آوان قلت انوار سنت و تراکم ظلمات هجرت وجود اشال شهدا شاهان
 معنم است اگر اشال مامحمدیان را در پی خمول هزار ریاضت در گنج گم نامی بکشیم دست و پای بزیخه
 یک کلمه الحق ایشان که در دل سلاطین اثر نماید نشود و بگوید آن نرسد حق سبحانه سلاطین را در عالم
 بمشایه روح در حیدر ساخته است که صلاح روح صلاح جسم است و فساد روح فساد جسم است
 همچنین اصلاح سلاطین اصلاح تمام عالم است که ام عمل است که بگوید آن میرسد مگر با اصلاح آثار
 شیخ محمدرح که در مجالس و معارک شنا گوی ایشان است و ناشرا و صاف جمیله ایشان و حدیث
 اخلاق و احسان بر زبان را در چون متوجه آن حد و بود با وجود ناقابدها بد و کلمه نامر لوط و خور
 را و با و خاطر عطر داد و مصدرع اوقات شریفه گردید ظلال افادته و ارشاد سایه گسترده طباد

مکتوب هفتاد و نهم عزرا پیر گن انکه ذکر مشوبت بی عرض ساز حتی مواجید و ال احوال

الله تعالی از رفیت ماسوی محرر کند و در وارج قرب ترقیات دها دیند مقبول آنست که بدو اعم ذکر
 موصوف بود و لطف بغفلت و هوای نفس نپردازه و ذکر را مشوب باغراض خود سازد و مخلص بود بلکه
 احوال و مواجید هم در ذکر مخطوط و مخطوب و به مقتضای که می آید ذکر و فی اذکر که البته از انظر هم یاد
 خواهند کرد تا آنچه بیاید فرمایند و بکدام عطیه بنوازند بلکه در آنوقت جانب اذکر که به مخطوط و مخطوب
 و تجلوسین و خلوص امنیت متوجه و حاضر باشد بلکه حضور بیوعی باشد که نفس ضعیف در میان نبود
 و رخت بصحرای عدم نشد و حضور خود بخود روی نماید مع این کار دولتست کنون تا که آید
 و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابته المصطفی علیه علی الصلوات الفضله و من تسلیات الکلمات

مکتوب هفتاد و ششم عزرا امان الله بر پانیوری در تاویل سوره احمده

بسم الله الرحمن الرحیم نحمده و فصلی علی نبیه الکریم ع از به چه میرود و سخن دوست خوشتر است

قال غفر قائل قل هو الله احد كونه هو كذا انما اشارت بغير هويت واطلاق ذات مست تعالى عن اشياء
والاعتبارات حتى عن قيد الاطلاق والله عبارات از قابليت اولي ووحدة ذاتيه است كه قائل
ذات مست تعالى مراعتا بقره و انصاف لا يجمع اوصاف كمال و احد كناية از احديت مجرده است
بغير قيد تجر و انصاف و اعتبارات الله الصمد اشارت است به احديت كه مرتبه انصاف مست
باوصاف كمال از صفات افعال و سائر صفات ثبوتيه و شيون و اعتبارات ذاتيه چه مقام متحد
ما اين انصاف ناگزير است لهذا بجاي هو الله الصمد الله الصمد آمده كه قابليت اين انصاف مراتب
رست و در مرتبه كه تفسير از ان به هو واقع است اين قابليت اصلا ملحوظ نيست بلي توسط بزرگتر
كبري كه مقام لاحق است كم بله و كم بله و كم بله كه كذا اشارت بصفت سلبيه و تنزيهات
و تفديسات ذاتيه است مما لا يعلم تفصيلها و كذا تفصيل شيون الثبوتيه لا الله الواحد القهار پس
اين سوره عليا وجود و تصرفات الفاظ جامع مراتب و جوب است و حاوي اسرار و معارف آيه
و تفديسات يك الله الصمد چنانچه مستحق شيون و كالات مرتبه و جوب است ايماني بمراتب كوني و تعينات
امكاني نيز دارد و چه وحدت مستغنى احتياج است پس اين سوره مباركه مشتمل بر طرقي اجمال جامع جميع
مراتب و جوب و امكاني آمد و پنج كمالی نماز كه اين سوره انباء از ان ندا و قاري آنرا بايد كه سرسبز بران گذرد
و از معاني و اسرار آن بي خبر نبود و از اطلاق كمال صفات و مشاهد اجمال لا يزال بلي بهره نبرد و از
تخلق با خلاق كمال و تحقق با اوصاف جمال خطه فائز و هويت ذات تعالى العاني حاصل نمايد
و از مرتبه اجمال و تفصيل بقدر استعداد بهره مند گردد و از اطلاق وحدت آنحضرت جل غلظه احتياج داشته
و تفهيم بجلي خود مطابق نمايد و اوصاف خير و كمال را تمام شوب و مخصوص با و از تعالى قانز انانيت
اماره بكمليت و از بر اين زمان آنچه مقصود از خلق است و بود و حصول انجام و نعمت و رحمت او تمام شود
و از صفات تنزيه و تفديسيه كه خاتمه سوره برانست بآنكه سالك هر چند در مارج عروج صعود
نمايد و قرب پيدا كند و بفضا و بقا شرف گردد و همه وقت و در هر گاهي نقد وقت دارد و پنج گونه
نباست و اتحاد با محضه تنزيه پيدا نكند و مشاركتي در ذات و صفات او حاصل نمائد كه بنده هميشه

بطریق بندگی مطوق است و او سچانہ ہمارہ بہ تشریف و تقدیس خویش موصوف بالشراب و یہ
الارباب بعضی باز دواعی و کشوف و احوال باز خود و از بعضی باز یا ران خود قلمی نموده بودند اصل پسندیدہ
مطالعہ آن فرحت فراوان بخشید و اللہ تعالیٰ ابواب فتح و ترقیات را ہمارہ مفتوح و ارادہ بالذوق لیس

مکتوب ہفتاد و ہشتم شیخ عبدالحمید بر پانچویں درجہ کمال علامت

بسم اللہ الرحمن الرحیم برادر گرامی شیخ عبدالحمید الدین دور افتادہ سلام عافیت انجام خوانند
مکتوب مرغوب آن برادر کہ نامزد این دو ہزار کار نموده بودند از بلکہ دستان رسید و طالع آن
فرحت فراوان بخشید و اناحوال سنیہ و مقامات علیہ اندراج یافتہ بود و چہ عجب اگر حق سبحانہ
بہ بعضی از بزرگواران مخصوص گرداند و بمقامات علیہ کا بر سرافرازد گرداند ان ربی رحیم و دو و لیکن صدق
انقسم امور اتباع سنت سنیہ است و اجتناب از بدعت نامرضیہ و تصدق دیگر آنست کہ ہواہی او
اتبع احکام شرعیہ و سنن مرضیہ باشند بویں احد کم حتی کیوں ہواہ تبالمالاجت بہ مضمون حدیث
حق سبحانہ در مراجع قرب ترقیات و ہاد و بر سنن نبویہ علی صاحبہا الصلوٰۃ والسلام
والتمیہ استقامت کراست کناد و مامل از دوستان دعای سلامتی خاتمہ است

مکتوب ہفتاد و ہشتم میر محمد ابراہیم ولد سیادت و سنگاھ میر محمد نمان

در ترغیب بہ تحصیل رابطہ و فنانی شیخ و اتباع سنت و اختیار صحبت شیخ کمال و فنانی الکریم
اول این راہ است بسم اللہ حامد اللہ العظیم و مصلیٰ علی رسولہ الکریم سیادت و نقابت پناہ و دراز
دار وصول بدرجہ کمال بر لوط بر رابطہ محبت است بشیخ مقتدا طالب صلوٰۃ از راہ محبتی کہ بشیخ دارو
اخذ فیوض و برکات از باطن میناید و مناسبست معنویہ ساعت فصاحت بزرگ اومی بر آید گفت اند
فنانی شیخ مقتدا فنانی حقیقی است و ذکر تہائی رابطہ مسطورہ و بی فنانی شیخ مصل نیست و ذکر
ہر چند از اسباب وصول است لیکن غالباً مشروط بر رابطہ محبت و فناد شیخ نیست آری این رابطہ تھا

بار عایت آداب محبت و توجه و التفات شیخ بنی الزهراء طریق ذرا موصل است و در سلوک و تسلیک
 اختیاری. باز یکبار بسته است مدار کار بر وظائف او را و اذکار است و بنیاد معامله بر ریاضات
 و بیچاره. بر این نیست باین مشابه رجوع نیست و درین طریق که طریق صفا پیکر ارام است علیهم الصلوٰه
 افاده و اعتقاد و انعکاسی است صحبت شیخ مقتدا بار عایت آداب کافی است و وظائف است از کار
 و طاعات نیز زهد و معارف است صحبت خیر البشیر علیه و علی آله الصلوٰه از انکیاست
 و التسلیات. احیای الزامیات و حصول کمالات بشرط ایمان و تسلیم و انقیاد و کافی بود و لهذا راه
 وصول و این طریق قرب نشسته است و در اخذ فیوض و برکات از شیخ کامل مکمل و صبیان
 و شیوخ و احیای اموات برابرند ریاضت و این طریق عالی که متفصل اندراج نهایت است در بدایت
 اتباع شریف است و جناب از رحمت نامرئیه حضرت خواجہ احرار قدس سره فرموده است
 اگر کسی نیت می کند و بشان خانوادہ حضرات خواجگان قدس سره اعلیٰ اسرار هم صحبت بگو
 عفت و سستی و ریاضت و دوام عبودیت که بی ادای عبادت متصور نیست و آن عبارت
 از دوام آگاهی است بجناب حق سبحانی بی مزاحمت شعور بوجود خیر و بدی بلکه ذہول از صفت آگاهی
 بوجود و حق سبحانی نداریافت این مساوت عظمیٰ بی تصرف جذبه که عبارت از ظهور محبت و توبه است
 میسر نیست هیچ بی در طریق جذبه قوی تر از محبت کسی که سلوک او بطریق جذبه واقع شده باشد
 اگر حق سبحانی بمحض عنایت بصحبت کسی رساند که اثر تصرف جذبه عبارت از آگاهی است بجناب
 از حق سبحانی و درین آگاهی لذتی است ظاهر شود و باید که مساوت خود را در تسلیم و رکوع و جزئی
 با درود و تقاضا خود را در اعراض از او ندانند همیشه اوقات خود را مصرف نگذارند و آداب و کرم
 از هر چه منکر است خویش را نگذارند و در غیر مرضی از خویش را صرف نکنند چنانچه هر چه محبوب و شایسته
 محبوب خویش را ندانند و هر چه منکر است بالطبع نگذارند و با شد تا بصفی گردد که بنزد او میروند و اگر
 نباشد همه مراد را از ساحت سینہ اش رخت برگیرد و چون حال اینجا رسد شاید که آن وصف
 این باشد. این شده است بقایا بدو کلامه بزرگان این طریق گفته اند مصرع سائیه ره است از ذکر حق

و سایر بهر اشارت بطریقه رابطه کرده اند که عبارت از حفظ صورت شیخ است بطریقی که درین طریق
سهو دست یعنی طریقه رابطه طالب مبتدی را سودمند ترست از ذکر هر چند ذکر فی نفسه شرافت و فضل دارد
بیانش آنست که مرید بیچاره چون که گرفتار عالم سفلی است بعالم علوی مناسبت ندارد تا اخذ فیوض و برکات
از آن حضرت بی توسط نماید پس وسطی باید دو جهتین که از عالم علوی خطی فر گرفته بعالم سفلی برای دعوت
و ارشاد خلق رو آورده باشد و از راه مناسبت اولی از عالم غیب اخذ فیوض نموده از راه مناسبت ثانی
که بعالم سفلی وارد آن فیوض را بمستعدان آن رساند پس طالب رشید هر چند وجوه مناسبت شیخ
بیشتر داشته باشد اخذ فیوض از باطن او زیاده تر نماید **ازان روی که چشم است** حول به محبوب تو
پیرت اول و چیزهای که محصل مناسبت بر شیخ محبت اوست و خدمت و رعایت آداب اوست
ظاهر او باطنای صحیحی ابوی بخندان سیده است شنیده باشد فاتباع اوست و عبادات و عبادات
و مرادات خود را تلخیص مرادات او ساختن و در همه امور خود را با او سپردن کاملیت بین بری انصال
و طریقه رابطه از اجل این امورست و باشد مناسبت شیخ پیدا میکند و سهل امور مستوره است که محصل
مناسبت اند چون نسبت رابطه غالب می آید خود را عین شیخ می بیند و لباس صفت او خود را می پوشد
می یابد و هر گاهی اگر صورت شیخ می بیند **ازین بیان همه در چشم من** قومی آئی بهر گرمی نگریم
صورت قومی نیمه مخدوم از نشان طلب ظاهر ساخته بودند بدین حد که حق سبحانه میفرماید **الایه الدین**
الحی الص طالب حق را ناگزیرست که در طلب و محبت او تعالی کجاست و یکر بود که این امر خطیست که است
برخی تا بدین قدر که کثرت توجه است و جهات کثرت با خود دارد و بوالطلب و العلم و النجته از جهت
حقیقی دور و مجبورست و هر چند اسقاط کثرت نماید چنان روی توجه و التفات و طلب و چه زردی
دید و دانش بوحث اقرب بود تا سالک در صد و اسقاط است و مقام طریقت است و چون معلم
از اسقاط بسقوط آید و از محبت و دید و دانش ماسوی و آینه بحقیقت برسد و درین مقام دل را نقد
انقطاع از اسواق و نسیان آن دست میدهد که اگر سالک با تکلف یا و احضار اسواق نماید میسر نشود و باید نسیان
نخستین است از کمالات و ولایت و شریک کمالات دیگر را و این معلوم بفریبای قلبی است سبی باید بود که انانیت

برست آید بعد از آن سخن از کمالات دیگر در میان آورده شود مع در خانه اگر کسی است یک حرف بس است

مکتوب هفتاد و نهم خواجه محمد حنیف در تحقیق مقام بندگی با ذکر رموز و اسرار

سوره قل اعوذ برب الناس بسم الله الرحمن الرحیم حقیقت بندگی و حلاوت طاعت
و حق حصول انجام که قبله توجیه جز بارگاه صمدیت نبود و مرجع حقیقی در همه امور غیر و سبحانه نباشد و آن
ندبیر هوای نفسانی گذشته تفویض امور بجناب قدس لم یزل و لا یزال نماید و پشت اعتماد را بر
فانی و بالک نه نهد که نتیجه آن خبر تَعُد و حرمان از مطلب اعلی نیست آبی برادر علت رجوع در کون
باجدی و سبب اعتماد بر موجودی یا آنست که مرئی است و تربیت صدوری یا معنوی یا و وابسته است
و حکم کریمه قل اعوذ برب الناس مرئی حقیقه جناب قدس اوست تعالی و تربیت ظاهر و باطن حقیقه
مربوط باوست سبحانه و رجوع و تواضع بروفق شریعت غراب پیر و استاد و مادر و پدر و من بخیزد
خیزد و هم که در عالم حکم الهی جل شانۀ مریبانند چون با مرئی است تعالی فی الحقیقه تواضع و رجوع
با نه با این عنوان تواضع و رجوع با اوست و با سلطنت و بادشاهت است و سلطنت و بادشاهت
هم موجب کریمه لکاس الناس مراور است جل سلطانه و یا معبودیت و الوهیت است که حکم عقل
و عرف رجوع در کون و اعتماد و تواضع و خضوع با آن معبود مستحکم و واجب و ناگزیر است معبود
و الوهیت است نیز مقتضای کریمه آله الناس بجناب مقدس همچون حقیقی مسلم است نفس انسان
و وسواس شیطانی که حق سبحانه امر با استعاضه از شر او در کریمه من شر الواسوس الخناس الی یوسوس
فی صدور الناس من الجنه و الناس میفرماید دشمنان در کین اندر میخوانند که ازین مرئی و معبود
تحقیقه و بادشاه حقیقی بنده را محجوب سازند و با سویی او گرفتار گردانند و بشرک جل و خفی دلالت
مینمایند از شرین شتم لعین استعاضه ناگزیر است همواره مستعین باید بود و اوصاف ثلثه را که درین سه
مبارک مذکور است بر وجه کمال انحصار آن جناب مقدس تصور باید نمود تا از شر دشمن ایمن شود و از ای
ببارگاه قدس یا بدر بن آنا من لکنک رحمة و هیئتی لمن من امرنا نشد

مکتوب هشتم بمیرزا محمد فاروق در تضاد بندگی با ارادت و مدحی
روضه مبارک حضرت ایشان خود و شرافت بلده شهر

اللہ تعالیٰ بحصول مرادات مکرم داراد بلکه از جمیع مرادات تنی کناد و بارادت خویش قیام نماید
مقام بندگی که نیستی و بی وجودی است و صف ارادت را بر تابد که منجی از هستی و خودی است
و نقطه هستی و انانیت بر سینه محب کوه قاف است و سد سکندری که رفیع آن بی سابقه کرم امکان
پذیر نیست مجرد اعمال صورتی بی جذبات و قوی معنوی ازین گرداب نمی برآورد و تا نمره آتش شوق
در باطن مشتعل نشازد و عشق شرکت سوز ندهند نجات و تخلص ازین بارگران محال است تا سالک
در بند ارادت خودست سریدست و چون از ارادت و مرادات وارد و به ارادت او تعالی قاشم
از مقام ارادت برآید و مقام شمع را شاید درین جزو زمان انیمنی که کمال نخستین است از کمالات و آثار
و همچنین سایر کمالات ولایت از منافع فاضل انوار قدوه کبار حضرت پیر و سنگی قدس الله بجهان بهر
مفاو و مستفادست و مجاوران آن روضه منوره بلکه طالبان اطراف و کناف که از روی صدق
می آیند و سربازان سده سینه میسایند ازین دول مستفیض و مستفید میگردد و از یک نوش بعد
جوش و خروش ترک خویش نموده بمطلب پی می برند و از بقیه سرهند از کثرت فیوض و انوار بسیار
ظهور اسرار رشک هند و غیره نیست آنرا از هند ندانند که در یکه ولایت است خاک هند بآب و آتش
یکجا شده است و باده محبت با افیون جمع و طینت آن با هم آمیخته لاجرم از جوش سکر عین اثر
از طلب آن بر بوده است و سر و ستار را از خاصان آتجائے برداشته خوش گفت
از ان افیون که ساقی در می افکند بر حریفان را نه سرماندند و ستار مدح ذلک از شربت
جمع الجمع سیراب است و از شیر محو و دعوت ترو تازه این همه هدایت دارشاد و اثر آنست و این دید
و داد بر توان تا کجا لطافت طینت این بقیه را بیان نماید و فیوض و اسرار وجود و آثار آنرا اظهار
سازد که از طالبان هوشمند مخفی نیست و بر مصفا صفا کیش پوشیده نه از بجا ما را آن گوهر

برست می آید که در جای دیگر کم بابت و از خم خانه آن بکام مشتاقان شریک میرسد که از اتفاق و انفس خود
ست بس کنم خود زیر کانه این پس است با آنکه و کردم اگر در ده کس است بهو السلام اول و آخر

مکتوب هشتم و یکم بخت بیک در آنکه ترک کثرت شرط این راه است

قل الله ثم ذریعهم وحدت و کثرت ضد یکدیگر اند طالب وحدت را ترک کثرت ناگزیر است هر قدر بجات
انکشت با خود دارد جهان قدر دور و محجور است وحدانی باش هم از روی طلب محبت و هم از روی
علم و ارادت تا مناسبت پیدا کنی و آت وحدت گردی و توحید حقیقی رسی التوحید اسقاط الاضافات

مکتوب هشتم و دوم بجهت کاشف در آنکه وصول مطلوبی گذشتن از خود و کم نیست

ما عندکم نفیقه و ما عند الله باق طالب حق جل و علا تا از لباس عاریتی منخلع نشود و از
مادون او زهد و از منکبات تنی نگرود و از خود نگذرد و راهی بجانب قدس او نیاید
نیاید و متخلق با خلاق باقیه نگرود مصراع با ماریه نشین و با خود نشین

مکتوب هشتم و سوم بخواججه عبد الصمد در آنکه نفاذ اسباب صبری مد معامله باطنی

بسم الله الرحمن الرحیم الله تعالی ابواب فتوح را همواره مفتوح دارد و تمام ترین عبارات در سیر
و سلوک اهل السبیل آید که میمید است عندکم نفیقه و ما عند الله باق طالب صادق تا از همه
منکبات تنی نگرود و با نوار لایزال بقایا بدین چند عمده درین معامله باطنی است و فنا و بقا بلاهات
از اوصاف اولیکن زوال است که صوری و نفاذ اسباب معیشت و اسقام و حوادث ظاهری از مد
مسائلات باطنیه است و اسباب ترقیات معنویه تشابهایی باید که در بار اسرار این آینه زریه
غواهی نماید و از عمود و کلر که در آن واقع است بهره ور گردد و السلام

مکتوب هشتم و چهارم بمولانا محمد صدیق پیشوری

در آنکه شوق و ذوق و مشاهده و حضور و امثالها همه در توسط است و در انتها خوف و حزن است
و شرح کلام که در ضمن بشارت عالی بآن پلیم شده آنحضرت و سلام علی عباده الذین صطفی صحیفه شریفه
اخوی اغری مولانا محمد صدیق رسیده خوشوقت و لذت ساخت و آنجا مندرج بود اگر قبل ازین گریه بار شوق و شبت الحال
گریه بار خوف دارد و اگر قبل ازین بوصف نیستی مراقبه داشت الحال بجز حیرت و سرگردانی چیزی ندارد و اگر
قبل ازین نسبت و ملاوت و شبت الحال بی نیستی و بی حلاوتی است بعد حال از مراقبه نیست و اسرار
و معارف عاری و بری گشته در بادی حیرت و تیه نگارت سر در گم است نه گرفتار فناست و نه طالب
بقا است نه جوین حضور است و نه پویان شهو و مخدوم شوق و ملاوت و مراقبه و نسبت و نیستی همه
در توسط احوال است و در آخر کار خوف و حیرت و سرگردانی و بی حلاوتی و بی نیستی است چون کار باطل
الاصل افتد بلکه اصل او در رنگ ظل در راه گذارد و بی مناسبتی خود بآن ذروه علیا احساس نمساید
آن شوق و ملاوت و خیال نسبت و اسرار و معارف که بآن مانو بود و روبرو آید و بجای آن خوف
و حیرت و بی حلاوتی و جهل و نکارت نشیند نه آن جهل و نکارت که تضییع عوام است امر نیست تا بآن
متحقق نشود و در دنیا بآن جهل و نکارت است که هزاران عزیت بر علم و دانش دارد و آن خوف نیست
که بوجه بر شوق و ملاوت راجع است این اطلاعات از قبیل مرج با شیب الزم است تا سیر سالک
در اصول است شوق و ملاوت و معرفت و دراز می زبان در بیان اسرار و معارف و اثبات نسبت
احاطه و سر بیان و اصالت و ظلمت و مرآتیت و امثال آن گنجایش دارد و چون محامله از اصول
بالا رود و حاصل او در رنگ ظل گذارد و کل لسان حاصل آید نسبت مسطوره رو با ستار آرد و مانند آب
و رب الارباب و این معرفت و ملاوت منفی گردد و در آن موطن اگر علم و التذات است از بابت دیگر است
امر نیست که تعبیر از آن بجهل و حیرت انب است من لم یذق لم یدر چه چیز بعضی از عبارات شامو بود
ای معنی که مسطور شده نیست و فی الجمله ازین حمل ایا دارد ولیکن اسید است که از حوالی آن نصیبی داشته باشد
و حکم المربع من احب معیتی باهل این نسبت حاصل نموده نوشته بود و مذکب یقین مبین دریافت که کردی
از خواش و آینه زود آینه بول نشسته است و در همین ضمن یک قسم حلاوت و لذتی فرود گفت که تمام

این قسم حلاوتی رونداہ باشد و عین النہاد خاص الخاص بود کہ بکوش ہوش فرو خواندند کہ ہذا ہو
 مقام تسلیم و الرضا لکن بعد از ان خود را نور صرف یافتہ و بی کیف دیدم آنخ و قد معنی لکن تجر کشیدہ اند
 و احتما نما نوشتہ اند آنچہ بخاطر معنی لکن میرسد آنست کہ لکن الوصول بالمطلوب تحقیقی در ادہذا و آنچہ از
 مجلس سر و کلمات علیہ افضل الصلوٰۃ و اکل التہیات معنی آن استفادہ نمودہ اند کہ آنخ لکن استقم میتواند
 باین معنی جمع شد یعنی لکن استقم علیہ لیرقی الی ما ہو المطلب الاقصی و آنچہ گفتہ شد کہ الوصول الی المطلب
 الاعلی و راو ہذا زیرا کہ تسلیم و رضا و قنای ارادت داخل شروط و ارتفاع موانع است تفاضل اقدام کل
 بامور دیگر است این قسم امور قدر مشترک است کہ لا بد است اگر گویند کہ مقرر قوم است کہ مقام رضا فوق
 جمیع مقامات است اول مقامات تو بہ گفتہ اند و آخر آن رضا پس ارتقا از مقام رضا چگونہ متصور کرد
 گوئیم کہ این منتهای مقامات سلوک است کہ حصول آن یکسب و ریاضت مربوط است نہ منتهای مقامات
 عروج مطلقا و آنچہ نوشتہ اند کہ از ان زمان کہ این واقعہ منکشف گشتہ است کہ شکستہ اگر استقامت
 درین کسی بود ظاہر انخاطب باین خطاب نمیگشت کہ تحصیل حاصل محال است و ہیچ تحصیل حاصل
 نیست کہ استقم لفظ مستقبل است باستقامت حال منافات ندارد و قال اللہ تعالی خطابا للنبی علیہ السلام
 فاستقم کما امرت اری استقامت کما شکل است و امر بان کہ شکن قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 شینی سورۃ ہود و آنچہ در واقعہ اعتراض فقیر مشاہدہ نمودہ و بعد از انقیاد و تسلیم شما آن اعتراض تہ
 بفضل آن شدہ گویا امتحان انقیاد و تسلیم شما بودہ است ربنا تم لنا نورنا و اغفر لنا انک علی کل شئی قدير

مکتوب ہشتاد و پنجم بحضرت پیر زادہ خواجہ محمد علیہ السلام در حل شبہاتی

اے بزرگوار حضرت مجید و الف ثانی رضی اللہ تعالی عنہ نمودہ و تحقیق فہرب آنحضرت در تزلزل جز
 از حضرت ذات تعالی عینا کان اوزا و تحقیق تقدیم حیات بر علم تو ذکر تعین وجودی و جمعی مع
 التحقیقات اللہ لقمۃ کل مقام بسم اللہ الرحمن الرحیم الحمد للہ و سلام علی عبادہ الذین
 اصطفیٰ خصوصاً علی سید الوری امام النقی محمد المصطفیٰ صاحب قباب قومین اودانی و علی آلہ

شمس الدجی وصحبتہ نجوم الہدی آما بعد فہذہ فقرات شرحتم من نسائت التشریہات وروضات
تسمت من نفحات التقدیسات لوائح احادیثہ برزت من لمحات الفتوحات وسواخ قدسیۃ بدت
من ریشات العطیات الہامات فیہا للعقل العلیل مداوۃ والغامات للروح منہار ورح وحمیۃ
کلمات وافیت فی حل المشكلات وہدیۃ محقرۃ من بضائعہ منجات مرسلۃ الی الخدم الاکرم جامع الکمال
المتبحر فی جلاب الشوق والوجد والذات مورد الجذبات ومبیط العنایات الخائف فی لبح حجج
المعقولات الخائف فی دقائق التصوف والامنیات وانہ قد کان ارسل الینار سالہ شرفیۃ جلیلیۃ
متضمنۃ لمعارف علیہ واسولۃ غریبہ ولم یکن عندی ما اکافیہا بمثلہا فکلیف بحسن منہا وقد ورعنیوا
باحسن منہا اورؤ وہا وقد ذلک لقصور فحی ذلک ادراکی خصوصاً عن الاسرار الالہیۃ الی زلت فی بلویہا
الاقدام وضلت فی مبادیہا الا فام ولذا کنت اصرف عنان العنایت من ان کتب فی مقابلۃ اشیا
صریحاً وبالکناۃ حتی مضت سنتہ علی ہذا النمط ولم یظہر مناجاب قط الی ان جارت مکاتیب مکرۃ من
الخدم المکرم ان کتب فی جوابہ بالتعلم فاضطرت الی اخذ القلم وسمعت من الذی المقدم فتم عینہ
بحقیقۃ ما لا یدرک کلمۃ لای ترک کلمۃ ولا امر جلد ومنہ عقدہ وحلہ فاقول لما تاملت فی تلک الرسالۃ
وجدت بعض مسائلہا متعلقۃ بالطبیعی وبعضہا بالریاضی وبعضہا بالتصوف والاخی ورايت الاستفا
د دقائق الطبیعی والریاضی قضیۃ اللوقت الاعز الاشرف وشغل الالباب الاینیۃ فی الدنیا والاخرۃ بل کاو
ان یورث کثرۃ الممارستہ ہذہ العلوم ومنہا فی العقائد الایینیۃ قال رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وسلم
آلہ وسلم علامۃ اعراضہ تعالی عن العبد شغل الہ بالایینیۃ ولو کان للنفس کمال ممتد بہ برہوطا بہذین العلمین
لما اہلہ صاحب الشیخ ولما اعرض عنہ سلف بل کانوا یرغبون فی تحمیلہ وکثون علی تعلیمہ ولیس فلسف
وما تعلق بالتصوف فمنہ ما تعلق بشیخہ مائتۃ وحدۃ الوجود و بیان الاتحاد الذاتی بین الخلق والحق
تعالی وتقدس وان ہذہ المسائل قد بعثت تفصیلاً فی کتب الصوفیۃ الموصدۃ ونحن بمجرل عنہا متعلق
ببعض معارف شیخنا واماننا وقلبتنا الحبیب الرحمان والمجد والالف الثانی فنحن نکلم فیہ معصوما بالمد الغریز
القوی ومتوکلاً علیہ لا الہ الا اللہ فستغفر اللہ ولا حول ولا قوۃ الا باللہ قولہ ولعل شہد عندہم ان الوجود

فانہ علی الواجب او عینہ و علی الاول کیف تلخص عن البراہین العقلیۃ النقی ذل علی بعینہ ولا یکتفی
 اکثرہ شہرتہا الی الذکر ہنا وی قطعہ علی ما زعم الخالف انتہی اقول ہنا شق ثالث و ہوا نہ سبباً نہ ثابت
 بنفسہ للباوجود و فیکون ذاتہ العلی کافی فی تحققہ غیر محتاج الی الوجود ولا یکون للوجود و شہ مدخل ہنا
 کما ان اولاً علی ما یصحی تحقیقہ ان شاء اللہ تعالی فلا یرد علی ہذا الادلۃ انما فی کونہ سبباً نہ موجوداً بوجود
 ذاتہ علی ما یقتضی ان قیل مرجح کونہ تعالی موجوداً بنفسہ و کون الوجود بنفسہ ذاتہ کما ہو مذہب الصوفیۃ
 العقلیۃ واحد الان معنی کون الوجود عینہ ان ما یرتب علی الوجود یرتب علی الذات تعالی فلنا لیس الامر
 کہ تلک لان معنی کونہ سبباً نہ موجوداً بنفسہ ان حقیقہ سبباً نہ فی نفسہ و لہذا الوجود کاف فی ترتب آثار
 الوجود علیہ و الوجود و منزل عن تلک المرتبۃ العلیا علی ما یصحی تحقیقہ ان شاء اللہ تعالی فی تمیزین سبب
 شیعنا و اما ما رخصی اسد تعالی عنہ و معنی کون الوجود بنفسہ ذاتہ ان حقیقہ سبباً نہ ہو الوجود لیس علی
 ما یستفاد من تحقیقاتہم فاطلاق الوجود علی ذلک المرتبۃ المقدسہ حقیقہ عندہم و لو اريد بعینۃ الوجود
 ان ما یرتب علی الوجود یرتب علیہ لکان اطلاق الوجود علیہ سبباً نہ بطریق المجاز و تشبیہ و لتظہر الجا
 نیفی فیصح نفی الوجود عنہ و لیکون الذات تعالی فی نفسہ غیر الوجود و الصوفیۃ العالمون بعینۃ الوجود
 لا یجوز و نہ کما لا یخفی علی المستبح فی کلامہم الواقع علی المطوارہم یقولون ان حقیقہ الحق سبباً نہ وجودی و کجب
 لیس الا و سبب نشی عن نفسہ محال و لو لا اطلاق الوجود علیہ تعالی عندہم بطریق تحقیقہ لما کان لذلک اختلاف
 بین العالمین بعینۃ الوجود فی کونہ سبباً نہ وجوداً مطلقاً و فہو معنی محصلاً و کیف یسوغ اطلاق الوجود
 علی تلک المرتبۃ العلیا بطریق المجاز عندہم و سبباً نہ وحدۃ الوجود و علی کونہ تعالی وجوداً مطلقاً علی
 ان اکثر الادلۃ علی عینہ مدخلہ غیر تامۃ فقطعیتہا ممنوع و کونہا قطعہ علی زعم الخالف لا یضربنا قوله
 و یعین الوجودی الذی ذہب الیشینا و اما سنا و قبلنا قدس سرہ الا قدس المراد منہ اما الوجود و العالم
 او الوجود و الخاص و مطلق الوجود و فلنا الہ رب العالمین لیسیمہا بعض الصوفیۃ العقلیۃ وجوداً نہ حقاً و نہ عموم
 انہا مرتبۃ لا یفید عنہا تشبیہ عن مرتبۃ الذات العلی و تعین من تعیناتہ سواء سموہ وجوداً خاصاً
 او عاماً و مطلقاً و لا یبعد ان یقال انہ وجود مطلق لکن لا مطلق عن قید الاطلاق لانه متعین بتسل

وهذا الاطلاق مناسب للاتعين بل مطلق عن قيد القيود مقيد بالاطلاق فهو مطلق من وجه مقيد
من وجه ولاخبار عليه كما قالوا في مرتبة الوحدة على اننا نقول ان هذا الترويد غير سديد لانه ان اراد
بالمطلق المطلق الحقيقي فالترديد غير حاصروا ان اراد به لمطلق الاضافي فمع عدم انحصار الترويد
الدليل الذي اورد على البطالة على ما سيجي غير مطابق له وان اراد المعنى الشامل للمعنيين فالدليل ان
عن المدعى غير تمام فعل كالاقتديرين الاخيرين لا يتم التقريب قوله على الاول لا يدر
من ان يكون زائدا في التحقق الخلف فان ابن العربي واتباعه رضي الله تعالى عنهم ايضا ذهبوا
الى ان الصادر الاول هو الوجود العام بل نسبة العموم والانبساط قلنا ارتفاع الخلاف ممنوع
فانهم حكموا بعدم مغايرة الوجود العام للوجود المطلق ونحن نقول بزيادة التعيين الاول على الذات
العلي ومغايرة اياه وزيادة النسبة لا يرفع الخلاف اذا النسبة غير الوجود ثم لا يخفى ركازة الترتيب بخوار
بل نسبة العموم والانبساط قوله على الثاني والثالث لا يحصل التعيين الذي لم يكن في المرتبة السابقة
لم يزد على الذات شئ قلنا لما كان الذات العلي في نفسه غير الوجود فلا معنى لقوله لم يزد على ذات شئ قوله
اما على كون الوجود مطلق الوجود فظاهر فانه غير متعين قلنا المطلق الاضافي غير منافي للتعين في المعنى
هو الايق لان ياد في الترويد من لفظ المطلق لكونه من محتملات الوجود والمادة المطلق الحقيقي
فمناف للطبع السليم جدا اذا المتعين لا يحتمل غير المتعين اصلا فيعدم تسليم كون منبب انخصام الوجود متعين
فخرج ان يسأل عنه ان مرادك بهذا المتعين غير المتعين او شئ آخر قوله واما على كونه واحدا صافا ووجه
مع نسبة الى الذات المحض ونسبة التي لا يستلزم الغير الحقيقي او الاعتباري لا يوجب التعيين الزائد فيه
بحث اما اولها فلان نسبة شئ الى نفسه لا يستلزم انما هو الوجود وغير الذات المقدس فنسبته الى الذات
يحصل المتعين واما ثانيا فلان العلم عندكم عين الذات تعالى نسبة الى الذات يحصل التعيين عندكم واما ثانيا
فلان عدم استلزام نسبة الغير الاعتباري في حين منع ويمنع ان يعلم ان الوجود عندنا الى الذات
العلي نسبة الصادر الى المصدر اذ هو في نفسه غني عن الوجود موجود بنفسه فلهذا حصل في قوله ان
هذا التعيين الوجودي غير الزائد على الذات فيكون ان يرتفع الخلاف من البين فمعناه يستعين به

من حیث ہو و لکن بغنی ان کیون الوجود وجوداً محضاً فان نسبتہ علی انہ ہوا لہ یوجب
 اختصاصہ الہیۃ الا ان کیون المراد انہ صار وجوداً او صار موجوداً بالوجود لا یوجب انہ یوجب ان کیون
 الذات تعالیٰ من حیث ہو غیر وجود قیود علیہ البراہین التي تدل علی ان الواجب ہو الوجود صفاً
 او کان عاماً انتہی قیودہ فرف ان اکثر تلك الدلائل مدخولہ فلا ترد علینا قوله ویردان کیون ہذا المتعین
 وقد سبق ان المتعین الوجودی لا یکن ان کیون لا یزالنا قد سبق ایضاً وجہ عدم امکان الزیادۃ
 فلیتذکر قوله ثم علی تقدیر ان کیون زائداً موجوداً فی العلم او فی الخارج او بعدہم قلنا ہاں کہ تحقق آخر
 و ہوا ان کیون ہذا المتعین موجوداً فی ظل الخارج ولا بد من غیب من دلیل قوله فان نفس الامر لا یخلو
 عن العلم والخارج قلنا ممنوع اذ الکلی الطبعی متحقق فی نفس الامر مع تلویح النظر عن شخصیات الخاترات
 والذاتیۃ علی ما نادہ ببعض الدلیل الذی اورد علی استبعاد دخول فیہ ایضاً ان یرید الخارج ورا
 العلم بخلاف ما موجود فی الخارج لان الخارج مراتب بعضها فوق بعض فالذات المقدسہ فی علی
 مراتبہ والوجودی مرتبہ ہی وون مرتبہ الذات تعالیٰ فلیسا فی مرتبہ واحدۃ وان یرید بہ اعلی
 مراتبہ الذی ہی مرتبہ الذات العلیٰ فالخبر فی العلم والخارج ممنوع اننا نقول ان تحقیق ان
 الوجود العلمی والخارجی من اقسام مطلق الوجود والمطلق وراہ الاقسام فبغنی ان کیون الوجودی
 وراہ العلم والخارج و ہذا المعنی مؤید بالکشف والفرستہ الصحیحہ قوله وعلی الاول یزعم ان کیون صفتہ
 حقیقۃ وجوداً آخر قلنا ہذا فی غیر الوجود و مسلم فی الوجود حکم قوله وعلی الثاني یزعم اکثر فی مرتبہ الوجود قلنا
 ممنوع الجواز ان کیون الخارج مراتب مختلفہ و کیون مرتبہ الوجود وون مرتبہ الذات تعالیٰ وقدس
 علی ما مر قوله ویرد البرہان القطعی لان المراد بالوجود ہوا سبداً قلنا ممنوع لان السبداً الذات تعالیٰ
 والوجود واسطۃ لافاضۃ الکمالا من الذات العلیٰ الغنی فیما یقال من ان الوجود سبداً لكل خیر و کمال
 معناه عندنا ان کل خیر و کمال فائض منہ سبباً فالوجود سببۃ فی وصول فیض اذ ہو تعالیٰ بذاتہ
 بدون ملاحظۃ ہذا الوجود وغنی عن العالمین قوله ولا بران کیون اول الاول سبداً والام یوسد شیء فالحکم
 بان الوجود ناہیستفرد عنہ لانه علی تقدیر زیادتہ کیون لہ سبداً والا لکان واجباً بالذات وقد والوا

بالذات محال بل هو كان السبب فذات الوجود وكان السبب في اثنين وكل شئ من ممكن وذا من البراهين العقلية المشهورة التي منع عدم احتياجها الى الذكر قد جرى العلم بذكره انتهى قلنا تركب العلة التي وقعد وجودها غير متحيل بل واقع والفاعل ذات الواجب عز وجل ليس الا الوجود واسطة وشرط فلا بأس بالتعيينية المتبادرة وقعدده على الاول وعلى الثاني التعدد ممنوع قوله وما يناسب هذا المقام ان التعيين الاول عبارة عن تعيين ذاتي لا بد منه لكل الموجود في كونه موجودا فان الشئ ما لم يتبين ولم يتميز ولا اقل من العلم لم يوجد ومنه لا التعيين عدم من جهة هذا التعيين لتعيينات الاخر بل عدم انحصاره فيه وعدم تقيده فالتعيين الاول الحقيقة الذاتية بحقيقة الجامعة لجميع الصفات اجمالاً لا بحدية كانت او انفعالية وانما قلنا اجمالاً لانه عند تفصيل الصفات تحصل التعيينات الغير المتناهية وانما قلنا بالتعيين لان التقيده بالصفات الفعلية لا يوجب تمميز عن العبد وبالعكس وحقيقة الواجب بعد التمثل عن تعيينه الاول الزاقي تعين بالربوبية فليس الربوبية تعيينه الاول الزاقي لا يوجب تعيينه بالوجود ولكنه غير زائد كما تقرره واقع في بعض عباراتهم ان التعيين الاول هو تعيين العلمي الاجمالي لا يخالف ما ذكرنا لانه ليس المراد به ان حقيقة الواجب هي العلم فقط ثم تنزل وصار صفات آخره في تلك المرتبة كما هو عين العلم كذلك هو عين القدرة والارادة وغيرهما وانما في نفسه ورا حقيقته العلم ثم تنزل وصار حقيقته العلم بل انهم حجبوا عن تلك حقيقة الجامعة اجمالاً بجميع الصفات بحقيقة العلم لان الصفات لما كانت لها في تلك المرتبة ثبوت وان كان انفرادها وانما جابها وثبوتها بقعد ليس الا في العلم وايضا العلم عين العالم وعين العلوم على وجه الا حاطة فان حقيقة العلم من حيث هي عين كل معلوم جاز في تعيينه بحقيقة العلم واما الصفات الاخر فان القدرة مثلا من حيث هي ليس عين الارادة مثلا فلا عين المقدور فالعلم الذي هو التعيين الاول غير العلم الذي وقع التمثل به ثانيا في مرتبة التفصيل في هذه المرتبة تعيينات كثيرة منها التعيين العلمي من حيث انه تمميز عن التعيين الارادي وغيره او المقصود من هذا التمثل ان ننموا على احقر المبردين بالتعبير على الصواب واعتطاء في هذه المسائل انتهى اقول حاصل منها ومنه ان حقيقة حصة الذات تعالى وتقدس في مراتب تعييناته ونفي ان يكون للذات اعلى مرتبة وتعيينات بمعنى اللذين ان عدم انحصاره في تعيين معين فالتعيين الاول هو حقيقة الجامعة للصفات اجمالاً وهو اسمي بالوجود وتكون

هذه المرتبة تعينها وجودها وتعيينها عليها كما كونه وجودا فلا ان الوجود هو حقيقة الحق عز وجل ولم يثبت
 له ما يمتدح في هذه المرتبة وانما كونه عليها فلا يكون العلم عين العالم وعين العلوم على وجه الاحاطة بخلاف
 الصفات الاخرى فانها ليست بهذه المثابة فان تقع الخلاف وصار التعيين الاول عند الفرقين
 شيئا واحدا سواء نسبت به العلم او بالوجود وانت خبير بان هذا التفتيح لمنهيب الشيخ واتباعه رضي الله
 تعالى عنهم والا يكون صلى الا عن تراضى الشخصين وههنا ابجاث الاول ان التعيين المحلى والتفصيلي
 علميان على ما هو المقرر عندهم فعلى هذا يكون الواجب تعالى من الموجودات العلمية تعالى عن ذلك
 الثاني انه يستحيل ان يكون اشئ موجودا في علم نفسه ولا يكون له وجود واد وجوده في علمه او تعيناته
 انما بدية متاخرة عن هذا التعيين حاوثة الثالث لما كان حقيقة الوجود موجودا علميا فكيف يكون
 تعيناته خارجية حيث قالوا ان سوى التعيين المحلى والتفصيلي تعيناته خارجية وانما يستفاد من عبارة
 سلمه ربه ان تسمية العلم مجرد وتعبيره عنه لا انه في نفسه حقيقة العلم فنية نظرا اما اوله فلا اما ان يعتبر في هذه
 المرتبة حضور الذات تعالى لنفسه في علمه على ما هو المقرر عندهم ولا يعتبر وعلى الاول يكون اطلاق العلم
 على هذه المرتبة بطريقه حقيقة لا مجرد والتعبير على الثاني لا نسلم جواز اطلاق العلم على الذات الموجود في
 الخارج مع قطع النظر عن حضوره لهما لان معنى كون العلم عين العالم وعين العلوم كونه عينا لها باعتبار
 كونها عالما ومعلومه لان تعليق الحكم بالمشق يشير بالعلية فلا يقال لزيد الموجود في الخارج انه علم فالتعريف
 المعارض المنسوب والاعتبارات مع قطع النظر عن حضوره لنفسه كيف يجوز التعبير عنه بالعلم مع ان
 التعبيرات ساقطة في تلك المرتبة العلمية نظرا ان اطلاق العلم على هذه المرتبة ليس مجرد تعبيري على ما يدل
 عليه صريح عباراتهم كما لا يخفى على المتتبع فانهم يقولون تعقل ذات بذاته ولذا يسمونه بالعقل والمضرة
 العلمية والعالم المطلق والوجود المطلق بمعنى الوجودان الغير المقيد بالتفصيل قال في نقش الفصوص
 وهذه امة في معرفة كلية جمالية وفي النصوص وادل التعينات المتعلقة لنسبة العلمية الذاتية تعقل
 وجوده في وجوده ومبدأية وبما من حيث ان علمه نفسه في نفسه وان علمه بنفسه سبب
 لعلمه تعالى وعبر عن هذا التعيين في موضع آخر بالعلم الوجوداني واليضا في غيب هوية الحق اشار

الى اطلاق اعتبار الالاعتين ووحدة الحقيقة الماهية لجميع النسب والاسماء والاضافات
والاعتبارات عبارة عن تعقل الحق نفسه وادراكه لما من حيث تعيينه وايضا فيه وهو عبارة عن تعيين
الوجود في النسبة العلمية الذاتية وايضا فيه عبارة عن صورة علمه بنفسه من حيث تعيينه في تعقله
وامثال هذا في كلامهم اكثر من ان يحصى فاما ثانيا فلان اطلاق العلم عليه لو كان بطريق المجاز كجاء
العلم عنه مع انه غير جائز عندهم على اللفظي فاما ثالثا فلان اتحاد العلم مع العالم والمعلوم انما هو في العلم
المحضورى وكون العلم الذى يتميز بالصفات بعضها عن بعض حضوريا يتم بل هو من قبيل العلم المحصور
لمحصل صور المعلومات والاعيان الثابتة به ولو سلم كونه حضوريا فاتحاده مع الذات لم يمت بدون
ملاحظة اعتبار ما يتم بل التحقيق ان في العلم المحضورى ايضا الذات لملاحظة مع اعتبار من اعتبارات
الذات لم يمت على ما افاده بعض المحققين واما رابعا فلان اتحاد الشئ مع الشئ لا يقتضى جواز اطلاق
الاسم المختص باحدهما على الآخر الا ترى ان كلامنا الضاحك والماشى مثلا متحد مع الانسان ولا يجوز
اطلاقه على ماهية الانسان من حيث هى ولان المقيد والمجزئ متحد المطلق وكل مع ان الاسماء
والاحكام المختصة باحدهما من حيث هو لا يجوز اطلاقها على الآخر من حيث هو على ما تحققت الصورية الواضحة
وغيرهم مع كونهما مراتب كنى زنديقى واما خامسا فلان تعدد الصفات في العلم يقتضى اتحاد العلم
مع كل صفة من الصفات المندرجة والمندرجة ولا يلزم اتحادها مع الذات تعالى حتى يجوز اطلاقه عليه
لا يقال الصفة في تلك المرتبة غير متميزة من الذات تعالى فاتحادها مع احداهما اتحاد مع الاخرى لانا
نقول ارتفاع التمييز مطلقا في تلك المحصورة مما يناقش فيه لجواز ان يكون تمييز مجبول الكيف غير هذا
التمييز العلمى ولا يعرف كيفيتها وهذا التمييز العلمى اثر ذلك تمييزه تعلق العلم بكل واحدة منها على حدة مما يؤيد
ذلك ولو سلم فلا نسلم ان العلم باحد لهما عين العلم بالآخرى بل العلم بالذات من حيث هو غير العلم بالصفة
من حيث هى وان كانت غير متميزة عنه على ما لا يخفى اذ باختلاف الهيئته يتخالف العلم فان قيل العلم المتعلق
بالقادر مثلا علم بالذات والصفة معا لان معنى القادر ذات لا القدرة فحاز ان يكون ههنا ايضا سنة
التمثيل والذات في هذه المرتبة لملاحظة الصفات ولو اجمال لا غير معرفة عنها فالجواب من وجهين ابرج

انه لا يكون الذات له تحت كج مرتبة العلم فثبت مرتبة فوق هذه المرتبة وثانيها منع كون العلم المتعلق
 بالقادر علما بالذات والصفة بل بالصفة فقط لا ترى ان ارباب الحقول قالوا ان في علم اشياء
 بالوجه علم بالوجه فقط فتحقق الجبل بالنسبة الى كاسه شي واما ما وافقنا على تقدير جواز الاطلاق فلا باعث لم
 يحل تسمية الذات الموجود في الخارج علما للاربع من الانجاث انه لو انحصر الذات في مراتب تعيناته
 ولم يكن للطلق وجود متاصل وراؤه وجود تعينه لا يلزم ان يكون الواجب سبحانه محتاجا في وجوده الى
 وجود المكينات وكذا في سائر الكالات والصفات وتقدم وجود المكينات وصفاته على وجود الواجب
 تعالى وصفاته سبحانه وبطلانه انظر من ان يخفى الخامس ان هذا التحقيق يخالف لما هو المقرر عند القدم
 من اثبات مرتبة الاطلاق واما التعينات ولذا يمينون التفكير في الذات المعرفا في نقش الفصوص
 لما كان الحق سبحانه من حيث حقيقة في حجاب عنه لانه بينه وبين ما سواه كان الخوض فيه من هذا الوجه
 التثوق الى الطلب تضييعا للوقت وطلبها لما لا يمكن تحصيله ولا النظر به الا بوجه كل حيل وهو ان ما وراء
 ما تعين امر به نظر كل متعين لذلك قال سبحانه بلسان الرحمة والارشاد ويذكركم الله نفسه والسر رؤف
 بالعباد فيعلم ان مرتبة الذات موجودة لا يمكن التفكير فيها الا انها تقبح محض ويقولون ان علمه سبحانه لا يتغير
 بذاته المقدس لا يزوم الاحاطة والتمية والتفكير في مرتبة التعين الاول واحاطة علمه سبحانه له غير ممنوعة وايضا
 يقولون اول ما صدر عنه تعالى التعين الاول وسميونه بالصا در الاول ومعلوم بالضرورة ان كل هذا
 مصدر موجود قال اللاهجي ارادت التي وقدرت نامتناهي بنفس حامي چون ايجا وتعين اول كره وقال
 ايضا اول مرتبة كقبول اين منض فهو تعين اول مست في الحديث النبوي على مصدره الصلوة والسلام
 واهمية اول ما خلق الصدوري وفي رواية اخرى اول ما خلق الله العقل والجملة لا خلاف لاحد في صدور
 هذه المرتبة وابعده من المراتب ومن الحال ان يكون الصا در والمصدر شيئا واحدا وايضا انهم يقولون
 ان تعين الاول واسطه بين الحق والخلق وبرزخ بين الوجود والامكان قال في المنصوح ذلك
 الشرط الوجودي هو العقل الاول الذي هو الواسطه بين الحق وبين ما قدر وجوده من المكينات الى يوم القيامة
 قال اللاهجي فاما احديث چون اقتضا تعين اول كره كبرزخ جامع ست ميان وجوب وامكان

والواسطة والبرزخ لا بد له من طرفين موجودين وبالحكمة هذه الذات تعالى في مراتب تعيناته في الحقيقة
نفى للذات العلى المقدس فان قيل قد اثبت سلمه ربه مرتبة الاتعيين فقلت جعل هذه المرتبة اعتبارا
محصلا ولم يثبت لما وجودا مستقلا وراى التعينات ولذا اثبت عينية الوجود في اول التعينات وثبت
مرتبة وراى الوجود ثبت ما عيناه من ثبوت مرتبة الذات وراى الوجود وايضا لو لم يكن مرتبة الاطلاق
الذاتى موجودة عندهم وراى التعينات لما كان للمناقشة في ان المطلق الذى هو لا يشترط شئ كيف يكون
موجودا مع ان المطلق لا يوجد الا في ضمن المقيد مساغ ولما تحملوا في حصص عنه ولما اصاب بعض المحققين
على الكشف والوجدان فان قيل انهم حكموا بعدم زيادة التعين الاول على الذات فيكون متحد مع الذات
تعالى فيكون هو الوجود فيرفع الخلاف ولذا قال في النصوص حقيقة الحق عبارة عن جهورية علمه نفسه
من حيث تعينه في تعقل نفسه بان قد توجد العلم والعالم واحلوم قلنا الاشك ان التعين الاول اعتبارا
من اعتبارات الذات المطلق وتعين من تعيناته مقيدا بالخصوص الذاتى فلا يكون وجودا بحد ذاته
بعدم زيادة على الذات فالمراد بنفى الزيادة نفى وجوده في الخارج فالوجود في الخارج انما هو الذات
المقدس ليس الا وهذا التعين انما هو في العلم والملاذاته لم يدخل في حيطه العلم شئ سوى الذات العلى
من الصفات والاضافات المتميزة ولا يلزم من شئ منها الاتحاد ولو سلم فلا يلزم من اتحاد شئ مع شئ
جواز اطلاق الاسماء والاحكام المنقطة باحد على الآخر كما في العام والخاص والمالية والعارض على ما
واما عبارة النصوص ففى البيان الحقيقة من حيث التعين والتقيد على ما شهد عليه تلك العبارة وكل ما
في المطلق كيف ولا يكون الذات من الصور العلمية المتعينة وهو باطل فالخلاف باق فان قيل قد طعنوا
لفظ المطلق في تعين اللول ايضا فاجوبه قلنا هو اطلاق عنده التقيد فيكون مطلقا مقيدا واطلاقا
مرتبة للاتعيين اطلاق عن صفة الاطلاق ايضا كما ان اطلاق عن التجرد والتقيد فيكون مطلقا مطلقا
قال المحقق الدواني وجود مطلق اعنى وجود من حيث هو بى شرط تجرد واطلاق وغير آن از عوارض صفات
حقيقية حتى ميدانده وآنرا مراتب اثبات يكند مرتبة اول غيبية هوية استلخ فظن ان الموجودات
في وجوده عندهم انما هو مرتبة لغيره عن الغيب الهوتية والوجود البحت وهو وراى التعينات والتعينات

اعتبارات فيه لان الوجود هو اليقين لا التامين باعتبار محض فحاشا ان يكون مراد هؤلاء الكبار ذلك
 هذا وتحقيق خبره بان طالب اليقين وصاحب النظرة السليمة افاد روح اليقين صاحب و تامل ضايق
 وانصف من نفسه و ادرك ان ذات العدم المقدس لا ينبغي ان يحتاج في وجوده الى غيره و يكون في نفسه غلبا
 عن الوجود و احتياج في ثبوت الى الوجود و ادرك ايضا ان ماهيته و حقيقة سبحانه لا ينبغي ان تكون بمرتبة
 لان الوجود مع كونه في نفسه من المصادر و الاحداث لا ضرورة لنا بالقول بكونه حقيقة الواجب الوجود
 في الخارج بوجوه و اصيل وان نصلح عليه بواسطة عدم احتياجه الى الغير مع ذلك لم يرد الشرع به نحن
 اليه سبحانه ما بهية و حقيقة و ادراك الوجود ثابت بنفسها مستغنية عن عرض الوجود لها و ما يترتب على الوجود
 يترتب على تلك الماهية بذاتها في موجوده بذاتها المقدسة لا بالوجود عينها كان او لم يكن او قولنا موجود
 بنفسه مجرد و تعبیر بقولنا هست لان الوجود امر زائد ثابت قائم به تعالى او عينه فلا دخل للوجود في
 تلك الحضرة العلية المعراة عن جميع النسب و الاعتبار كما لا مجال لعدم ثمة فهو سبحانه غاية نقية
 لا يصل اليه نسبة الكونه خالقا لكلها فكلا النقيضين متساويان عن تلك المرتبة بمقدسه غير متصورين شيء
 حتى تصور ارتفاع النقيضين فلا نقاضة نشيئ بشيئ في مرتبة الذات المعراة عن جميع الاعتبار حتى
 يستحيل ارتفاع النقيضين اذا لا ارتفاع و الثبوت من الاعتبار و النسب المنفية عن تلك الحضرة
 الا يري الى ما افاده بعض المحققين من ان الجسم في مرتبة وجوده السابق على البياض و الابيض و لا
 لا بياض و ليس ذلك ارتفاع النقيضين بل استحالة الارتفاع بما يحجب نفس الامر مطلقا كالحجب
 مرتبة من المراتب فان الامور التي ليس بينها علاقة التقدم و التأخر و المعية ليس لبعضها في مرتبة الآخر
 وجود و لا عدم انتهى فلما سلغ اشغال هذه الامور في المكنت كما ظنك في شان خالق المكنتات تعالى
 و بعد المثل الاعلى افضل هذا الاختلاج في نفق احتياج الذات المقدس الى الغير الى الطلاق لفظا عليه يكون
 مفهومه اللغوي من المعقولات الثابتة و المعاني الثابتة بالغير لو كان كذلك لكان صاحب الشرع
 احق بالتعبير عن ذاته المنشرة بالوجود و الاخبار كما خبره عن سائر اسماؤه و صفاته و كماله و ليس قلبي فاعلم
 غر و بل بذاته العلى مستغن عن عرض الوجود و لم يفرغ على الوجود و يفرغ عليه سبحانه و كذا الى ان

فی سائر الصفات فكما تنفر علیها فذاته العلی كافی فیہ ومع ذلك لا یسمی صفاتاً لئلیة موجوده قائمه بذاته لورود الشرع بها ولما جرى عادة سبحانه بان كلما ثبت فی عالم الحقیقة ان یحیل له النموذجانی عالم المجاز لیسئل به علی حیل الوجود والنموذجی بوجوده بنفسه لا بالوجود فان الوجود لو وجد كان موجوداً بنفسه دون الوجود والکیز فظن الحقیقة فحق لوافق جمیع المتكلمین فی زیادة الوجود علی الذات العنی العلی وعدم كون الوجود وعیناً له ولكن لا نقول باحتیاج الذات المقدس الى الوجود واستكماله بالذات مع كمال نفسه ونرجو ان يكون مراد السلف من زیادة الوجود هو هذا المعنی ان كان من هم ردایة فی هذا الباب لكن الظاهر ان السلف فی هذا النقل انما هو قول المتأخرین من اصحابنا رحمهم الله سبحانه بخلان زیادة الصفات فان المقصود معاصرة لما قاله الخصال ان الحق عز وجل موجود بذاته وصفاته بسبعة بل الثانیة موجودة بذات الحق تعالی دون الوجود فالوجود كما هو منزل عن مرتبة الذات المقدس كمنزل منزل عن صفاته الحقیقة فلما لم یخلل فی حضرت الذات المقدس والصفات العسیة وجوده لم یخلل وجوبه ولا امکانه اذا الامكان والوجوب نسبة بین الماهیة والوجود فثبت لا وجود ولا وجوب ولا امکان فمن هذا التحقيق انفس اشكال صعب یورد علی الصفات الحقیقة بانها اما ممكنة لذواتها او واجبة فعلی الاول یزعم حدوثها لان كل ممكن حادث عندهم والیضایلیزم جواز انعكاسها عن الذات فیلزم جواز الجحش بعجز تعالی عن ذلك وعلی الثانی یزعم تعدد الواجب لذات المتانی للتحسید قال شیخنا واما هنا الامام الاربانی والمجید واللائع الثانی فذاته تعالی وصفاته سبحانه فوق هؤلاء الثلاثة المنحصرة غایة ما فی الباب او التصور ذواته متعينة وتعلقت صفاته سبحانه بالوجود والاعتبارات اذ لا سبیل الی الله لکن عرض الذات سبحانه فی الوجود والتصور فی الظلی الوجوب لما هو المناسب واللائع لثانی تعالی وعرض صفاته سبحانه بالوجود والذاتی الامكان لما هو المناسب لاحتیاجها الی الذات فذاته تعالی وصفاته سبحانه فی حد نفسها فحق مرتبة الوجوب والامكان ان یل فوق مرتبة الوجود والیضایلیزم باعتبار الوجود والتصور فی الظلی الوجوب فیاسبب الذات تعالی امکان بذاته الصفات تعالی وتقدرت فالصفات تعالی من حیث الوجود والیضایلیزم لا واجبة ولا ممكنة بل محلی فوق الوجوب والامكان باعتبار الوجود والذاتی ممكنة ولا یزعم من هذا الامكان ان الوجود لما لم یس لذواتها

كما ان الكمالات بل الوجود وانما الظلية ويتناسب هذه المعرفة ما قاله ارباب العقول من ان الكلية والجزئية
 تعرضان للماهية باعتبار خصوصية الوجود والذهني فلما يوصف بها الماهية حال الوجود الخارجي فخر في الوجود
 في الخارج مثلا قبل التعقل ليس بجزئي كما انه ليس بكلي بل عرض له الجزئية بعد الوجود والذهني الظلي بل
 نقول جميع النسب والاضافات والاحكام والاعتبارات التي تحمل عليها تعالى كالالوهية والربوبية
 والاولية والازلية غير الصفات الثمانية الموجودة انما يصدق عليها بانه باعتبار التصور والتعقل
 والافان ذات من حيث هو غير متصف بصفة ولا يسمى باسم ولا يحكم بحكم فصاحب الشرح تعالى انما يطلق
 على ذواته اسما واحكاما باعتبار التناسب والتشابه لتكون في مرتبة الى افهام المخلوقات ويكون التكلم معهم
 على قدر عقولهم كما يقال لزيد الموجود في الخارج بدون ملاحظة وجوده الذهني انه جزئي على سبيل التشبيه
 ولمنظية يكون حكمهم بالجزئية النسب واشبه من حكمهم بانه كلي فكذلك الحكم بالوجوب والوجود على الذات الغني
 العلي اولى وانسب من الحكم بالامكان والاشناع والافلا يصل الى جناب قدسه تعالى وجوب ولا وجود
 كما لا يليق بجناب تنزهه تعالى امکان واستناع فافهم هذه المعرفة الشرفية القدسية فانها اساس الدين
 وفلاصة علم الذات والصفات تعال وتقدس والتكلم بها احسن العطاء ولا واحد من الكبر والاشارة
 بجانها النسب بهذه المعرفة والسنة من اتبع الهدى وما افاده شئى واما هي قدسنا السر بجانها بسره السام
 ان الصفات الحقيقية موجودة في مرتبة الذات ولم يحصل من اثباتها تعين وتنزل في تلك الحضرة العلية
 ومع كون الصفات غفائس لانها من المنة رتبة في حضرة الذات لم يحصل منها مرتبة اخرى فحكمها بممتازة
 عن احكام سائر الازمان والتفصيلات لان مرتبة احدنا ممتازة عن مرتبة الاخرى فمرتبة التفصيل
 دون مرتبة الاجمال والذهني مفتود في تلك الحضرة المقدسة والتفصيل غابت في مرتبة الاجمال ثم
 بالذات والاشارة والافلا في الوجود والذهني والخارجي انما هو في مرتبة الامكان فلا مجال في تلك
 الحضرة العلية والاشارة والافلا في الوجود مدخل ثم فالوجود والخارجي والعلمي فمرعه هذه المعرفة
 تشبهت بجميع ما سيجي وما ذكرنا في تحقيق الوجود وغيره واثبات الصفات مع كون الذات المقدس
 لا يفتقر الى صفات العلمية امور ذوقية كشفية وما يورث في اثباتها من قبيل التفهيم على البيهات

التي لا مسلخ للبحث فيها والعلم الواجب المتعلق بتلك الصفات في تلك المرتبة المقدسة شبيهة بالعلم
 الخصوصي كعلمي سمانه بذاته العلي وكما لا اله الا الله في الذات وتلك الصفات مع زيادتها كما ان النفس
 العالم وحضورها كحضور نفس العالم فمن ههنا ذهب جم غفير من الصوفية العلية الى عينية ههنا ذات
 الواجب تعالى ونفي غيرتها والكمال الموافق لذات علوم الانبياء على اجمعهم عموما وعلى افضلهم خصوصا
 الصلوات والبركات والتحيات والمطابق للآراء اهل السنة والجماعة شكر الله تعالى سعيهم ان يسلب
 عينية ههنا مع القول بنفي غيرتها ويقال لاهو ولا غيره ولا اقلنا ان علمها شبيهة بالعلم الحصري لعدم عينية ههنا
 ولما لم يتزعم منه صوره وحضور انفسها كما ان كان من قبيل العلم الحصري ولا يتزعم من ههنا
 ارتفاع التقيضين لان اتحاد الزمان والمكان شرط في حصول التناقض ولا ينفي تلك المحضرة زمان
 ولا مكان فلا يتصور التناقض وما يتصرف في لفظ الغير ويراد بالغير الغير المصطلح فانظر الكشف في معنى هذا
 التخصيص في معنى الغيرية بما هي معنى كان فان ارباب الكشف يجدون بالذوق والفراصة لصحة المقابلة
 من شكوة اللبنة ان الصفات كما انها ليست عين الذات لزيادة ههنا ليست غير اوان كانت زائدة ههنا
 نسبة الثانية في معنى تلك المحضرة تنقض قاعدة ارباب المعقول ان الاثنان متسايران اذا عرفت
 هذا فاعلم ان هذه المرتبة المقدسة التي هي مرتبة الذات مع الصفات الحقيقية تعالت ونقدت ظهورا
 في المرتبة الثانية بلا تغير وتبدل في تلك المرتبة مرتبة الوجود الذي هو خارج محض والكمال صرف وليس لشي غير الوجود
 قابلية منظرية جميع الكمالات بطريق الظلية ولهذا ان تعلق علم تلك المرتبة المقدسة وانزع كماله
 اول شيء يتزعم منها محض الوجود والكمالات الباقية له وهذا ذهب جماعة من الصوفية العلية بمنزلة
 الى عينية الوجود والذات المقدسة وتصوره مع كونه تعين بالاعتقابين بدتوت هذا التعين بوجودي
 وراء العلم والخارج لان الوجود الخارجي في العلم من قسم مطلق او وجوده مرتبة المقسم فوق مرتبة
 الاقسام محضرة الوجود من حيث هو سابق على كل الوجودين والذات وجوده خارجي ولا ذهني على
 ما هو محضرة الوجود جامع لطريق الظلية لجميع الكمالات الذاتية متعينة اجمالا وتخصيصا بالاجمال
 تعين اجمالا والتفصيص كما تعين ثلثان فقيمية اجمالا وجودها تعين اجمالا بالذات تعين اجمالا

و فی مرتبة تفصیل الوجودات بالکمالات و ظهرت الصفات فأول شيء ثبت في تفصیل الوجود الحيوة
 التي هي أم جميع الصفات و هذه الصفة كما نأظر بصفة الحيوة التي لما ثبتت في مرتبة حضرة الذات المنيرة
 و يصدق في احتمال الوجود لا غير و هذا الظل لما كان شوبة في مرتبة هي و دون مرتبة الذات تعالى يصدر
 في احتمال الوجود لا يصدق لا غير بل كان مغاير للذات الحق عز وجل و كذا حال سائر الصفات لتعال
 و بعد صفة الحيوة ظهر صفة العلم ثم الصفات الأخرى من الإرادة و القدرة و غيرها و العلم مع كونه جزء من التعین
 الوجودی و حصته من حصص جميع الصفات و الصفات الأخرى استغلا لما كانا جزءا من صفة
 العلم لان هذه الصفة نوع اتحاد مع موصوفها ليس بغيرها بالاتحاد و اذا العلم قد تجرد مع العلم لمعلوم
 القدرة لا يتحد مع القادر و المقدور و كذا الإرادة و السمع و غيرها لا يتحد مع الموصوف و بصفة العلم
 بما معينا اجمال لا يظهر فيه الصفات متميزة و تفصیل نظرية الكمالات متميزة كما للوجود و لا اجمال الحكم
 في رؤية تفصیل الحكم محيطا فمن هنا انفع ما قد يورد ان تميز الحيوة عن سائر الصفات انما هو في
 تميز العلم الذي يسمى بالواحدية و اما في مرتبة الاجمال فلا تميز هناك لصفة من الصفة الأخرى فكيف
 يتقدم الحيوة على العلم الجمل على ما وقع في عبارات شيخنا و اما مناقس سره العجب من هذا المعترض كيف
 ان اطلاع طائفة غير مسلم عند الفهم حجة عليه و امثال هذا من عدم الاطلاع على حقيقة مذنب الخصم
 و اما تلاصق فيجعل اعتراضا و قد عرفت ان التميز الحاصل لصفة الحيوة في تفصیل الوجود بعد انما جاء
 في حضرة اجمال سابق على العلم الكلي و التفصیل في الحاصل ان هناك تفصیلا ان تفصیل الكمالات للمدنية
 في اجمال الوجود و الحيوة هناك مقدم على العلم بوجهية و تفصیل في حضرة العلم بما ندرج في اجمال و الحيوة
 سابقا و خرج العلم فالعلم الحاصل مسبوق بالحيوة و المحيط سابق عليه و انت خير بان صفة الحيوة المسبوبة
 من العلم ليس في الحقيقة صفة الحيوة بل صورة علمية لتلك الصفة صفة الحيوة سابقة على العلم البتة و متناهية
 في سبوقه بالعلم و قطع النظر عن جميع ما ذكرنا فقدم شأن الحيوة على شأن العلم مما لا يحتاج الى
 دليل و تنبيه عند ذي نظر سليم من هذا الشئ و اما في قدرنا المدعى به في موضع آخر ان حقيقة
 الحق و الحقيقة الحية على نية المسلموة و السلام و التحيه هو التعین و انظر و انجي و الحبيب سبأ النور

ومشأ خلق المخلوقات توردني الحديث القدسي كنت كسرا خفيا فاجبت ان اء في خفاقات الخلق لا عرف
فلولا هذا الحب لما اوج بوجوده اصلا فنه بساطة لولاك لما خلقت الاقلام اذ في ردة لما ظهرت الروقة
وهذا الحب مركز ومحيط فالمرحلة حقيقة لمحمد صلى الله عليه وسلم ومحيط الدائرة التي هي كالنخل لذلك المركز والمحطة
حقيقة لابرارهم الخليل ومبدأ التعية على بنينا وعليه الصلوة والسلام وجاز ان يكون الخلة تعينا ثانيا
لكن في النظر الكشفي هذا المركز والمحيط تعين واحد والتعين الثاني في النظر الكشفي التعين الوجودي الذي ظهر
بعضوان اصله الذي هو التعين المحبة قبل ظهور هذا الاصل فان قيل حب قرع الوجودا فالحب والوجود
لا يتصور فكيف يكون الحب اصلا للوجود قلنا قد سبق ان الحق جل سلطانه موجود بنفسه وصفاته الثمانية
تعالى موجودة بذات الحق ولا دخل للوجود ولا للوجوب ثم بل الوجود والوجوب من الاعتبار
المنفردة عن تلك المحضة فاول اعتبارا لظهور الايجاد العالم الحب ثم الوجود الذي هو مقدمة الايجاد لان
لذلك المرتبة المقدسة بدون بدين الاعتبارين غناء ذاتا عن ايجاد العالم ان الله تعالى عن العالمين
وان شئت تفصيل الكلام في هذا المقام وتحقيق المرام على التام وان تعرف حقيقة مقام الخلة والوجود
فعليك الكلام التام غوث الانام شيئا وقبلتنا جزاه الله سبحانه عنا خير الجزاء واعلم ان التعين العلمي الجملي المذكور
سابقا هو الذي سمي الشيخ واتباعه قدس اسرارهم بالوحدة والتعين الاول والحقيقة المحمدية وبقولنا
هو واسع التعينات وهو مشهور الكل هو التجلي الذاتي ولمقام التوحيد الاعلى ومبدأ وهو ممتد الاعتبار
ومنبع النسب والاضافات الظاهرة في الوجود والباطنة في عرصة التعقلات والاذبان والمقول فيه
انه وجود مطلق واحد واجب ويقولون اطلاق اسم الذات على الحق تعالى لا يصدق الاعتبار بدين
ووراء مرتبة الالاتين والوجود المطلق فاقول ليت شرعي كيف حكموا يكون صفة من صفات تعين الذات
المعراة عن النسب والاضافات بل للظن ان يقال ان هذا التعين تعين صفة العلم وظهورا في مرتبة
الثانية والصفة في الحقيقة غير الموصوف ولا ينبغي ان يقال ان تعين الذات بهذه الصفة لان الذات
لا تعين بالصفة وايضا به المعقول قالوا في علم الشيء بالوجودان المعلوم هو الوجود فبالنسبة الى ذات الشيء

یتحقق بالجل وقد تحقق بانقران هذا التعین حصه من حصص الوجود التي تميز تعین فی تحصیل الوجود
لكنه اجمع المصنف هو سبق لصفة الحيوة والحيوة تسبق بمرتبة الوجود والاحمال والتفصيل والوجود سبق
بالخلق والخلق مسبوقه بالحب والحب تعین اول واعتبار بهن فالتعین العلمی الجملي منزل عن التعین الاول
بسته مراتب وعما فوقه سبع مراتب وما ينبغي ان يعلم ان ليس معنى التعین عندنا ان الحق عز وجل منزل
نصارحبا ووجوده ابل معنى التعین الصدور لانه الحق بالثبوت والانساب بلسان الانبياء
على اجمعهم عموما وعلى فاتهم خصوصا الصلوات والتسليمات والتحيات والبركات

مکتوب هشتاد و ششم بمولانا محمد حنيف در حصول نسبت
قيوميت وحصول بهره اصالت و محبوبيت ذاتي وكمال انفعالي

الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى اخوي اعزني مولانا محمد حنيف از بن مسكين ضعیف بعید
از مطالعة دعا وسلام معلوم نماید دران هنگام که حضرت مجدد الف ثانی قدس الله سبحانه و بیهوده
در ویش را از مخلصان خود بخت قیومیت نواخته و باین امر خطیر فرارزش ساختند آن در ویش را
در نکوت طلب داشته فرمودند که علاقه ارتباط من باین مجموعه همین محال قیومیت بوده که آنرا
بجو عطا نموده شد و مکنونات بشوق تمام بتور آورند و الحال سبب ماندن نمود درین جهان فانی
نمی یابم و ادای قرب از حال خویش باین جهان پریش فرمودند آن در ویش را در ویش با وجود آنجا
بهشایت مسطور و مکر کباب و دیده پر آب گشته با کمال الم فاندوده در خود فرو رفته نه زبانش را
یا ای گفتن مانده و نه سامعه را تا به تن چون آنحضرت این تلخین را دران مسکین بطالع نمود
از وی نهایت کرم فرمودند غم مخور که شسته آید سبحانه و عینین جاری گشته است که یکی را بخود پیوندد
دیگر را بجایش می نشانند و از کمال تملطف عبارت آن عزیزند که در نغمات می آرد بر زبان مبارک
را ندند که پیغمبر اصلي الله علیه و سلم پای در کشیدند و بیک پای او نشست و بیک پای او در کشیدند
و بیک پای او نشست و بیک پای او در کشیدند و عثمان را پای او در کشیدند

علی بجای او نشست آن درویش چون در خود هیچ گونه قابلیت انیمینی نیافت و نیز الم مذکور در خاطرش
 مکرر بجنبه لایانم کین متوانست کشود و اموری که اشکاف آن ضروری بود در میان نیاد و در این
 که چون آنحضرت فرمودند که اشیا بقیومیت تو راضی تر و خوشتر اند از قیومیت من نیز لم آنرا نتوانست
 جرأت نمود که پرسد خوش گفت **و** دوشی گذشت باز فکری حکایتی بر ای خاطر خراب ندان تو
 بسته بود همچون اندوه آن دلش بیش از پیش دیدند فرمودند در ارتحال من گونه حملتی هست اما
 بهیتم که چه علقه در میان است متوجرگشته بعد از لمح فرمودند که تا ایام وصال من قیام تو با من بود
 و قیام افراد عالم با تو این مقوله گونه تسلی ده خاطر حزین آن مسکین گردید بعد از این ماجری بسکین
 و سه ماه چند روز کم واقعه آنحضرت رو نمود و چنان گفتگو و عشرت آردی ذی الحجه سینه یکزار و سی و دو
 بود و در ارتحال آن بادی کمال است و هشتم صفر سینه یکزار و سی و چهار بود پیش از غایت این خلعت
 برده یازده سال که آن درویش در آن هنگام در حوالی چهارده سالگی بود و بعضی اشرف رسانیده بود
 که من از خود نوری می یابم که تمام عالم از آن نور منور است و آن نور از هر ذره از ذرات عالم سارست
 چون آفتاب اگر آن نور فرو رود و عالم ظلمات است آن عالم حضرت ویرا بشارت داده فرمودند که تو
 قطب وقت خویش میشوی و این سخن از من یاد دار بهر ساصل سخن رویم و گویم که قیوم درین عالم
 حق است جل و علا و نائب مناب او قطب و ابدال در دایره ظلال و مندرج اند و افراد او تا در محیط
 کمال او مندرج افراد عالم چه بوی روی دارند و قبله تو هر جهانیان اوست دانند یا ندانند بلکه قیام
 عالمیان بذات اوست چه افراد عالم چه که مظاهر اسما و صفات اند ذاتی در میان شان کائن نیست
 بگی اعراض او و اوصاف او و اعراض او و اوصاف او از ذات و جوهر چاره نیست تا قیام شان بآن بود
 عاده اند بار نیست که بعد از قرون متطاو و عارفی نصیبی از ذات ارزانی داشته و میرا ذاتی خطا
 می فرمایند که کبر نیابت و خلافت قیوم اشیا میگرد و و اشیا بوی قائم می باشند باید دانست که حصول نسبت
 قیومیت سیچکس را تا نصیبی از اصالت نداشته باشد میسر نیست آن عالم حضرت متعالی منقبت
 درویشی را که بجهل نسبت قیومیت بشارت داده بودند و بیز ثبوت نشأ اصالت و برانیز سر بلند

اگر دانستند غیر خود که هر قدر که نصیبی از اوصالت داری موافق آن نشأ محبوبیت در نهاد تو
موجود است یعنی محبوبیت ذاتی و کمال انفعالی در حق وی نشان داده و ما ذلک علی الله یحیی

کتاب هشتم و نهم منصوص در بیان اموری که ابلاغ آن ضرورت

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی آیه کریمه که در باب کفای اهل کتاب که جمیده و کرا اهل اسلام را دلالت
بکفر و ارتدادی نمودند بطریق تقریض با پنجاحت فرستاده بودند و خود را بنعم خود مسلمان در حق قرار داده
و طریقت ثانی را قریبین بهود و ابلیس لعین در اغوا و اضلال ساخته بودند انجا سید حبیبنا الصدوق هم اول
شما مسلمان و در جرگه درویشان خود را میکشید یکی شمارا یاد دیگر را از راه حق مانع آمده ایم ازین باب
حرفی هم در میان با شما نیامده است بهتان را هم حدیث و در صحبت ما مرتد و گمراه و کافر گشت و نیز
ازین اغوا و دلالت باید تا دعوت و ارتداد و شریعت است یا غایت دارد و در اقلیت که عبارت از خروج
است از اطاعت محلیت شیخ چنانکه مقرر است اول خود مراد نیست و اگر مراد از ند چه چاره است ماندن
که در قطع بقیه باشد که نصیب وقت است معلوم شریفست که ما در آن وقت درین دیار بودیم پس فرمودیم
معلوم نیست که دلالت کننده باین ارتداد که بود و گناه آن بر ما بسن معقول نیست دیگر ازین باب مقدّمه
غیرت یا غیره که لازم در طریقه صوفیه علیه است بیچ در میان نیامده است و شما دو مرتبه است که برای
بجنگ میکنید و ایند امیر سانیای دل اونی مسلمان چه نتیجه دارد و فکیف ایازی اهل حقوق از غیرت خدا که
جل سلطان نموی رسید که قفسه خفته بیدار میکنید این قدر بدانید که مقبول یکی مقبول همه و مرد و یکی مرد و همه
از یکجا قطع نموده بوس ترقی و وصول را از خاطر شریف بدکنید چه نید رواست که اندام است در این صورت
کشانش و ترقی روی نماید اما از حقیقت و معنی آن بی بهره است شیطان دشمن قوی است از کفر آن
به یکس امین نیست فالحذر غم الحذر غم در جاس و دیگر است که کشانش و ترقی بران نفع است
فالحذر غم الحذر چون شما سلسله حبیبانید بیلین قد گفته شده الا اموار هم دیگر در پیش است نوبت
بانتسب خفته و نوشن نمیرسد و نیز حقوق با شما نیامده است متعنی بود که یک فیه ابلاغ حقیقت کاغذ آید و سلام

مکتب هشتاد و هشتم بمولانا محمد حنیف در بیان معارف

اقربیت و تفصیل سیری که درای آفاق معانیست و وقایع فنا و کشف سر فلک به مجر و حیرت و طریقت
 علیه آنحضرت سلمه الله تعالی انحمد الله و سلام علی عباده الذین اصطفی سعادت آثار اخروی مولانا
 محمد حنیف ازین مجرای ضعیف تفسیری نموده بود و بتقریب حل آن سطرهای چندینی فرموده گوش
 هوش استماع نمایند قال عزیر بن قائل و نحن اقرب الیه من جبل الوریذات حضرت واجب الوجود
 جل سلطانة و همچنین کلمات ذاتیه او تعالی از بنده به بنده نزدیک ترست پس سیری که باین مراتب
 متعلق شود و درای سیر آفاقی و سیر انفسی باشد و نیز درای جذب و سلوک بود چه سلوک سیر آفاقیست
 و جذب سیر انفسی سیر آفاقی را بقدر و بقدر فرموده اند و سیر انفسی را به چند قرب در قرب گفته اند لیکن
 آن قرب غلی است ازین قرب و اتحاد باید گذشت تا معالما اقر بیت روی غاید و چنانچه زوال علم
 حصولی همشیا که عبارت از فنا ی قلبی است بی نامی سیر آفاقی ممکن نیست و بی شروع در سیر انفسی
 میسر نمیگردد زوال علم حضوری شخص که بذات و صفات او متعلق است و فی الحقیقه زمانی نیست
 بانهای سیر انفسی و دخول در مراتب اقر بیت مربوط است و در سیر انفسی علم حضوری عارف به
 چه انفس درین موطن بعنوان حقانیت پدیدست و از فید آن تمام رهایی بمحصول نرسیده است
 تا وصول بمطلوب حقیقی پیدا آید چه مطلوب بموجب که میسر سابقه و درای انفس است و آنچه در انفس
 نمودارست از آیات داله است چنانچه قرآن مجید بآن مشعرست مستقیم آیات خانی الآفاق و فی
 انفسهم حتی یقین لهم انه الحق و چون علم حضوری علین عالمست تا چار بزوال آن زوال انفس
 عارف خواهد شد و اثری از وی نخواهد ماند و زوال علم حضوری باین معنیست که علمی متعلق بذات
 عارف داشت از آنجا کنده بواجب تعالی متعلق شود و حاضر در آن موطن حق باشد بجهان
 ذات او بیا نش آنت که هر کمالی که در ممکن نمودارست همه مستفاد و مستعار از ان مرتبه و جویست
 تعالی از وجود و حیوة و علم و قدرت و امثال آن و ممکن این کمالات را از خود نمیده خیانت

و امانت نمود هاست چون عارفی را محض فضل و کرم باین دید عاریتی بنوازند مرآتیه تواند بود
 که حکیم ان السید یاکرم ان تروک الامانات الی اهلها امانات را درست بابل امانات بسیار و چون علم
 حضور می آید بر تو میت از حضور ذاتی مطلوب این حضور بآن حضور ذاتی محض خواهد شد و رنگ سائر
 کمالات که باصول خود محض میگردد درین هنگام عارف خود را خالی محض نماید و بعد صرف محض
 خواهد دید که در خود احساس نماید و توحیفی یافتی بود و نیز حضور می بعد از محقق اصل اگر یافته است
 از خود بخود دست را اگر حضور است هم از خود بخود همان الحاد است ادا قورن بالقیم لم یبق در اثر در نیو طن
 که موی تنای نفس است بر وجه کمال اطلاق کلیه انا از عارف زائل میشود و عارف از خود با نفیست و از تعبیر
 زیرا که بعد از غفلت نفس که مورد کلیه انا بود انا را موردی نماند که بران اطلاق یابد یا نه یا نه یعنی که انا بر حق اطلاق
 شود و خود را حق بیند که خودی در میان نمانده است و امانیت برکنده و آنچه حضرت ایشان قدسنا الله عنهما
 بسره الاقدس در بعضی از مکتوبات جلداول زوال کلیه انا را از سکر نوشته اند فرموده که در صحوا مثال این
 سخنان متصور نیست و نیز نفسی نوشته اند بلکه در فحاشی چه بگوید که سلوک تمام بآن منضم نگشته است زیرا که درین
 موی مورد کلیه انا هنوز بر جا است لیکن بحیث غلبه محبت که نشان سکر است متوجه گشته است نه زائل حکم بزوال
 آن نمودن محض سکر است اگر بصحوا آید مورد آنرا در حکم بزوال آن نماند که تمامی آن سر تمامی دلایست
 صفی است پس برین تقدیر و کمالات دلایست صغری که بعینه نفسی مربوط است است کلیه انا نیز از در کمال
 امتناع بود و محالی که درین مکتوب بیان آن بیرون از کمالات و ولایت نبوی است که بفرای آفاق و انفس
 متعلق است حقیقت فنای نفس در اینجا متحقق است و در نیو طن مورد کلیه انا از پنج برکنده شده است
 بعد از آن صورت غار فنا و بقا و صحو و سکر و اکیسان است و الاصل لایعود و آنکه نفیست حقیقت فنای
 نفس و اینجا متحقق است زیرا که فنای نفسی بجله در ولایت صغری نیز محصل می پیوندد لیکن کمال آن
 درین مرتبه تنها فیه تحقیق آن در کمالات جلالتی تفصیل سپهری است و چون عاشق بچاره خود را سزاوار
 در و در دنیا یا به و خودی را ترک بیند و از امانیت پاک گشته بری گزیند تواند بود که مستحق از روی فضل
 اود حاکم بجزیب از اود الاحسان الالاحسان آن گم شده و از خلوتگاه انامی خود جدا بدو عاشق صفا

از ہمدردی تا فتنہ چھو و در جرم خاص کو بہرہ قصود احکاف گزیند نہ بدان گونه کہ عاشق مدین مشوق شود
 خیال کج ہر آنجا و شناس کہ کسی کو در خدا گم شد خدا نیست بہ ویرین موطن از عاشق در رسد
 اثر حق نیست معشوق است کہ خود بر خود جلودہ گریست و عاشق را از میان ہر ہشتہ سوال ہر گاہ علم
 حضوری عین عالم باشد و آن علم بعد از کمال با صل خود کہ علم حضوری واجب است ملحق میسرود
 و مقرر است کہ محقق ہر کمال با صل خود کائنات نہ با سری کہ مبائن اصل آن باشد لازم می آید حقیقت
 ہر شخص مبدء تعین او علم بود و حال آنکہ صفات دیگر نیز مبادی تعینات خلقات است چنانچہ بطور حضرت
 ایشان با قدرنا اسد برہ الاقدس تکوین مبدء تعین حضرت آدم ص و کلام مبدء تعین حضرت موسی
 و قدرت مبدء تعین حضرت عیسی علی نبینا و علیہم الصلوٰۃ والسلامات و جمعی کہ داخل دلائل
 این ہرگز گویان اندر مبادی تعینات شان جزئیات این صفات اندر جزئیات جزئیات این صفات
 علی تفاوت الدرجات جواب حقیقت محمدی علی مصدہ بالصلوٰۃ والسلام و التوحید چنانچہ مقرر اند
 طایفہ است اجمال حضرت علم است و حقائق سائر خلقات تفصیل این اجمال است پس نظر باین معنی توان گفت
 کہ حقائق جمیع خلقات علم است چہ ہمہ خلقات بطور تفصیل آنحضرت است علیہ و علی آلاء الصلوٰۃ والسلام
 غایہ مافی الباب آن حقیقت جمعی را در مرتبہ تفصیل حصص لایحصی است باندرہ کمالات مفصلہ علم کہ
 در حضرت اجمال اندراج و اندماج داشتند پس حقیقت ہر شخصی انشا خاص سوای آن و علیہ و علی
 آلاء الصلوٰۃ والسلام حصہ بود از حصص علم کہ بہ تعلق علم در مرتبہ تفصیل کمالات مند جبہ اجمال
 حاصل گشتہ است مثلاً مبدء تعین حضرت ابوالبشر علی نبینا و علیہ الصلوٰۃ والسلام حصہ است از علم کہ از بق
 آن بصفت تکوین کہ در اجمال مندرج بود بحصول پیوستہ است و علی ہذا القیاس سائر الحقائق لکن چون
 نیز میان حصص و حقائق بآن کمالات نسبت حقیقت ہر شخصی مسمی بکمالی از ان کمالات نسبت خاص
 بآن شخص دارد کہ سبب تمیز او شدہ است نمودہ اند پس علم اشرف صفات شد و برکات آن شامل جمیع
 موجودات آید جواب دیگر آنکہ اتحادی باشی مسئلہ ہم آن نیست کہ شی اول حقیقت شی ثانی باشد چنانچہ
 خاصہ بابا بہ نسبت اتحاد است با آنکہ از عوارض است اگر گویند برین تقدیر کہ علم ذات و حقیقت انسان

نبود حقائق جمیع موجودات را تفصیل حقیقت محمدی گفتن چگونه است باید که حقیقت محمدی علم است که علم
 دکانیت که اجمال ذاتی تفصیل بود و چنانچه مندرج تحت جمیع از تفصیل ذاتی از آن گشت هر چند شای
 ذاتی آن نیست و معلوم گوئیم که حقیقت محمدی را اجمال و کل هم حقائق گفتن باعتبار اجمال و جامعیت علم است
 مر آن حقائق را با آنکه گوئیم که از بود که حقیقت محمدی عبارت از جمیع کمالات ذاتیه بود که مستحق علم است
 علی وجه الاجمال نفس علم من حیث هو لیکن چون در آن مرتبه علم را از آن کمالات نیز می نیست و غیر
 از محض روانکشاف سحری و روان موطن هویدا و مفهوم نه اندک آن مرتبه را و وحدت گویند و قابلیت محض
 خوانند و نیز علم را با معلوم بطور بیاری از متحققان است و کائنات است اما چار تعبیر از آن حقیقت بعلم
 نموده اند و در مرتبه تفصیل همان کمالات متمیزه حقائق سائر اشخاص اند و برین تقدیر تقابل اجمال
 با تفصیل به اختلاف می افتد و بقیه آن نه چنان و نمیدانیم توجیه است که نزد حضرت ایشان مافوق سنا شده
 سبحان لیسره الاقدس حقیقت محمدی اجمال تعین و وجودیت یا تعین علمی از آن بمراتب
 پایاست چنانچه تحقیق آن در جای دیگر ثبت یا نه است اگر گویند که کلام بعضی اکابر ناطقت با آنکه علم
 حقیقت انسان است چنانچه نوحی لوی قدس سره فرموده مصرح ای برادر تو همین اندیشه باطنی و از
 حضرت ایشان نیز بعضی اوقات مثل آن مسموع گفته گوئیم که از بود که این اکابر بسبیل تجر و مبالغه فرموده
 باشند یعنی محوره در تو همین فکر و اندیشه است باید که آن در غیر مطلوب حقیقی مصروف نبود بلکه تمام مصروف
 آنجناب مقدس در تحقیق درین مقام است که حضرت ایشان ما فاده نموده اند و چنانکه فرموده اند
 ازین بیان لازم آید که در علم حضوری هم صورت معلوم با وجود حضور نفس معلوم کائنات است که حاضر نفس
 معلوم حاضر نیست اعتباری و روی راه یافته است که از نفس بصورت آورده است فهم هر کس نیست
 نه رسد به ذات بخت واصل نشود و بوصول بچونی این دقیقه را دریا بفضل الیخیری برادر حل آنجا ازین
 استفسار نموده بودی که سبب چیست که در طریق حضرت ایشان با قدس سره نسبت جعل و جبر غالب است
 نه ضروری اندیشه تحقیق سابق لوح گشت زیرا که نسبت آنحضرت و رای تافان و انفس است و باقی
 متعلق و بالا گفته است که مبالغه نیست بعلم حضوری تعلیق دارد و بعلم حصولی و معلوم است که یافت

و التذافر و علم حصولی است نه در علم حضوری بیکس ششیده که از یافت و حضور خود ملتذ باشد در علم
 حضوری اگر یافت و التذافر دست ناز قبیل یافت و التذافر متعارف است یافتی است مجهول الکسبیت
 لهذا اگر کسی خواهد که بر احوال خود اطلاع یابد و کمالات ذاتیه و صفاتی خود را بداند محتاج بتصور ذات
 و صفات خود خواهد گردید و بی آن بی ذرات و صفات خود نخواهد بود و خود را از خود ناقد خواهد دانست
 انیس که بد و برین عادت کرده است حضور ذاتی را علم نمی انگارد و تا بد که او از مزیلت نداشت باشد
 هر چند که مزیلت در تصور بود نمی تواند دریافت اگر گویند که در معایه اقربیت مزیلت و مباینت کائن
 چه اقربیت ششینیت را میخواند اتحاد است که مزیلت نذر داز ششینیت بر سبب پس باید که سیر نفسی مقصود
 بعلم حضوری باشد که اتحاد و درخ و و گالگی در آن موطن صورت می بندد نه در معایه اقربیت که در اتحاد
 و انفس است بی مزیلت مقصود نیست گوئیم چون شهود در مراتب انفس نلی از طلال مطلوب است و آیتی
 از آیات و الاوانا چار تصور و شهود آن حضور و شهود مطلوب نبود هر چند صاحب سیر انفس آنرا غیر مطلوب
 نداند اما فی الحقیقه غیر نیست پس نسبت باصل مطلوب علم حصولی باشد چو حضور ظل حضور اصل نیست بلکه نسبت
 بآن شهود و در مراتب انفس نیست نیز علم حصولی کائن است چه مرات را با به رتی که در آن ظاهر است
 نسبت حصول است نه حضور هر چند در وقت شهود و صورت ظاهره مراتب شقی است و شهود نه لیکن
 فی الحقیقه مراتب بر حالت اصلیه خودست زوال آن در نظر است و پس ارتفاع آن در شهود است خطا چو قلب
 حقیقت محال است و تنقید مطلق گشتن محض خیال قدر معایه اقربیت حکم بمزیلت و دوری نمودن از
 احکام و هم است در رنگ مزیلت صورت منفک شد مرات باوی صورت که آن مزیلت نیز همی است
 هرگاه قرب را با دوری مضاد بود و در اتحاد که نیز از افراد و قربیت مزیلت نباشد و اقربیت که ناگزیر است
 دوری و مزیلت مفقود تر باشد هر چند ششینیت باشد اما بقدر مزیلت نبود و این معایه و رای طویع است
 محسوس عقلیه عقل شکل است که باین سرنی بر و کشف صحیح و نور فرست که مقتبس از شکوه نبوت بود باید
 تا ایامی با یعنی حاصل نماید و شرابی ازین شرب یابد و بر تقدیر تسلیم گوئیم مزیلتی که موجب یسر و درک است
 بجان مزیلت است که از راه بعد و دوری پیدا شده است نه مزیلتی که از راه اقربیت متوهم شود که بایست

و درک از نسبت اتحاد هم در مرتبه بالا که گوئیم که تعلیق مسائل اخلاقی و علمی ضروری در بیان حقیقت
 که نفس عارف هنوز بر جاست و علم حضوری او بر پانچ ذلک باصل مطلب علم حضوری دارد و در پانچ
 حاضر است که این محال است یا نفس حاضر را عین مطلب تصور نموده حضور نفس را عین حضور او دانسته
 است که این معامله مناسب سیر نفسی است بلکه آن حقیقت است که عارف از خود محروم شده و از حضور
 ذاتی خود منقطع گشته حضور او که بر توییست از حضور واجب علی سلطان بحضور او تعالی لمحق گردیده
 از حقوق تمام عین حضور را بدو داده و که از عارف و از حضور وی اثری نماند نسبت باطن از در که بعد از توییست
 و بعد از یافت از نسبت علم حضوری که بالا ذکر یافت متعطف تر میگردد و از هر اصل سخن رویم صاحب علم
 حصولی در مراتب قطع منازل وصول و کمال شوق و ذوق است و کشف و شهود خود ملتذ و شادمان
 و همواره در استغراق حضور مستملک و صحبت او جذب بخش و عشق آمیزه و گریه آورده و جدا نگیزد و آنکه معامله
 او در یک اتفاق نفس است از شوق و گریه شده است و از قیاس شهود و استغراق و شهود و درست معامله
 و رای نظر و راقست و کارخانه او بر تر از ظلال چه طور می باشد طلب نیست و نهایت ظن نهایت نفس
 است بیرون نفس ظن نیست هر چند مراتب بعد باشد صحبت شان بعدیه صحبت اصحاب که ارام است
 علیهم الرضوان و صحبت این بزرگواران هیچ شفیقه که کسی نوانچه نموده باشد و غره شوق بر کشیده
 و دم از تجلی و شهود و برآورده ارام این برگزیدگان در طاعات ذوالانعام است جل و علا و فرخندگی ایشان
 در بندگی و تعالی کار اینها و اوام نیاز است و کمال لذت شان و نماز حدیث اخلاقی یا بلال و حدیث
 قره عینی فی الصلوة شاهد معامله شان است اینجا را باب ظلال را در آخر کا و میرست قدم اول این
 بزرگواران است وصول باصل اینها را مسلم است و حقیقت وجود یافت هم اینها را میسر است و بعد از یافت
 از عالم دیگر است و رای وجود یافت سابق و تر از الجبال تمسها جامه و هی مرقم اسباب و مقام سابق
 اگر وصل است صورت وصل است و اگر یافت هم صورت یافت چه علم حصولی بمنزله نظر علم حضور است
 تسبیح از لفظ اجل و حیرت که بالا ذکر شد گمان نمی که این باب این نسبت علیه علم نسبت خود ندارند
 خلاصه حقیقت علم و یافت درین موطن ثابت است لیکن چون متبادر بافهام بلکه متحقق نزد عوام که بفضل

ساقی نیست فرو آمده اند علم و یافت حصول صورت معلومت و پس علم حضور می نمود و سلطان گزینا
 علم نیست بنا بران بکثیر از آن معامله بجهل و عبرت نموده می آید و آنجی که دریافت آن نسبت کلامی بی بود
 علم و کمال معرفت مسترس هر چند حاصل بود و طریق دریافت آن نسبت یا بآن گونه بود که حق شناس
 عارفی یا حدت بصیرت نوعی عطا فرماید که حصول صورت معلومت تواند نیز نمود هر چه عقل خفیه بی آن
 نتواند بر دلا بجهل عطا یا الملک الامطایه یا بآن طریق که در صورت مثالی آن معامله حصول الکلیف یا
 و نامایند یا الهام ربانی و یا با علام یا سیر یا غیره معلوم کند یا یقین حصول نسبت بالذاتی که بران نسبت
 پیروند و درک درک نبود و در دست که بعضی را آن معامله حاصل باشد و علم بآن از هیچ راه حاصل نبود
 علم تفحص احوال و مقامات همه را نمی دهند خال خالی را عطا میفرمایند و دیگر از ابعلم و کتابت می کنند
 لیکن این هر دو نفس وصول برابرند تفاوت بعلم و عدم علم است که از قبیل فضل جزئی است و در غیر
 نیز مراتب مختلفه است با بجهل یا آنچه مطلوب است حصول این نعمت عظمی است علم بآن به قدر که بود از قبیل
 محسنات زانده است در رنگ محسنات بدیهی در فن بلاغت و لیکن بذات آخر المکتوب
 الحمد لله اولاً و آخراً و الصلوة والسلام علی رسولہ و آله و اسرہ و علی آلہ السلام و صلبه العظام الی یوم النہام

مکتوب هشتاد و نهم نیز بمولانا محمد حنیف در اشارت بجامعیت عارف

بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات بحجاب اخوی عزمی میرساند احوال فقرا و مستحقین رحمت
 المسئول من الدعوات و استقامتکم علی جادة الشریعة المرضیة و السنة النبویة المعطوفة علی مصداقها
 الصلوة والسلام و التیة و تبتی و دجا لکم الصوریة و المعنویة و الفوز بالسادات الاخریة و الاجابة و التیة
 و الفناء و الانقطاع بالکلیة فاذا تخلیت و فنی حق التخلیة و الفناء و تبتی نوزاد و جلاله بخلی فی
 کل شیء جلالک و صد العالم السفلی و العلوی مرا یا نوزک و بهر آنکه و مظاہر حسنا و کمالک و کنت
 مرکذا و اجمال للعالم الظاهر فی کل شیء خلقیة و اما ما فی الخلق و تمت فی حقک النبیة فانظر الی
 آثار رحمة الله کیف یحیی الارض بعد موتها و السلام

مکتوب نود و یکم بخواجه دینار در عدمیت عارف

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی جابر و الذین اصطفی سادات آثار و بیان و بیار ازین
 سبکین خاکسار و عباد مطاعه فرمایند احوال فقری اینجده و مستوجب حمیت خیریت احیه و در افتاده
 از کرم حضرت و اب جل سلطان نمائت نموده می آید با حاجت قرین با و مکن بچاره که تشدید او از مطلب
 حقیقی جز استمالک و اضحلال نیست و در ادراک کمال او عاجز و قاصرست و چون فریاد نگاه و حدت و آتش
 غیر از انعام و تلافی تقدیر وقت نزار و از دیانت حسن و جمال و تنی و حیران گیرم که بفرم خاشا یا خیر
 که حوصله و طاقت دیدار دارد و دوست که در خلوتگاه الکلیه یا زردانی کمال خود را خود و شایسته و در بزرگ
 انت کمال انبیه علی فک جلال خود را خود ناظر فرموده و از فیض حمد ذات بیاد و شانی علی کمال صفاته خود العارف
 و المعروف و هو الشاهد و المشهود و شایسته بیاید درین بلده گاه خست بصحرا می عدم کشیده و مستی و در فقر و
 از باطل آن حواله نموده و به هم شایسته گشت و شایسته گشت و در عشق تو بی جسم می باید زیست و سلام

مکتوب نود و یکم بشیخ طاهر بدخشی جوپوری در اظهار محبت
حضرت پیر دستگیر خود و محبت اصحاب آنحضرت

بسم الله الرحمن الرحیم بحسب حق سبحانه و ارب قرب و شاد زنی بخشاد و خدمت سادات عارف آگاه
 و در افتادگان و فراموش مناسبت باشد چون بچو بلبر مع احب بهار و ارباطی در بیان ست معیت
 و مندی با نازده آن نیز ثابت است ایدست که تداوی ایام غارت فتوری و نیست سابق بنار و بلکه
 اگر از باطنی مذکر می زگرده و چنانچه متوقع زود است نسبت مستطوره نیز نیاید تر شود و پیش از پیش
 گروه این فقیر را بجا است که بشرف خدمت و پایکوب حضرت قطب الحقیقین قدوة و اطالبان حضرت
 ایشان شرف گشته اند محبت علییه است و در نظر عالم جلال کسی نسبت نازند چنانچه محبت علوی
 محبوب و دشمنان از آن بی نشان دارند و به این محبوب بنگاه غیبت او خصوصاً انجایت محبوب و مرغوب اند

بسم الله الرحمن الرحيم بعد و سلام علی عباد الله الذین اصطفی خدام مغارف و نگاره اذین شکسته آواره
 دعوات شتاقانه قبول فرمایند مصرع از هر چه میرود سخن و دست خوشترست بد سوال فنا نسیان
 مایه است و زوال علوم است با سر پاپس بر تقدیر حصول فنا اگر علم بقضای خود دارد فنا حاصل نیست
 و اگر علم ندارد چگونه داند و گوید که فنا حاصل است چنانچه ارباب فنا از ان خبر داده اند جواب بعد مضی
 حالت که در خواهر و است که فنا حاصل گشته است و از ان خبر خواهد کرد و بر تقدیر دوام فنا چنانچه چنان
 حضرت ایشان ماست قدسنا الله سمانه بسره الاقدس گوئیم برین تقدیر بقا لازم نیست و درین
 فنا باقیست و درین بقا فانی نیست پس درین موطن صفات و افعال عارف از خود فانی گشته
 بصفتها و افعال عجمی تعالی متحقق میگردد مثلاً علم ممکن از خود فنا یافته بعلم واجب تعالی
 و تقدس بقامی یا بدو علی نهاسر الصفتا پس اگر عارف فانی درین مقام بعضی اشیا را بعلم باقی درین
 زمانی فانی علم او نبوده چه علمی که فنا یافته است بآن علم اشیا را در نیافته است تا محذور لازم آید از انکه
 لا یدو این علم دیگرست که اشیا را بآن درک مینماید عزیزی گوید عرفت الله بالقدیر و عرفت الاله بشتیاء
 بنور السملین معرفت اشیا بمانی عیان با شایانیت یا آنکه گوئیم که درستست که فنا یک لطیفه را از
 لطائف انسانی حاصل بود و علم بآن هر لطیفه دیگر را یا گوئیم که فنا مابطن را بود و کاراوست و علم بقضا
 آن ظاهر را باشد چه بر تقدیر دوام فنا عارف چنانچه پیش از فنا بود و بعد از فنا نیز بر همان پنج دست زن
 و فرزند و سائر دوستان را برین بابی شناسد اگر بعضی احوال باطن خود را نیز دریابد و بران مطلع
 گردد و محل تجب نیست اگر گویند محل دانش قلب است و چون قلب فانی گشت باید که ظاهر نیز از دانش
 بی نصیب گردد گوئیم اگر مراد است که بی دانش قلب از ظاهر دانش مطلقا مصروف است و دانش
 مقصور بر قلب است پس ممنوع است چه باید است می یابیم که قلب از دید و دانش ماسومی مطلقا
 محترقه است مع ذلک ظاهر بر دانش خودست و اگر معنی دیگر میخواهید پس در دعای ماضی نیست
 و تحقیق آنست که بعد از تحقق فانی قلب دانش که بآن تعلق داشت بجای دیگر
 انتقال یابد و محمل دانش آنجا میگردد و السلام اولاً و آخراً

مکتوب بود و چهارم بحقائق و معارف آگاه شیخ عبدالحی تپنی در دفع شبانه صاحب نیست که بر مقرر قوم نموده که بر تقدیر گم شدن یافت چگونه باشد

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین والصلاة والسلام علی سید المرسلین وآله الطاهراتین
 و عافی وافی این همجو رعاصی در معرض قبول گردنا احوال این فقره مقرون بیافیت است حریم
 سبحانہ علی ذلک سؤل سلامتکم و تقاضا سؤل سؤل و ماسطری چند در حل اشکال صاحب نیست و ریاض
 فنا که مرقوم نموده است بتقوی املانموده بود و الحال مضمون آنرا بطریق هدیه بآن عزیزان فرموده
 ارسال کرده سوال صاحب نیست گوید گویین عنان خود چه تابی به گم شود که چرخ شوی بیابی
 این نکته نمودنا صوابم به چون گم شوم انگلی چیا بمید یا بنده اگر کسی بخوشت به از گم شدن بمید او پیچوست
 جواب محمل آنست که گم شدن نیست با صوابی است و یافت نیست بحت جل شانہ فلا منافات فی تحصیل
 آنست که گم شدن در مقام فنا که مقام عین البقیین است تحقق است چه درین موطن علم بمانی یافت
 و یافت در مقام بقا که موطن حق البقیین است صورت می بندد پس گم شدن شرط یافت نشد چنانچه
 در یک وقت جمع نشوند فلا اشکال و این بر تقدیر نیست که از یافت ادراک مرکب فرماییم و اگر ادراک
 اراده داریم پس در حین گم شدن ادراک بسیط حاصل است چنانچه مقرر است غرضی گوید
 از حضرت ذات بهره استملاک است به استملاکی که از تصور پاک است به آن محروفت
 نامش ادراک بسیط به آنجا چه محل دانش و ادراک است به و برین تقدیر نیز اشکال مندرج است
 چه فنا شود نیست نه وجودی و بر تقدیر فرض فنا می وجودی جواب همانست که در شرح ادراک
 چه بعد از ایجاد وجود و موهوب که مربوط بولادت ثانیه است یافت حاصل است پس حاصل
 مراد از گم شدن نشود نیست یا وجودی و نیز مراد از یافت بسیط است با مرکب هر تقدیر محمد و غرض
 است چه اگر شودی مراد است چنانچه مقرر جمیع است از یافت بمعنی درخواست آیه است
 لیکن بر تقدیر اراده ادراک مرکب یافت البته متاخر است و بر تقدیر اراده نیست

اماد آئینه مر ذاتی اختلاف کرده اند بعضی گویند تانیایی نرزی و بعضی گفته اند تازی بیایی
و تحقیق آنرا از مکتوبات جلده ثانی باید طلبید اگر گرم شدن و جودی مراد است نیز یافت مرکب را
چنانچه متبادر است از یافت تازی است کما فی السبیل بر هر تقدیر درست آمد چه گرم شوی بیایی و السلام علیکم

مکتوب پنجم و پنجم خواجه موسی بن جلد و در غیب تحصیل نسبت این بزرگواران

الصلوة و تبلیغ الدعوات بجناب اخوی گرامی میرساند احوال این فقیر من جمیع الوجوه
تحت حبس و محرومیت و محبت احبہ رسول و مامول کتابهای ایشان میرسد و از این نظر
در احوال جواب تقصیر میرود و معذور خواهند داشت بهر حال از دعای ظم الغیب فراموش نکنند
و زیارت رانویسان باشند و در وظائف طاعات قدم راسخ دارند و دوام اقبال بجناب
مطلوب حقیقی بے وصف شایدهی و مشهودی که در آن موطن توجه و حضور خود بخود دست
و عارف را جز استلاک و ضحلال در آن نصیبی نیست پیدا کنند بعد از آن مترصد ثمرات
آن بزمین نشسته مترتب باشند و دوستان نیز در یوزده انیمعنی نمایند و السلام علیکم

مکتوب نود و ششم خواجه محمد کاظم در نصیحت

بر خوردار سعادت آثار قره العین خواجه محمد کاظم بجا نیت صوری و معنوی باشند احوال فقرا
اینچند و مستوجب حرمت اسؤل سلامتکم و تقاضای احوال رانویسان باشند و کوشش نمایند
که دوام اقبال و نگرانی بجناب قدس بوصف عجز و نپستی پیدا کنند و هر چه منافی این دولت
بود از آن کنار گیرند و قوت جوانی را صرف وظائف بندگی نمایند که این موسم بنایت
مغتنم است بعد از فتور این قوت قدر آن معلوم می شود و حسرت بدست می ماند یا بجلد
این وقت را در امور لاطائل صرف کردن الهی است که تدارک آن ممکن نیست و نه سلام
مکتوب نود و هفتم بارشاد پناه میر محمد نعمان در اظهار گل و دوستانه

الحمد لله و سلام علی حبابہ الذین صطفی خدام سیادت و نقابت پناہ بعافیت صوری و معنوی بود
 یاد آور محبان دور افتاده باشند قلم بخود فرو مانده است چه نویسد کہ نمایان قبول آن خلاصہ اولاد بود
 کرد و قابل آن بود کہ از ان معدن جو و جوالی برای آن سرزندہ ہر چند در عیان فکر مذکور غوصی
 نمود تا گوہری بدست آرد و آنرا تاختہ اہل بصیرت سازد میسر نشد و بدست تنی از ماصل آن سر بر آورد
 آخر الامر اعتراف بعیجز نموده و خویشین را از ان تمنی محال کشیدہ بدو کلانہ مربوط خود را فریاد
 خاطر فیض اثر داد ع حافظ و طیفہ تو دعا گفتن مست و بس بدو اگر گاہی بدعا تو جہ ہم یاد کنند
 بعید نبود ہر چند این تمنای سابق ہم قدری راسخ در ستمالت دارد و خبشاں اللہ تعالیٰ بعد از تو و علی

مکتوب نو و دہم بمولانا حسن علی در بیان طریقہ مرضیہ عبودیت

بعد الحمد والصلوة و تبلیغ الدعوات بسعادت آثار اخوی مولانا حسن علی میرساند احوال فقری
 اینچہ و دجہاں سبحانہ مقرون بعافیت مست خیریت اجبہ دور افتادہ مامل و مسؤل باید کہ احوال
 را فوکیان باشند و اوقات را معمور دارند و در آئتم امور صرف نمایند و در سر و علانیہ بخیر و تقوی
 بوند و قوت جوانی را مصروف طاعات سازند و احیای لیلی از غفلتات شمرند و شبہای تار را
 باز کار و افکار و گریہ و زاری و مذکر ذنوب و بفکر گورد قیامت منور دارند و تماکن عمل سنت را
 از دست نہ ہند و از بدعت و مبتدع محترز باشند و سعی نمایند کہ دوام حضور مع اللہ سبحانہ ہمراہ
 اختیار حاصل کنند و بہت بران گمارند کہ نفس حاضر نیز از میان بر خیزد و تا حضور او با و صورت
 بند و اوصاف و اخلاق او بجای اوصاف و اخلاق این نشیند و آنانیک امارہ و بزوال آن
 خوش گفت **۱** مراد یکجای من بینی ہر چہ جان آئی یکجای من نشینی حقونی ازہر دو عالم آنرو دیدیم
 ترا چون یافتیم از خود چہ گویم ہر بالجلہ اگر نجات مطلوب است مرادات حق را جل و علایر مرادات خود
 باید گزیدہ بلکہ خود را از ہر منتبات تنی باید دید و کریمہ لا قوۃ الا باللہ را از و باید شنیدانہ حمید مجید
 طریقہ بندگی نیست اند میسر لکل عسیر و ہو علی ما یشاء تدر و بالا جابہ جد پر امیر

این به حاصل را بدعای سلامتی خاتمه یاد میکرد و دعای ظهر الغیب قرب با حاجت

مکتوب نود و نهم خواجه محمد فاروق در تحریض تحصیل معرفت و ضبط اوقات

مخدوم اکبر مطلوب اصلی از ایجاد نوع بنی آدم چونکه تحصیل معرفت صانع است جل و علما و تقریر است که معرفت بی فنا و معروف صورت نمی بندد پس امثال ما مجوران را ناگزیر است که عمر گرامی را صرف این دولت مطلوبه بنماییم و مدین زندگانی فانی پیش از فنا فانی گشته به بقای باقی حقیقی غنیمتانه بشناسیم آفسوس است که آنچه ازین کس طلب داشته اند بجا نیاورد و بامور دیگر پردارند و در پی تعمیر آنچه تخریب آن خواسته اند گردد و سرمایه وقت عزیز را در پی استیغالی لذات فانیه مصرف سازند رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم فرموده است ایاکم و التمتع فان عباد الله یسبوا بها عمرهم کمال خجالت و انفعال است که مطلوب را درین همت قلیل با وجود دعوت بان در آغوش ناکشیده و اجابت نمانوده ازین دعوای گاه رخت بر بندد و بعد از حجاب که بدتر از عذاب حجم است خود را قرار دهد و از لذت قرب و وصال فرزند فیا و یلتما علی من اعرض عن الله و یا حسترا علی من فرط فی جنب الله و دوباره در دنیا آمدنی نیست من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی من سبیل السلام هر کس که یار با مانا آشنا بماند تا دامن قیامت این غم بجا ماند و بالحد کار باید کرد و اگر گفت و رایی نمیکشاید امید که درباره این دوران کار از صلیای آن دیدار یوزره توجه و دعایانید و سلام

مکتوب صد و نهم از پیر اطفال در بیان حاصل طریقه علییه صوفیه و ذکر بعضی نصائح

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی عباده الذین صطفی بورد و صحیفه گرامی مشرف گردید چنانچه که در غنفلان جوانی و تنهایی اسباب عیش و کلامانی سودا می مطلوب حقیقی در سواد می دل پیدا آید و هوای هویت غیب از جبین جان هویدا باشد محبت درویشان اثر آنست و نیاز زیانیان بینند و خجسته از سمار قدس سره فرماید اتمی حبیب است اینک در دستان خود را گرد می که هر که ایشان

شناخت تریافت و تاثراتیافت ایشانرا شناخت محب این طائفه باین طائفه است الموضع
 من احب شنیده باشند سعادت آثار این موسم جوانی و فراغ را مستقیم دانند و قوت آنرا
 خدمات مولی علی الاطلاق نمایند هنگام کار همین موسم است در وقت پیری و کسستی قوی بر تقدیر
 حیات و فراغ معلوم است که چه از دست می آید در حدیث آمده است سبعة لفظهم السدی فظله يوم
 لا نفل الا ظله امام عادل و شاب نشأ فی عبادة الله و رجل قلبه معلق بالمساجد و رجلان تجابیان لیس
 اجتماع علی ذلک و تفرقا علیہ و رجل دعتہ امرأة ذات منصب و جمال فقال انی اخاف الله و رجل
 تصدق بصدقة فانها باحتی لا یعلم ثم لا یفتق بینه و رجل ذکر الله خالیاً ففاضت عیناه رواء
 البخاری و مسلم و غیرهما سعی فرماید که بر کمال عمل انیر قیام نمایند و بنیات امام بر عبادت مستقیم نمایند
 بدانند که حاصل طریقه بزرگان ما قدسنا الله سیمانه با سرار هم العلیة اتباع سنت است و اجتناب
 از بدعت و دوام توجه و تکرار نیست بجناب قدس سبحانی بوصف عجز و نیستی بحدی که دل را
 انقطاع تام از ماسواهی او تقیالی حاصل آید و تعلق علمی و حبی او از اشیا گسسته شود و از
 رفیت ماسوی آردا باشد نه از شادی آن شادان و نه از غمی آن غمگین و نیز دل حضور
 و آگاهی بمطلوب حقیقی نه می پیداشود و که غیبت و رفقای آن نبود حضور کی که غیبت و رفقای آن
 بودند و این اکابر معتبر نیست تا حضور و آگاهی بلکه نشود و وصف ذاتی او نگردد و چنانچه صفت
 سامعه و بصیر صفت با صره این نسبت شریفه تصور نبود و نفی نمودن است نفس حاضر را تا بفصل
 او سبحانه تمام منتفی شود و حضور و شهود مطلوب خود بخود پیدا بدین مرتبه تمود و بودنی و صف
 شادمانی و مشهودی بعد از ان بمقتضای من قلنا فانما وجود موهوب موجود گشتن درین هنگام
 سیر مشوق در عاشق است خوش گفت آینه صورت از سفر دور است به کان پذیراست
 صورت از نور است به و آنچه در بالا گفته ام که حاصل طریقه بزرگان ما الخ زیرا که حقیقت این برگزیدگان
 و ای این گفتگو است سر است که تعبیر آن با مثال این عبارت است تعذر بلکه متعسر است من لم یزق لم یز
 باید دانست که دریافت این معانی مسطور و بنوع و وجدان بی طول صحبت و صحبت اکابر

این طریق عالی و شایسته است ازین عاصی جمود که از تذکر این امور در زبان و بهرسان است در پیوسته
حصول این معانی نمودن در رنگ سوال است از سائل فقیر هر چند از راه محبت این طائفه علیه
ایائی یا این معانی حاصل نموده است لیکن چون در محبت ناقص است در آنچه شریک بر محبت است
نیز باید که ناقص باشد چه محبت را اطاعت محبوب لازم است الحب لمن هواه مطیع و چون اطوای
این اکابر و خود کسری باید مفرغ علیه آنرا چه گونه بر وجه کمال باید آری بمقتضای حدیث قدس
اتخذن علی بن ابی طالب من غفرای دور از کار و از نیکوئی که با اندازه ظن شما با شما معامله نمایند
بسی تواند که در دشتک مر حسن قبول و آنکه در ساخته است قطره بارانی را در دشت السلام
علیکم و علی سائرین اتبع الهدی و انتم متابعتهم مصطفی علیه و علی آله الصلوات و البرکات العلی

مکتوب صد و یکم سیادت پناه میر محمد نعمان در آنکه مصداق
حصول نسبت صوفیه علیه تکلیت با حکام شریعت

بسم الله حامدا و مصليا علی رسول الله الکریم الله تعالی ذات بابرکات را شمول الطاف داشته
شد آرای ارشاد و اراد و از هرستی موهوم منقطع ساخته بدوام نیستی موصوف کنند تا هرستی حقیقی
جلوه فرماید و خود و خود حاضر باشد انیمنی ذوقی است و وجدانی بگفتن و نوشتن رست نمی آید
و بنظر و فکر این معانی کشاید که با وجود تکالیف مساوی نایب بودن بچه معنی است و بودن و نایب بودن
در یک وقت چگونه باشد عرف بلی بجمع الاضداد غریبی گفته در هر چیز رحمت است الا در شرف
سیکند و از خسته دیت میخواند یعنی از گم شده احکام بندگی فرو میگذرانند و مصداق این نسبت
تکلی است با حکام شرعی چگونه کمال آن بفنا و اطمینان نفس میرساند و از نفس مطمئنه خبر میوافتند نه آنچه
مخالفت و در این شریعت که دعوائی این نسبت نماید از مفرج جز پوست حاصل ندارد و آنچه دارد
از راه استدراج است و من یبتغ غیر الاسلام دنیا فلن یقبل منه و هو فی الآخرة من الخاسرین پسندید که
از روی کار از دعای غیر منشی سازند و در اوقات مرجه استقامت و خود پنداران استقامت فوق اگر الله و السلام

مکتوب صد و دوم با حبه اکبر آباد علی مخصوص ارشاد پناه میر محمد عثمان
در تذکیر تحصیل معرفت صلح جل و عز و تجذیر از حسد مان آن

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفوا البعدایین تذکارت است ازین خسته دل انگار برای اجبه
هوشیار فاعبته و ایا ولی الالبصار بدانند که مقصود از آفرینش انسان تحصیل معرفت حق است
جل و علایق معرفت اقدام متفاوت است باعتبار تفاوت استعدادات بعضها فوق بعض هر کس
در معرفت مقدار عرفان خود سخن کرده است اما آنچه مجمع علیها این طائفه علیه است و قدرش کم است
و لابد است در مدارج قرب آنست که معرفت بی فنا در معرفت صورت نمی بندد و هیچ کس تا نزد
او فنا ندیده است ره و بارگاه اکبر باشد از آنست حجاب توفیقین است به شرط همه ره روان بهین است
می بین و گوی غریب نیست به می باش و می باش مشرب نیست به پیش بریاران بهوشند و ناگزیر است
که در حاصل کار و نقد و زکار خود نیک تامل فرمایند هر که معرفت سطوح حاصل است فطوری نه و شربی
باید که این حاصل را صرف امور خیر حاصل نماید و محبت بران گمارد که اصل را در رنگ نظر و انگه رد
و هر که بمعرفت یابی ننگشود در در طلب و فقدا این دولت تیر نوازند قال بل لکل اولی الشیخ
مقصود از خلقت او بود ادا نمود و امری را که درین نشأ از وی طلب داشتند نیامور و بامور
دیگر پرداخت و تمیز چیزی که تحریب آن خواسته اند نمود و سر مایه عمر گرامی را در هوا و لایق مصرف
ساخت و زمین استعداد خود را در حصول اسباب معطل گذاشت کمال انفعال است که مطلب را
درین محنت قلیله یا وجود و حیات بآن در آغوش ناکشیده ازین دعوتگاه رخت بر نه فرزند
رو و حضرت صمدیش در آید و کدام حیلت زبان نه بخت پیر خدایه بعد و بران بدتر از عذاب
جحیم است چنانچه لذت قرب و وصال زیاده از لذت جرات نعیم است و فیادیلست اعلی من اعرض
عن الله و یا حسرت اعلی من فرط فی جنب الله و بار بار و یا آنرا می نیست من کان فی بذو اعیضه
فی الآخرة اعمی و اصل سبب آنست که یار با ما ناست تا با ما نماند تا و امن قیامت این غم با ما نماند

می آنند که استاد ابو القاسم قشیری رحمه الله تعالی بوعلی نقاش اقدس سره پس از وفات بنحوب
دید که بسیار بیقراری میکرد و میگفت ای استاد چه بوده است مگر باز نشستن بدینامی بایست
گفت آری ولی نه برای مصلحت دنیا و نه برای آنکه مجلس گویم بلکه از بهر آنکه میان بر بندم و عصا
بر گیرم و هر روز یک یک در شوم و حلقه و عصا بر در بزنم و بگویم نکند که نمیدانید که از که باز میماند
صاحب خانه را دم آواز بکنی هیچ مانده همه باز به عمر بگذشت در پریشانی بهنگر که چه باز میسانی
پس بر امثال ما مجبوران لازمست که عمر گرامی را بخوان معانی بدیده صرف نایم و درین زندگانی
فانی حکمت وصول ببقه آن اصول خواهیم دانید سیر صالحین و لغت عارفین بیان این محاسن و تفسیر
این حدیث جویم و در طلب آن بجان کوشیم و از هر جا بوی ازان بمشام جان برسد اندپی آن شویم
هر چند دست طمع از نقد این گنجینه تنی بود باری از طلب و در دفعه آن فلغ نباشیم و از جرگه مستردان
بیرون شویم خوش گفت **۵** بچه مشغول کنم دیده دل را که دام بدول ترا میطلبید دید ترا میخواست
طالب را باید که در طلب خود را آرام نهد و همواره مضطرب باشد ابو بکر طستانی قدس سره گفته که
تصوف اضطرابست چون سکون آمد تصوف نماند محب را بی محبوب قرار نیست و هیچ گونه بهاسوس
دانش و الفت نیگیرد گفته اند میرا بدین صفت باید بود که در کلام مجید مسطورست حتی اذ ضاقت
بعبس لا یض بار حبت و ضاقت علیهم انفسهم فظنوا ان لا اله الا الله چون طالب آواره بدین
نیت شود بمصدق ثم طالب علیهم لیتوبوا امیدست که بجز نخستین نباشد و عاشق صادق را
انین خروش بر آرد و در هیچ از معرفت و ریاضت بخشاید نشانی اذان بی نشان پدید آرد و در جب که
جال ناپسندیم آید در آرد و بصفت لایصیبهم ظم و لا نصب و لا محصنه فی سبیل الله الا یتصفوا
۵ بس کنم خود زیر کانه این بسست چه بانگ و کرم اگر درده کس بسست چه مامل از دوستان
مقبول آنست که این دور افتاده را از دعای می سرچو منسی نسا زنده و در نوزده حصول معانی مذکور
و نه ندان قریب مجیب ربنا اقم لنا نورا و اغفر لنا انک علی کل شیء قدير و صلی الله تعالی
علی سید المرسلین **۵** الذاکرون و کما اغفل عن ذکره الخافلون و علی آله و صحبه و سلم تسلیما کنیز

و علی جمیع الانبیاء و المرسلین و علی ملائکاتک المقربین و علی عباد اللہ الصالحین

مکتوب صد و سوم بارشاد و پناہ میر محمد نعمان مرظما محبت و ودید قصد راعمال

الحمد و سلام علی عبادہ الذین اصطفی خدام نجابت و نقابت و سنگاہ این اجنبہ دور افتادہ را
از دعای خیر منسی نسا نہ را بطالع حب منوی و شوق ملاقات صوری کہ این حقیر را با جناب سیمت
محتاج تحریر نیست چون دل را بدل را ہی است بحقیقت جامعہ خود رجوع فرمایند الحجاز قنطرہ حقیقہ
انجاسر نیست بس شکر ان اللہ خلق آدم علی صورتہ اخبار آن سرکار این دل افکار نیست از کریمہ
ان اللہ یحول بین المرء و قلبہ اگر توانند بآن سرچہ بر دشايد کہ آن کریمہ بحر نیست بی پایان خواصی
باید کہ فراید روزگار را از انجا بدست آر د ان فی ذلک لذكری لمن کان لہ قلب سبحان لہ سخن
از حوصلہ خود بیرون رفت و بجای شد کہ از انجا خود در را هست امثال ما مردم بوالهوس را با انقسام
سخنان چہ نسبت شخصی کہ مستغرق لجمہ عصیان بود او را فکر آنا م و ماتم ذنوب خود و اشتن از جمہ
امور اہم است امروز و فردا است کہ یکا یک طبایع پزمرگ بر وی عیش خوشگوار میرسد و معاملات
گور و قیامت در پیش می آید و ناظم پزمرہ عیوب اینکس در حضرت علام الغیوب آشکارا می شود و سوسو
معاملہ او با حضرت ہویدا میگردد و یا خجنتا علی ما علمنا و یا حشرنا علی ما فرطنا لانا تو افتدنا انا انستنا و خطانا

مکتوب صد و چہارم بمرزا عبید اللہ در تحقیق فنای نفس
و دلالت بر التزام آداب شرعیہ و وراثت مطلوب جل علیہ

بعد الحمد و الصلوٰۃ و تبلیغ الدعوات میرساند بطلانہ صمیمہ لطیفہ را احوال پسندہ آن گرامی برادر
خوشوقت و ملتذ گردید نوشتہ بودند کہ دل از کار اذکار ماورہ آرام پذیر نیست و بکلی افعال را
نسبت بخود جز اضافت بر تہمت و ہی نمیداند و وجود خود را بلکہ جمیع وجودات را در تحت قدرت
وجودی کہ لا و ہو و فی و اثبات او بمحل از پس مانگاند مضمحل میاید و شکست و راداسی

او امر واجتناب نواهی قهر الوقت نموده بجای آورده و ماین مراقبه و این دید لطیف و حساست
و کمال این مراقبه آنست که این نسبت و همی اوصاف و افعال هم بخود نه منید و این افعال او صفا
درست باصل حواله نماید و خود را بعد صفت محض باید و لا شئی محض و نیست سازج بیند
تا از خود با نام تواند تعبیه نمود و علامتش آنست که در خود نه فکری یا بدونه تو جمی نه همی غنید و نه حرارتی
از دل تحریک ذکر و توجه ذکر مطلقا مسلوب شود و اگر احیاناً در دل حرکتی یا تو جمی و حرارتی فهمد
و بقیل عدم صفائی مراقبه مسطوره نماید و دل را آرام ذکر آن هنگام بود که نفس ذکر ثابت باشد ذکر و توجه باز معاد
و کمال بجا نیست شمرست و چون این کمالات از میان برخاست نماید الا الواحد القهار نه بان معنی که ممکن و اجتناب
و با حضرت اتحاد پیدا کرد که آن غیر واقع است بلکه بآن معنی که ممکن نماند و از خلعت موهوم نه خویش مجرور گردید و از
بصر صفت اطلاق خود چنانچه بود هست و خواهد ماند بعد از حقوق افعال و اوصاف باصل اگر ذکر و توجه است از خود بگوید
خوش گشت و لوجه من و وجهه قمره و لعینه من عینه کل و آذواق دیگر که نوشته اند بهترین همه
آنها همین مراقبه است که مذکور گشت باید که در جمیع واردات آداب و حدود و شریعیه را نیک رعایت
نمایند و به ترک ادبی از آداب آن مسا به نکلند و اگر خلاف مقرر علما امری ظاهر شود بدانند که آن از راه
سکر و غلبه محبت است و حق تنجی است بجا نیست که علمایان آن نموده اند مقصود از سیر و سلوک
محمولی فنا و نیستی است و زوال گرفتاری را سوای مطلوب حقیقی چه آفاق و چه انفس تا در دیده
بصیرت هیچ چیز منظور و مشهود و نمود حتی اسما و صفات نیز در شهود و محبت شریک ذات مجرد و جدا
گرفتار آن حضرت احدیت مجرده بشرکت امری راضی نیستند و همه شهودات و محبت را در تحت لایحه
نفی مینمایند خواه اسم بود خواه صفت و شمایند رسید که وجود صور خیالی را چون ظلال شیون صفات
سید اند نفی آنها باعث انحلال وقت می شمارد و مقیدین بین و نفی نصیب عین علمی شده و هر طری از
مغنی و مصیب در تحت فرمان قهرمان وجود اند و تلویح اینها را ملون دیگر است محمد و ما هر چند به دست
فرمان قهرمان در دوزخ اند لیکن باید که متعلق طلب و محبت مرتبه باشد که هیچ نسبت و اضافت بآن
ذره که علیا راه نیافته باشد و در مشهودات و تخیلات بود از ظلمات و ظلال رو تافته مطمح است

جزفات ظاہر کردی این مراتبست چیز دیگر نباشد باید که همه مشهورات را در تحت لا اذن تاتقی
گردید بحمد الهی که امتثال این مشهورات بظرف است و آئینہ مست که نوشتہ اند این همه کشف کاشی است
التماس خلاصی از ماسوا از توجہ بندگان خداوندی دارد اللهم اننا الحق و آنچه نوشتہ اند اگر امرایا و پادشاه
دل بملایع وقت سازد و خود ما هر واروی که روی نماید شکر آن بجا آند و بعد از حصول ممکن در آن
طالب ترقی ازان باشند و دل من مزید گویان بوری آن پویان بودند و جشن غایتی
دارد و سعدی را سخن پایان بدیم و تشنه مستقی و دریا همچنان باقی الی ان ینال الکتاب علیہ

مکتوب پنجم شیخ محمد صالح تہانیری در فضیلت فقر و ترغیب تحصیل فنا

مکتوب مرغوب انوی اعربی شیخ محمد صالح رسید خوشوقت ساخت از فضائی روزگار نوشتہ بودند
بر فضل و ارادت حق سبحانہ رضی بکدامتد باید بود و تسبیح فقر و تنجی فاقہ را نعمت خوشگوار دانستہ آنرا امر
فعل و صفت جمیل علم الاطلاق باید تصور نمود و تشبہ غلبہ حبیب خداوندی جل سلطانہ کہ مقصود ان
خلقت است و مرکز دائرہ حلت و محبت است باید دانست حدیث انفس الفقراء الصبر علیہا و الصبر علیہا
یوم القیامۃ شنیدہ باشند حیات دنیاوی چند روز بیش نیست فکر گوید قیامت درین فرصت سیرہ
ناگزیر است و علاج علت معنوی کہ عبارت از گرفتاری است بآوردن حق سبحانہ از اہم مہام دلی کہ
گرفتاری است از و چه آفرین غیرست سلامتی قلب کہ شرط نخستین این راہ است و قنی متحقق شود کہ
ماسوا در دل انجالی نبود و احباب و لاعلمایا بختی کہ اگر بتکلف پا و اشیا نماید ریاض نیاید بواسطہ انسانی
کہ دل از ماسوا حاصل شدہ است این زمان مورد اسرار و مہبط انوار قدم میگردد و محل تجلیات غیر کیف
میشود و این کار و ولست کنون تا را و ہندیدہ فی ذلک فلیتنا من المتقین و السلام

مکتوب ششم خواجہ محمد فاروق در انکہ در محبت ذاتی جلال زیادہ از جمال الفیض است

ایچہ لسن فی السراء و الضراء و الصلوۃ و السلام علی سید الانبیاء و آلہ الاصفیاء و صیبتی کہ درین بابا

بآن عزیز روزگار رسیده است باعث تالم احب و در افتاده گردیده انا لهد و انا الیه راجعون لیکن چون فعل حق است جل و علا و دلالت حاصل بفاعل خود می نماید و دو تمند از او سیطر و حصول آنجا عالی است و این مرامت صوری سبب چندین حلاوت های معنوی است **ع** می تلخ است جوهر گلشن اراک که هر چندش خوری باشد گواران به هر آتش کان بهر وزت بت سیم به خلیلان را بوی باغ بر ایهیم به لذتی که از راه جلال و ایلام محبوب است عاشق صادق را بیش از لذت جمال و انعام اوست چه لذت اولی از شائبه خط نفس میراست و خالص مراد محبوب است بخلاف لذت ثانیه این کمال ناشی از محبت ذاتی است بلکه در محبت ذاتیه هم خصوصیت علیحد دارد چه مقتضای مطلق محبت ذاتی است و ایلام و انعام است و زیادتای ایلام نشاء دیگر دارد و آن دیگر آید خوش گفت **ع**

آن دارد و آن نگار که آنست هر چه هست | آنرا طلب کنی در حریفان که آن کیاست

صی الف شریفه پی در پی رسیده است و در جواب تقصیر رفته معذور خواهند نمود چون قاصدی بآن حدود معلوم نبود بنا بر آن ازان تقاعد نمود و السلام

مکتوب صد و نهم بنشین شاه فضل الله بر بانی پوری در عظمت مطلوب

بسم الله الرحمن الرحیم همواره بعنایات رحمانی جل شانہ ممتاز باشند نمیدانم که با احب و در افتاده چه نوکسید لطائف محبوب زیاده ازان است که زبان زد این هرزه گو گردد و نفائس معشوق برتر از آنست که قلم این بوالهوس خیال ترجانی آن نماید هرگاه تذکر و خطور آن دقایق هوش بر بود و خیال فلو و اندیشه از تصور آن بلغزد جای آن دارد که زبان در میدان ترجمان آن اسرار لنگش و قلم در بوی تعبیر آن بشکافد پیچیده مشتاق را معامله بجای میسر کند که تصور و خطور او را بهم آنجا باز نمیدهند دیگران بحقیقت آن چه پی برند **ع** و لیس همه آب گشت جانها همه خون برنا چیست حقیقت اند پس پرده بدون بر لبی عزت معشوق باندازه احسان اوست هر چند احسان بی غیر نیست

مکتوب صد و نهم محمد فاروق ولد خواجه عبدالغفور سمرقندی در نصیحت

برخوردار سعادت آثار ازین گرفتار دعا خوانند باید که در تحصیل علوم دینی کوشش ببلع مرعی دارند و سعی نمایند که نعم بر طبق آن حاصل شود و از صحبت ناجنس و اهل فقره و اهل بدعت محشر باشند و باطن را بر نسبت ماخوذه تمهید دارند و در دوام آن کوشند و از هر چه منافی دوام آن بود معرض بوندید و نسبت است که ظاهر با حکام شرعی متجلی باشد و باطن بآن نسبت معمور بود و صحبت و خدمت برادر کلان خود را مغتنم بشمرند و مشغولی را در مجلس او تازه دارند و بطریق که دلالت نمایند محال ممکن آنرا مرعی دارند و احوال را نوریان باشند و بر محبت فقر استقیم بوند و اسلام

مکتوب صد و نهم خواجه محمد فاروق در تفصیل حالتی که در قیامت و موت

و نوم رود بر نسبتی که درین دار حاصل شود و در قیطر رود و آنکه چنانچه در دنیا عالم امر اصل است و عالم خلق تابع او در آخرت معامله بر عکس است و بعضی کمال بوند که دنیای ایشان را حکم آخرت بود بسم الله الرحمن الرحیم و الصلوة والسلام علی رسولہ الکریم و علی من تبعه فی سلوک المنهج القويم و قدما استماع یافته که سعی بلیغ در تعمیر اوقات دارند و محال ممکن با مورا یعنی نمی پردازند حمد الله سبحانه علی ذلک چه نعمتی است که در ایام جوانی و تهی اسباب کامرانی تو جمعی بجناب قدس سبحانی در شبته کوشش و جمعیت اوقات نموده این شکر این نعمت عظمی را بجا آرند و درازند و یاد آن کوشند لکن شکر تم لازمید نکم و بدانند که جمعیت صورتی که بظاهر وابسته است اثر نسبت معنوی است که نصیب باطن است و لا نسبت که نسبت باطن کمایی بظاهر جلوه گر باشد چه آن نسبت بمنزله معشوق است و ظاهر بر بنا به عاشق آن و مشکل که معشوق و در قید عاشق باید که کرشمه لازم معشوق است و حیاد امن گیر او عاشق بجا رده هر قدر که شائق و واله معشوق بود همان قدر معشوق را نازا فرزند و از عاشق گردن کشی نماید هر چند باطن با مباد ظاهر ترقی مینماید و بدستگیری او بهدراج قرب عروج میفرماید و عاشقان از نصیحت از معشوق به جز خرابی و جان گذازی نیست به عجب معامله است هر چند ظاهر در خدمات باطن کوشد و در ترقی آن سعی جمیل مرعی دارد و باطن از وی به گمانه تر گردد و دراز

آغوش آن دورتر رود چه طاعات و مجاهدات ظاهر سبب از دیا و حسن و طراوت باطن است
و وصف معشوقی او که ناز و استغنا از لوازم آنست بکمال میرسد از اینجا است که در انتماس نسبت باطن
از درک دورتری افتد عزیزی میفرماید نسبت باطن هر چند بجهالت کشد زیاتر بود و قال الصدیق الکبیر
رضی الله عنه المعجز عن درک الادراک و این تعطش و نایافت ظاهر تا زمانی است که کارخانه
ظاهر برپاست و چون در آن غفل رود و نداد الریحیل در رسد نسبت باطن میدان خالی یافته بصدد
آب و تاب بی پرده در جلوه ظهور آید و بدر که هم آغوش نسبت باطن شود چه حجاب او از آن نسبت
ظاهر بود که ارتحال نمود و نیز چون موت از مقدمات قیامت است بشود آنچه اتم و اکمل است و از
تخلیه دور و باصالت نزدیک ترست و چون نوم را با موت اخوت و مناسبت است بعضی از دوستان
در صین نوم حالتی رو میگرد که تشبیه حالت موت بود و بر حالت یقظه تفوق داشته باشد مصرع
نهی مراتب خوابی که به بیداری است به تفصیل این محاله را این حقیر در جای دیگر نوشته است از اینجا
باید طلبید بدانند که چون محاله بر رخ صغری با انجام رسد و بر رخ کبری رو نماید و اجزای منتشره
و عظام سیمه را جمع سازند و محاله از خلل و ایراد در آن وقت دولت قرب بالا صالت بدن عنصری را
باشد و بمصدق کریمه و زیدان نعم علی الذین استضعفوا فی الارض و بحلیم ائمه و بحلیم الوارثین این
مخزون نام دارد که چندین محن و شدائد دنیاوی دیده و لکد کوبی و اذیای خلق کشیده و دره باراد المزدحمی
فروانده و تلخی مرگ چشیده و بجا آسای گویا خسته و باکش فراق و سوزش اشتیاق سوخته و صدد خوبه
و ناز و معرکه خلافت بر سر سلطنت نشانده و کمال عز و جلال امام و پیشوای لطائف عالم امزش گرد
و بر عکس محاله دنیاوی که باطن را معذات قرب اصل است و قطب مرجع آن باشد نه بان معنی نیست
باطن سلب نموده بظاهر دهند و او را تالی ظاهر کرده اند بلکه بآن معنی است که باطن بر نسبت سابق
متعلق بود و ظاهر را امری دهند و تامل و نه ای بخشند که باطن باز جو و معاطه خود و بشوق و آرزو نصیحت
نهی هر خواهد و نسبت خود را در حین نسبت او بخود متلاشی بیند و اذاجا زهر اسد لطل عین تنبیه بعضی
اکمل باشند که درین نشأ آن یابند که دیگران فرمایند و امر و زظاهر نشان از باطن ضایع مزیت داد

آنرا تبوع و این را تالیع سازد و نیای شاد حکم آخرت و هشتاد و نیت اینها را بران قیاس باید نمود
که چه حکم خواهد بود چنانچه حضرت ایشان ما را بخطاب و نیای ترا حکم آخرت و آدم مشرف ساخته اند
۵ اگر چه این لحظه ممکن کار شب نیست به زنجیت مقلبان این هم عجب نیست به باید دانست
قرب نبوت بعالم خلق تعلق دارد و قرب ولایت بعالم امر هر که القرب نبوت بخواند ندان کمال
در حق او ثابت بود ۵ این کار و دولت است کنون تا اگر آدم بند در سخن بجای دیگر نیست و مقصود
آنست که کجیعت دوری باشند و مقتضای المزمع من احب بابرگان خود اند راه محبت
معیت پیدا کنند و احب دور افتاده را بدعا یاد باشند و السلام علیکم و علی من لدنکم

مکتوب صد و نهم بفقیر حقیر محمد عبید الله عفی عنه در شرح
رباعی عارف بلند سیر شیخ ابوسعید ابوالخیر قدس سره

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی رباعی زلفش بکشی شب دراز آید از و چون
بگذاری چنگل باز آید از و ۵ گر یک گره از چرخ و خمش بکشی ۵ عالم عالم مشک طراز آید از و ۵
گویند که این رباعی را حضرت شیخ ابوسعید ابوالخیر قدس سره در سر قصه او ذکر گفته است بخاطر قاف
در حل آن چند وجه مخطور میگردد و جاول آنکه حضرت حق سبحانه و تعالی بجلالت بالخط خویش قدرت کامله
خود را در پرده حکمت ستور ساخته است و اسباب را که مقتضای حکمت است روپوش قدرت
گردانیده و بنصوص قاطعه دعوت بر قدرت خود نمود و نیز دلالت بر بقای سبب و حکمت نمود
و کمال را بجمع میان سبب و مسبب نمود و بدین سبب تا ایشان حضرت یعقوب علی نبینا و علیها صلوة
و السلام که جمع نمود میان هر دو در کتاب مجید خود که در جای گفته و آنند و علم لما علمناه و لکن
اکثر الناس لا یعلمون پس هر که نظر او بر عالم حکمت مقصود رشتد و درین اسباب ماند و بقدرت
سبب حقیقی جل سلطانی پی نبرد ضال شد و عالمی را بگمراهی برد و هر که سبب را از میان مطلقا
برداشت و از حکمت حکیم مطلق غرر برانه چشم پوشید کارخانه بزرگ خداوندی را غرض و جل مطلق

و کار را بمحال عالم بند نمود و هر کسب را در میان آورد و مؤثر حقیقی در جمیع اشیا و فعل حق را جل و
دید بر کرم حق هسته گشت و از هر دو مملکه دار سپید و عالم را بهدایت کشید زلف که در مجاز ستر روی
محبوبست در رباعی حضرت شیخ گویا کنایت از حکمت مست که روپوش حکمت قدرت است اگر آنرا
بر روی قدرت بکشی و قدرت را بآن مستور سازی یا آنرا بخود کشی و بآن در آویزی دلی بقدر
نبردی شب دراز آید از و یعنی تاریکی گمراهی که راهی بنور هدایت ندارد از آن پدید آید چنان بگذری
یعنی اگر حکمت را از دست بدی و اسباب را مطلقاً و گذاری چنگل باز آید از و یعنی تنگی و انقباض
با وجود وسعت و بسط پیدا آید گر یک گره از پیچ و خمش بکشائی یعنی اگر سبب را بجای داری گره
پیچ و خم آنرا که عالمی بآن بندگشته و از پیچ آن راهائی نیافته و تحقیقت معامله نشافته کاشائی و از
بندش و الهی و تحقیقت بکشائی یا اسراری که در ایجاد اسباب مودع است گره را از روی آن
بکشائی و بر آن اسرار اطلاع یابی از ضیق طرفین خلاص شوی و بشاه راه وصول حضرت ذوالجلال
ارائی و عالمی را راه ناگردی چنانچه گفته عالم عالم از مشک طرازا آید از و یعنی زلف که سبب ضلالت
بر کعبه گیرست درین وقت وسیله هدایت و رهنموی که مشک طرازا کنایت از انست میگردد تا در بنوق
حاصل این کس را از آن زلف مشک طرازا است چه مشک طرازا صیت نیکوست که در آفاق نشاء
نی یابد و عالمی بآن از ضلالت بهدایت می یبرد ترجمه دم آنکه خالی افعال بنده حق است جل سلطان
یکبریک سب بنده روپوش فعل حق آمده است پس زلف عبادت از کسب بنده است و برین تقدیر
اضافت زلف با و بنا بر انست که کسب بنده نیز بقدر با بهره او تعالی مستندست اگر آنرا بر روی
افسرد بخود بکشی و فعل بنده را مخلوق بنده دانی چنانچه مذکور است ضلالت افراید و اگر
سب بنده را مطلقاً منظور نداری و بجز روی در چنگل باز آئی و از طوائف و بندگی درمانی و اگر
آرد از روی کسب بکشائی و صنع حق را در این میان ملاحظه کنی و فعل بنده را از مجموع خلق
حق سبب و کسب بنده دانی و از حق متوسط بین المجر و التفتیش گزینی نمتد شوی و عالمی را بهدایت
حق در صراط مستقیم گزینی که در پیرایه صحت حقیقی مست بر روی وحدت بکشی و بشهود

از شهود وحدت درمانی در ظلمات کثیره کثرت افعی و از نور وحدت محبوب شوی و اگر کثرت را از انبیا هم در
و مستهلک مرتبه جمع شوی و افعال متکثره را فعل یک فاعل دانی و حرکت اختیاریه عباد را در رنگ
حرکت مرتعش یابی و اسباب را در میان بر بینی و بکفر حقیقه متحقق گردی لا جرم در جنگل نزو سید
صیاد آئی و مقام ارشاد را کما ینبغی نشانی و اگر کثرت را که مصنوع است و هست تعالی در مرتبه است
از مراتب بجای خود داری و از بند و گرفتاری آن ربائی یابی یا اسراری که در کثرت مودع است
گره را نه روی آن بکبشائی و در دریا یابی کثرت اسرار غیبی مطالعه غالی چنانکه شهود دلی مانع شهود
دیگری نبود و از جمع کججمع آئی و بفرق بعد الجمع گرائی و اسباب را در میان بینی و افعال عباد را
موافق قول اهل حجت یابی و بر سر قضا و قدر مطلع شوی و از کفر حقیقی با سلام حقیقی مشرف گردی
و بمقام دینیت که مقام انبیاست علیهم الصلوٰۃ و التسلیمات برسی که گفته اند الهیات همی الرجوع
الی البدایه عالم عالم مشک طرازا یاد از آن کثرت که سبب بعد و حرمان از مطلوب بود و سبب
و وصل آن گردد و یا تراسبب آن مقام تکمیل و ارشاد حاصل شود و چه چهارم بر جنبه تحمل و تحمل
بر سر قضا و قدر مناسبت ندارد آمنت ز نقش بکشی شب درازا یاد از زلف کفایت از پیده تعیین است
که بر روی غیب هویت ذات تعالی اعتبار کرده می آید و مرتبه لاتعین را متعین نمایانده اگر آن
پرده را از میان بکشی و برداری و بوری آن پویی ظلمت غیب پدید آید و راه گم گردد و چه در راه
تعیین که لاتعین است سیر و سلوک و معرفت و شهود مفقود است چنانچه گفته اند حرمان از آن مرتبه
علیا نصیب نداشته چون نگذاری جنگل باز آید از و بینی اگر پرده تعین را بکاشی بگشایی و آن طلب
داری ترا صید نمایند و از ما سوارت بستانند اگر اهل آن باشی و چون طالب صادق هدایت را بخواهی
مطلق و محجوبیت صرف از ذات بخت و غیب هویت فحیده جهت تسلیم او فرمود که یک گره از پنج
و خمس بکشائی یعنی اگر حقیقت این تعین را کماهی دریایی و گره و ده بر غالی آنرا واکشی و بدانی که این
تعین محض اعتبار است در ذات تعالی و اصلا زیادتی بر متعین ندارد و نیز بدانی که این پرده سبب
انکشاف و نمایندگی پرده کیست چنانچه مولوی جامی می فرماید

با کلخ خویش گفتم ای غنچه دها ن	هر لحظه پیشو چشمه چون عشنوه دها ن
ز دخنه که من بعکس خوبان جهان	در پرده عیان باشم و بی پرده نهان

عالم عالم مشک طرازی آید از ولایتی آن پرده چون از حرمان وار هانید و از بی لیبی
 خلاصی بخشید و نشانی از ان بی نشان داد و مطلوب را مکشف و نمایان ساخت شکر از
 ازان پدید آمد و بوی وصال بخشید و در پیشو بادۀ لایزال گردانید و انسلام علی من اتبع الهدی

مکتوب صد و یازدهم بمولانا محمد صدیق پشوری در شرح احوال او

بسم الله الرحمن الرحیم و صلوات علی رسول الله الکریم صحائف گرامی بتعاقب و توالی رسید خوشوقت
 و ملتذ گردانید صد شکر که از یاد و فکر افارغ نیستند و نظر همت بر یک مطلب دوخته اند بظاهر گاه
 بحیال وصال او شادان اند و زمانی بوجهم فقدا و محوم خوش گفت جانان غم خود و دانند
 بر تن بزم نشانی خود فدای جانان کردم از استیلا ی خوف خاتمه اکثر می نویسند و ما این
 غم نیست تالاب گور هم هست مسلمانی می باید که ازین غم خالی نباشد قل اکثر هر کراشتی ثنائی
 عطا شود دلالت بر کمال ایمان او دارد و شکر این نعمت بجا آید لکن شکر تم لازید کنم نوشته بودند
 که بشارتی در باب حصول ایمان میسر میشود حمد الصبر سحانه که بشارت سوال ایمان کامل حاصل
 نموده ابد که نوشته بودید که هواره استد عامیکر که حق سبحانه ذره ایمان نصیب انکس بکنده ای
 در بیماری که در ماه رمضان روده بود و طعم شد که در درگاه ما هیچ کمی نیست ایمان کامل بخواجه
 آنج و کرمی چون دلالت بر سوال امری که نزد اوست بکنده نشانی خطاست و اگر بشارت صریح هم
 یابند چون فدای نیست نفس لیهام باقی است و خوف دانگی هر چند از لیهام تا الهام فرق است
 و دیگر نوشته بودید که بعضی اسرار دران بجای می حاصل شده است که از کتابت بر نمیدارد و توضیح
 صدق و لا یتطوع بانی حسب حال این اسرار میگرد و هر چند نکشف نیست و انظر من شمس
 کشف است و بقدر و نیز بر مطلق است نبی آید از مطالعۀ آن بسیار ذوقین گشت اللهم زد لکین

اگر اینقدر می نوشتید که آن اسرار از کدام قبیل اند و بچه چهر متعلق اند به نقل صرف وابسته اند یا از باب
تحقق کجایش داشت از بی ادایهای صوفی محمد شریف مکر نوشتند و خود ما و هر بی ادایی که
کرده است تنها بشما نگرده است به بزرگان این سلسله کرده است چون شما که پیر او باشید از وی
آزوده باشید یا را با او چه آشنائی مانده قوت انتقامیه در فقیر کمتر است و دو کلمه اند و دی غیرت با نوشته
شده است اگر متاثر شد بهما والا و داد و کار او نوشته بودند که بی حلاوتی از راه علوت است
یا از راه قصور استعداد محمد و مانسبت باطن هر چند بلند تر میرود بجهالت نزدیک تر میشود و ظاهر را
بی حلاوت میدارد و چه از باطن دور تر می افتد و بیگانه تر میگردد و عارف هر چند در معرفت پیش قدم
بود و فقد و کفارت زیاده تر حاصل نماید و هر چند نزدیک تر گردد و در ترافت و الواحد الفاعل و هو
القریب البعید همان قصه شما اگر در سن تاب است که با شما و خود میگفت هر چند کار بیشتر میکنم از توده تر
می افتم نوشته بودند که معلوم میشود که رجوع خلایق وابسته بکمال نیست بلی چنین است هرگاه قبول خلق
دلیل بر قبول خالق تعالی نبود که بظلمات را نیز قبول خلق حاصل است دلیل کمال چگونه بود و السلام علیکم

مکتوب صد و دوازدهم بشیخ محمد شریف کاملی در تنبیه بر جوع
خطا و آنکه متر شد را استر ضاء مرشد ناگزیر است

بعد الحمد والصلوة نموده می آید در نیولاشنوده شد که مولانا محمد صدیق را که بر شمس است
رنجانیده آید و گستاخیها بلی ادبها نموده آید و در سلوک سابق تغییر یافته و مولانا را زنجار بسیار
بسیار رنجیده بحدی که معامله بر تبری و سلب رخصت کشیده است از آن تواضعها و نسبتها
و خدا طلبیها که از شما ظاهری شد این امور بسی مستبعد و خیلی محل تعجب است از آنکه که قطع میکنید
بکمی پیوند بگذارید خدا هم جل و علا قطع میخواهید بخاطر میدان از پیر قطع نتوان نمود و بخت رسالت
مخلوق از خالق تعالی نمیتوان برید چه بلا شده حقوق از عالم رفت از مثل شما روم که انقسم
حرکات ناظم پیدا شود پس اعتماد از یادان و اهل ارادت برخواست هر کس که نشود نا

نور پیدا آورد حق تعالی گویا خود را بآن نور می ستاید آنجا که میفرماید السور نور السموات والارض
ای ذوی السموات والارض حق سبحانه و خداوند آن نورست که آسمان و زمین و ما فیها بآن
نور پیدا گشته است مثل نوره صفت نوری که منسوب است باو تعالی و آن نور گویا در کنا یا از
تئین اول و حقیقت محمدی است علی صاحبها الصلوة والسلام مشکوة فیها مصلح همچون
چراغی است در طاقچه و دخول کاف تشبیه بر مشکوة بنا بر اشتغال مشکوة است بر مصلح و مشکوة
بدن عنصری آن سرور را علیه و علی آله الصلوة والسلام باید تصور نمود المصلح فی زجاجة آن چراغ
افروخته در قندیل است از آگینه و آن قندیل گویا باطن مبارک آن خلاصه موجودات است
علیه و علی آله الصلوة والسلام که آن نور از راه باطن او علیه الصلوة والسلام تعلق به بدن عنصری
گرفته است و باطن یا قلب اوست علیه الصلوة والسلام با هیأة وحدانی او که از ترکیب اجزای
عشره عالم خلق و عالم امر بمحصل پیوسته است یا گوئیم زجاجة کنایت از تعین وجودیت که تعین ثابته
چه تعین اول که تعین حسی است نسبت با محفوظست بتعین وجودی و تواند بود که زجاجة کنایت از
تعین علمی باشد که علم را با و صلی الله تعالی علیه و آله وسلم خصوصیتی است که صفت دیگر باینست
و محبوبیت او علیه و علی آله الصلوة والسلام این صفت را سری است که دیگری محرم آن نه اند
محبوب ترین صفات نزد او تعالی بطور حضرت ایشان ماقدها الله سبحانه بسره الاقدس این
صفت است و کجیل که زجاجة تعین وجودی بود و مشکوة تعین علمی باشد بالجملة الزجاجة آن آگینه
بهر معنی که باشد از کمال صفا و نضارت گاهها کوب و دژی گویا ستاره است در خشان باید دانست
که تعین اول و حقیقت محمدی نزد حضرت ایشان ما تعین حسی است اول چیزی که از مرتبه اطلاق و از کج
مکنون بمرصه ظهور آمد و تعین گشت حب است که مبدأ اعتبار وجود است چنانچه حدیث قدسی گشت که انما
مخفیا فاحسبت ان اعرف فخلقت الخلق لاعرف دلالتی بر آن دارد و این تعین حسی که منشای محبوبه
ذاتیه آن سرور است علیه و علی آله الصلوة والسلام مرکز دایره است و محیط آن غایت است که حقیقه
ایمانی است علی بنیها و علیه الصلوة والسلام حسن مزاج بحسن طاعت مناسبت دارد و در

بحسن صباحت می ماند صباحت حسن تفصیلی است که در معرض بیان آید چنانچه در عالم مجاز تعبیر
از ان بر شاکت قد و صباحت خد و لطافت چشم و ابرو و امثال آن نمایند و طاحت جی است معنی
و آنی است ذوقی که از حیطه تعبیر آن بیرون است و در ای بر شاکت و لطافت مذکور است که تعبیر از ان
بآن حسن می نمایند خوش گفت سه آن و ارد آن نگار که آنست هر چه هست به آنرا طلب کنید
حریفان که آن کجاست به و این مرکز و محیط یک تعیین است که مسمی با شرف و اسبق اجزای او است
که در است یعنی حب و تعیین ثانی تعیین وجودیت چه حب است که سبب وجود و ایجاد گشته است و تعیین
علی دون تعیین وجودیت و حصه است از حصص آن لیکن اجمع حصص است چنانچه تحقیق آن در جا
و گیر ثبت یافته است بر تر اصل سخن رویم که آن مصباح افروخته که در آنگلینه است یو قد افروخته میشود
و از دیاد نور آن نموده می آید من شجره مبارکه زیتونه از درخت بابرکت بسیار نفع که درخت زیتون است
که در زمین مقدس شام رسته است این شجره مبارکه که گویا کانی از حقیقت خلقت حضرت ابراهیم است علی بنی
و علیه الصلوٰۃ والسلام و چون آنحضرت شجره انبیاست و در قرآن مجید و روحی او دار گشته و بابرکتنا علیه
و علی سحاق بنابران شجره مبارکه که از وی تعبیر از ان نموده و مناسب زیتون با و آنست که نسبت زیتون
زمین شام است و نیز درخت مبارک است چنانچه منقول است که هفتاد و پنج غیر حلیم السلام بردی دعا بکرکت
رسیده اند که یکی از آنها حضرت خلیل علیه السلام و نیز آورده اند که زیتون اول درختی است که بعد طوفان
رسته است و آنحضرت هم اول اولی الحرم است که بعد از طوفان بر منصفه ظهور آمده است و چون حقیقت
خلقت بر ترا طبقات زمین و آسمان است لا شرفیه و لا غریبه آنرا فرموده چکار زیتون یعنی دلو تم تسبیح
نزدیک است که درخت روشنی و در نفس خود اگر رسیده باشد بوی آتش یعنی حقیقت
خلت در خشنگی و بدایه بتنا به است که بی آنکه آتش محبت ابروی اشتغال با بد و دشنامی بخش است
و صباحت آن بحیره ملاحظت ما بهر مطلوب است و چون ولایت ابراهیمی با ولایت محمدی علیهما الصلوٰۃ
و السلام جمع گردد و نائمه محبت از خلقت افروخته شود و صباحت این ولایت با ملاحظت آن ولایت
او آن بابد و کمالات محیط در مرکز روی نماید نور علی نور نور بر نور افروزد و نور صباحت با نور

ملاحظہ کیا آید و نورانی ہریمی بانور محمدی حج شود علیہم الصلوٰۃ والسلام و ملاحظت باعدیہ است
منصیح گردید پد نور و پسر نوریت مشہور پد از اینجا فہم کن نور علی نور پد ازین اجلاس نور
واققرآن محدین مقام محبوبیت محمدی صلی اللہ تعالیٰ علیہ و علی آلہ وسلم بدرجہ علایا رسد و معاملہ
از و طوق عبودیت بیک طوق آید و مقصود از امر باتباع ملت ابراہیم علیہ السلام بروجہ کمال
بنظور رسد و عای کماصلیت باجابت نام پیوند این کمال در حق او علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ برو
کمال بچھول پیوست و مدعو مستجاب شد الحمد للہ سبحانہ علی ذلک و علی جمیع نعمانہ حمد اکثر اکثر
از حصول این معاملہ توجہی کہ خود بحال این واپس ماندگان داشت کمر گزشتہ است و فردی را از افراد
است ہر است آنہا گماشتہ و خود در غلہ خانہ خاص با محبوب خلوت رہشتہ علیہ و آلہ و اصحابہ
الصلوات و التسلیمات و البرکات و التحیات و تفصیل بعضی امور کہ در اینجا باجمال
ذکر یافتہ است از مکتوبات قدسی آیات حضرت ایشان ماطلب بایر نمود و اسلام

مکتوب چہارم بمولانا محمد صدیق پشاورمی در فضیلت علوم ہمت و محبت و حب

بسم اللہ الرحمن الرحیم ضحیفہ گرامی اغوی اعز می مولانا محمد صدیق سعیدہ و خشفہ وقت ساخت اردو
عنایات و برکات و بلند ہمتی باوقطش و دیوانگیہا کہ اندراج نمودہ بود و مد بطالہ آن ملت گذرید
قیمت جوہر آدمی بر وفق ہست اوست و ہر چند جوہر قیمتی تر محبوب و مرغوب تر از انست کہ و از
گشتہ ان المدیجہ معالی العزم و میغض مسافلہا علم ہست چنان بانثا حب و جنون جمع شود و با
حزن و عشق یکجا گرد و نور بر نور آید و قیمت بر قیمت افزاید و راہ ترقی بیش از پیش بکشاید حزن
یر و المدیجہ خیر اجل فی قلبہ ناکہ و نیز آمدہ ان المدیجہ کل قلب حزن قال علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ
و السلام لو ناعز و نابل فی امہ رحمہ اللہ تاک الامہ بیکائے ای شامی آن دل کہ در ان دل خم تو
بعشق و در دست کہ آدمی را پیمار آفرینش فضل دادہ ست و بر ولت قرب و معرفت بنداختہ
آدمی کہ از نشا حب و جنون خالی ست ملحق بچھوانات ست اگر فصل قریب انسان بعشق مجرب است

قرار داده آید چه بلا خوب و زیبا بود بر در بند عقل عقیل نباید بود و دانند کی ازین بند ربانی باطلید
ازین بند بجای رسیدن دشوار است دل اندر زلف لیلی بند کار از عقل مجنون کن چه که
داشتن را زیان دارد و مقالات خود مندی به محمد و ملامحمد شریف کابل را میگویند که درین ایام
زیان باصلان آمده است و تغییر اوضاع سابق نموده برین تقدیر گنجایش دارد که عفو از زلات
او نموده آید و چون صحبت رشید و مؤثر دارد او را برین امر خطیر باید آورد و تجویز تعلیم طریقت
باید نمود و چون شما را از اطوار او بیشتر از فقیر واقف خواهید بود تا مل شافی و استخاره نموده بعد از
قبال قلبی در اسر حلقه سازند و اجازت تلقین فرمایند هر جانا خلاص و اداوت که دار و مختمست ظاهر دیگر
از وی بظهور آید که به از وی بود بعد از آنکه شما تجویز نماید فقیر نیز موافق آن چیزی باد و بنویسد و السلام علیکم و علیکم

مکتوب صد و پانزدهم بشیخ عبداللطیف لشکر خانی در تنزیه محبوب حقیقی حل شانہ

ایمان و السلام علی رسول اللہ و علی غریبائہ این سکن و سیل فرخ ابواب با حمد اللہ سبحانہ کہ احوال
ما این نوع بر پنج صلاح است و از پنج وجه نگرانی نیست غیر از یک نگرانی و با وجود گرفتاریهای
عموری فی الحقیقت یک گرفتاری است هر چند از ان بی نشان پنج نشانی بدست نیست و تمامے
کار و بار اینجاست که سوز و گداز است و هملگی ماند و بود این سوز درد و انتظار در دست
زمان و سوز نیست بے ناش و بے پایان ع که میسوزد درون چون شمع پیراهن نمیسوزد

مکتوب صد و شانزدهم بمیرزا عبید اللہ در بیان وراثت حق سبحانہ و تعالی

الحمد لله و السلام علی عبادہ الذین اصطفی برادر رشید عبدالعزیز این دوران کار را از دعا و غیر
منشی زمانه و همواره بکذبات و عنایات در مراتب قرب ممتاز باشند و از گفت و نجوای و از علم
انی آیند بلکه و ای مراتب قرب و جذبہ پویند و برتر از معرفت و جبل جویند چو امری که در پے
ای جذبہ و سلوک است و بیرون از آفاق و انفس و وای بفنا و بقاست و وای بتجلیات

و ظهورات و دورای دخول و خروج و دورای قرب و بعد و دورای توحید و اتحاد است و دورای شهود
و مشاهدات و دورای لفظ و معنی است و دورای علم و جهل و دورای کثرت و وحدت است و دورای اسم
و صفت و دورای قید و اطلاق است و دورای شیون و اعتبارات و دورای موهومات و تخيلات
و کمالات است و دورای تجلی افعال و صفات و ذات تعالی و تقدس اصل در رنگ ظل از این
دو لقیس در راه است فوجیانه و راء الوراثم و راء الورا این و راءیت در جانب قربت نزدیکی
بعد از هر چه تصور کرده شود نزدیک ترست بلکه از ذات اینکس باین کس نزدیک ترست و راءیت
جانب بعد جلالتگاه و هم است و این و راءیت از دید عقل و ادراک و هم و خیال پیروست چه فهم
و هم از خود نزدیکتری را نتواند تصور نمود فوق تعالی اقرب فی الوجود و البعد من الوجود این کمالات
از کمالات ولایت انبیاست علیهم الصلوات و البرکات چه کمالات ولایت اولیا منحصر در مراتب
قربت است که غایت قرب اتحاد و رفیع اتئینیت است که نهایت این ولایت است و معامله اقربیت از
اتحاد هم نازکتر است از اتحاد باید گذشت تا معامله اقربیت روی نماید رخ لذت این می نشناسی بخندنا بخشی

مکتوب صد و هفتم بجلال شهادت در ترغیب بر تحصیل فنا قلب و نفس

بعد از رفع دعوات باخوی ملا شهادت میسر سازد که احوال این فخر مستوجب حمد است خیریت چه
مسئول و مامول است باید که در اتباع سنت کوشند و در تعمیر اوقات بوظائف طاعات جد تمام نمایند
و بر ذکر و توجه قلبی بجمع همت مداوم باشند بحدی که ماسوا می مذکور از ساحت سینه رخت بر بندد
و تعلق علمی و حبی آن از غیر او تعالی منقطع شود که اگر تکلف یا دماسوی نمایند یا دنیا بد و حضور
مع اندر سحانه ملکه دل شود چنانچه سمع و بصر صفت سامعه و باصره این زمان فنای قلبی حاصل آید
بعد از آن اگر بمحض فضل نفس حاضر نیز بر و زوال آرد و تمام منتفی شود و نسبت حضور و توجه
الاین طرف گسته بآن پیوند در حضور او با و روی نماید بفنای نفس مشغول گردد
مصرع این کار دولت است کنون تا کرا رسد و السلام

مکتوب صد و نهم به مولانا محمد صدیق پشاور
در رعایت مقام شیخ و ذکر بعضی از لوازم آن

الحمد لله و سلام علی عباده الذین مصطفی مکتوب مرغوب که در بنیاد ارسال داشته بودید رسید
خوشوقت ساخت حضرت حق بجهان بطریق مرضیه استقامت که امت فرماید و اندوختن وصول
مطلب از چند کیس و دار و نوشته بود و در حسب الحکم هنگامه طلبه را یک قسمی سرگرم سپیداشت و هیچ احد
بی تاثیر نیماندستی که اکثرشان در اول توجه تا شریعت مدح حمد الهی بجهان علی ذلک شکر این نعمت عظمی
بجهان زند و از عجب و پندار ترسان باشند و این امر را که مقام دعوت است خطیب و بزرگ دانند و از ادای
حق آن معترف بقصور بودند و از توجهات بطلب و تفقد احوال آنها به سبیل نگذرانند که از اعظم
عبادات است بعد از فراغ ازین امر و ادای حق آن بقدر طاقت بطاعات و دیگر مثل درس و اذکار و
ان احب عباده الهی العزیز حبیب الهی عباده شنیده باشند شکایتی از ابوالموسی و عدم استقامت
طالبان نموده بودند و اظهار ضرورتی از تلقین آنها کرده و محمد و اکثر طالبان این زمان همین
حال دارند طالب صادق کم است لیکن بعد از استخاره خود و استخاره او و بعد از حصول انشراح
طریق را باید گفت بعد از آن اگر بی استقامتی در برگشت در کسی ظاهر گردد و گوشه باشد ضرر او
قل بدیه سبیل او علی الصبر علی بصیرة انا و من اتبعنی و سبحان الله و ما اتانا من المشرکین

مکتوب صد و نهم به مولانا محمد این جواب است که مضمون این است و وجه توفیق

نیکو نیز قل کل من عند الله و که میما احباب من حسن الایه و بیان مضمون نقشندید و جواب اسو و دیگر
الحمد لله و سلام علی عباده الذین مصطفی مکتوب مرغوب اخروی اخروی مولانا محمد این وصول یافته
باست فرست و دست گردید از کم الهی بجهان شوق و در دنیا از فیض انوار الهی حلاوت نموده بود و محمد
و سایر الفرق است و دعا کنید که در دار السلام حق گردیم نوشته بود که درین ایام دیر فرستی و تنگی عالمیان

و در آن از سترگانی گرفته خود را دید نیستی مجبر بخدمت که مقدمه فناست و نیستی
عالمیان در بر آن تعلق بشود سالک دارد چنانچه تفصیل آن بمشاهده مذکور شده است
و نیز نوشته بودند که جهانیان را همه طواریات حق جل و علایم باید و در مرتبه اظهار غلطی
جز ذات واحد شود و دیگر خود را این دید و این شود و امثال آن دیگر کمال میدانند و فتح الباب
بفرمایند نیک و مبارک است لیکن در غلبه این حال آداب شرعی را محافظت تام باید نمود
و حقوق بندگی را نیک بجای باید آورد و باید تعیین کرد که این شعبه بر تقدیر صحت از راه
محبت محبوب است که محب هر چه بیند و داند غیر محبوب ند بیند و نداند و از هر کجالت فراموش
محبوب نماید و عدم تمیز میان عابد و معبود که نوشته اند ناشی از مقام جمع است که آنرا کفر حقیقی
نیز گویند چون بمقام فرق بعد از جمع رسد و از کفر با سلام حقیقی آید عابد را از معبود متمیز باید و خلق را
از خالق تعالی جدا بیند و آنچه در بالا مذکور شد که این شعبه بر تقدیر صحت زیرا که مشهود در مراتب
کثرت نه ذات واحد است تعالی خلق را وجهی نماید و به و در کدام آینه و آید او بدو نوشته
بودند سبحان الله قائل انا الحق سبحانی را از باب طوا هر تشنیع مینمایند مگر نمیدانند که از نسبت
غیریت چه کشاید و اهل این در طریقه حاصل آید آنچ بدانند که حقائق ممکنات اعدام است که بواسطه
الکمال کمالات امتیاز یافته است پس کمالات در ممکنات مستعار و مستفاد از مرتبه و موجب بود
و ذوات آن غیر از اعدام چیزی دیگر نباشد و چون این دید عاریت بر عارف غالب می آید
کمالات منعکسه را درست باصل بسیار و خود را اعدام صرف می بیند و بولی از هستی و توان آن
در خود نمی یابد این زمان بقضای حقیقی شرف می شود و آنکه خود را عین حق تعالی یابد که خود می
از وی زائل گشت هیچ انانیت برکنده به انا الحق و امثال آن تکلم نمی نماید معدوم را با موجود حقیقی
چه اتحاد و کدام اشتراک مقصود از نفی غیریت انقضاء شرکت ممکن است با واجب تعالی در خیر
و کمال و این انقضای شرکت درین صورت بر وجه اتم حاصل است از برای این است که
چه و کار که بعینیت قائل شویم و در محذورات اقیمیم و به توفیق میان این دو کریمه که کریمه

نیز فقور راہ می یابد محمد و ماہیتو اندک نشأ این کیفیت قرآنی بود و چون رابط محبت
 باہل این نسبت درست دارند و جمعیت استعداد نیز و از حصول انمعنی و امثال آن از شما
 قویست با مجاہد کیفیت مسطورہ از نسبتہای ظلال فوق است و با اصل الاصل مثبت می نماید
 شوق کمالات مخصوصہ و نسبت ضمنی نمود بود و نہ محمل کہ نصیب از ان حصول پیوستہ باشد
 و این کیفیت کہ نوشته اند اثر آن بود فقیر درین باب تامل نگردہ است امیدوار باشند
 از ان طرف نہ پذیر و کمال اولقصان بہ دین طرف شرف روزگار با باشد طلب
 مسودات جدیدہ نمودہ بودند اگر توفیق یافت بیاری میگویم کہ اگر چیزی از ان قابل نقل باشد
 نقل گرفته ہمین صحت واقعہ کہ دیدہ بودند گوئی کہ شخصی آب دہان خود را در دہان من می اندازد
 و میگوید یکہ انسان است و درست صلی اللہ تعالی علیہ و آلہ وسلم کہ برای نوادہ بودند رساندم
 بغایت اسبیل و امید بخش است گواہان فی الحال ظاہر نشود و آنچه از احوال یا از ان خود نوشته
 بودند خلیہ محفوظ ساخت ہمہ احوال سنجیدہ و مقبول است و بایکدیگر درست و گریبان است
 تریات رزائی و ہشت بہ طلب حقیقی رسا از چون ایام احتکاف بود و امور ضروریہ و مشیبا
 بزود اند متوانست پرداخت و بر اجوبہ لا بد اقتصار نمود و رہنا تم لنا نورنا و غفر لنا انک علی کل شی
 قادر بعد از نوشتن کتابت در حصول نسبت ضمنی پاره تامل نمودہ شد ہیچ واضح نشد
 اگر مقدور است باز تامل و توجہ بلیغ درین باب خواہر نمود انہ کل غیر المیسر

مکتوب صد و ہشت و یکم بحضرت پیرزادہ خواجہ علی الد
 در آنکہ سبقت از اصل است و نقل ہیچ چیز مستقل نیست

حضرت حق سبحانہ ذات بابرکات حضرت مخدومی و خود دوم و یکی را دیر گاہ بہ مفارقت
 سبحان بہ خواہان باقی و پابند دوار او بالنبی و آلہ العباد خانیہ علیہم الصلوٰت و البرکات
 الی یوم النہد بخور و عنایت نامہ گری می شرف گردید سید کہین ہجور و دراز کار را

که گاه بگویند خاطر خاطر آورده بلاطفاً و عنایاتی خوانسته باشند ازین طرف سراسر تفصیر است
 عفو فرمایند علی کرم از کربان می آید **ع** در خانه بکر خدای ماند همه چیز بدایت از مبدأ می باید بقیست
 از اصل که از پیشگاه چنین آمده است و باشد شوق با حضرت مشوب گشته حیر و کمال که فاضل دارد همه
 مستفاد و مستند از اصل است ظل در هیچ چیز بخود استقلال ندارد اگر نسبت خیر و کمال بخود نماید
 خائن بود و دعوی اسیری باصل پیدا کند کمال در حق او انتقاسی کمال است از وی و خیریت
 در سبب خیریت و نصیبی که از اصل دارد بعد در منتزعات آن محور تلاشی است هر چند ظاهرش
 محور تلاشی ظن میشویش خوش گفت **ب** معشوق اگر چه گشت همچنان ماه و خیران تر از اول است و پیران
 و ظل بپاره که خیر انتفا از اصل بهر اندازه از کمال و جمال و بهر خبر داشته باشد بالا آن بهر چه بعد العدم
 و یولود بالولادة الثانیة فیمشی لا یکل عطاء الملک الا مطایه و من بعد ذما یرقی صفاته و انتمه نظری
 کرد و اجمال سخن بجای دیگر رفت مقصود آنست که نظر بر تفصیرات این طرف باشد و از توجیه غایبان
 منتهی سازند و این عاصی را بدعای خیر سلامتی خاتمه یا آورند و السلام و ادلاء آخند

مکتوب صد و بیست و دوم بمولانا محمد صدیق پشوری در تبریز
 احوال وی و جواب استفسارهای که نموده و تحسین احوال پادشاه

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب مرغوب رسید چون مشعر از آنست که است و اوضاع
 و تنجیدی احوال بود مطالعة آن فرحت بخش شکر خدا جل و جلاله آرزو در بسیار است و بسیار است
 لکن شکریم لا یرید کلم تو شسته بودند و در عالم دیگر سیانند و باین عرصه می نازد و منشأ
 انقطاع باطن است از عالم سفلی و اتصال او بعالم علوی لیکن باید که در وقت عزت
 و هنگام نزول که بظاهر و باطن متوجه خلق است این دید مغفود است و اگر چه خود را مثل جهاد
 بی حس و حرکت می یابند و اثری از هستی در خود نمی فهند از آنست و آنکه محاط با آن خود را
 گمانند و عیبهای نورانی یا یک در شما حلول میدهند و هر چه در این عرصه را بخواهی خود

و همچنین مرید را علم باحوال خود ناگزیر است و در طریقۀ ماکه طریقۀ اصحاب کرام است علیم الرحمن
 هیچ درکار نیست نه در جانب پیرو نه در جانب مرید چه فایده و استفاده درین طریق انکسائی
 و انقباضی است مرید در محبت شیخ محکم با اندازه محبت و فانی اشخ هر ساعت برنگ او می آید
 و در صورت علم چه در کار هم در فایده و هم در استفاده غریبوز که بتألیش خورشید نغمه میشود و چنانکه
 که خورشید با خمریزه را علم به کچن و نغمه شدن باشد درین طریق هر چند وجه مناسب بشیخ
 زیاده تر پیدا کند انقباض بیشتر در حق او پیدا آید و تحصیل وجه مناسب با تابع شیخ است
 ظاهراً و باطناً که سر موعال مخالفت و اعتراض در خود نیابد که سبب سدر راه و حشران است
 و نیز خدمت و رعایت آداب اوست چنانچه بزرگان فرموده اند در سوخ محبت و عقداوست
 با پیر زان روی که چشم توست احوال به معبود تو پیر توست اول به نوشته بودند
 باستر شدن تا حصول فنای قلبی در ایشان بشوق محبت داشته میشود بعد از آن اگر کمتر
 مضوم میشود و چندانی در درک نمی آید تجد و مانند بزرگان ما بجهت کمال علو بجمالت و پیر
 اقرب است نسبت هر چند از قید ظلال وارد و با صالت آید از مظان علم و معرفت دور تر افتد
 قدوة المحققین حضرت ایشان ما قدرنا الله سبحانه الا قدس نوشته اند نسبت باطن هر چند بجمالت
 کشد زیان نبود و مستر شدن را بوظائف افکار و طاعات سرگرم دارند و با بیان خدمات و رفقا
 آداب ترغیب کنند و مطلق نگذارند امید که از نسبت خاص بزرگان بهر یابند مقصود حصول نسبت
 است علم آن امر دیگر است اگر بدهند جهاد نعم و الا نعم نیست نسبت چون ثانی و ثقیب حاصل شود
 قدر و عزت دارد و آنچه بسوالت و زودوی بدست آید چندانی قدر و عزت ندارد و اگر کسی
 استیصال نماید بواسوس طالب نیست و قابل صحبت نه مردم در طلب دنیای دنیچه چنانچه
 که نمیکشد طلب حق جل و علا حق بآمنت بزرگان درین طلب ریاضتها کشیده اند و عمرها گذرانید
 که کوهی شخصت سال سخت دید و تابشی روی بکجی دید و بر سر پای جلد زشته ایم فنای
 قلبی که در طریقۀ بعضی از طلاب را بسوالت دست میدهد و در رنگ آنست که کسی را چشم بر بندد

و یکجا یک بنمزل رسانند و راه چندین سال بطرفه العین قطع نمایند ہزاران احوال و مواجیب
و تلوئیات و مشاہدات الوان و النوار متلو نہ و غیر متلو نہ و کشف و عوار دات کہ بمطالب حقیقی
چندانی کار ندارد و بگردان این انسیان نہ رسید حصول انیمینی و بحق طالبان امر سهل ندانند و قطع
نامی دائرہ سیرالی اسد را کہ پہنچاہ ہزار سالہ راہ بتقدیر آن نمودہ اند آسان ندانند و تمام از تلوئیات
بر آمدن و تمکین پیوستن را امر محقر خیال نکنند آری این معاملہ نسبت بکالات دیگر کہ فوق است
حکم قطرہ دارد نسبت بدریلی محیط آسمان نسبت بعرض آمد فرو و دور نہ پس عالیست
پیش خاک تو و بد حضرت شیخ الشیوخ قدس سرہ در کتاب عوارق بعد از ذکر خوارق
و کرامات مینویسد کہ اینا ہمہ مواہب الہی است جل شانہ جمعی را بان مشرف میسازند
و گاہ بود کہ برتر ازینا جمعی باشند کہ آنہا را بیخ ازین خوارق و کرامات نبود بعد از ان
مینویسد کہ اینہمہ خوارق و کرامات دون ذکر ذاتست تعالی و دون تجوہ مشر
قلب است بذکر نوشتہ بود و ند ملا عبد اسد نام باری در یکہفتہ بغنائی قلبی رسید
و بعد از یکماہ از ابتدای زمان کہ احوال خود را کہ دانمود ہجی بغنائی نفس میماند و علامات این فنا
ظاہر بیشت نمود و این انجملہ نمود و غرائب است خال خالی را مگر باین زردمی این ہر دو دولت
میسر شدہ باشد نوشتہ بود و ند ملا ادریس باحوال بسیار عالی دارد و صحبت او خوشتر است بعد از
استنارہ رخصت اشخاص معذودہ با و دادہ شدہ است معذوم این عدد را اشار الیہ بانام رسان
عدد مضاعف از عدد اول یا زیادہ از ان تجوہ کنند و بکذا و ہر گاہ استقامت بر او ضاع شرعیہ
و اطوار صوفیہ در وی فہم و معاملہ فنا و تمکین مشاہدہ نمایند اگر صلاح دانند بعد استنارہا
رخصت مطلقہ بطریق سفارت بدہند بشرط استقامت بر پشت سنیہ علی مصدر با الصلوات
و التسلیمات و نیز نوشتہ بود ند کہ صوفی محمد شریف کہ از شہر شہر است ملازکامیل آمدہ است نسبت
و حال او را از نسبت و حال خود فائق دریافت نمود و ما فقیر ہم باین عزیز و بیک مجلس صحبت
داشتہ بود و خیلی مخطوط گشتہ لیکن بفقہ محل توقفتست زادن اسد سبحانہ و ایام کہ و سائر

اخوانکم که راه و ترقیا و توفیق را بنا اتم لب انور ناد و مغرنا انک علی کل شیء قدیر

مکتوب حدودیست و سوم بمیرزا عبیدالله در ترغیب بر اعلای همت
و تفضیل شهودی که در احکام شرعی روی نماید بر مشاهدات دیگر

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب مرغوب برادر اعزاز شد از جناب امیر دوست محمد
رسانیده خوشوقت ساخت الله تعالی بعافیت و ترقیات دارا و نوشته بودند که با وجود
انتهای شهود و غیر و غیرت بکمال بجدی که مضاررات ظلمت و اعتباری هم رضایند هر بلکه
آفرین نظری آید که وجود دیگری اثبات نموده آید رعایت عبادیت و عبادات بر جاست
و دقیقه از اطوار ظواهر شرع بقدر امکان فوت نمیزد شکر خداوندی جل سلطان بهجا آرند
که باطن اینهمه مغلوب انقیصم حال باشد و ظاهر بر آداب شرعی مستقیم بود حتی بمانه روز بروز
استقامت را افزون کنند که نجات متیقن در آنست و در ما و او آن خطرست همت را بلند
دارند و این احوال را سعادت وصول دانند و زینهار صعود تصور نمایند و مطلوب را و راه
الو را طلبند و بیرون از شهود و مشاهد جویند عزیزی بنیغیر خدا را اصلی الله علیه و آله و سلم
بجواب دید گفت یا رسول الله التوحید فرمود علیه و علی آله الصلوات و التسلیات کیما احسن
بیا لک او خطری خیالک فایده بمانه بخلاف ذلک نوشته بودند که محبت با حقیقت حضرت حق
علیه من الصلوات او و هما و من التسلیات اتما بکامل ترین مقامیست و غم و امض احکام
شرعی در صورت خاصه بی کیفیت متجلی میشود و از محالی دیگر صاف تر چهره مقصود را انکشاف
می بخشد و ما این شهود را که در محالی احکام شرعی روی نماید باشد و دات که در راه پای این
نشا فانی ظاهر گردد چه نسبت چه احکام شرعی را شباهت بوجود دات نشاء افزوید است
که در ان نشاء جانب وجود ممکن را ترجیح داده منظر حسن و جمال صفات که در وجود ایشان
نات است خواهند ساخت بخلاف موجودات این نشاء فانی که جانب عدم ممکن را بر مشی و

مظهر حسن و جمال که در جانب احتمال عدم صفات نمودار شده بود ساخته اند چه صفات واجبی را که
موجودات نشأتین مظاهر آنست چنانچه در جانب وجودشان حسن و جمال کائن است در جانب
احتمال عدمشان نیز حسن و جمال ثابت لیکن حسنی که در عدم نمودار گردد و در رنگ آنست که خنثی را
بشکر خلاف نمایند و شیرین دانند لهذا لذذات و نعمات اخروی همه مرضی و مقبول ترقی بخش آمد
و آخرت دار رضا گشت و دنیا دار غضب آید و انساک و ترنمات فانیه آن غیر مرضی که حسن و جمال
اینطور منجمله طربزهراب عدم است تحقیق اینمعا مله در مکتوب صد و از مکتوبات جلد ثالث حضرت
ایشان با قدس سره بتفصیل کائن است از اینجا طلب نمایند بلکه گوئیم که احکام شرعی که اوامر و نواهی
آسمی است خطاب ازلی است که بصفت کلام تعلق دارد پس اینجا بطور نفس اسم بود بی مرآت عدم
و سایر ظلمات را که وابسته بظلال اسماست در مرآت عدم آن ظهور چه مساوات و کد نام نیست
نوشته بودند که درین و لام دم بسیار تکلیف طریقه میکنند آنچه خود و ما هر جا که طلب حلاقی بنیند و هستی
راه دهد و اقبال قلب بی تکلف باشد طریقه بگویند و الا تکلیف نیست لیکن اگر بعضی دسا و سس
هو اجس درین کار روی دهد استغفار از ان در کار است بعضی از کمالات ولایت کبری و خصال
نبوت و خواص ولایت قدوة المحققین حضرت ایشان با قدس سره سبحانه بسره الاقدس استفسار
نموده بودند و ما اکثر این امور در مکاتیب آنحضرت سپین و شروح است مطالعه فرمایند اگر
در جای خفای مانده استفسار نمایند تفصیل ولایات سه گانه که ولایت صغری و ولایت کبری
و ولایت علیا باشد در مکتوب دومیت و ششم از مکتوبات جلد اول است و بیان ولایت حضرت
ایشان و خصوصیات آن در مکتوب صد و چهارم و مکتوب صد و پنجم از مکتوبات جلد ثالث مذکور
بیشده و نیک تامل نمایند که هر مکتوب کجاست همان در اسرار بی پایان خود اعی باید تا درهای گانه را
از مکاتیب چهار گانه برآور و از جانرو و دو گانه شکری آرد آری بسیاری از اسرار مذکور و عقیدت
نیامده اند لیکن بپوشتن است نیامد بر قوف بر صحبت است آسوده شی باید خوش محتالی
تا با تو حکایت کنم از هرایی به و السلام اول و آخر ان شاء الله و متعلقان بجمعیست بخشنده

مکتوب صد و بیست و چهارم بمولانا محمد صدیق در فرق میان ایمان عوام و خواص و اخص الخواص

الحمد للّٰه تعالیٰ از مرتب شود که وابسته بظلال است گذرانده ایمانی بغیب الغیب که تعلق
باصول و ادوار زمانی کناد و ازین وصل که در رنگ سراب آب ناست ربانی و اذنه بحقیقت
کار رسانا و ایمان بغیب یا نصیب عوام است یا نصیب اخص خواص که بهره از کمالات
نبوت یافته اند و از نهایت نهایت بقدر استعداد آگاه خواص و متوسطان بلذت شهود
خوبسندند و خیال وصال آریده خوش گفت و بوقت صبح شود همچو روز معلوم است
که با که باخته عشق در شب و بچو در کمال بحسب بالک او خطر فی خیالک فاسد سحابه بخلاف ذلک
ایمان غیب عوام از پس پردای ظلمانی و نورانی است و خواص هر چند از حجب ظلمانی تجمی
و بسته اند لیکن از حجب نورانی بالکل برآمده بآن گرفتار مانده اند و شهود آنرا شهود مطلوب
تصور کرده و عاشقانه که بنفس مطلوب توان کرد بآن در میان آورده و ایمان غیب اخص
خواص از گذشت حجب نورانی و ظلمانی است این بزرگواران شهود طالع ثانیه را پس پشت داده
از رفتار و راه و راه اند یقین کرده اند که درین منشأ الا ان هر چه بقدره غیر از ایمان نصیب نیست
که رویه منشأ اخروی میجو دست هر چند بیع قسم از حجاب حائل نوازند لیکن ضعف بصیرت
مانند درک شهود است نشان مابین الایمان و الغیبین ربنا انعم لنا نورنا و غفرنا انک علی کل شیء
شکور

مکتوب صد و بیست و پنجم بمولانا حسن علی فی التذکیر و نصیحت

سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا إِنِّي أَسْأَلُكَ بِرَحْمَتِكَ وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ
سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا إِنِّي أَسْأَلُكَ بِرَحْمَتِكَ وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ
سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا إِنِّي أَسْأَلُكَ بِرَحْمَتِكَ وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ

قلوب العارفین فی یہ اعظمۃ وکبریاء واحترقت الکباد الحبین فی شوق انوار فوا اسفا علی
من اعرض عن السدود استرا علی فرط فی جنب السد تشتغل بتغیر امرت بتغیرہ واجتہد فی
تغیر سرک و تنزیہ ولا نظر الی شئی الا درایع سبجائہ قبلہ وبعده ولا نصب مع احد الا
وہ بصرتہ تعالیٰ معہ واکلم اند عز شانہ مع قلب منکسر حزین اواد محترق بنار لہجہ خال عن
فکر لاوتجات عن دار الغرور تاہب لدار القرار الملائکۃ کون الی زخارف الاغنیاء
والظالمین الا انہم فی مرتج من انظار بھم الا انہ کل شئی محبط و اسلام

مکتوبہ بہ دست شہنشاہ خواجہ ترمزی فی بیان الاستجابۃ المذكورۃ فی الآیۃ
الشرعیۃ استجیبوا الذکر لآیۃ بیان ان جمیع الکمالات مندرجۃ فی الشرعیۃ الغراء

استجیبوا الذکر من قبل ان باقی یوم لامرہ من السد اکرم من عجاوید مذکورین کثیر الاستجابۃ اصوات
تجلی بالاحکام الشرعیۃ والہدیین بالسنن المحفوظۃ علی صاحبہا الصلوۃ والسلام والاحتی
ما یعلق بالظاہر والاستجابۃ المعنویۃ بالانقطاع والتخلی عما سوا الحق تعالیٰ وتقدس التخلی بالاسرار
والمعارف الالہیۃ ما یعلق بالباطن الاول صورۃ البشریۃ والثانی حقیقۃ بشریۃ فاکمالات
الظاہرۃ والباطنۃ داخلۃ فی دائرۃ الشرعیۃ تحت فصوص الشرعیۃ اصل وحقیقۃ ثمرۃ متفرعۃ
علیہا فی کثیرۃ طیبۃ صلتا ثابت وفرعانی اسما بقدر قوۃ الاصل فکون الثمرۃ والنوع
اکثر وعلی غفلانہ کمال الوصول کمال التقویٰ وکمال اتباع الشرعیۃ الغراء والاحتجافی
عن دار الغرور والتاہب لدار القرار والصلوۃ والسلام علی سببہ المختار وآلہ الامہار کما
اعلم الیل والشرق المنار علی سائر النیین والملائکۃ وسائر الصالحین آمین

مکتوبہ بہ دست شہنشاہ خواجہ ترمزی فی بیان حقیقتہ

حضرت حق سجادہ تعالیٰ ذات بابرکات راہ جوایج قرب بچہ بات وعنا بات ترقیات داد

بالنبي وآله الامجاد عليه وعليهم الصلوات والبركات الى يوم التناود نبيد انذ بانجناب عالي چه نويسيد
 ممکن بچاره که نصيب او از مطلوب حقيقي جز استهلاك و ضحلال نيست و از کمال او چه دريابد
 و بحسن و جمال او چگونه بي برد چه ذات او عدم است که بواسطه التفکاس کمالات وجودي نمود
 ني بود پيدا کرده است و باين نمود خود را کامل و خير خيال نمود و بنياد را از اين نمود بي بنياد
 نهاد و چون بسابقه عنايت در رسد و کمال الهي بر تواند زد و حقيقت معامله و اشو کمالات
 انکس سي باصل غايب گردد و امانت باطل امانت شود عارن رو بصحاي عدم آرد و از بسته
 خود منقطع گردد اين زمان بفتاي حقيقي مشرف شود ممکن نامراد اگر نخود نسبت خير و کمال نمايد
 خائن بود و عوامي همري بهل پيدا کند کمال در حق او انتقاي کمال است از وي و خيريت
 در سلب خيريت اين و بده اين انقطاع اثر افراط محبت است که بهل پيدا کرده است چه مقتضاي

کمال محبت فتاي محبت است ابقاي محبوب است	عشق آن شعله است که چون بر فروخت
هر چه جز معشوق باقي جمده سوخت	و هر چه طوطو اصل پيش استيلاي اين محبت شربت

سوپيش و محو و تلاشي ميشود | آنرا که بحسن و بده تيز است | اين عشق بلای خانه خير است
 حضرت حق سبحانه اشغال مامجوران را ايمانے باين معانے و با و شرعے از اين شرب
 برهنے کند بالنبی الامی الذی مازع البصر و ماطع عليه و غله آله الصلوات والبركات لعلى

مکتوبہ صمدیت و شریعت و تم بجا فطاع عبد الغفور و انک طالع المجاب طالب ماسواست

مخد و ما چون با فقرای شکسته برای خداي دجل محبت دارند امید است که نتيجه بخش باشد و کفالتش
 کار پيدا کند تلویات احوال بعضی طالبان که در کشاي راه دست ميدهند پيش از وصول
 بدرج خفا و بقا از مطلب نیست و غير حق است تعالی طالب حق را اجل و علا اعراض از ماسوا
 او سبحانه ناگير است تا قبله توجه پرانگند نشو پس طالب احوال مواجيد گرفتار ماسوی است اگر
 فنا و بقا از مطالب است سعی در تحصيل آن و همچنین در يوزة آن از لاهم مام است که ولایت بآن

مردود است و معرفت حق سبحانه که مقصود از ایجاد انسانست بآن منوط دیگران قسم و لوله شوق
و نایز عشق که در مجاز روی میدهد حقیقت در کار نیست که آن عشق و محبت چون متعلق آن
بی کیفیت و چون است نصیب از بی چونی دارد لهذا آنرا بعضی تعبیر یاراد و طاعت نموده اند گاه باشد
که آن محبت بکسوت چون پدید آمد و نغره و زاری پیدا آورد و گاه بود که باین نظر ظهور نکند و حقیقت
بی کیفی خود باشد بلکه رواست که در بعضی اوقات نفی این محبت نماید و فی الحقیقه محبت بر کمال
بودنی یعنی که در عالم مجاز هیچکس را هیچ چیز از نفس خود محبوب تر نیست زیرا که هر چیز را که دوست
میدارد و از مال زن و فرزند برای خود دوست میدارد و در محبت خود هیچ نغره و شوق در میان
نیست و آنچه گفتیم در عالم مجاز زیرا که در عالم حقیقت محبوب حقیقی از نفس خود محبوب ترست
لذا قافله این محبت است اگر این بود ابراهیم بودی و محبت رسول خدای تعالی
صلی الله علیه و آله و سلم نیز ازین قبیلست چنانچه در حدیث آمده لن یؤمن احدکم حتی الکن
احب الیه من نفسه و الله و الناس جمیعاً و شیخ طریقت چون نائب مناب رسول است
صلی الله تعالی علیه و سلم و واسطه و معمول فیوض الهی محبت وی نیز باید که بر همین منوط بود و سلام

مکتوب نبی و مولاتا محمد صدیق در تعبیر واقعۀ عالی که نوشته

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی مد نیست که ازان برادر دینی کتابتی ز سیده خاطر نگار است
بهر حال جمعیت باشند و کمال انسانی بر بند اجبای دور افتاده و از دعای سلامتی خاتمه فراموش نمکنند
پیش ازین مهدی نوشته بودند که در خواب می بیند که بر بالاس دیوار برج که در نهایت رفعت یارگی
است برآمده است و ترسان و لرزان بهیبت تمام بر بالای آن دیوار عبور کرده است و یک گز او
ازین دیوار مانده بود که از پشت دیوار افتاد و باز مستحکم شده و مگر چیت بر لبه بصد محنت خود را بر سر
دیوار کرد و چون بر پشت دیوار نگاه کرد دید که چند سطر بنظم جی بر بالای آن دیوار نوشته اند
و اجداد لعنت بسین الهجته با بحر دی که این کلمات دید نغره از نهاد فقیر برآمد و خود را در محنت

در همین اثنا افاق دست داد و خنجر و میوه اندک این دیوار مثل عین ثابته نشناختند که اصل
 ولایت مربوط به حصول آنست و وصول آن موجب فای سالک است از تعیین مکانی و بقای او
 بوجود موهوب حقایق ناچار سبقت محبت بود و چون این تعیین عین ثابته بر دست بر روی اطلاق
 پس جدا از عشق بود و پرده معشوق باشد چه عشق یعنی معشوق است و رواست که عشق بمعنی عاشق
 باشد و اضافت جدا بر موی عشق بپایه بود و اطلاق عاشق برین مرتبه بخت تحقق و بقای عاشق
 است بآن مرتبه و این تعیین هر چند بوجود موهوب محال گشته است ولیکن از گشای بر نیت نه
 برآمده است و از اطلاق متنزل است و عاشق در هر مرتبه که باشد حجاب معشوق است انت الهامه عاشق
 قاعده حقیقت که برآمدن پر بالای آن کنایت از رفع حجاب این تعیین و شهود مرتبه اطلاق است و در
 جواز شدن یا کنایت از گزشتن است ازین تعیین یا کل در فوق آن خرامید نیست یا عبارت از
 نزول است که معبر بر سر عین الله باشد است که بعد از سحر فی الله بصحلول می پیوندد و این تعبیر نسبت
 از آنکه این دیوار را به تعیین امکانی تعبیر نموده آید و این واقع را تعبیر است دیگر پس حالی که از جمله
 اسرار قدوة المحققین حضرت ایشان است قدسنا الله سبحانه و الهه الا قدس آن معنی بالفعل فرارند
 حوصله شناسی نه الهان ایشان را بی شیا و مع ربی کل شیء علما چون نسبت شناسایی این نسبت گفته
 درست است امیدوار باشند که ان من احب محبت جلالی اریه و حقوق تفصیل ندارد آرزوهای
 و اریه و غنیمت پندارید و الهان بادی باشند و قل رب زدنی علماست فراداد حافظ این هر آخر
 بهر زینت و بهر قصه غریب و حدیث عجیب است به و به سلام علیکم و علی من یدکم

کتب مطبوعه هیئت امین محمد علی محمدی سلم در آنکه جمیع کالات مشهور و متابع سرور کائنات
 علیه السلام است بیان آنکه استفاضه از باطن شهابان از محبت مریت

بعد از آنکه و صلوة و تبلیغ الدعوات بنما شغفت که بر سر ساز احوال و اوضاع فخرای ایخده و
 مستوجب حمد است المسئل من الله بی سلامه و تقاضای جاده بشریه المرضیه و بهر است

المصطفوی علی مصدرها الصلوة والسلام والتمیحه فان الکلمات لصوریة ولعنویة مندرجه فی الزمره المستفیضة
البیضاء ومنحصرة فی اتباع خاتم الانبیاء علیهم الصلوات والبرکات فالجذبة والسلوک مرجحان من
اتماره والافناء والبقاء موجودان فی اطواره والولايات الثلاث من الصغری والكبری والعلیاء
قطرات من بحاره والنبوة والرسالة ماخوذان من انواره ولقطعات القرائیه رموز من اسرارہ صلی اللہ
علیہ وآلہ و انصارہ صحیفہ شریفہ کہ امر و این دو راقا دہ دور از کار فرمودہ بودید رسیدہ خوش وقت
ساخت امید کہ این طریقہ را معنی دارند و تحریک سلسلہ ارتباط معنوی مینمودہ باشند کہ سبب عا و توجہ
تا بآنہست و بہت بران گمازند کہ این سلسلہ قوی تر گردد و کمال مسدود مقررست کہ فاضلہ برکات از باطن
مفیض باشد از این ارتباطات ہر چند باطن طالبان از این کہ بطر روشن تر شود صورت فیضیہ از باطن مفیض
تمام ترست خوش گفت صرعا بقدر آیینہ حسن قومی نماید روی اما مول ازوستان دعا علی خاتمی تہنہ سلام

مکتوب صدوسی یکم بجا فظ محمد شریف در نصیحت و تمییز تخصیص قنای قلب و نفس

الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین اصطفی خدام حافظ الکلام المجید ازین دو راقا دہ دعوات خوانند
و از دعا می خیرشی سازند و در تعمیر اوقات کوشند و در سر و علانیہ بوجہ و تقوی باشند و گور و قیامت را
نصب عین سازند و بزرگ و حضور را قہ چندان مداومت نمایند کہ این معنی حضور صفت رنجه تول
شود و از تکلف یاد کرد و وارہ چنانچہ سمع صفت سامعہ و بصیر صفت باصرو چون انکسرت غراہمہ دین
خالص میجوہد و بشرکت رضی نیست سعی نمایند کہ ماسوای مذکور از مساحت قلب رخت برہند و
و تعلق علمی و حبیبی او از ماسوای بر خیزد بجدے کہ اگر تکلف یاد ماسوای نماید میرفتد بوا سلاہ دنیا فی
کہ دل را از ماسوای حاصل گشتہ است این زمان مالک بفتای قلبی برسد بعد از ان اگر
بعض فضل نفس حاضر نیز از میان رخت بر بندد و کوسر حلت زدند و ذکر و توجہ حضور
از خود بنجوہد و بفتنای نفس مشرف گردد و قنایت قرب و معرفت پیدا کند
و ایدم ترا کنج مقصود نشان اگر از سیدیم تو نماید برسی و سلام و دعا و آخر

کتاب صدوسی دودم نیز بحافظ محمد شریف در نصیحت

جناب اخوی حافظ محمد شریف بشفوف حفظ اوقات و نسبت باطن مشرف بوده ساعی از دیاد
کیفیت آن باشند از دودم ذکر قلبی نوشته بودند مبارکت کوشش نمایند که از ذکر بگذرورند
و از دال بدلول آیند و از صورت بحقیقت شوند و از لفظ بمعنی گرایند خوش گفت

قوی که در وجود خویش فانی	رفته ز هر وقت در مساتی	زاده برین گنجایش وقت نیست
آسوده شیی بدو خوش تهانی	تا با تو حکایت کنم از بهر بابی	در سلام و الا کرام

کتاب صدوسی دودم بمولانا محمد صدیق در جواب کتابی که متضمن حالات پیششانه بود

بعد از حمد و صلوة و تبلیغ الدعوات میرساند کتب مرغوب رسید نوشته شده بودند که در لواکل حال
خود در غلبات محبت از جماعت که اهل شغل بودند نمازی یافت الخ احوال خود را بتو می خالی و دودم
از کار خیال میکند که از جمیع مخلوقات می شمارد هیچ وجه در خود را که قبولیت نمی فهمد و شغل و اذکار
و مراقبه خود را الاشی می فهمد الخ امید که ازین هم خراب تر و خالی تر گردد و بعدم صرف طمی گردند
و همه وقت فقر ذاتی منظور بود و امانت باطل امانت شود و عدم بعدم دیگر تعمیر اوقات و وظائف
طاعات و ریاضات هر چه از دست آید منقطم و محمود است و ترقی بخش و منور باطن است گواثر
آن بظاهر کمتر مفهوم شود و شوق ولذت آن بالفعل بدرک بقید استفسار از فرقی میان الهام
و خطرات امور حسنه نموده بودند بدانند که الهام نیز از جمله خطرات است لیکن باب الاستیاء حصول
یقین و غلبه ظن است بلهیم و التشریح باطن است باین و نیز صاحب الهام می فهمد که از جای
اتقا است و نشاء خطر نفس این کس است و پس از علامات قنای روحی و سری و خفی و خفی
باب الاستیاء زبر که ام پر سیده بودند بخند و بالفعل وقت مساعدت این تفصیل نمی نماید که وسعت
ندارد و قاصد بر سر راه اگر ثانی احوال چیزی معلوم گردد و توفیق یافت می نویسد انشاء الله تعالی

این قدر هست کہ فحاشی نفس از کمال متضمن فحاشی این لطافت است کہ رئیس لطافت عشرہ
اوست ہم پیش از فساد ہم بعد از فنا خیار کم فی الجاہلیۃ خیار کم فی الاسلام اذ افتقوا اگر در مکتوب
بیان طریق تامل نمایند محتمل کہ فنا سے ہر کدام ازین لطافت جدا افتند و ما اجتناب
از امور محدثہ در دین و در طریق ناگزیر است احدی کہ در طریقہ کند کہ در بزرگان بنوا مثل
بر عتی است کہ در دین کمال احداث شود برکات طریق تا زمانے فائض است کیا امور محدثہ آن
طریق را ملوث نماند ان شاء اللہ لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا اما انفسہم خبر شہر است

مکتوب صدوسی چہارم بمولانا حسن علی و دو جای بزرگان این طریق عالی شریف حضرت اعلیٰ العالیہ

الحمد و سلام علی عبادہ الذین اصطفی حضرت حق سبحانہ بر جاوہ شریعت غرا و سنت مصطفی
علیہ و علی آلہ الصلوٰات و التسلیٰات مستقیم و مستقیم دارا و تقدیر بزرگان با عمل مبت اختیار کردہ
و از پخت اجتناب فرمودہ اموری کہ در دین محدث گفتہ است ہر چند بظاہر در باطن نافع
نماید بران عمل نمی نمایند و اتباع سنت را اگرچہ بصورت در حقیقت سودمند نہ نماید از دست نہیند
لہذا کار خاتمہ ایشان بلند آمد و پیش طاووس وصل شان مرتفع گردید و بدایت ایسا نہایت آمیز گشت
و از حقیقت کار آگاہی یافتند و از ظلال گذشتہ ہبل پیوستند و از کمالات مخصوصہ انبیا علیہم السلام
و التسلیٰات بہرہ کامل گرفتند و حکم نمودند کہ نبوت افضل از ولایت است اگرچہ ولایت از نبی بود
و حکمی کہ بر خلات آن بودہ بر سکوت محمول است اند اگر تہ از حقیقت معاملہ این اکابر در میان
آن نزدیکیست کہ نزدیکان دوری جویند و اوصالان را ہجر پویند متبع از ہوش رو حکم را ناچار
س فریاد حافظ اینہم آخر بہرہ نیست بہ ہم قصہ غریب و حدیث عجیب بہ مشاہبات
قرآنی رمزیت انسان و مقطعات فرقانی ایمانے ست بان اپن دولت بہ صلت نصیب
انبیاء کرام ست علیہم الصلوٰات و التسلیٰات و کل و رشتہ را از اتباع این بزرگواران نیز
نصیب بہت بوراشت و لعلی سبیل القہ و النورہ نصیبک با اتباع خاتم الرسل علیہم الصلوٰات و التسلیٰات

مجرى الاعتدال فانه نصيبا من الخلة ولهجة الذاتية وحطامن الاسرار الخفية التى تليها البيان
اصحابي تشنه فيكم قطع هذا المعلوم ينبغي ان يعلم ان اعمدة في حصول الكمالات الولاية الصغرى المراقبة
والادكار القلبية من ذكر الكمالات والى والاثبات وفي حصول الكمالات الولاية الاخرى من الذكر السانى
بالنفي والاثبات ومنه في حصول الكمالات المربوطة بمرتبة النبوة تلاوت القرآن والصلوة خصوصا
الصلوة المفروضة ثم يحكى بعد ذلك مقام ليس للعمل فيه نتيجة ولا الاعتقاد اثر الترتي هناك مربوط
بغيره لتفضل الاحسان وهذا المقام بالا صالة مخصوص بالانبياء المرسلين عليهم السلام والبهية وتبصيرهم
بغيرهم ايضا نصيب من هذا المقام ثم ياتي كمال فو قد يرتقى فيه من لتفضل الى المحبة فالترقى في حصول هذا
الكمال منو به المحبة مصرفة وفي المحبة ايضا كمالان المحبة والحبوبية فكلو كمالات المحبة
الذاتية بالا صالة مخصوص بالقيم عليه السلام وكمالات المحبة بية الذاتية او لا مخصوص باعديب عليه وعلى كمال
فضل الصلوات واكل التحيات وطينها ثانيا غير بما رجا من بدين الكمالين و السلام

مکتوب صدوسی ششم بولانا محمد صديق در ترغيب بر اعالي
همت و در کشف سر آنکه در غير توجه نسبت متزايد گردد بخلاف توجه

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله وسلام على عباده الذين سطفي بحمده وشريفه رسيد خوشوقت ساخت
از ديد قصور و بلند همتي وعدم اكتفا بامور حاصله نوشته بود ندنيك و مباركت مكن بچاره نفي
نفسه از خير و كمال نهي ست كمال و رقي او و ديد قصور و سلب كمال ست و خيريت نفي خيريت
و شهو و نقص و شريريت بعد از آنكه خود را از كمال موهوم تهي سانت و كرامات نمود ثابان آن
شد كه از غنى مطلق گدائي نايد و در پوزه گري كند و چون عطا يا و كمالات او را باياني نت قطش
و اعلا س اين نيز مجد كمال هر چند بلند همتي كند و بهل من مزه سرايي سر و نوشته بود نهاده
قصه استوجه و مراقب ميشود نسبت كه خاطر خواه است محسوس نيگردد و چون خود را از توجه و محظنه
بخواست بے قصد نسبت مخصوص محسوس ميگردد و لهذا ابراهيمه كسري همدا را محمد و نسبت

باطن هر چند باصالت و وحدانیت و از قید ظلمت و از هر که ظاهر و در تراقید و در حیطه اوراقیه و در هر مرتبه
بکمال غفلت و غریب است و از کمالات اصلی قلیل انصیب اهل شهود و مشاهد و بر اقبیه ملتذند و آنکه
از شهود گذشته است بر اقبیه کمتر پردازد و بداند است که آنچه مذکور شد معامله اهل آنها و انحصار است
و سرانگیزی نسبت بنواص و متوسطان آنست که چون ظاهر سالک بیاطلاع و توچه ندارد و باطن در معامله
سرگرم است و بی در جست احدی بطلب آویخته است چون ظاهر روی بیاطن آید و باطن این توجیهی بظاهر پیدا
نشد و در آن سرگرمی که بمعامله خود داشت فتوری نماید و آن حضور و آرام خلل پذیرد و اسد سبحان اللهم للصواب

مکتوب سی و نهم باخواجه محمد صدیق پشاورى در بیان حقیقت عارف کامل

بعد از حمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات الی الاخوان الکرام خواجه محمد صدیق و مولانا حسن علی و ملا نعمت الله
افخاهم الله سبحانه عن الاله و الارادات و افعالهم بالمرئیات و سایر کمالات و زینهم بلیاس التقوی
و جلالتهم بتجلیات التجلیات و معجم عن تفاسیل الشیون علی اجمال الذات فالعارف الکامل المشرق
بالبکار الذاتی نشأ به عالم فی مرایا العلوم و یری نفسه کلا و اجمالا و العالم مظاهره و تفضیله و یباین ذاته
سایرانی افراد العالم محیطا به احاطه کل لاجزئ بل بعض منه احاطه الذات الصغائر فله الذات و
ما سواه مظاهر الصفات و هذا النوع الاخیر مخصوص بافراد من الکمل له حکم العقائد فی العزایة و وجود
و بعد از این بنین عظیم

اگر باو شیر در بر زن
یا بد تو ای خواجه بخت کن
مکتوب صد و چهل شیخ عظیم جلال آبادی در آنکه درجات متابعت رسول علیه السلام
بعضی کسی است و بعضی موی عتقاد و عمل و بعضی دخل است و بعضی نه

بعد از حمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات میرساند احوال و اوضاع فقهی بخند و مستوجب حمد است ایضا
دو دنیا و نیز پنج صلاح باشد و متابعت سید کائنات مظهر موجودات علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات
حقیرا و بافت مستقیم و بدو این متابعت را درجات و مراتب است حضرت قلیه الاولین اسوة المحققین خلیفه الله

فی العالمین حضرت ایشان فاعلمنا ان الله سبحانه ليس بالاحد من دكتوب پنجاه چهارم از مکتوبات جلد ثانی
هفت درجه سابع است قرار داد آن مکتوب اگر خواننده مطالعه کنند و در پنج نشین ازان کسی است که حال ظاهر
و باطنه تعلق دارد و درجه سوم من درجه کسی و من درجه موسیقی است چه مبادی و مقدمات آن کسی است و نفس آن موسیقی
است درجه چهارم موسیقی است لیکن اعتقاد و عمل در حصول آن غلطی است در پنج نشین و ششم ازین هم برتر است
و از ششم چه نویسد مقصود از مطالعه تقسیم افواق خواص اهل ابد و چیز است اطلاق بر غیر مقصود و ایاکان کمال
و کبر که شمر بکات است حصول از یاد محبت است بایشان تا اهل بشارت المراسع من احب کرد و اسلام و لا اله الا الله

مکتوب حیدر و کیم بمیرزا عبید اللہ بیگ در انکه موجود حقیقی ایا موسوم بیسج نیست

بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات بجناب اخوی عبید اللہ بیگ میرزا صدیق لطیفه که متضمن احوال شریفه
بود رسیده خوشوقت ساخت آنچه اندراج یافته بود که توحید جز تبدل علم نیست اطلاق فایران مستبعد
است و نیز مندرج بود که تنزیه را بر تکیه نمایند که صلابه تشبیه روی ندارد و تشبیه را بکمالی جلوه میدهند
که صلابه تنزیه نزعی ندارد همه درست و سنجیده است موجود حقیقی را با موسوم چه نزاع و کدام ترافع موجود
در مرتبه کائنات که از موسوم و آنجا نامی و نشان نیست آئینه را با صورت متکسر دران بیسج نسبت نیست
نمیوان گفت که صورت داخل آئینه است یا خارج ازان متصل آن متصل ازان این نسبت موسوم را با
موجود است که هر دو در یک مرتبه اند لکنه در خارج است و صورت منفرج و هم توحید درین مرتبه هر چند
تبدل علم است لیکن عبارات معروفه را که نامی هست موسوم و صفای هستی حقیقی باشد نمیتوان
باین معنی صرف کرد و آنچه نوشته اند که الان فکر هر چه منتهی بود دیگر اعمال مشروط همان شهودی نباشد
اصیل است الله تعالی این دید را بکمال رساند و هر کس از احکام شرعی را می بطلوب کتاب و اسلام

مکتوب حیدر و موسوم محمد کاشف جواب الی نموده که در کسان نفی اثبات کلام
محمد رسول الله را کلام لا اله الا الله چند بار ضم کند در جواب الی وی از سجده بعد و تر

بعد از صلوة و تبلیغ الدعوات پروردگار شید خواجه محمد کاشت میرساند کتابتی که درین خوابست حال
 با عصا با فرستاده بودند رسید و رسانید تقبل اید سجانه استفسار نموده بودید که در وقت تکرار کلمه اطمینان نفس و
 اثبات کلمه مبارک محمد رسول الله را هم آن ضم کند یا نه و اگر بکند بعد از چندین مرتبه هم بکند مرتبه را تعیینی
 نیست بعد هر دو یا هر بیت یا هر پنج یا صد ضم کند و تکرار این کلمه نفی مقاصد و مرادات خود نمایند تا تمام
 از مرادات خود بپرآیند و جو واحد حقیقی و مطلب تحقیقی هیچ مقصود نداشته باشند مراد خود جستن را مقام بندگی
 بر نشاید شلخ فرموده اند هر چه مقصودست معبودست در حدیث آمده است من جلیل هموسرهما و احدا
 کفاه الله هموسرهما الدنيا والاخرة و در روایتی با و احدا هم المعاد یا هم الاخرة آمده است مراد از معاد یا آخرت
 دارالخلود است که دارالغیاث و میتواند که مراد از آن بازگشت به اصل باشد چنانچه مولوی عبدالحق رحمدین
 بیت اشاره نموده است **هر کسی که دوزخ را نداند اصل خویش** **پانزده روز کار وصل خویش**

استفسار دیگر از سجده بعد و تر نموده بودند فقیر جواب آنرا با روایت پیش ازین فرستاده است عجب است
 که زنده و بکمال عمل با اول حضرت ایشان مانیست و علما آنرا منع کرده اند نباید کرد فی سنن المده
 السجودین بعد از ای صلوة الهی الفصولین منبها بجلوس و قراة آیه الکرسی فیها لعمولین عیدمانه
 بلاد الهند لاصل اما من الاخبار و الآثار و لاروا به اما ایضاً فی الفقه مختار و لا عمل علیها فی اهل العرب بل الشافعی
 یقولون بکبرتها و اکثر الحنفیة لا یعرفونها اصلاً و را سوا سالت فقها المدینه عنهما فقلوا الکرهیه فیها

کتوب صد و چهل و سوم **بشیخ محسن کشمیری در بیان آنکه طالب علم**
اعلی دار و حصول وی بخدمت کامل موهبت صرف است

بسم الله الرحمن الرحیم حضرت حق سبحانه و تعالی از رقیب ما سوا محمد را ساخته تمام گرفتار جناب
 قدس خویش گرداناد و محقیقت احسان که نشان آن ان تعبید الله کما یک تراهِ است رساناد و هر
 معیت او تعالی که با عباد محسنین است که از کلام مجید مفهوم است جلوه فرماید و از آنهمه دلالت
 نماید و بشیخ صدر که وابسته به اطمینان نفس و در آمدن نور نیست در سینه که علامت آن تجانی ادا دار

غور و آمادگی دار قرار است که اور متحقق سازد و بخرقه من انازع بعسر و ما ظنی علیه و علی آله الصلوٰۃ
والبرکات و التسلیمات علی صحیفہ شریفہ کہ منعی از در و طلب و شوق مطلوب بی بہتا بود و مشرقت
ساخت چه نغمے ست کہ با وجود تعلقات شقی و صحبت اہل دنیا سودای مطلوب حقیقی و سودای دل پیدا
آید و ہوا ی ہویت غیب از جبین جان ہوید باشد محبت درویشان اثر آنست و نیاز با ایشان بنہ
بران محب این طائفہ با این طائفہ است و مجلس ایشان با ایشان المانع من احب حدیث نبویست
علیہ و علی آله الصلوٰۃ والسلام از حق سبحانہ از یاد این داعیہ را داعی باشند قوت این خواہش شوق
خواہند تا درین طلب یکرویک بہت باشند و این جوہر نفیس را بعبار امانی قانی بی نور و بی رونق نسا
و بزاری از کرم او تعالی سالت نمایند کہ بصحبت کامل رساند تا جوہر مستعد و متجلی شود و کمال انسانی
و صحبت او طور نماید بصحبت ناقص گرفتار سازد کہ از ناقص کامل نیاید مستعد و سالک ضائع شود
از کوزہ ہمان برتن تماؤکہ در دست طالب بیچارہ حکم نمی دارد مشکلست کہ تیز میان کامل و ناقص
کنند سابقہ فضل ایجاد کارست و دشگیری رحمت می باید پس در بوزہ حصول کمال ازین عاجز
بر و بال در رنگ سوالست از سائل بی نوال ہر چند از راہ محبت این طائفہ علیہ الباقی کمال این
اکابر حاصل نموده است لهذا بعضی از طالبان کہ با وی نشست و خاست نمایند از راہ حسن ظن بلکہ بعض
فضل و محبوبت شربی ازین مشرب حاصل نموده است و می نمایند و در مہر رشد و ہدایت جمعی میگردند لیکن چون
این دور از کار درین محبت ناقصست در شفرع علیہ آن نیز باید کہ ناقص ہست داری متجسس
حدیث قدسی انا عند ظن عبدی بی چون حسن ظنی باین فقراے بی سر و برگ پیدا کردہ اید و تحمل
کہ بفضل باند از ذہ آن از انظر نیز معاشرت فرمایند

می تواند کہ در اشک احسن بول
آنکہ در ساخته است قطرہ بارانی را
سلام علیکم و علی سائر من اتبع الہدے و التزم
متابعۃ المصطفیٰ علیہ و علی آله الصلوٰۃ و التسلیمات و التحیات و البرکات و التعلیٰ

مکتوبہ جلیل و چارم ابو نا محمد صدیق و آنکہ معاظمہ و اولوالاراست بخدا نیست باطل است

بسم اللہ الرحمن الرحیم جناب خاوی توفیق اناری مولانا محمد صدیق ازین، ورافقاہ دعا و سلام
 عافیت انجام خوانند و بر وظائف طاعات و اذکار سرگرم بودند و نماز شب و گریہ سحر و مفتاح ششم
 و خوابان معالہ باشند کہ از حوصلہ و رک بیرون بود و معبر عبارت و مشار باشارت گمزد و وجہ لاگاہ
 و ہم باشند معالہ کہ ہل وابستہ است چنین ست و انچہ نہ چنین ست بظلال و اوصاف تعلق دار
 مانا کہ سیدنا طائفہ قدس سرہ بعد از موت و رستام کہ از حال خود خبر داده است اشارت ہمین معالہ
 نموده آنجا کہ فرمودہ طاحت العبارات فیت الاشارات و انفعنا الارکیعات رکعنا بانی جوت اللیل چہ عبارت
 و اشارات کہ بظلال و صفات وابستہ است بعد از ظہور صل بیبا مشور گشت و فانی و نا چیز شد
 و اثری از ان نماند و چون بآن ذرہ علیا ملایمت ندارد غیر از ادای وظائف بندگی از بندہ
 علی الخصوص ادای نماز کہ معراج مومن ست و جامع عبادات ست خصوص کہ در جوت شب
 واقع شود کہ آن وقت اشرف ساعات زمانست و ہنگام نزول باین آسمان لاجرم فرمود و
 مانفعا الارکیعات رکعنا بالاح حضرت خواجہ نقشبند قدس سرہ فرمودہ اند بہت سال ہمراہ
 مولانا عارف در بگ و بگے آن بودم کہ از ہل آگاہی یا ہم سہ بار بسفر حجاز رفتم اگر شل مولانا
 یا شبیہ مولانا آنجا سے یافتم ہرگز از آنجا بر نیگشتم پس بر اشال ماموران ناگزیر ست کہ بجان
 دول دین طلب کوشیم و از ہر جا بوی ازین دولت بشام باطن برسد از نی آن برویم و ہلا اولاد

مکتوبہ چہارم پنجم بعد از شورخاری آنکہ کلہ کلہ یہ جید خلیع تمام سلوکست در ذلک نصائح

احمد شہر اسلام علی عبادہ الدین صطفی صوفیہ شریفہ خشت ساخت حضرت حق جل و علا از گرفتاری
 ماسوی کجی نجات دہد و در مدارج قرب ترقیات روزی کناد و انبرکات کلہ طیبہ سیراب گرداناد مقرر
 اہل اہد است کہ در تنویر باطن نافع تری ازین کلہ مبارکہ نیست بجز اول این کلہ سالک مستعد
 نفی ماسوی مطلوب حقیقی می نماید و بجز دوم آن اثبات معبود حق میفرماید کہ خلاصہ تمام سلوکست

تا بجا رب لا ترو بے راہ از می در سراے الا اللہ طلب نصلح کہ مشتعل تہذیب

اخلاق باشند و بود و نزد متحد و مکتب شرعی و احادیث نبوی علی مصدر با الصلوٰۃ و التَّحیَّۃ بروج کمال
 تکفل این امرست بمقتضای شریعت غرض اعلیٰ نمایند و من مصطفیٰ را علیہ الصلوٰۃ و السلام در ہما مو
 پیشوا سازند کہ نجات اخروی و وصول بدرجات قرب الہی جل شانہ مربوط بآنست و در تعمیر اوقات
 جدید بلوغ مرعی باید داشت کہ وقت بنایت عزیزست در لایق صرف نشود و احتیاط بخلق بعد ضرورت
 باید نمود زیادہ بر قدر حاجت بامروم صحبت و دشمن درین احوال و در ہما ملکست و اجای یابی و گریہ
 سحری را غنیت باید نکرد و از انہماک در لذات فانیہ محترز باید بود کہ باطن را کمدر و بی رونق می ساد
 و با ہمہ کس خندان و کشادہ ایر و پیش باید آمد و از امر معروف و نہی منکر بروج احسن خود را دریغ نباید
 داشت و در طعام و منام و کلام رعایت حد وسط باید کرد

نچندان بخور کرد و ہانت بر آید

نچند آنکہ از ضعف چانت بر آید

و در طلب حق حل و علا مطرب و بی آرام باید بود و آب و بکر طستانی
 گفتہ است کہ تصوف مضطربست چون سکون آید تصوف نامدعب را بی محبوب قرار نیست و بیچگونہ
 با سوا انس و الفت تشبیر و گفتہ اند میرزا بدین صفت باید بود کہ در کلام مجید مسطورست حتی لذات
 عظیم الارض با رحمت و ضاقت عظیم انفس و آیام جوانی را منتقم دانند و قوت انرا صرف خدات مولا
 در وقت پیری بر تقدیر حیات و فراغ معلومست کہ چہ از دست می آید حدیث شایب ثنائی
 عبادۃ اللہ گوش نونندہ باشد و از صحبت متبع دور باید بود و از امور مبتدعہ کیسو باید شد کہ نجات
 در سنتست و از حق سبحانہ ہمارہ مسألت باید نمود کہ بصحبت کامل رسالت ما جوہر سجدہ تمجیل شود
 و کمال انسانی ظہور نماید و بصحبت ناقص گرفتار سازد کہ از ناقص کامل نیاید و ہستند
 شود نوشتہ بودند کہ عقیدہ وحدت چنان راسخ شدہ است کہ ساعت بساعت از ملاحظہ سراین فیض
 حقیقہ تاثیر میشود و تولاہی کلی در امور نچند ادا و نکرد بعضی امور را خفت بزرگست شکر خداوندے
 جل سلطانہ بجا آرند و از یاد این دیدہ خواہند تا ہمہ با جمال و مطالعہ نمایند و ہمہ را برای کمال
 نمند و از حول و قوۃ خود بیامد و ہمہ امور بنفوس با و دانند و از خود معدوم و با و موجود باشند
 و ذاتا و احوالا و اقوالا تصور نمایند و اتقہ کہ دیدہ و نوشتہ بود و نہ بغایت پسندیدہ و روشنست

و از نما سببت نامه خبر میداد حق سبحانه امور مبطله را از قوت بفعل آورد از قریب بحسب س
 بکنیم خود تیر کار از این بستان | ایگن و کرم اگر دوه کس است | و السلام علیکم

مکتوب صد و چهل و ششم بولانا محمد صدیق در انکه طوبی جلال الهی را
 جلاله در رنگ جمال و انعام او سبحانه موجب ترقی و لذت باید فهمید

اگر بعد از این السرا و البصر او هر چه از محبوب حقیقی جل سلطان آید در نظر محب بگذرد نفس امر عت
 و زیباست صاحب از ایلام اولدت میگیرد چنانکه از انعام او یکی را ظهور جمال او می بیند و دیگری را
 منظر جلال او هر دو را صفت کمال می فهمد و صفت رازیه بموصوف می نماید و از صفت بموصوف
 می گراید و از آثار جمال فرزند جگر گوشه برضای و شکبایی پیش آید بیک چون فعل محبوب حقیقی است
 از ان لذت گیرند و فعل از این موصول فاعل سازند چنان بر روی و بصیری چه نگایش دارد و از
 وجه و فرزند چنانچه متمتع بودند و ظهور نعمت حق جل و علا آنرا تصور می نمودند از نقدان نیز باید که خوش
 باشند و ترتیب جلای در حق خود دارند و سعادت خود درین در و عالم که در یک رضامندی صاحب حقیقی
 است جل سلطان نعمت مصیبت های این جهان بر چند بظاهر خراشیده و جراحت است اما نظر باطن بهم

و راحت است و سبب قرب و ترقیات است خوش گفت س | یاد و باز چون دوائی تو نم
 و کس منکر چو آشنای تو نم | اگر بر سر کوی عشق ما کشته شوی | شکرانه بده که خون بهائی تو نم

مکتوب صد و چهل و هفتم بمیر محمد خانی در ترغیب بر تعمیر اوقات و ذکر
 احادیث فضائل قضای حوائج مسلمانان و فضائل حسن خلق

خداوند سبحانه و ابایم علی شایسته سید المرسلین حبیب رب العالمین علیه و علی آله من الصلوات
 و سلام و من التسلیمات اکملها شفقت آنما را بلیت و نبوی بنایت قلیل است و معاملات ابدی و
 بدی آن مربوط سعادت مذکری است که این فرصت بسیر غفلت و انسته ساختن کار آخرت در آن ناید

و نوشته سفوراد را میسازد و چون شمار حق تعالی مرجع کلمات جمعی از خلاق ساخته است
 شکر خداوندی جل سلطان بجا آورده که امت را در روای الهیات خلق الله چیست بر بند و وظیفه کار
 عبید و آگاه صاحب خود را وسیله نیل درجات نبوی و اخروی تصور فرماید و نیک ملوکی و احسان
 با خالق و ملاقات جود حسن خلق با اینها و رفتی و سهولت در معاملات اینان را در بیهوده رضامندی
 مولای حقیقی جل سلطان دانند و بسبب نجات و واسطه ترقی درجات فتنه در حدیث آمده است ان خلق
 عیال الله فاحب الخلق الی الله من احسن الی عیاله احادیث چند در فضیلت عیال عیال مسلمانان
 و او خال سرور را بدیشان و فضیلت حسن خلق و رفتی و ثباتی و بر و باری می آرد نیک تامل نمایند
 و اگر در معنی حدیثی خالی از انداز طالب علم متعین حل آن خواهند تغییر خدا صلی الله علیه و سلم
 فرموده است انکم تسلمون لیسلم لکم الله و لا یسلم لکم الا الله و من کان فی حاجه اخیه کان الله فی حاجه و من کان
 عن مسلم کرمه فخرج الله عنه کرمه من کرم یوم القیامه و من ستر مسلماً سره الله تعالی یوم القیامه و الله
 البیاری و مسلم و در روایت مسلم است و الله تعالی فی عون العبد ما کان العبد فی عون اخیه هم
 حدیث است ان الله خلق خلقاً فخلقکم کما انکم فی الناس یفرع الناس الیهم فی حوائجهم اولک انما یمنون
 من عذاب الله رواه الطبرانی و هم و حدیث آمده است ان الله تعالی انما یخصم بالخصم من خلقه
 العباد و یقرهم فیما یأذون باذنه فاما اذا اختلفوا فانهما من غیرهم رواه ابن ابی الدنیا و الطبرانی
 و هم و حدیث است من شئنی فی حاجه اخیه کان خیر له من اعطاک عشرة سنتین و من اعطاک یوما
 ابتغاء وجه الله تعالی جل الله علیه و من التاثر ثلاث خدای کل جند فی العبد ما بین الخافین
 رواه الطبرانی و ما کم و قال صحیح الاسناد و هم و حدیث است من شئنی فی حاجه اخیه حتی یتبینه الله
 اظلم الله عز وجل فبسته و سبعین الف ملک یصلون علیه و یدعون له ان کان صبا حاتمه یسه
 فان کان سائتاً حتی یصبح و لا یرفع قدماً الا احط الله عنه بها خطیئه و رفع بها و رجه رواه ابن حبان
 و غیره و هم و حدیث است من شئنی فی حاجه اخیه المسلم کتب الله تعالی له لکل خطوه سبعین حسنه و من
 عنه سبعین سئئه الی ان یرجع من حیث فارقه فان قضیت حاجته علی یدیه خرج من ذنوبه کبیراً

ولدت له وان بك فيهم من ذلك وقل الجنة بغير حساب رواه ابن ابي الدنيا واهم حديث من كان وصلة لانه السليم الى ذي سلطان في سبيل برئيسه عسراة الله تعالى على اجازة الصراط يوم القيمة عند جسد الاقدام رواه الطبراني واهم حديث من فضل الاعمال او قال السرور على المؤمن كسوت عورة او شبت جوعته او قضيت له حاجته رواه الطبراني واهم حديث من احب العمل الى الله تعالى بعد الفرائض او قال السرور على السرور على السليم رواه الطبراني واهم حديث من دخل حبل على مؤمن سرور الاخلق الله تعالى عز وجل من ذلك السرور كما يعبد الله عز وجل بلوحده فاذا صار العبد في قبره اتاه ذلك السرور فيقول يا تعزني فيقول له من انت فيقول انا السرور والذي ادنستني على فلان انا اليوم آنس وحنك واليك حنك وانتيك بالقول الثابت واشهدك مشاهير يوم القيمة واشفع لك الى ربك اياك تنزلك من الجنة واهم حديث من الى الدنيا والاشيخ واهم حديث است نزل رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم عن اكثر ما يدخل الناس الجنة فقال تقوى اللهو حسن الخلق وسئل عن اكثر ما يدخل الناس النار فقال الفهم والفجح رواه الترمذي وابن جبران والبيهقي واهم حديث من ان من اكل المؤمنين اياما حشمتهم فلقاوا الطغمة بالبرور والترمذي واهم حديث من ان العبد للشيخ بحسن خلقه عظيم درجات الآخرة وشر من المنازل واهم حديث من العباد وانه يبلغ بسوء خلقه اسفل درجة في جهنم رواه الطبراني واهم حديث من الاخيركم بالسير بالعبادة واهم حديث من على البدن بصحت وحسن الخلق رواه ابن ابي الدنيا واهم حديث من ان رجلا اتى النبي صلى الله تعالى عليه وآله وسلم من قبل وجهه فقال يا رسول الله اى العمل افضل قال حسن الخلق ثم اتاه عن يمينه فقال اى العمل افضل قال حسن الخلق ثم اتاه عن شماله فقال يا رسول الله اى العمل افضل قال حسن الخلق ثم اتاه من بعده يمينه من خلفه فقال يا رسول الله اى العمل افضل فالتفت اليه رسول الله صلى الله تعالى عليه وسلم فقال لك لا تنفق حسن الخلق هو ان لا تنضب ان استطعت رواه محمد بن نصر المروزي واهم حديث من انما عيبت في رضى الجنة من ترك المراء وان كان تماوت بيت في وسط الجنة لمن ترك الكذب وان كان نازحا وبيت في اعلى الجنة لمن

حسن ثاقبہ رواہ ابو داؤد و ابن ماجہ و الترمذی و ہم در حدیث قدسی آمدہ ان ہذا یوم من ارجو ان
 لنفسی ولن یصلح لدا لاسخار و حسن اخلق فاکرمہ بہما کہ جمودہ رواہ الطبرانی و البزار و ہم در حدیث کہ
 اخلق یحسن یدبیا خطایا لکما یدب الماء اخلید و اخلق السور یفسد لعل کما یفسد کل عسل و اہ الطبرانی
 و ہم در حدیث ست ان اللہ رفیق یحب الرفیق فی الامر کما رواہ البخاری و مسلم و ہم در حدیث ست ان اللہ
 عزوجل یحب الرفیق و یرضاه و یعین علیہ الایمن علی اللہ تعالیٰ رواہ الطبرانی و ہم در حدیث ست لما یحکم
 بین یحرم علی التار و یمن یحرم علیہ التار یحرم علی کل من یتین سہل رواہ الترمذی و ہم در حدیث ست
 الثانی من اللہ تعالیٰ و یجحد من الشیطان و ما احکم اکثر ثلثا و یرکب من اللہ تعالیٰ و ما من شیء احب الی اللہ
 تعالیٰ من ان یحکم رواہ ابو یوسف و ہم در حدیث ست ان العبد لیدرک حکم درجۃ الصیام القائم رواہ ابن جابر
 و ہم در حدیث ست و حببت محمد اللہ علی من غضب فحکم رواہ الاصفہانی و ہم در حدیث ست الا یحکم
 بما یشرع اللہ فی النیان و یرفع بہ الدرجات قالوا نعم یا رسول اللہ قال حکم علی من جہل علیک و تقفوا
 عن ظلمک و تقطعی من حرک و فصل من قطعک رواہ الطبرانی و البزار و ہم در حدیث ست لیس الشدید
 بالصرعۃ اما الشدید الذی یکاک نفسه عند الغضب رواہ البخاری و مسلم و ہم در حدیث ست ان من لم یصبر
 ان یسلم علی الناس و انت طلیقی الوجه رواہ ابن ابی الدنیاء و ہم در حدیث ست یتبک فی وجہ انیک لک
 صدقۃ و امرک بالمعروف و نہیک عن المنکر صدقۃ و ارشادک للرجل فی ارض الضلال لک صدقۃ
 و اما یحکم الکجرا و الشوک العظیم عن الطريق لک صدقۃ و افرانک من دلوک فی دلو انیک لک صدقۃ
 رواہ الترمذی و ہم در حدیث ست ان فی البجۃ غنم یری ظاہر ہا من باطنہا و باطنہا من ظاہر ہا
 فقال ابواما لک لا شعری لمن ہی یا رسول اللہ قال لمن اطاب کلام و طعم الطعام و بات قاتا و اناک
 ینام رواہ الطبرانی و احکام این احادیث از کتب ترغیب و ترہیب کہ از کتب معتبرہ علم حدیث ست
 ایراد ننودہ شدہ است اللہ تعالیٰ علی بقضای آن کرامت فرما یدر صوفی حال خود را بضمون این احادیث موازنہ
 نمایند انچہ موافق حال آید شکر خداوندی جل سلاطین بران بجا باید آورد و انچہ نہ چنین باشد بجز و در
 توافق حلال خود بآن از حق سبحانہ سالت باید ننود و اگر بفعل قوتی مثل آن کسی نیاید بہر حال اعتراض متعصم

خود نقد او خواهد بود و انهم نفعی است ایضا باشد سجاده که توفیق علی نیاید و خود را مقصر هم نماند که از
 هلام قلیل انصیب است هر کس بابت دولتی یافت عظیم و دانگس نیافت و زیانان عظیم است

کتاب چهل و پنجم بجناب شاه پناه میر محمد نعمان در آنکس که شکر است آتش است

اللهم تعالی ذات البركات مشمول الطمان داشته مسند آرای ارشاد و ارا و ظهر الفساد فی البر و البحر
 باکسیت ایدی الناس بنبات اعمال مادم سال است که خلق سیله قطره کار اند مردم بکسیت
 استقار آمد بودند و این دوران کار نیز در میان ایشان بود و این همه بارگاه یقین تصور میکرد
 که و این طایفه از اعمال سودا و ست مردم از وجود او برکت می جستند و او را روزی و دفعه بایستند
 و از حقیقت حال واقف نبودند و از ظلم حکام می نمایند و او چون این ظلم را با اعمال خود نسبت میداد
 در جب این آنرا جهاد مشور خیال میکرد و با این همه تقصیرات از امثال اعوه اعبا امید دارد
 که رحیمی بحال او نمایند و عفو زلات او خواهند و بسبب کثرت معاصی او را محروم کنند هر چند عاصی است
 اما امیدوار رحمت است ارحم الراحمین هم نظر رحمت بحال عاصیان را می دارد و فردا شفاعت نیز
 نصیب عاصیان باشد که او ردی آنرا که روز قیامت یکی بن زکریا را اعلی بنیاد و علیها اصدات
 و ایتیمایان بزرگ و بیچ معصیت در دیوان او را و در دیوان عاصیان بداند تا حساب از ایشان
 گرفته شود و صفت غفران برای اهل عصبان است و ستاری و نوب و عیوب را خواهان و عفو
 تقصیرات را جویند ظهور خیریت انشیرت می باید خداوندی باندگی منم کاستاد را استاد
 کردم و غلام خواج را آزاد کردم پس هر چند وجه قبیح و نقص و شر بیشتر نماندگی و آینه داری
 حسن و کمال و خیر زیاده تر سبحان الله قبیح و نقص در اینجا معنی حسن و کمال پیدا کرد و اعدام مقیده
 با وجود شرارت چون وجه خیریت عارضی دارند که اسما و صفات نمودند مطلق که وجهی از خیریت
 ندارد و شرمش است تقابل بوجود بخت دارد تعالی و به انگیزه داری آن هر چه مقدمه بر پاست
 غلام خوشترم خواند که خساری سیاه رویی که در عاقبت کاری از دهر زمان کی از عرفا بعد و

مستطاوله بحصول این کمال ممتاز است و نزول بعد م صرف میفرماید و البته داری حضرت
ذات تعالی معراذ اسما و صفات می نماید و نور هدایت او از عرش تا فرش فرو میگردد و لهذا بتی
خاک سبب رفعت او گشته است و خاص خاکیان را بر قیاس فضل اوده سخن بجای دیگر رفت
مقصود آنست که این دوران کار را در اوقات مرجه و عیال و آرزو و غموزلات او خواهند

مکتوب صد و چهل و نهم بمولانا محمد صدیق در آنکه حزن لازم این است
و آنکه نسبت اگر از ظاهر مختلف گردد بر باطن جلوه گر باشد مضر نیست

محمد و سلام علی عبادہ الذین اصطفی مکاتیب شریعہ انہوی اعوی مولانا محمد صدیق ریسیدہ
مسرومہ خوشوقت ساخت زادکم اللہ سبحانہ ترقی و توفیقاً از شکر و شکایت کہ می نویسد بوضوح

می انجامد و خداوند ابدی و الفراق است محل تقادیرشست گریه من کان یرجو لقاء الله فان
اجل اسدات مشعر این معنی ست پس طالب او تعالی درین تنأ غیر از آنکه بوزن که از سازد

و بحزن و فکر موصوف بود چاره ندارد هرگاه صفت حبیب علیه و علی آله افضل صلوات و تسلیات
دوم حزن و توصل فکر باشد دیگران چه رسد عناية الامام رحمت تسلیه طالب نمونه از بعض امور موصوف

بر باطن او جلوه گری سازند **بلبلودی اگر این هم بودی** از کم کردن همان تو اظهار
تامل می نماند باکی ندارد اگر از ظاهر مستور گشته بر باطن مستجابی ست در نفحات می آرد و در پیشته

ابو محمد جریر را گفت بر بساط اش بودم دری از بساط بر من بکشاوند از مقام خود بفرزیدم و از آن
محبوب شدم مرا هدیه نمود چون یابم مرا هدیه ای که بآن رسانند و حالت کن ابو محمد بگریست و گفت ای

بہادر بہاؤ میں درگزر اندوایں غایتیٰ لیکن برتو متی چند نجوم کہنے ازیں طائفہ گفتہ اترے

بے شک! احب حسیرو و فشوفا

عن أبيه وأمه وأخيه

نارقت من ہوئے فخر المبتقی

وقت بالید یار فرزند آفتابم

کم قد و قوت بها اسما کما ام تحب

ناماجانی داعی الہوی فی ریگھا

مکتوب صد و پنجاهم شیخ محمد شریف کابلی در آنکه فقام اول است میراد

الحمد لله و سلام علی عباده الذین صطفی اخوی گرامی مولانا محمد شریف این دور از کار را از انوار الهی بر منی نازل و در سنت نبوی علی صاحبها الصلوٰه و السلام مستقیم باشند و از بهستی موهوم به تمام منتخل گردیده بوجود موهوب متحقق بوند و بدام بهستی صید مستی نمایند و ظهور بهستی و غایب آن بی کمال مستی نیست و تخلف باخلاق محبوب بی فناء از منتقیات ممکن نه کمالات دیگر فوق آن بسیار اند لیکن همه مشروط باین فانی اند هیچکس را نماند اگر دو او فنا است ره در بارگاه و کسب پس فقام اول ست در راه قدم و من بعد از ایدق صفاته و اما نکته احتیاجی است که در این

مکتوب صد و پنجاه و یکم بکمال نعمت در آنکه هر چند نسبت باطنی و تجلی حکام شرعی به شیخ گرامی

کتابت های اخوی مولانا نعمت الله رسیده خوشوقت ساخت بحیثیت و مقامات باشند فان الاستقامه فوق الکبرائه و از بهستی موهوم برآمده بدوام نیستی موصوف باشند تا بهستی متحقق جلوه فرماید و با کمال را از وی ربوده خود بخود حاضر باشند این معنی ذوقی ست و وجدانی بگفتن و نوشتن است نمی آید و بنظر و فکر این بهمانی کشاید که با وجود بقای تکالیف شرعی نابودن بکجه معنی ست و بودن فانی بودن و یک وقت چگونه باشد عرف ربی بجمع الاضداد عزیز می گفته در هر چیز رحمت است الا در شوق رحمت نیست میکشند و از کشته دیت می خواهند یعنی از کم شده احکام بندگی فرو نه گذارد و عجب معاملت هر چند این نسبت بر عارف غالب می آید سبب از یاد تجلی او با حکام شرعی میگردد چه نفس اماره که بالذات آبی احکام شرعی است و با تقیاد می آرد و کمال تجلی کمال الطمینان است و ما این شریعت که دعوی این نسبت می نماید از حقیقت نسبت بی بهره است از مغز به دست و رانده چه کمال این نسبت باطمینان میکشد و علامت اطمینان کمال اتباع احکام منزله است طریس نیست شتبه الله سبحانه و ایام علی کمال متابعه صاحب الشریعه علیه علی اکمال الصلوات و التسلیات و التمجیات

کتابت پنجاه و دوم بفتح خان شیرازی صل شمس که بر کلام حضرت بزرگ قدس سره نموده

بسم الله الرحمن الرحیم پرسیده بودید که حضرت خواجه بهاء الدین قدس سره فرموده اند که روزه مسنعه
 ماسواست پس معلوم میشود که ماسوا هست چایست بحقیقت وجود دارد و یا نه اگر حقیقت وجود دارد بقی متفق
 نمیشود و اگر بحقیقت وجود ندارد چه حاجت بقی جواب مراد حضرت خواجه قدس است بسیار سیر و ساده
 اعلم بالصواب از نفی ماسوا نفی تعلق نفی مقصودیت ماسواست بلکه نفی شود و شعور ماسوا کمال قنا
 و توحید شود می است که شرط این را دوست ماسوا بحقیقت موجود باشد یا نباشد توحید وجودی
 هیچ در کار نیست ماسوا وجودی است که آید آنچه لابد است و وصول بمنازل قرب بران موقوف توحید
 شود و نیست باید که در دید بصیرت سالک نامی و نشانی از ماسوا نماند و تعلق علی جی از سبب است
 شریقه تا قریب ظهور انوار قدم پیدا کند و راهی یارگاه قدس یابد و بدو خط الفتا و مقررات تری
 نیاید بقی وجود اشیا چندان کاری نیست علاج مرض باطنی که مانع وصول است نزد مازاهم
 بهام است و آن تعلق و گرفتاری است با اشیا و شعور است ماسوا چه بطور ولایت علوم کونی
 با معرفت الهی جل سلطان جمیع نایب و شود کثرت یا شود وحدت یکا نشود سالک را ناگزیر است که
 به لطفی این امور غایب تائید ماسوی شود و فتا بدید آید

نرسی در سر **اللا اله الا الله** نوشته بودند که اگر گفته شود بحقیقت وجود ندارد و مگر وجود مجازی جواب
 همین وجود مجازی در مرتبه خودش است یا نیست اگر هست چه فائده بقی اما اگر نیست نیست فائده
 در نفی آن گوئیم وجود مجازی چون که در افان بعنوان وجود حقیقی مرکب و شده است سالک نمی عنوان
 حقیقت انزای نماید اما مجاز بعنوان حقیقت ظاهر نشود و وجود حقیقی حق جل و علا مشارکت پیدایا به
 و سه راه سالک نشود اینجا بقی شنیده باشند نوشته بودند اگر گفته شود صلا نیست و وجود دوم
 جواب چون اصلا نباشد و هم وجودم از کجا گوئیم مرتبه و هم که عبارت از نمودی بود است و علم الله
 کائنات ثابت است و راست که حق سبحانه عالم را درین مرتبه که در علم او تعالی بود خلق فرماید و در

خارج صلا بنویسند تحقیق این معنی در کتب این اکابر مذکور است و نوشته بودند اگر گفته شود وجود ظلی جواب پس من وجه باشد و من وجه نباشد و این نفی در وجهی است که نیست هست مالا جرم نفی نفی بی قائمه بود گوئیم که نیست هست مالا سالک چون بعنوان هست حقیقه تصور کرده و بنیاد دراز دین بی بنیاد نهاده است نفی بعنوان هست حقیقه آدمی نماید تا از روی ذوق و حال غیبه ذاتی او بگوید که در زیر مصعود هست حقیقه گردد و از غل به اصل شاد را به کشاید

مکتوب پنجاهم به حاجی حسین در آنکه مقصود از فنا بقا و ال کفر قاری است یعنی بیست و یکم

بسم الله الرحمن الرحیم بحمدت حاجی محمد بن الشریفین ازین محب و در افتاده سلام عایت انجام خواهند صحیفه شریفه رسیده بسبب مسرت گردید مطالعه احوال پسندیده و اذواق و مواجید بنجیده مسرت بر مسرت بنشید الله تعالی ترقیات بی اندازه و علوم و اذواق تاز و بنشاید و با چون این دار و اعلی است و محل کشت و کار در افزونی عمل سعی بلیغ بایز نمود و در اذواق و کثرت و کیفیت آن باید گویند مقصود از فنا بقا و ال کفر قاری مادی و حق است تعالی که مانع دوام اقبال است بجناب قدس معبود حقیقه و حصول یسر است در اعمال و طاعات و تقیه عبادات است از دقایق شرک خفی از حصول فنا و دید عریضت بنده بچائی زود و معدوم مطلق نشود و سر از رفته بندگی نکشد و در جانب بقا هم با حق حل و علا در نفس الامر کی گردد و متحد نشود مقصود صفای عبودیت است و نیک بودنت در محالیت با و سبانه انیمین در فنا ظاهر است در بقا نیز چون وید اتحاد است پس بقضای انا عند ظن عبیدی بی گویا حضرت معبود تعالی این گسوت خلعت گشته بعبایت آمده است و مقرر است که هر چه باجناب قدس منسوب است اتم و اعلی است که تحقیق نشاء عیادت که انکث علی فنک پس عبادتی که جنگا بقا بودیم و اکل باشد

مکتوب پنجاهم به میرزا عبید الله در شرح احوال می در عیضه و می مندرج بود

الحمد و سلام علی عباده الذین صلی علیهم و آله و سلم صحیفه شریفه که بمصوب شیخ نور الدین درویش ارسال داشته بود

رسید از مطالعه آن ذوق یافت نوشته بودند که درین ایام در ادای نماز حاضری رو میبرد که قبل
ازین نبود چنان ظاهر میشود که جسم در حرکت تابع جسم دیگر است چنانچه جامه تابع بدن است و صلا
این حال ز نظر پوشیده نیست و در قلیل اوقات در خارج نماز در حرکت و سکون همین حالت بخود
این حالت بغایت اصل است نماز را چنانچه بر غیر نماز تفوق است حالت صلا تیره را بر غیر حالت صلا تیره
نیز تفوق است و این جسم دیگر متبوع که نوشته اند اما که صورت مثالی وجود محبوب است که بوا دت
تایید مربوط است که بعد از تحقق قوا و بقایابی که مبدأ یقین است آن وجود حاصل گشته و باطن باطن
گروید و لطائف عشره عالم خلق و امر و نسبت بآن ظاهر آمده این ظاهر و باطن و رایی آن ظاهر
و باطن است که متعارف قوم است که عالم خلق را ظاهر گویند و عالم امر را باطن نامند و آنکه گویند که
ظاهر با خلق است و باطن با حق جل و علا از بدون در میان باز آمدن و زودون خلوصت بیایم
مرا از ان ظاهر و باطن متعارف و تصفیه باطن بهین معنی گویند چه تصفیه باطن بمعنی اول معنی
ندارد و گمانی و توجه او مطلوب صورت پذیرد چه توجه و گمانی شعر میانیست مباحث است و این باطن که
حکم قوم ظاهر دارد و هر چند از عالم اجسام نیست لیکن امور معنویه درین راه بسیار است که در صورت
مثالی بعنوان اجسام ظاهر میشوند و آنچه نوشته با آنکه عرض نموده که نسبت و همیه بخود حالت اصل است
و این حال معروض متضاد با اوست خود و میان این هر دو حالت هیچ تضاد نیست حالت صلا تیره
سطوره میتواند که مترتب بر بقا باشد حالت نسبت و همیه فناست و فنا را با بقا هیچ تداخل نیست فنا و بقا
زود و الهی است در عین فنا باقیست و در عین بقا فانی چه فنا از مساوی مطلوب است و بقا مطلوب
این شبهه شامشیه شبهه صاحب زهد است که بر مقرر قوم تخطیه و اعتراض نموده است و گفته است
گویند عیان خود چه تاسی | کم شو که جو کم شوی بیایی | این نیست نمود ما صوابم
چون کم شوم انگه چه یابم | بپنده اگر کسی در خواست | از کم شدنم پس او پیر میخواست
این اعتراض نیز مذموم است چه کم شدن که فناست نسبت با سواست و یافت که از بقا است
منبت بحق تعالی است و در میان این و آن تداخل نیست این تفسیر این مطلب را در کتب تفصیل

نوشته است اگر خفای نام از انجارج جمع نمایند خود را انچه از امور خبیثه گویند و احوال موی که ظاهر شود
 در کار نیست که از تفصیل نویسد اجمال هم کافی است که بطلب اصلی چندانی کار ندارد و اگر چیزی که
 غایت اشته باشد و آنچه بطلب اصلی تعلق دارد تفصیل آن اگر چه در حدیث حسن است و در هر که تالش طلب باشد و بخار
 طریقی را بدو گویند اگر از دو جانب خوش نیاید صحبت کم کسی را نگاه دارند و طریقه است احوال محرم است محتاج تفصیل است
 عزیز از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله در خواب پرسید یا رسول الله تصوف گفت تصوف ترک دنیا و
 و کتمان المعانی و حصول بشارت مقام فرود است که نوشته بودند مبارک است لیکن نه نوشته بودند که آثار این
 در خود هیچ یافته شد یا نه آری این قدر نوشته اند که در مقام ارشاد فرود مقام فرود تصور نمود فقیر نیز
 درین باب توجه خواهد نمود اما الله تعالی آری در مراتب عروج مقام فرود بر مقام ارشاد توفیق دارد
 ارشاد چون که متضمن عروج متضمن نزول است و فرود در مرتبه عروج و در مرتبه عروج در مرتبه نزول
 تعالی نزول و در تعلق که مقام کمال دعوت است ندارد و کمال وجه آری کسی که جامع کمالات فرودیت
 و قطبیت بود که بریت احمر است چنانچه حضرت ایشان را در اول جامع این هر دو نسبت بوده اند بعد
 از آن کمال و ارشاد پیوسته و سید الطائفة قدس سره نیز جامع بود نسبت فرودیت و ارشاد چنانچه محمد مصطفی
 حاصل گشته بود و نسبت قطبیت را از شیخ سری تخطی نسبت قطبیت را در جنب نسبت فرودیت فراموش
 نمود است آنجا که فرمود که مردم میدانند که من مرید سری ام من مرید محمد مصطفی ام و ظهور الوان
 و اضواء و انوار چندانی منافات به نسبت فنا و نیستی ندارد و هم گام ظهور آن خود را بآن سر نیاید و هر چند
 لذت بخش بود متوجه نسبت خود باید بود نوشته بودند که صحبت در وقت با سلاسل دیگر بسیار واقع شده
 التفات بسیار مفهوم میشود بلکه در حینی از احیان آنقدر اکتشاف حلی است که نمود و در لوح را بصورت بصیرت
 شریک است و تکلیف طریقه های خود میکنند ازین وهم بسیار دارد که او را که آن خود و شامه کار خود در گرم
 باشد و حرمت مشایخ را نگاه دارد و لیکن قبل توجه را بر آن میکنند و توجه بیک جانب مقصود دارند بزرگانه
 بر تقدیر وقوع شفقت میکنند هر که بجا همه جا و هر که همه جای جان باید دانست که اگر طالب این راه
 که اروت بشنخی آرد و است ظاهر شود که نسبت یا نوری بوی از عزیز و دیگر رسیده است باید که آن نسبت

از پیر خود و آنکه بصورت آن عزیز ظاهر گشته افاده نموده است و اعتقاد کند که پیر او جامع ست لطیفه
از لطائف او که مناسبیت بآن عزیز دارد بصورت آن عزیز خود را نموده است این از جمله افلاطون است
است شما خود محفوظ آید اما یاران را ازین دقیقه آگاه سازند شیطان دشمن قومیت مباد ازین راه قبل
توجه را بر طلب منتظر سازد و از وصول بطلب باز دارد بلکه از راه سیر و خد و یک طایفه از شما پیش ازین
به مدتی رسیده بود پیش از ترک آنرا نوشته بود و بعد از آن از شما کتابتی ز سیده غیر از همین کتابت که کجاب
آن نوشته شد و در آن کتابت شوق ترک و تنگناست دلی رغبتهی تمام از وضعی که داشتید پیش ازین بود
و پاره ببط مقدمات درین باب ننموده بود و نیز در آن کتابت مندرج بود که درین ایام بکجا و حیرت و حیر
و فقر بسیار است و ارادت و عطا و طاعت و پردلی که در او اهل مقوم می شد کمترست سبب بی توسط
اسباب در نظر علمی بود آحال که در قباب اسباب است اول صنع بدلول صانع بود آحال قضیه عکس
است از روی شعوری بود آحال زوال شعور آرزوست قناری بقای سیزده لآن بقا را اصطفا میکند
صفارا عین ذات می دانست از روی تحقیق بی کم و کاست آحال وجود را درینا بتاین مفهوم میشود
اعتبار امنیت صحیح بود اکنون دل کبر و سکرست جلوت و محافل و سیر و سفر خوش می آمد درین زمان
ز وایا و اقامت و تقاعد معقول همت شده و خد و ما معامله بهر چند از ابتداء و رتری افتد امور مسطور در
می نماید نهایت ای الرجوع الی البدایه مندرج بود که هر چه سلوک قدی و در تبه سلوک نظری ظاهری تفاوت
یک معنی باشد یا نه یک معنی نیست چنانچه حضرت ایشان در مکتوبات این معنی را تفصیل نوشته اند
از انجا ملاحظه نمایند و السلام علیکم و علی سائرین اتبع الهدی و التزم متابعه البصطفی علیه و علی الصلوات
و البرکات اعلی و علی جمیع الانبیاء و المرسلین و علی الملائکه المقربین و سائر الصالحین آمین

کتوب و پنجاه و نهم شیخ عربی ای انکه تعمیر ظاهر سبب تخریب باطن است

بسم الله الرحمن الرحیم حامد او مصلیا انوی اعلمی شیخ عرب ازین درویش و لیش سلام عایت تمام
خود محمد نام سلام خوشوقت ساخت محمد اثر سحانه که بیافیت صورتی و بطاوت و جیت معنوی

مقتضای این نامه تهنیت برای ترقیات دلم و دوزید بر مزید عطا کاندن استوی یوماه قنومغنون خلاصا اوقات
 و فحاشات طاعات صروف دارند و این فرصت سیر به تعمیر باطن و تنویر آن پر از مزیجات بهشت
 تعبیه ظاهر سبب تحریرها باطن است و عکس و ما با الهامان در پی تعمیر ظاهریم پس از باطن چه خبر داشته
 باشیم در صیانت آمده است نانی بختی بخراب دنیا و لم ایست نمازها داشته بودند در انانی صلوات خمس
 میبشت نادره رسید به وید نیستی با این بود که علی الخصوص در صحن ذکر و مراقبه از وجود
 اشرف از غم می آید و از عدم ازدهی و در دل نمی آید محمد و احوال سنجیده و پسندیده از خصوص
 زمانه که در چنین ادا می نماز و وید بسی صیقل است و لذات آن شنبه از انتها و السلام اول و آخر

مطلب و پنجاه و ششم جناب پیرزاده خواجه محمد عبید الله در آنکه و رای فنا و
 دوی قید تجلی ذات معاملات دیگر بسیار است بیان بعضی کمالات صلوة و
 شریف از حضرت خواجه برگزیده که فرموده اند ظهور و احسن و مساوی معارف حضرت

بسم الله و الحمد لله علی رسول الله عرض دعا و نیاز از گسترش و ایمان با اخلاص خدام
 خدای عز و جل و برپا و قبول فرمایند عنایت نامه گرامی مشرف ساخته امید که بهرین منوال جای مهر
 انعام و بر طاعات و معارف تازه می نواخته باشند این عاصی تباها کار از روی کمال شرفی و نجات
 که از جنب مقدس روی تعالی دار و خود را نمایان آن نمیدانم که تحقیق یا تقلید سخنی از حوالی حرم اقدس
 و بر زبان یا بقلم آورده از همین جهت در بعضی اوقات و از سال جواب غایت ناچار تقصیر می رود و
 کین حال عیب امر شریف جرات نمی نماید و آنچه بفهم تا بهر این احترام داده می نویسد و تقصیرات
 مایه خود را بمرکز قلوب و وجه کمال پستی ذات میسر نیست لیکن توان بود که و رای تجلی ذات معاملات
 دیگر بسیار باشد که حاصل عبادت عظمی آن مربوط بود و با القاضی بین الانبیاء علیهم الصلوات و البرکات
 نیز جهان معاملات باشد از هر طریق انبیا نیستی و گذشته و آزادی است اما حقیقت انبیا ظاهر و در آن
 آن باطن و صفت الیقینات و تسمیات از طریق حقیقت فرق بسیار است فانی نفسه از مطالب معقود

نیت مقصود اصلی امور دیگر است که فاش شرط است و فی ذلک غلبت نفس المتنافسون هر چند صاحب
 نفی که مبتنای نقطه نفی رسیده است بملا از اثبات و لونی بجله نصیب دارد اما از نصیب تا نصیب
 فرق بسیار است جمعی که فطرت اصلی شان از مقام نفی است هر چند از مقام اثبات بقدر نصیبی دارند
 اما آن نصیب طفیلی است ذاتی نیست آنچه ذاتی ایشان است نفی و انقضاست و جمعی بحسب استعداد
 طبیعی از مقام اثبات نصیب دارند نفی طفیل اینهاست و ضمن اثبات که ذاتی این جماعت است نفی نیز
 بحصول می پیوندد نشان ما بین تقصیبین که او که اگر شمه از ان معاملات که بمقام اثبات تعلق دارد
 و بدانش این سبب حاصل باره از ان از راه تقلید و باره از راه تحقیق در آمده در بیان آوردن یک است که نزد ایشان
 دوری چندوی سبب قطع معلوم در حق و صادق است سرای آتشی مشب قبح گو دیگری پیر کن که خواهد
 سوخت چنانکه تا وقتی در عالم خوابی کرده درین مقام بزم این قاصر از توحید ذاتی و شهود وحدت در
 کثرت نمی و نشانی پیدا نیست و همچنین بعد از نزول نام ازین مقام بهر ارشاد نام شهود وحدت در
 کثرت نمی فهمد و در کار نپدا اند و مبتدی و متوسط غیر مرجوع و مرجع درین معرفت باید که فرقی نداشته باشند
 چه اگر مشهود و در ایامی کثرت مطلوب حقیقی است و شایان نفی نیست پس چرا مبتدی و متوسط را این
 معرفت ضرر داشته باشد و نفی آن سعی نموده آید و اگر مطلوب حقیقی نیست قایل نفی است چنانچه حضرت
 خواجه بزرگ خواجه نقشبند فرموده اند که هر چه دیده شد و شنیده شد و دانسته شد آن همه غیر است بحقیقت
 کلام لافنی آن باید نمود پس منتهی مرجوع را چون از ان چاره نبود و بکدام جریمه او را بشاید غیر مطلوب
 آرام میدهند و این معرفت غیر واقع را بروی ظاهر میاند و بعد بخلص و بعضی اطلاق چسرا
 محسوس زندان کوچکش بیدارند چنانچه حضرت خواجه نامویه الدین الرضی قدس سره فرموده اند که توبه
 کوچک تنگست تا راه دیگر است ازین عبارت شریفه و چیز مستفاد است کی آنکه توحید از مطالب
 نیست راه مفاد است چه مطلوب و راهی که چه و شاه راه است و دوم آنکه با هیئت تنگ است که
 از مطالب با دور و این عبارت دلالت بر آن ندارد که بعد از قنای اکل و زوال اتم البتة باید که
 این معرفت را در مجالی کثرت نشود و هر چند مطلوب بروجیه است بین ظهور

اوست که به عنوان جزئیت مشهور گشته است پس مبتدی و متوسط چونکه مطلوب رسیده اند در وقت ظهور این معرفت شاهد بشود جزئی از بشود کلی باز مانند دشتی چونکه مطلوب رسیده است بعد از رجوع افعانان اتمام مدت دعوت اگر او را این مشاهدات جزئیه مانوس دارند گنجایش دارد و غیر مطلوب را مطلوب خواهد دانست و آن آرام بر وجه کمال نخواهد گرفت و محسوس کوچه تنگ خواهد گردید چه اگر بعضی اطلاق متخلص گشته است و مطلوب را کمالیافته و میدانند که این شهود هر تسلیه اوتاجل مستعطله اند گویند منتی که کمال مرتبه آنها رسیده است شاید که بعد از رجوع باین مشاهدات جزئیه خرسند شوند لیکن عارفی که کمال انبیا علیهم الصلوٰات و التسلیات و اکابر اولیا علیهم الرضوان رسیده است و شربی از ازل یافته اگر بعالم نزول فرماید امثال این مشاهدات چرامفتون خواهد گردید و باین شهود مانوس مانوس نمی خواهد شد و نیز منتی که کمال کمال رسیده است یقین یقین دانسته است که هر چه در محالی احوال ظاهر میشود از قبیل سراب بقیعة بحسب الظمان ازااست و غیر مطلوب است مطلوب برای و رای آنست پس بغیر مطلوب چگونه الفت خواهد گرفت و این معرفت برای چه بروی ظهور خواهد نمود خوش گفت من تو در عالم نمی گنجی بخوبی ماهر گردی گنجی در آن خوش درویشی در وقتی از اوقات از موجودات عالم امکان مثل زمین و سحاب آسمان و شمس و نبات و حیوان استفسار نمود که آنچه از ارباب وحدت وجود در مایه شما شنیده و مشاهده مطلوب اثبات می نمایند راست است و مطلوب در شما جلوه گشت همه جدا جدا تقدیس و تنزیه اوتعالی کردند و انمودند که بر این تمت منبیا را چه یار که دعوی مطهرت و مرتکبت او نمائیم و او سبحانه بان علو شان و تنزیه چگونه در ما ظهور فرموده باشد من تمت سایه بر آفتاب خود را خالی محض و سادج صرف و انمودند حقیقت آسمان پیش از حقائق دیگران ازین دعوی تبری نمود و کمال اظهار عجز و زاری و ذل پیش آمد و چون جماعه بان سچاره سرگردان امور غیر در قع منتجب میدارند و ارجع حوادث کونی و امثال آن باومی نمایند ازین جهت آنقدر استیلاهی بیت خداوند جل سلطان و دیر افر گرفته بود که بیان آن نمی توان نمود از ترس و خجالت که اخته آب شده میرفت درین اثنا آفتاب از عابدان خود نیز تبری کرد و نمود که این جماعت مرا شرمنده و رسوا ساخته اند من باین

نامرادی و سرگردانی و اینها درین مقام لرزان و تالان بود بر سر اصل سخن ردیم انس کل مرعوبین
 در طاعات و عبادات مجبوسست و در ادبی حقوق مخلوقات اوعلی مخصوص در نماز که معراج مومن است
 انس خاص از بند مجدی که بیرون آن گویا محط و بیکارند حدیث ارجحی یا باطل و حدیث قرآینی فی
 الصلوة و غیرت از ان خصوصاً جماعه که مجموعیت ائمه مشرفند و ولایت خاصه که محمد پیوسته علی صاحبها
 الصلوة و السلام و ائمه انس شان و طاعتت و بهت شان مصروف یکپهل نماز از مخلوقات بشود
 و مشاهد و سفر و فونی آرزو چه یقین دانسته اند که مکشوفات و مشهودات این نشان افعال مطلوب است
 نه عین مطلوب و مطلوب مطلق ازین مقیدات و مشاهدات میراست لهذا هزاران شهود و مشاهد را
 تخریب اولی که بالا می آیند برابر نمیدانند و طاعتت خشوع نماز را به از تجلیات تصویری نماینده آری محب
 چونکه همواره شهود محبوب را خواهان است و همه وقت وصل و اتصال او را آرزو مند جائز است که اگر کمال
 شوق بظلال محبوب نیز میساید و ظهورات و تنقیها نمایانگری گشت بهوی قوا را با هم مست و بخود
 زهر سوکه آواز پائے بر آید تجوب نشانی از محصل دارد و گرفتار ذات من حیث بود از غلبه
 این گرفتاری با مورد دیگر ملقت نیست معالیه که او دارد در انجام شهود و تجلی بودن عارست پس محمدی
 الشرب که اقرب بمجوسیت است باید که ازین مشاهدات بعد بود و از همه شهودات خواه شهود در مایه و خواه
 بیرون مایه یکسو باشد و عبادتی که از حضرت خواجه بزرگ رضی الله تعالی عنه منقولست که ظهور هوا حبس
 و وسوس بعد از فاضل نیست محال دیگر دارد که بغایت عالیست چه در کار که بر محلی فرود آید که مخالف
 مشرباً آنحضرت بود و تدافع بعبارت ایشان که سابقاً مسمور شده داشته باشند زیرا که سمیته اند که این عبارت
 باین معنی باشد که مقصود از فناء و ال گرفتاری است از مادیات و تعالی و چون بفناء اطمینان نفس این
 معنی بمحصل پیوست بعد از آن اگر علم مشایعود نماید و وسوس پیدا آید از مضرت اربذیرا که علم نشیا
 که فی نفسیه صفت کمالست بجهت گرفتاری باشیام موم بود و چون بفناء از ان گرفتاری نجات شد علم نشیا
 از صفت نم برآمد و نیز میتوان که باین معنی باشد که عارف کامل بعد از تمامی کار چون بمقام عبودیت رسد
 هر فردی از افراد عالم شاهراهی می شود بجناب اقدس و تعالی پس درین وقت خطرات که سابقاً موجب

غفلت و دوری بود و سبب جمعیت مخصوصی میشود و از خطرات راهی بخاطر خطرات تعالی کشاده دیگر دوست
 در دل انهم دنیا غم معشوق شود با ده گرام بود پنجه کند نشسته با و نیز علم مکن چونکه ب حصول صورت
 معلوم است و نفس عالم و موجب تاثر عالم است معلوم لاجرم سبب تمون و تغییر عالم است که مستند نقص است
 و علم واجب تعالی از کیفیت حصول منزله و مبراست پس اگر علم عارف کامل حکم خلق و اطلاق است از این قبیل بود
 و از تاثر و تغییر و از هر دو از نقص کمال آید مستبعد بود درین وقت خطرات و حدیث نفس باشد و هیچ از آن تاثر تغییر
 بنو این معرفت از معارف غریبه غریبه است و از اسرار خفیه تغفیر بناتنا من لدنک حبه و هی لاس من انرا نشد
 و علی شد تعالی علی خیر خیر محمد و آله و صحبه و سلم و بارک و صل علی جمیع الانبیاء و المرسلین و علی جمیع الصالحین و المستقیمین آمین

مکتوبه و پنجاه و نهم بمولانا عبد القفور مرقندی در اظهار افراط محبت بحضرت
 پیرو شکیب و صاحب انحضرت در آنکه این وقت تاب ظهور نسبت شریقه ایشان ندارد

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اطفی چه نعمتی که کسی در او ان پیری بحلیطامات عملی باشد و هنگام ضعف بر احد
 قویه غالب بود و آنرا قبول اهل انصار از اطوار او پیدا باشد و انوار جبینش شبنامه است این معنی هویر بود و استیجاب
 توفیق آن عزیز باعث فرحت تمام و شکر خداوندی جل سلطان میگرد و سبب دعا داد و از او آنگاه نعمت هستی
 میشود این همه انوار از برکات نظر دوستان دوست سبحانه و این جمعیت صوری که ظاهر یا دای و طائفه است
 یافته است اثر نسبت معنوی است که از باطن نشان بر باطن یافته است حاجت که بشرف خدمت و سعادت
 پاوس حضرت قبله حقیقی مشرف گشته اند بغایت عزیز و محبوبند و نهایت شریف و مرغوب چه اینها را ای
 کمالات محبوبه و اگرا آن جمال پاک او هرگاه این جماعت همی بیند حالتی رو میبرد گویا جمال مبارک آن
 قبله خدا طلبا از استاد می نماید و آن صحت و آن اجتماع منافی اند که در عالم مثل آن تصور نبود و نیست
 ظهور میکند و به پر آب و جل که باب میگردد و از روی همین است که باینها صحبت دارد و حرف و حکایت همین با
 نماید لیکن افسوس که این جماعت و زبیر و زلف اند و با وجود این وقت از یکدیگر دور افتاده اند

فراقی منشیشان سوخت مغر استخوان

ز بهر دوستان خون شد روی سینه جان من

آخر فی صبح الله سبحانه هر چه استیقام از عیادگار بهائی که لوی او داری به حالت این دستخیز
 دو نشد و مشتاق آنست که کسی که بردانه دار گردش وجود آنحضرت گشته و نشان دارد به دست تیر نو چنگا
 نشد و شکار رفتار او ادای محبوب را نگذرد و بهر مفرک نزاکت قدر عیادی او گشته و کشته چشمان میگون
 معشوقه او نیست و عاشق نسیم و لبر آنکه چنین نازنین خود را بر آستانه عیادی او کمال شوق و آرزو نساید
 و خاک پای سگان درگاه او را تو تپای چشمان خود ساخته و نشان خط بندگی او بر چهره او پیدا بود و سلسله عیادی
 آن باگاه در گردن جان و تن او هویدا نیاشد بادی نشیند و آشنائی نگذرد سخن گوید چگونگی مرا چنین آفرید و اندر
 اختیار خود نیستیم و دو انگار محبت هر جا بوی محبوب یابند جان فدا نمایند و هر جا از محبوب نشانی نبینند بصد
 فرنگ از اینجا بگریزند هر که باین آوار میل نشست و خط است دارد باید که چنین بود و الا آوار گان چه آفتاب
 و کدم نشست و خاست بار اینجا طریقه رسید که نمی اختیار نماید و معالک هر تری زمین گزیند تا جماعه را از کرب و صاف
 مذکور اند و نمید و سخن آنها نشود و محمد و این وقت را تاب برداشت این نسبت شریف نیست و بواسطه توب
 قیامت و تراکم خطبات روز بروز این نسبت علیه در استوارست و انوار آن در اخفا و حلا آن در کس و
 غیر از آنکه اینکس را دایه حیر و نشیند علایق ندارد لیکن این نیز در اختیار اینکس نیست خداوند از انجمن ایشان
 گردان و از نظارگیان بجان ایشان گردان کطافات نظاره قوم دیگر ندادم و سلام علیکم و علی من اتبعکم

مکتوب صد و پنجاه و ششم بولانا محمد حنیف در اظهار درد و سوز

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی عباده الذین صطفی سعادت آثار اخوی بولانا محمد حنیف ازین کلمات
 آثار دعوات مشتاقان قبول فرمایند مکتوب مرغوب شمارا در بخلا عزیزی ازلاهور فرستاده و بطالع آن خجسته
 گردید از غوی کلمات جاذب شوق پیدا بود و حرارت طلب هویدا الحمد لله سبحانه علی ذلک هر قدر که از جنب
 حرارت دست و بهر دست کمال آنست که بحد جنون رساند و از اسباب بکلیه براندازد این یونس احمد که حنی
 یقال انه بمنون این جنون نصیب بدوستان باد و بظیف ایشان جرعه اذان در کام درو نشان با اظهار
 اشتیاق این دیار نود اند و انتظار طلب این آواره و از محمد و ما اهل این دیار چون در سر خیال یار دیگر دارند

و از دوری آن همواره بنفعی سوگوار ندوستان را نیز دلالت بآن دیاری نمایند هر چند هیچ نشانی از آن دیار پیدا نیست و اثری از دیار آن هویدا نه جز از بجران دوری نصیبی از آن نیست و غیر از سوز و گداز اصلی از دوزخ شعله فتنه لغز و الدسا کثیفه دان تم بد شوه بین جوانی و خلوعی بد آری اگر عورت را بنویسند تا در دوزخ شریک نامزدگان بجران گردید و جرعه کشش تخم نشتان بر دم حرقت فغان شود چه مانع است لیکن باین همه درد دوری و سوز بجران عنایات بیش از پیش است و الطاف افزون از پیش است کیان در دامن

سیدار و باین سوز ساز داده **ازین دیار بآن زنده ام که گاهای** **تسیم عافیه زان دیار سے آید**

اطلاق یاد و بار در جای که از دار و دیاری پاک و مبرا است بطریق صنعت مشاکله است یا کتابی است چنانچه در کلام

شایع کرام مثل آن می آید و السلام **لا دوزان سرے روز بھی** **باز گشتند جب کیسے سے**

مکتوبہ و پنجاه و نهم بشیخ حسن و دلالت بر نعمت و تحذیر از مکر الہی علی حلالہ

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله و سلام علی عباده الذین صطفی انوی اعز شیخ حسن بن الله سبحانہ حالہ و حصل آلاء ازین در دیش دلایش سلام عافیت انجام خوانند استماع انبار توفیق شہاد و گری ہنگامہ طالبان و ہتقات اوضاع و اتمار حلقہ تذکر و فکر سبب مسرت و دستان سیکر و دواعی مزید حمد و شکر نشان میشود درین جز و زمان کہ ہر گام قرب قیامت است این قسم اجتماع مردم خدائی و صحبت سدوقی از نعم حلیہ است آسمان سجدہ کند بہر زبانی کہ در و پیکی و کس یک دو نفس بہر خدا بنشینند بدو ہکا خود سر گرم باشند و شکر خداوند جل شانہ بجا آرند لکن شکر تم لازم ندکم و از مکر الہی تعالی برسان و رزان باشند و از کید شیطانی امین بنو ندوستان ہوا و ہوا جس نفسانی و قاتل شرک خفی پر حذر ہوم ہر گاہ مقتدیان ما و ما بری نفسی میفرمایند و ای رہا با بجلہ محبت و رابطہ معنوی را بہ بزرگان خود محکم دارند و وہ وقتے سنن نبویہ را علی مصدرہا الصلوٰۃ و السلام و التیمۃ از دست نہ بند و دوام اتجا و تہمال و تضییع و زاری را بجانب قدس حضرت لم یزلی لازم گیرند اما امید نجات صورت بند و توقع از دوزستان آنست کہ این دوران کار را بہ عای خیر یا دوزخ گنجائی کہ فرستادہ بودید رسید اللہ تعالیٰ یعلم ہمہ

کتاب شصت و ششم شیخ عبد اللطیف لشکر خانی در بیان کمال ظاهر و باطن و احوال و خصوصیات

حضرت حق سبحانه و تعالی بکمالات صوری و معنوی محلی داشته که قمار مطلبی دارد که هر چه داد و نداشت در
نسب او محو و متناهی کرد و تا محب او مقتضای المردع من احب آفاق و انفس را در او عین خود بخود آنجا
بجولان نماید و قوتی در طلب او عطا فرماید که از تجلیات و ظورات او چشم فرو بسته ذات ظاهر و باطنی را خواهان جز آن
باشد بجز مرت من مازع بصرو باطنی علیه علی آله الصلوات و التسلیمات و البرکات است پس اوضاع و احوال
فقرای اینچند و مستوجب حمد است که تعالی بحدود الهی علیه علی ذلک السؤل من الله سبحانه و تعالی سلام و تحیات
متمنای این مسکین در آید و خود و سایر دوستان آنست که همت خود را کلیا مصروف جناب قدس مطلق
حقیقی گماشته شود و هر چه منافی این دولت عظمی بود بر سر از آن اعراض نمود آید نشود که بر معموری
باطن اکتفا نموده ظاهر را ببقیلت سر دهند که این نیز از ادراک و ترک خفی بیرون نیست عزیزی فراید و اقبال
مقبول علی الله در عمره ثم اعرض عنه لحظه کان امانه اکثر ما ناله آید چه توان کرد جمیع آرزو ها سیسر نیست از
مقتضیات بدنی و اختلاط خلق چاره نه آری اینقدر معلوم میگردد که همین غفلت ظاهر را که لایمی ست اگر
مقرون بنیت صامحه نموده آید از غفلت می بر آید و غنی بزرگ میگردد و مثلاً نوم که سر اسر غفلت است اگر مقرون
بنیت دفع کسل در طاعت گردد و بزرگ میگردد و نوم اهل عبادت شنید باشند و اختلاط بمراد بنیت ادای حقوق
آنها نیز ذکر است که ادای واجب و مستحب است علی بنی القیاس ذکر مخصوص ذکر لسانی نیست در هر عمل که ملحوظ
رضای مولی بود جل و علا داخل ذکر است آن چه ذکر کردن شایسته خداوندی بر سبیل ازین بیان لایح گشت
که دوام حضور که عبارت از طریقه غفلت است علی سبیل الاستمرار چنانچه نسبت باطن گفته اند و ظاهر نیز نسبت
لیکن دوام حضور ظاهر را که عبارت از مقرون بر زمین جمیع احوال و افعال بنیت صامحه و و جمیع احوال
ملحوظ رضای مولی ساختن است حتی در اموری که بظاهر غفلت می نماید دوام حضور باطن لازم است بکار
این کمال مخصوص مخلصان است که از تصنیف صحیح نیست در هر عمل بر آمده اند و نیت ایشان بقدر اوقاف و احوال
یافته است مخلصان کسور الام ازین کمال قلیل انصیب نه مخصوص علی خطه عظیم این بزرگواران که بقیعت

اخص سیدانہ و از تصنع و تکلف کہ لازمہ طریقت است قیاساً ہرچہ میکند از برای خدا میکند تعالی و ہرچہ
 از بہتان و غیور می آید نیک است سبحانہ خواندنیت کند یا نہ نیت در محفل است و متعین احتیاج تصحیح نیست چہ نفس
 ایشان فدای مولای خود گشتہ است و اطلاق کلمہ نار بر خود شرک میدانند پس ہرچہ کنند عابدان باشد تعالی چنانچہ
 اول ہرچہ میکردند برای نفس خود میکردند و محتاج بہ نیت نبودند باید دانست کہ سودا و دب و ایذا می از قسم عارف
 مشہور ایذا می و سودا و دب و سبحانہ باشد زیرا کہ درین صورت نسبتاً آن تکلیف بجناب او تعالی منتسب میگردد ہرکاد
 اعمال آن عارف بی احتیاج نیست مراد از آنست تعالی اعمال دیگران کہ نسبت باو واقع آید بطریق اولی باجناب عابد بود
 و بہرین تین تہ نظیر اطاعت تعظیم اطاعت مولای او بود جل و علا بہین اعتبار در کلام مجید ارگشتہ شد پس طبع الرسول فعلی اطاعت از
 پس کہم خود زیر کان را این بس است : بگم دو کرم اگر درودہ کس است : و اسلام اولاد آخر

کتب حدیث و سنت کتب محتاج گاہ مجید و کتب علمی و کتب مطالعہ و کتب مولانا علی

و الحمد للہ و سلام علی عبادہ و برین صلی اللہ علیہ و آتہ و سلم کہ لایزال داشتہ بودید بمطالعہ آن سنج و مسرور
 گوید سلامت باشند فرج مبارک باو یقین است کہ در حال ہی مرحوم این فقرہ را منی نداشتہ باشند خدا و ماہیت علیا
 را بران گماند کہ از مطلوب حقیقی بیجہ دست نیارند و آرزوی وصل و اتصال را بان راہ نہنند چہ بیقین یقین
 معلوم گشتہ است کہ ہرچہ از وہب است آید فراخ و وصلہ و اصل است و مقید باستعداد و یافت او و مطلوب این
 تقیدات مندر و ہر است و ازین قیود مطلق و معرایی باید کلمہ بت مقصور بر مرتبہ بود کہ از قیود ادراک و

تقیدات ہتھما برتر باشد اگر نوبہ بگفت و اما ان یارم اگر قنارے کسے دیگر نازم

چہ ممکن بتقدیر ان مقید است از مطلق حقیقہ چگونہ فرائید و اخلای تمام از ہفت و ادرمان متصور

شیخ عطارے فرما یدہ نمیدانی کہ شاہی چون بیستہ یافت او فقر کل تو رنج نام بر

الان یشا رب شیا و ربی کل شیء عجب معاملہ است درین مقام نہ ہر مطلوب را میخواہد و نہ وصل
 او را مع ذلک یسبہم ندارد و کہ این کمال فوق معاملہ یاس است عرف ربی بجمع الاضداد و فی حق تعالی
 این کمال و البتہ بتشاہد عبودیت است زیرا کہ محب کہ ہوا روشہ و محبوب را میخواہد و ہمہ وقت وصل و اتصال

او را از روشنگاری آن دارد که بر توی از محبوب بروی ظاهر شود و خود را تواند نگاشت عزیز می گوید و
به پوی تواند جاجم مست و بنجد | زهر سو که آواز پائے بر آید | محب بر آثار و افعال و صفات

جمال و جلال و کجین خدو خال محبوب شریف است محبوب است که تسانی از اصل دارد و گرفتار دانت من حیث بود

از غلبه این گرفتاری با مورد کوره ملقت نمیشود و قبله توجه را بر اگنده میکند قل هذی سبیلی اذ عوالی استغنی

بصیرت ناو من اتبعه و سبحان الله وانا من المشرکین این قسم بند بخت را حکم من تواضع شد و شکر

در نشاء اخروی امید واریهاست که دیگران را نیست ان هذی تذکره فمن شاء اخذ الی رب سبیلا

در کتاب شخصیت و دوم سجایا و پناه سیر محمد نعمان را که نصیب سالک است مطلقا و حقیقتا جز به سبب است

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله سلام علی عباد الذین مطفی و عا و نیا تا بن عاصی مقرر محمول را و به تحمل در معرض

قبول این بنیاد که چه نویسد لطافت محبوب عالی تر از دانت که زبان ندان هرزه گوی کرد و دقتا من مشوق

بر تر از دانت که ظلم این با اوس خیال ترجائی آن نماید لا کمل عطایا الملك لا مطایاه انچه نصیب این

بیچاره است استملاک و انحلال است اگر خود خیری و کمالی نسبت نماید مشرک طریقت بود و دقتا من در امانت شد

و قد منالی اعلوا من عل فجلناه هیا و منشور این آواره فی فضا از جمیع منتهیات تنی است عذی است و به و نا

و کجسم ابقا فادهم رتود فخر و ذاتی است و فادهم می امانات همواره از اهل امانات است بیچاره که کمال او

عدم بود و جمال از تنی از هستی مولای خود چه خبر داشت باشد و از کمال جمال او چگونه اطلالی باید سر و بهار

و هر دو پنجاه و یک است حضرت جیل علی الاطلاق اشغال و دراز کار از لایبانی باین معنی داد و شرفی ازین شرفی

مکتوب شخصیت و سوم سجایا و پناه سیر محمد نعمان را که نصیب سالک است مطلقا و حقیقتا جز به سبب است

خدا م سیات و نقابت و سنگاه همواره یاد و در جملان می بوده بهای ظفر الغیب معاون باشد احوال نقابتی بنو

مستوجب حمد است المثل من احد سحایه سلاکم و استقامت حکم علی جاده شیع حکم فاما ملک از مود

از شمول غلبانی که در باره این عاصی واقع است چه نویسد

داد و داد و قابیست شرط است

قبل ازین قبل بلا حجت و بکلی تفصیل آن پروا ندیدم که تلم طاق آن نیارود و کاغذ بسوزد و تلم وسیع از پیش رود بعد از آن که گوید که شنود خوش گفت	سر ای آتش اشب قح گوید که بر کن
که خود هر سوخت را غرمتوسه در جام خواستی کرد	و ایضا لطافت و علو آن زبان را می گوید و بصیقل

الصدور و تطبیق اللسان ع

سخن از لایق تلم بیستم سخن گروشد

پس باید که مستمعان حکم را معذور دارند و از راه جنسیت بذات او را جویند تا از ذوات بی چون حقیقتی خطی یابند هر چند ذوات متکلم را با ذوات مستعین پنج جنسیت در میان ذیچہ ذوات و تشبیہ از بیچونی یافته و با ذوات بی چون حقیقت الصالی و نسبتی خاص پیدا کرده بلکه دیگر از اقسام ذوات نسبت بذات ساریت چگونه بی بر ذوات خالق عارف خود و رای او است بهر حال است و پائی پاییزه و همواره باین ترانه باید مترنم بود

مفسریم آمد و در کویت و پیشی سدا ز حال رویت

اللهم اجعل جبک احب الاشياء الی واجعل خشيتک اخوف الاشياء عندی واقطع عني حاجات الدنيا بالشفق لئلا تفارک و اذا اقررت اعین اهل الدنيا بدنياهم فاقترع عني بعبادتك والسلام اولاً آخراً

مکتوب صد و شصت و چہارم بہ تربیت خان در تلم طالب حق جل و علا درین دار ہموارہ باد و گدازست و در مذمت دنیا

صحیفہ اکرمت کہ منہی از الم فرقت بودہ مشرق ساخت چه توان کرد دنیا سر اسر محل فراق و اندوہ است موطن لغای آخرت حق سبحانہ جمال آن سرگرم دارد و لغای آنجای صورت بندہ گاہ لغای مطلوب حقیقی موعود با نجات لغای دیگران فرع لغای اوست سبحانہ زیر اکثا و بیوہ تاب برداشت لغای او لغای بروجہ کمال ندارد لهذا طالبان او درین نشا ہموارہ جگر کباب و دیدہ پر آب اند و ہمہ وقت سوگوارد و سوز و گداز تیرا زندہ شبانہ در انتظار طلوع آفتاب احییت پیدا راند و روزانہ در ہوا

ماہتاب ہونیت تھنشن و سیرارس	متاعی کوزین رہ گدازی بر بند	لب خشک و خرکان ترمی بر بند
بی آوارام ندانند و ہاموی انس لغت نیگیرند و باین زمانہ دلم شرم	بچہ مشغول کنم دیدہ دول کہ دلم	
دل ترا می طلبند دیدہ ترا می خواہ	شورید گانند و آشفہ حال در جہان بیجان اند و در عالم بی عالم	

مع ذلک فی الحقیقت هر عالم اینها اند و سایر افراد عالم باینها پیوسته اند و از ادیان هم این		
که باز هیچکس پیوسته ندارند و بنفس	اعلام از کس مست تو ناجدارانند	آخرب باوه العزل تو بهوشیارانند
از سرایه و جلال دارند و او را از سر و اگر ظلم و خطاب دارند هم باست و از هر جهت بدینها هر ما و شما		
مشکلم و محاطیم لیکن فی الحقیقت حدیث درود شکوه اند و باو است و درین حدیث نیز اینها از جهان		
بیش نیندازنا اشکبار و جزئی الی الله و اعلم من الله و لا تعلمون خوش گفت خداوند از این قوم گردان		
یا از نظار گیان این قوم گردان که قوم دیگر را طاقت ندارم مانا که چاشنی از شربت در دهنشان نصیب باطن شما		
گفته است که آرزوی فقر و تجرد نهادهاید بے طبعیت		
باز جوید و زگار و جمل خویش	از جوانان مستعد افسوس می آید که فطرتهای عالی خود را مصروف این	
دیده کرده اند و باطنها بر شغف این قبضه غدار گشته و از خواهر نفسیه مخزن ریزه چند فرمانده اند و حال اطلاق تابان ستاره		
آمد و رفت نشانه واپست فطرتمان از ان جمال محجوب و مجوریم		
و رقیح جرمه و ما بهوشیار	آمد سحران لبر خنجرین جگران	الغفار تو بر خاطر من بار گران
شربت باد که من بسویت گران	باشم تو نمی پشتم بروی دگران	و اسلام علیکم و علی من لدیکم

مکتوب شصت و نهم شیخ الیاس در شرح بعضی کلمات مصطلحه این طریقه علییه

احمد مدرب العالمین و الصلوٰۃ والسلام علی سید المرسلین محمد اکبر جمیع آباء بعد چون صلاح این شیخ الیاس ازین فقیر درخواست که بعضی از کلمات که درین طریقه علییه زبان زد و از شرح آن نویسنده بابت این بار از ده فہم ماصرخ و نوشته آمده و بعد سبحانہ للہم للصلوٰۃ و سقر و وطن عبادت از سیر نفسیست که آنرا از اجزای نیز گویند ابتدای معاملہ این بزرگواران ازین سیرت و سیر آفاقی که سلوک عبارت از آن است و در ضمن این سیر قطع می یابد و در سلاسل دیگر شروع کا سیر آفاقی میکنند و انتہا سیر نفسی میشود و شروع کا از سیر نفسی خاصه این طریقت و اندراج نہایت در بابت همین معنیست که سیر نفسی کہ نہایت دیگر است بابت این اکابرست سیر آفاقی مطلوب را سیر و ن از خود جستنست و سیر نفسی در خود آمدن گردان خود

گرمیدن در تنگی گفته اند **پنج نایاب هر سوی دست** **یا تو در زنگم ست هر چه هست**

قوت و در تنگی معنی در تنگی که محل تفرقه است از راه باطن با مطلوب خلوت داشته باشد و تفرقه میرود

بجز درونی نیاورد **از برون در میان باز ارم** **از برون خلوتیست با یارم**

در ابتدا این معنی تکلف است و در انتهای تکلف درین طریقۀ این معنی چون در ابتدا دست میدهد و راهی

برای حصول آن وضع کرده اند از خصائص این طریقۀ آمد است هر چند منتیان طرق دیگر را نیز دست

میدهد و اندرین معنی گفته اند از برون شو آشنا و از برون بیگانه شوی و از پنجین زیبا صفت کم می بود

از در جهان به نظر بر قدم عبارت از آن است که در راه رفتن نظر بر قدم دوخته شود و محسوسات متکونه پراگند

کنند تا بحیثیت اقرب باشد چه در ابتدا دل تابع نظرت و پیرشانی نظردل تاثیر می کند خوش گفت

بچه مشغول نمیدودل که درام **دل ترا بسطبد دیده ترا به جوید** **آهوش در دم عبارت از آنست**

که واقف نفس خود باشد تا بغفلت نبرد آید که سوم برای دفع تفرقه است که از آفاق پیچیده و کلمه چهارم دفع

تفرقه آنست که یاد کرد و یاد داشت سالک نازدانی که در طریقت و تصنیع است و بحقیقت و ملک حضور زیاده

است در مقام یاد کرده است **دارم همه جا با همه کس در همه کار** **میدار نهفته چشم دل جانب یار**

و چون حضور دارم پذیرد و از تکلف یاد کرد و ابرو ملک کرد که بنفشی منتفی نشود یاد داشت بود

دارم همه جا با همه کس در همه حال **در دل تو آرزو و در دیده خیال** **و یاد داشت را معنی دیگر چیست**

بنایت عالی و آن معنی در خور این کتاب نیست و قوف قلبی آنست که گران و واقف دل بود و تو سببی و نظری

بآن داشته باشد قطع نظر از ذکر تفرقه بآن راه نیابد و به نقوش ماسوی نقش نگردد گفته اند دل بیکار نیست

یا ماسوی آینه است یا با مطلوب و آویخته آدمی تا بیدار است حواس ظاهر که جوایس اند از اخبار عالم

بل سیرسانند و در تفرقه میدارند و چون خواب میشود حواس باطنه این کار میکنند و دل را پریشان میدارند

و چون صاحب دل متوجه بدل خود میگردد گویا حصنی گردد دل ازین توجه پیدا میشود و میگذارد که اخبار عالم

بدل برسد درین هنگام دل بمقصد قصی آویزد چه بیکاری در حق او منقود است چون ازین طرف ممنوع

نشد چاره ندارد غیر از توجه بآن طریق احتیاج بذکر توجه مذکور ندارد و دل از دشمن باز دارد و دست را

طلبیدن حاجت نیست رنگ از آینه بزوای غیر از ظهور نور هیچ نیست از حضرت ایشان سفید دم
 بازرسی را که قریب اندیش و متاخر نشود و باز از ذکر باز داشته بحد و قوت قلبی امر بایر کرد و توجهات باید نمود و ذکر
 و کبر و قوت عددی عبارت از آنست که بر عدد ذکر نفی و اثبات نهی بکری که درین طریق معصومست و اقامت
 باشد تا در هر نفس طاق گوید نه جفت مراقبه مشتق از ترقب است ترقب به نظر را گویند پس مراقبه جمع

نمودن حواس ظاهره و باطنه است در انتظار مطلوب **هـ** **هشتم** تا برون آئی

همه کوشیم تا چه فرمائی **سوم** می گوید مراقبه را از گریه آموخته ام و مراقبه را منتهی دیگر هم هست

و آن آگاهی و علم بنده است به دوام اطلاع حق سبحانه و برود حضور او تعالی مراد و خواسته بود که قدس سره
 میفرمودند که طریق مراقبه از طریق نفی و اثبات اعلی است و اقرب است بحد و از طریق مراقبه بر تبه و زارت
 و تصرف در ملک و ملکوت میتوان رسید و اخراج بر خواطر و بنظر مویست نظر کردن و باطن را منور گردانیدن
 از دوام مراقبه است از ملک مراقبه دوام جمعیت خواطر و دوام قبول الحاصل است این معنی را تتبع و قبول
 می نامند سلطان و ذکر آنست که ذکر تمام بدن را فرو گیرد و هر عضو در رنگ دل ذاکر و توجه بطلب دارد **هـ**

هر دم بهوای تست و مسامحه **هر موم** ز کسوم به پرواز **البطله** خط صورت پیرست ز دل

حضرت خواجه احقر قدس سره اشارت بر البطله انداخته باینکه فرموده **هـ** سایه بر پیر است از ذکر حق

یعنی این طریق از ذکر نافع تر است باینکه آنست که مرید بپاره و چون که گرفتار عالم سفلست به عالم علوی
 مناسبت ندارد تا اخذ فیوض و بركات از آن حضرت بی توسط نماید متوسل بایده خداوند هر دو جهت که از عالم علوی
 حلقه فر گرفته به عالم سفلست جهت و معرفت و ارشاد و آورده باشد و از راه مناسبت اولی از عالم غیب اخذ فیوض
 نموده از راه مناسبت ثانیه که به عالم سفلست دارد آن فیوض را مستعدان رساند و آن واسطه در حق مرید پیرست
 که اتصال بچی نیغیب انیب نموده به عالم شهادت رجوع فرموده است پس مرید بهر چند وجه مناسبت بهر چه

بیشتر داشته باشد اخذ فیوض از باطن او زیاد تر نماید **هـ** **ازان** روی که چشم تست احوال

میبود تو پیر تست اول **و چیزهای** که مناسبت به پیران حاصل شود محبت است به پیر و خدمت

و رعایت آداب است ظاهر و باطن و اتبع او است در عبادات و عبادات و عبادات خود را تابع محبت او بخشن

و خود را در حضور او کایت بین پدی الفصال دیدن و در سپرفانی گشتن لهذا گفته اند که فانی الشیخ مقدمه
 فنانی اسد است و طریقه رابط از احوال این امور است و باشد مناسبت به پیر پیدایمکن و سهل امور سطور است
 که حاصل مناسبت اند و چون نسبت رابط غالب می آید خود را عین پیری یا بدو لباس و صفت او خود را موصوف
 می یابد و هر گاه می گوید صورت پیری منید و در دیوار چو آئینه شد از کثرت شوقی هر گاه می نگرم روی را می بینم

توحید یگانه گردانیدن است از انقائات با سواد از شهود و شعور با عداست توحید بعین صفی صاحب سیر
تخلیص دل از توحید اوست بغیر عدم فقا است درجه جذبه و آن عبارتست از عدم شعور بخود و باوصات

خود و وجود عدم بقای است که برین فقا مرتب شود این فقا و بقا چون درجه جذبه است که سلوک بآن ضم نگشته است
 از عود بوجود بشریت امین نیست پس ولایت بآن به حصول نه پیوند و فقا و بقا حقیقت است که ولایت بآن مربوط
 است و از عود و کورا امین است و دوام آنرا لازم فقای حقیقه نیسان با سوا می اوست تعالی و ذوال علم احد
 حضرت ایشان با قدس سر و فرموده اند اگر زوال علم حصولی اشیا است فقای قلمی است و اگر زوال علم حصولی است
 که عبارت از نفس حاضر است فقای نفس است فقا فقای بقای است که برین فقا مرتب شود و بوجود و به ولایت ثانیه
 سوجه گردد و حضرت خواجه نقشبند قدس سر و همین معنی فرموده اند که وجود و بشریت یکسانند و وجود و بشریت نمی کنند

مکتوب شصت و ششم بجا ناطع الکرم در شرح احوال

الحمد لله و سلام علی عباد الله الذین اصطفی مکتوب مرغوب باخوی اعز می مولانا عبد الکرم رسید موجب مسرت
 گردید حمد الله سبحانه که از جمیع وادعیه المعنوی خالی نیستند و از یاد فقر افراغ نه شاید که هم برین منوال
 احوال انویسان باشند و اوقات را با طوائف طاعات و مراقبات معمور دارند و از دوال مظالم اصل و
 ملول حقیقه روارند و از ملکم بحیرت و از گفت بجموشی آیند و از پوست بغیر و از لفظ بمعنی گران به خوش گفت

تومی ز وجود خویش فانی	رفته ز حروف در معانی	هر چند مطلوب حقیق چنانچه درای
لفظت بیرون سخن است نیز و بر تراجمت و غزمت	لا دوران سرا سر و دلی	

باز شستنیج و کیسه تمی	اصل از ان دولت سر اورنگ قل در راه است چون باطل این
-----------------------	--

نسبت علی بن ابی طالب و ارادت درست کرده اند امید است که با نذاذ آن نقاب از جمال این معنی بکشاید
و شرب ازین مشرب عطا فرماید و آنچه نوشته بودند که در وقت ذکر نفی و اثبات گدگاد خود مالا شئی محض می یابد
لا شئی محض یافتن را دو مقام است یکی آنکه نسبت را از وجود و تولیع آن بطل خالص نماید و خود را بعد صفت
طبیق بیند و ثانیاً تغییر نتراند و این حالت بغایت صیقل است و معبر بقای نفس است و بشیر و معل کبیر مقصود
و هم آنکه بی این احوال دیده مستور محقق بود این نیز نیک است که از مقدمات حالت اولی است هر چند از مقدمات
تأییدات فرق بسیار است نوشته بودند که نه شعور بخود نداده شعور بعد شعور خود این حالت در قای قلب
که بشافه مذکور شد حاصل است چه در هنگام سیان ای قلب نه شعور یا سودا و در نه شعور بعد شعور
و در ظاهر دوام این حالت متعسر است و هر چه دوام ندارد از حیز اعتبار ساقط است و السلام لا و آخر

مکتوب به نصیحت و نیز بجا قضا عبد الکریم در ترمیم مطلوب و دلالت اعلامی همت

حضرت حق سبحانه و تعالی اگر قضا مطلبی گرداناد که دامن غفلت و کبر بانی او بلوت نسا و آرزو ملوث نشود و بتی
در طلب عطا فرماید که هر چه از وی ظاهر شود ظاهر او باطن آنان چشم پوشیده التفات آن نه نماید بلکه بسوزد و
بگذاشته هیچ چیز نخواهد و بامری ملتفت نگردد این زنان نه بجز او را خواهند و صل ای هجر محبوب چگونه می خواهد
وصول او را برای آنان نخواهد که یقین یقین دانسته است که وصل و اتصال بآن فراتر از حوصله است و منبذ
باستعداد و یافت او و امری که اگر قضا راست ازین تعلقات منزه و مهراست و ازین قیود معزایس ازین
بلند بتی بآن وصل التفات نمی نماید و هر چه از آن ظهور نماید از بهر روانه مطمح همتش چیز مطلوب حقیقی که و رای
و رای ظهورات است و رای و رای آرزو است چیز دیگر نیست ع

آن گفته که در و بان مکنجه طلب
مع ذلک از مطلوب ایوس هم نیست که این معامله فوق معامله یاس است عجب معامله است نه بجز مطلوب را
سینخواه و نه وصل او را یاس هم ندارد و در اینجا جمیع اضداد و هم رفیع نقائش از استحاله برآمده است و رفت
ربی کجج الاضداد این کمال البسته بمقام محبوبیت است زیرا که محب که همواره شهو محبوب را می خواهد
و دایما وصل و اتصال او را آرزو مند گویا ایس آن دارد که بر توی از محبوب ظاهر شود و خود را توانبخش

عزیز سے گوہریت **بیوی تو ازجام مست و بنو** **زهر سو که آواز د پاسے** بر آید
 حب آثار و احوال صفات جمال و بحسن خود و حال محبت شریفه است محبوبت که نشانی از وصل دارد و گرفتار
 داشت من حیث ہی و از غلبه این گرفتاری باین امور ملحق نمیشود و قبله تو میرا بر آگنده نمی کند و سلام

مکتوب شصت و نهم آغا رشید در آنکه شرط نخستین این ماه قناست

بسم الله الرحمن الرحيم الله تعالى ابواب فیوض و ترفیات را با محاوره مفتوح اراد آدمی ما دام که در
 بند علم و دانش است از معرفت بسیط که نزد اهل الله معتبر است بی بهره است نسیان ما سواد و زوال
 علم و دانش و نخستین این را دست علم حصولی اشیا باشد یا علم حضوری که عبارت از انفس حاضر است
 ما ساحت باطن از نقوش علیها اشیا پاک و مصفا نشود و نور انوار قدم صورت ندهند و آن انفس حاضر بر پست
 رای بان حرم ندارد **آنچسک را ناگردد و دفن** **قیمت رده در بارگاه کبریا**

مکتوب شصت و نهم میرضی الدین انکه این عمل مستلزم اعتماد بر کرم است

الحمد لله و سلام علی عباد و الذین ظنی صحیفه شریفه که بموجب قاصد ملا محمد زاهد راسد داشته بود و پدید آمده
 سرت بخش گردید مصرعه **ای وقت تو خوش که وقت خوش کن** **مقدمات بسو که مینی از این نام**
 از عمل این کس باشد و اعتماد کل بر کرم و فضل لم یزلی بود اندر این نموده بودند بوضوح پیوست بی هر چند
 یاس از عمل بیش اعتماد بر فضل بیش از راه بصورت رسیدند که این همه امید که واری از چ
 دوسه داره فرومای من اجل علی صنی این همه امید واری بسبب یاس غمت از همه علم غرض
 و آنچه از تذکره و قیامت و طالب آمدن شوق و ارالاق بحجت غم بر جا و حسن ظن با و تعالی مندرج بود
 نیکم باد است حدیث شمس احسن ظنک بر یکا و حدیث قدسی انا عند ظن عبیدی بی مؤید انی معنی است
 مقدمات شوق آمیز و سوزناک که نوشته بودند و نیز نوشته بودند آنی چون آشنائی تو با خلق بیگانه است
 سر آشنائی که ندارم از کج امید و ارساخت حق سبحانه بحقیقت این آشنائی رساند و ربائی تمام از خود

و از خلق غیب وقت که مانع از این است که از خود و خلق در دست و کمال ازین قطع و غلبه
و اثر از سالک ازین است یافت و شهود بی تعلیمات صغایه که بی تعلیم ذات تعالی میسر نیست و از این
آثار تعلیمات عدم که شب و بچرخد و در ریت بی طلوع آفتاب احدیت از افق غیب الغیب بر
خبر از سالک که سبب آن بدولت قرب وصال تواند رسید ممکن نه و سلام اداء و آخر

مکتوب صد و هفتاد و یکم به ابوالحسن صغایه که ازین سرخس غایب است و از احوال و الواجب

بسم الله الرحمن الرحیم محمد و سلام علی عباد الله الذین اصطفى مصرع از هر چه میرود سخن دست خوشتر
خدا و طالب احدیت ذات را باید که ذکر و فکر را بخلوص امنیت کند و مشوب با غرض و امالی خود نشاند
بلکه احوال و مواجید هم در آن طوطی و نظیر نبود مقتضای میعاد فاذا کرمی از آن طوطی نیز با خواستند
چنینکه که بهیچ یار فرمایند و یکبار عظیم تر خوانند که در ذکر باید که جانب الاکرم هم طوطی باشد و بخلوسینه یاد کند اگر گویند
که از کریمه یعون ربهم خرقا و طعنا خلاف آن منهدم میشود و انگه گفته اند که میتوان که مراد خوفاً من الانقطاع و طعنا
فی المواصل باشد نشسته ازین شبهه نمی نماید چه سیاست که منظر و ذکر و عبادت این خوف و این طمع هم نبود
و وصل و فراق مخلوط باشد گوئیم که شک نیست که او سبحانه ذات اقدس خویش نیز مستحق ذکر و عبادت است
قطع نظر از ثواب و عقاب و قرب و درجات و این کریمه منافی این معنی نیست غایب الامر و راست که این کریمه
ناظر به حقائق صفاتی باشد و مستحق ذاتی و راسی مکان بود و از خصوص دیگر که تسبیح و ذکر در آن مقید
بخوف و رجائیت مستفاد گردد مثل الالبته و وجه ربه الاعلی و کریمه متحقق الالبته و وجه ربه الاعلی و کریمه
که دعا و کریمه یعون ربهم آیه به معنی سوال بود که مقابل ذکر سحر چنانچه در حدیث قدسی آمده است من
شغل ذکر من مسائل علی علیه السلام من مسائل من چیست نه سوال البته خوف طمع در آن خلوت

مکتوب صد و هفتاد و یکم به حاجی محمد رافقان در نصیحت

خدا و ملائکت بر اسعید دارند و خلوت و تنهایی بیشتر را غیب بخند و اختلاط با مردم مخصوصا مومنان

که داخل این غفلت نشیند و بعد ضرورت آنها نیست و طاقت کنند لیکن باحوال طالبان
نیکو و بد و تقوی و احوال پرستی آنها چنانچه باید بکارزد و حق شرعی آنها را بجا آرند و احتکاک کثیر آنها
تسلیم که صاحب نسیل حکام دنیاوی می آرد و از حق سبحانه خاقل می سازد و دوری اندازد

مکتوب صد و هفتاد و دوم بجهت کاشف در اندک حق کل ظاهر رنگ باطن دوم حصول دوست

بسم الله الرحمن الرحيم الله تعالى از قیت اسوا محرکن و بالئون والصادان تعد و التمه الله لا تحسوا
از جانب حق سبحانه فیض و انعام دائمی است بر بنده فیض صوری و معنوی ظاهری و باطنی که اگر کس است
و یک لحظه این فیض منقطع شود از وی از بنده مانده چه وجود چه کمالات تابعه وجود پس بر بنده ناگزیر است که
یک لحظه و یک چشم زدن از آنحضرت خاقل نباشد و بدوام حضور موصوف بود عجب خسران و خجالت است
که منعم حقیقی در صد و انعام بود و نعم علیه جمعی با داشته باشد و غیر حق دوست کسی که خاقل از حق بیزدانست

و لازم که از فرست آنها نیست | شک نیست که دوام حضور نسبت به باطن ممکن بلکه واقع است

علی الخصوص در طریق اکبرم الله سبحانه این دوام بر این حصول است و در ابتدا دست میدهم لیکن این
دوام بظاهر متعسر است چه ظاهر که بکثرت آوینیه است از غفلت چاره نیست و از خواب و اختلاط با مردم
گذر نه آری اگر این غفلت ظاهر را مقرون بربیت صالحه گرداند غفلت عین حضور گردد و نوم بربیت
دفع کسل در طاعت داخل طاعت است نوم اظهار عبادت شنوده باشند و اختلاط با خلق بربیت ادای
حقوق شان از امور شرعی است و کل مطیع الله تعالی فی امره اگر پس دوام حضور نسبت بظاهر
نیز تحقق باشد و ظاهر و باطن برین تقدیر بدوام آگاهی موصوف بود چه باطن تمام بی شرکت حق است
جل و علا و ظاهر که گاهی حاضر و گاهی غائب است نصف آن نیز مزار است تعالی و نصف دیگر ظاهر
که بصورت و غفلت و غیب است چون در طاعت مولا است سبحانه نیز عاید آنجناب قدس است الیه
برج الامم که عابد و توکل علیه باید دانست که این دوام که نسبت بظاهر و باطن بود نصیب کل است
از افراد انسانی که از طاعت نفس اماره برآمده اند بلکه باطمینان نفس مشرف گشته اند و بنفای آن و بجا

الکل پرستہ واد کلفت تصحیح نیت و اخلاص در عمل و ارستہ اندہر کہ در کلفت تصحیح نیت و
 اخلاص است۔ مختصر است کہ سلام و آنکہ از کلفت گذشتہ است و بحقیقت پیوستہ مخلص
 است بفتح لام کہ در کردہ از من عباد و مخلصین وارست و مخلصین عے خدا عظیم و سلام

مکتوب صد و ہفتاد و سوم بنحو اجابہ بر تہم در جواب سوال و اعجوبی
 عبارت عزیزی کہ گفتہ علم حق را تعالی در علم خود گم سے یا ہم

بعد از محمد و انسب و تبلیغ الدعوات میرساند مجاری او شکرورست المرحومہ سبحانہ استغفار
 علی جاوہ الکبریا فاما ما کان لہ و بدو ما خوطبنا و توسلہ ہونکہ عزیزی کہ گفتہ است کہ علم حق را تعالی
 در علم خود گم می یا ہم ازین سخن اظهار متبعاد نمودہ بود و نہ بدوشتہ بود کہ گیس این بایہ گفت کہ علم
 خود را در علم و انجی عمومی یا ہم محمد و ما برید اعتراف را گنہا نیست لیکن منشای این دید را بایہ
 جست بر آنکہ کہ منشای این دید آنست کہ علم خود را در علم خود گم می یا ہم جمع از ما
 فی المرات خیال نمودہ در رنگ آنکہ صورت آفتاب یا آسمان در آئینہ ظاہر شود و سادہ لوحی آفتاب را
 یا آسمان را جہ آئینہ تصور نماید این را از قبیل اشتباہ انوار ج شیئی است بشی چہ ظاہر در مرآت
 انوار ج آفتاب است نفس آفتاب ازین بیان حال شدہ معنی آن بیت مولوی معنوی قدس سرہ کہ فرمود

علم حق در علم صوفی گم نشود | این سخن کے باور مرہم شود | و نزدیک بانست انجہ از شیخ

محمی الدین العربی قدس سرہ نقل میکنند کہ گفتہ است کہ جمع تعدی جمع از جمع الہی است چہ جمع
 محمدی جامع مراتب وجوب و امکان است بخلاف جمع الہی این نیز از قبیل اشتباہ انوار ج است
 باصل چہ ظاہر در مرآت محمدی صورت مرتبہ وجوب است نہ عین آن مرتبہ خوش گفت

توان خوبی نمی بخشی بسلام | مرا بر گرد گنجی در آغوش | این بیت از این یکا کافہ

درآمدہ و خود بحصول می پیوندد لیکن چون منشای آن بزم مدہجی معصوم است از زہد و خطا محض نیست
 بالتراب و رب الارباب این قسم چیز را درین ادبیا و ہمدہ از ہمدہ بیدگ نشدہ بعد از دوا انی باید آمد

حضرت حق سبحانه ظاهر را بپوشش رحمت غزالا سر بسته باطن ملاقات و برکات اکن شاداب و
سیراب دارد البتة و آله الامجاد علیه وعلیهم الصلوات و البرکات الی یوم التلا و تمد و با چه که مطلوب
از ایجاد نبی آدم تحصیل معرفت حق است جل و علا و معرفت بطور این طالع علیه فی قنادر معروف
صورت نمنه بند **س** **سج** کس را تا کرد و او فتنه **ا** نیست زده در بارگاه کبریا

پس بر امثال انجوران ناگیرست که عمر گرامی را بخوین دولت مطلوبه صرف نمایند و پیش از تنای
صوری بقای تحقیق بشناسیم و سرایه وقت را در پی استغنائی لذات فانیه نگذاریم و تعمیر چیزی که
تخریب آن خواسته اند نه نمایم عذاب بعد و حرمان پدر از عذاب عظیم است چنانچه لذت قرب وصال
داده از لذات جنت انعم فیما و ملا علی من اعرض عن الله و یا حسرتا علی من فرط فی جنب الله و باره
در دنیا نه فی نیست من کان فی دله عی فو فی الآخرة استی و اصل سبیل

ترسم که یار با ما آشنا بماند **ا** اما من قیامت این غم بماند **ا** از جوانان مستعد افسوس می آید
که فطرت های عالی خود را مصروفتین دیگر دانیده اند و ظاهر مشغولتین فیه خدا رگشته و از جوهر نفیس
بخیرت ریزای چند فروماند حال طلق تابست و آمد و رفت آن کشاور و اشل ایست هفتان از ان جمال

مخیم و از ان جریمه تعالی محروم **ا** در جهان شادبی و ما فارغ **ا** در قبح جرعه و ما همشیا
کمال خجالت افتخاست که حضرت کریم ذوالکین عدو جلال نظری باین کمال داشته باشد و از سر و علا و
آگاه بود و از نهایت جهالت چه طلب بگریان بود و سر نه باطنی را و در **ا** آمد سحر آن دلبر غمین جگر آن

کفتار تو بر خاطر من بار گران **ا** شرم باد که من بسویت بگران **ا** یا شرم تو نمی چشم پرونی در گران
ای که گناه گام ملاقات صدوری طریقه لغت حضرت را جاری دادند تا راه افاضات معنوی مفتوح تر باشد

مکتوب و بهفتا و تو عظم بلا جمال الدین در آنکه بر کشوف و قلع عثماد
نباید نهاد کمال معرفت معرفت صلحست جل و علا و تحقیق فنا

الحمد لله و سلام علی سباهه الذین صطفی صائف شریفه بجا بیدگر رسیده خوشنودت متبحر گردانید

شرعی چیست بر بند و امر معروف و نهی منکر را بشود خود سازند و اجماعی عین مشرک را از انهم
 امور دانند و هر دو را در کمر رود و در ستر آن کوشند و بر وقایع و مسائل اقامت دهند اگر کسی
 در خواب با دشمن یا قطب وقت گشت چه میشود با دشمن و قطب آنست که در غایت این دو منصب برسد
 و اگر در خارج هم کسی با دشمن یا اعدای خود گشت که در بزرگی حاصل کرد و کدام عذاب گوار
 و قیامت از آن رفع شد

گردید و حسن تو گردید

زین هر دو چه حاصل تو گردید

بند بهمان باین قسم امور التفات نمی نمایند و در مرضی مولی جل سلطان میگویند و در قضاوتی
 و ستروا و اوت سبی نمی نمایند حمد الله سبحانه که در محبت و اعتقاد بزرگان رسوخ تمام دارند
 و او ضلع شایسته و مستقیم میشود و از امثال شاد و ستان اسید دارد این عاصی را از دعا
 فراموش سازند و رحمت و مغفرت و رضای خداوندی را در حق این فقیر دریوزه نمایند و السلام

کتوب صد و هفتاد و هفتم مولانا حسن علی در ترغیب بر کسب علوم شرعی
 و اجماعی سنن مصطفوی علی مصدرا الصلوة و التحیة با ذکر فصل دیگر

بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات بسجدهات آنگاه راوی اعز مولانا حسن علی حسن الله تعالی
 حاله و حصل آله میرساند احوال مستوجب حمد است بعد سبحانه الحمد و الله علی ذلک السؤل من الله
 تعالی ثباتکم و استقامتکم علی طریقہ الکبر انما ظلال الامر و دار النجاة و بدو تا آخر القضا ای برادر
 چون آوان آخر الزمانست و این سستی پیدا کرده است و من مشرک گشته و بجهت شایسته
 تحصیل علوم و نشر آن درین طور وقت ظلمانی از اہم مقام است و اجماعی سنن محمد بیست
 صاحبها الصلوة و السلام و التحیة اعظم مقاصد کرمیت در کسب علوم شرعی و نشر آن اجماعی
 سنن مصطفوی چیست بر بند و امر و نهی امرای و دوام کمرانی را بجانب قدس ایزدی عزیزان
 و صفت عجز نیستی از دست نمهند و دیگر تیج فکر احوال و مواجید نکنند که کمال آن مربوط با آخرت
 و اموری که صوفیہ وقت بآن خرسند از اذ قبیل سراب بقیعہ یکسبها الظان باہمت باہر تپان

از هزاران کی را و انموده اند خوش گفت آنکه گفت تک خیالات تربی بها اطفال الطریقین این دار
دار اعلی است در ادای طاعات مردانه باشند و از او گوشه را مفتاح دانند و امور معاش صوری را
بحضرت رزاق ذوالقوة المتین سپارند و جمعیت را در ترک تدبیر آن دانند که معامله تدبیر و
جمع اسباب بدو و تسلسل می کشد و حصول جمعیت تمام ازان محال عادی است دیگر
قاظم پدر عزیز شما خوانده شد ان شاء الله و انما الیه را چون حق سبحانه مشمول رحمت خویش کند و شما
و این مانند گان را راضا بقضای خود داد و ان شاء الله و صدقه و استغفار همواره یاد می نمود و باشند

مکتوب هفتاد و نهم خواجه محمد صدیق در دلالت طلب استقامت بر شریعت بر محبت
مرشد آنکه حصول نسبت دیگر است و علم بآن دیگر و کشف آنکه حال باشد علم بآن نباشد

بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات میرساند مکتوب مرغوب مع جزوی ثیاب ذمه بعد از تری رسید و مقدّمات
دور دور ازان و واضح گردید و خند و از جانب کمال صفات غباری بخاطر راه نهند افسردگی نصیب
اعضا باد و کار خود سرگرم بوند و در هر وضع که باشند دوم اقبال را بوضع نیستی انیدست نهند و از
حضرت حق سبحانه استقامت طلبند الاستقامه فوق الکرامه شنیده باشند فقیر نیز استقامت شمارا
در یوز کردم امید که آثار آن ظهور آید اگر از احوال و مواجید هیچ ظاهر نشود و استقامت بر شریعت
و بر محبت حضرت ایشان و تقوی ایشان باشد بکی ندارد و از حقیقت بی نصیب نیست و اگر معامله
بر عکس است جز استعراج نباید دانست این سر رشته را محکم باید دانست نسبت بزرگان با همی
عالمیت و از حیظه دانش بیرون مشکل که دست او را یک یک بران آن رسیده و چندان
بود چه حصول ابرو نیست و علم بآن دیرینه یعنی علم حصول نسبت باطن راست که علم و استاذ
نصیب دست اگر باطن هر مختلط چنانچه در ابتدای علم و التماس از باطن در ظاهر هر شیء محکم خوار سازند
میکنند و ظاهر نیز واجد و ملتزم میگردد و چون کار بانتهای باطن از ظاهر منقرض گردد حق و در
مرتفع شود ظاهر بچاره از دولت باطن بهر که تگری و خود را خالی و بی نسبت یابد بلکه گوید و در آن حال

بی مناسبتی بر باطن مبتدی رسید که چاشنی از آنتها بکلم اندراج یافته است و از قلب که مقام
جذب است نه برآمده و بقلب آن نه پیوسته و بظاهر بدوق و وجه موصوفت از خود کامل انداز
خود نفی نسبت نموده و از صاحب نسبت دانما زیست که طالب در صحبت این قسم مبتدی
و متوسط بظاهر رشد پیشتر می نمود و وجه و التذاذ و زیاده تری میزد چون مرشد و بشوق و وجه حدست
در سرش نیز این کیفیت بر تومی افگند شیخ الاسلام گفته اگر خرقانی و محمد تصاب بجائی بودندی من شتا
را بوی فرستادی نه بخرقانی که وی شمار اسودمند تر بودی از خرقانی یعنی خرقانی منشی بود و مرید او
کم بهره یافتی را تم گوید یعنی بهره که بوجد و دانش تعلق دارد و مطلقا چه بهره کامل آنست که صحبت منشی
حاصلست بهره اولی را این بهره چه نسبت آن صورت بهره است و این حقیقت بهره دیگر با تکمال
علو چون نسبت او از هر اک متعارف بیرونست و طالب نیز باین کیفیت ظهوری نماید
نسبت اصحاب کرام علیهم الرضوان بهمین بوده است فلانکمن من المتمرین و السلام

مکتوب صد و هشتادم بحضرت حقائق و معارف آگاه جامع علوم ظاهری
و باطنی شیخ محمد یحیی است بر کاتبه در ذکر خصائص حضرت مجدد الف ثانی
رضی الله تعالی عنه بطریق اجمال و تعرض بحال درویشی

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی محمد و ما در کتابت اخیر مندرج بود که در مشافه هم ذکر بعضی
معارف خاصه آنحضرت نموده میشود و مثل گذشتن از معارف توحیدی و بالا رفتن از مقام
جذب و سلوک فی تکلیف تسلیم و تصدیق بیناید ای عزیز فرایا و دمایه التفاضل حضرت که فقیر نوشته
بود امور گیرست که دید عقل و فهم در او را که آن خیره و زبان خیال در میان آن لالست
و این کمال که شهادت عرض بیان آورده آید رتبه است پائین ازین با صعود آن کمالات و مرایا
بگویند کمال را که از کمالات ولایتست نسبت بآن امور که متفجع بر کمالات نبوتست هیچ اعتبار
نداشت... کاش حکم قطره داشته باشد نسبت بدریای محیط این کمال از قبیل علوم

لایق الانظار است و آن امور از اسرار لازم الاستتار معلوم است که علوم را با اسرار چه نسبت است
و معاند که با خلقت آنحضرت قدس سره وابسته است جداست و اسرار و دقائق و از کیهان که در ذات
وصفات نوشته اند و تحقیقات و مقالات مفروقه بیان فرموده اند علیحدّه و معاطات اصالت و تحمیر
طینت از بقیه خلقت خاتم الرسل علیه و علیهم و علی الذکر کل الصلوات و التسلیمات را خود چه بیان نماید
و از ولایت آنحضرت که ناشی از مقام محبت و محبوبیت ذاتیست چه نشان دهد و از حقیقت های
محبوب که خصوصیت ایشان دارد و آن حقیقت مخزن رحمتهای نامتناهی است که یک چشمه آن
درین نشأین گشته و چشمه دیگر بنشأ دیگر ذخیره شده و صفت رحمن و ارحم الراحمین هم از این حقیقت
اتباع یافته است و ایضاً ترقی از تعین اول انبیا نموده اند و دیگران را از ان منع نموده و منتهای
سیر و سلوک را آنجا گفته و فوق آن مرتبه طلاق و لاتعین و ذات بحت تصور نموده که سیر و سلوک
و علم و معرفت را در آنحضرت متعین دانسته و حضرت ایشان چندین مراتب و تعینات از گذشت آن
انبیا فرموده اند و تعین اول را با کمال ازان بالا برده و با تعین خود چه رسد و دقائق حقیقت محمدی
و حقیقت قرآنی و حقیقت کعبه ربانی و حقیقت صلوة و حقیقتی که فوق این حقائق است که آنحضرت
به بیان آن متنازاند در مکتوبات مسطور است و کمالات حقیقت ولایت محمدی و ولایت ابراهیمی و
ولایت موسوی و ولایت احمدی و کمالات انبیا و خصوصیات رسل مرایای اُلوالعزم و مبادی تعینات
هر کدام از این بزرگواران و خصوصیت حضرت روح الامد و حضرت مهدی موجود و مبادی تعینات
طّا اعلی و ولایت حضرت صدیق و مبدأ تعین ادری علی الله تعالی عنه که بیان فرموده اند تا کجا
نویسد علی نبیا و علی سائر الانبیا و الاملاک الصلوات و التسلیمات و علی ابا نعم و یحیی و قناعتا قدما
راصلان تحقیقت صلوة و عزیز انبیا در جهان صفون اربعین بزرگواران علیم التحیات و خصوصیات
انبیای که سالی شتر که آنقدر قرآن مجید مسطور است علیم الصلوات و آنکه مقام آنسرور را علیه السلام
بر همه این مقامات سروری است و نصیبی که آن حضرت را ازین مقام ثابت است و نصیب حضرت
مهدی موجود از ان و منشای اصالت لایت خود و اصالت حضرت مهدی علیه الرضوان تا کجا شرح دهد

بشا ہرہ در آمدہ از غل جہل شناسانہ این کمال کہ وابستہ باہم ساکست بعد از حقوق منشیا
 ہل بطور حضرت ایشان مافد سناہد سجادہ سبرہ الاقدس معبر و تجلی صفات ست دکمال این تجلی وابستہ
 بہ تجلی ذات ست چہ نامی ہر مقام مربوط بگذشتن ست از ان مقام از آثار تجلی ذات ست کہ شیخ و حاکم کہ
 در نظر عارف بعد از حقوق متبہات ہل بینا یزیر زائل گردد و عارف محوصرت و متلاشی محض گردد
 و آن شیخ و حاکم عدم بودہ است کہ بواسطہ انعکاس کمالات از سائر اعدام تہیہ گشتہ بودہ چون کما
 امانتی بابل امانات طحی شد ماہ الامتیار این عدم از ان اعدام نماہد پس ناچار آن عدم کہ مرآت کمال
 وجودی بودہ و این مجموع ذات ممکن گشتہ بعد مطلق شود این زمان از عارف نہ عین ماند و نہ اثر
 لا یبقی ولا تدور و آنچه نوشتہ اند کہ در اقل طویل اوقات علم بشیخ نمی ماند اما کہ مقدمہ این کمال و آنچه گفتیم
 کہ مقدمہ این کمال بود چہ ذات چون تجلی شود و مراد را استعار نیست و نیز از علامت این مقام انتہای
 ذکر و حضور و توجہ ست از عارف اصلا و زوال مورد و کمال است را سابعدا از حقوق کمالات ہل حضور
 خود بخود ست و نصیب عارف ازین مقام جز استہلاک و استخلاص از قیود و ہمہ و خروج از جہل مرکب
 کہ شکر خنی و مرض معنوی بودہ نیست و آنچه نوشتہ اند کہ وجود قبل ازین بر اقلہ چاشنی وحدت میداد
 و عین او تعالی می دانست امروز از تعینات چون اوصاف در نظر ست بغایت عالی ست مطابق
 قول علمای اہل حق شکر اللہ علیہم و موافق مذاق حضرت ایشان ست و این تعین وجودی بطور انفسرت
 فوق تعین علمی چلی ست کہ سابق تعینات ست بطور دیگران و از حیرت و عدم دریافت ذرا بی معلوم
 وجود اظہار نمودہ انہی غیر از جہل و حیرت از ان حضرت جلالت عظمتہ چہ نصیب باشد ہر چند در کہ بود
 اما در کہ در کہ نبود و غیر عن در کہ الادراک ادراک نشان حالی آن مقام ست این جہل و حیرت کہ
 ہزاران مرتبہ بر شود و معرفت دارد از اعلی مقامات ست ز ہزار میل بیستی نہ نماید و از ان بچندین
 نگارند و از آب بسر آب نہ فریہند خوش گشت بلیت اگر نہ ہی کہبت دامن دارم
 گرفتاری کسے دیگر ندارم آری از ہستی گذشتن بقل راست نیاید و بطاہر نیستی کو حیرت
 لیکن چہ توان کرد و عفت ربی کجی الاضداد ہستی نیستی ہر دو چون از اعتبار است پس آنحضرت قنزلان شدہ ست

لا بد از این سرکه روزی یک بار و شستن با آب گلاب

فوق تعین علی سیر و سلوک و علم و معرفت تجوز نماید که بطور اینها نیز این تعین سبق بحضرت
وجود است فوق حضرت وجود چگونه نسبت علم اثبات ننموده و هر چند بطور ایشان این حضرت وجود
مرتبه ذات بخت است و بطور تعینی است از تعینات او قال الشيخ محی الدین العربی قدس سره
فی الفصوص ما حاصله ان التعلی من الذات لا یکون الا بصورة التعلی له فالتعلی له مارای سوی صور
فی مرات الحق و مارای الحق و لا یکون ان یراه بعد از ان فرموده که این تعلی منتهای تجلیات است
و غایه منتهای ان فلا قطع و لا تعب فی ان ترقی من هذا الدرج من تکلیف الذاتی ثم قال و ما وراءه
الا لعدم المحسوس چه عالم ظهور اسما و صفات است از اسما و صفات بالا گذشتن در عدم خود کوشیدنت
لیکن باید دانست که موجب المراسع من احب محبوب چه گفته و رای آفاق و انفس است و وراسه
نسبت و اعتبارات چه نسبت علم چه نسبت وجود و ناچار محب را بکمال این محبت بیرون آفاق و انفس
و وراى نسبت علم و هستی گذرگاه بود و وراى ظل و اصل نظرگاه باشد بافتا و بقای هر مرتبه بر فتن فوق
آن اعدای نماید و دلیر میازد و اصل را در رنگ ظل در راه میگذارد و تقاعد از ان چه صورت دارد
و گرفتار آن ذات بخت ماکمادون آن تسلیه چگونه متصور بود و چاشنی ظلال و اعتبارات بر ذائقه طالب
ذات تعالی لذت نمیدهد و در رنگ طفلان این شیخی اضافی و حسن عارضی فریفته نمیکند و در لب
تفتیش شراب تنبیه هیچ سراب سیراب نمیشود و مزاج بر تنبیه عبدا یشراب بها المقربون ما به التفاضل میان
اخص خواص از انجاست و تفاوت انظار کل کل و ان مرتبه پیداست طمع و تحمل تعب طلب هم
دران حضرت زیادتی و ذلک فلیتنافس المتنافسون مخدوما باشرت اسباب منافی توکل نیست
تا اثر از حق سبحانه و اندوخته با و ناید و سبب تنقیح ادر میان آوردن توکل باشد آری از کتاب اسباب
توکل نه بعد و را از ورا توکل گویند گنجایش دارد اما از اسباب متیقنه چاره نیست آتش بسوزد و تا ثیر
از توکل از خود و اذات تعالی و طعام بخورد و سیر از ویند سبحانه اگر در وقت حاجت ازین قسم اسباب
توکل نه از توکل بگذرد مضرت رسد و عاصی شود و اسباب سه گونه است اسباب موهوم و لازم العز که اند

و اسباب قیقت واجب الایمان و اسباب مشکوکہ مظنونہ و جائزہ الظرفین اندر حق سبحانہ امر بشور و فرمود
 کہ از اسباب است بعد از ان امر توکل نمود قال اللہ تعالی و شاور ہم فی الامر فاذا عزمت فتوکل علی ہند
 ان اللہ یحب المتوکلین در اعمال اخروی توکل معنی ندارد کہ آنجا مسموم بہجد و کوششیم خون و خشیت و
 رجای آن موطن محبوب و مرضی است یہ عون رہم خوف و طمعا دین معنی تمام ترست اعتماد بر فضل و کرم
 داشتہ باشد و اعمال ظاہرہ و از دست نہد از امتثال او امر و انتہا از لواہی طریقہ بندگی و حقیقت توکل
 نیست و راہ منحصر دین پر سیدہ بودند کہ بندہ را تمامی دست و ہر کہ از خود بدوام اوقات چنان فارغ شود
 کہ مزاحمت اصلا نماند یا نہ تھم و ما این معنی مودوی فناست کہ در انجا از خود بلکہ از جمیع اسوا بدوام فراغ
 حاصل است لیکن فنا و تبار احوال باطن است ظاہر تا این نشان بر پاست بضروریات بشری محتاج
 است فراغ از ان ندارد ایضا پر سیدہ بودند کہ کشف خواطر و علم بر غیبات و استجاب دعوات از علامات
 قبول این راہ است تھم و ما امور مسطورہ و امثال این کہ از خوارق عادات و دلائل قبول نیست کہ
 اہل استدراج نیز در ان شرکت دارند و مشروط بر ریاضت ہستند کہ بی ریاضت ہرگز حاصل نشود چہ
 بعضی را بی ریاضت نیز دست مہد ہند ہر چند طفیل بودند و خفاقی نیز طفیل باشند چہ کثرت ظہور آن
 توان گفت کہ مشروط بر ریاضت است چنانچہ ولایت نیز مشروط بر ریاضات و کرامات نیست قال شیخ اشوبخ
 قدس سرہ فی العوارف بعد ذکر الخوارق و الکرامات و قد یکون فوق ہولاء من لای کون لہ شیء من ہولاء
 الی آخر قال و اکثر خواص اولیاء از عجیب محفوظان چہ فنامی اتم بنیاد عجیب و بیخ ربار از زمین مابروا شہت
 و نیز جائز است کہ از مقبولان بعضی از ذلات حکم بشریت صادر شود چہ اولیاء از ذلات محفوظ نیستند لیکن زود
 متنبہ شوند و تدارک آن بحسنات نمایند و بعضی قدر تہا کہ در نوم یاور واقعہ دست و ہر اگر آن در عالم قیصرہ پدید آید
 از خوارق است والا لا وہم و خیال اگر اعجوبہ پرست فکرت و ہر اگر از عاف و ایمان قلب مساعد آن باشد
 اعتماد را شاید والا لا وہم و تھم در توجہ و گماشتن خاطر بر گیری جمع ہمت است یگانہ او وقت طعام و منام
 از مرغوبات است احتیاج استفسار ندارد لیکن نہ بجدی کہ از لطافات باز دارد و خشکی و مانع و خیالات
 فاسدہ آورد و از ریاضات و صعوبات دیگر ہر چہ موافق سنت باشد مبارکست ز قسم یہا نیست نباشد

لا رہبانیہ فی الاسلام کشف صحیح و از احکام خیالیت بگذرا احکام الهامیہ است کہ مورد آن قلب است
 آری بعضی از کثوف باشد کہ متشای آن خیال بود آن کشف ثانیان اعتماد بود تا تصدیق قلب آن منضم
 شود چنانچہ گذشت این قدر بہت کہ وہم و خیال را در ادراک امور غیبیہ دخل تمام است کہ بہر آن زدود
 سیرت نذر یافت و ہم است کہ پنجاہ ہزار سالہ راہ را کہ بیان رب تعالی و مربوط بہ ثابت است بطرفہ بعین
 قطع می نماید و حیا است کہ احوال باطنہ و امور غیبیہ و علوم لدنیہ را بتصور و تمثیل نکوی فغانہ و در باب
 ہبل را باب علم می سازد و ہر چند از خود متعطل نذرند و بر احکام آنہا کہ بہتقلال بود اعتماد نیست لیکن
 خدمات شائستہ درین راہ ازینہا بوقوع می آید طی ارض را کہ جمعی مربوط بہ بعضی ادعیہ میدانند چہ عجیب
 اسامی الہی را زیادہ ازین تاثیرست لیکن رواست کہ بعضی را بی توسط ادعیہ میسر شود در نماز اعضای
 جمعی کہ خمد و خیر نماید و گاہی بیچ از ان نماز بسیار نیک است عالتی کہ در نماز رود ہر اصل است و بر غیر
 حالت صلواتی عزت دارد سعی نمایند کہ التذاذ و جمیع در نماز پیدا شود کہ التذاذ و صلوات علی الخصوص
 صلوات مفروضہ از علامات انتہاست نماز را عظیم اند در اوقات مستحبہ باجماعت و سایر شرائط
 و مستحبات و تعدیل ارکان بسکون و وقار و انانیتہ مضمون حدیث را شنیدہ باشند کہ در نماز حجاب را
 کہ میان او پردہ و گاراوست برمی دارند و نیز الساجد سجد علی قدسی السد علیا و لیغرب از کشف
 صورت شالیہ گوناگون و صحبت داشتن آنہا کہ نوشته بودند نیک است کہ بیشتر علم است اما بطلب حقیقی کاری
 ندارد و چون محل ثبت باطنی نیست چہ باک کیفیتی کہ در لیب و کابل و دوا و نوشته بودند مخطوط ساخت
 زاد و کمال و سہانہ و قاصد و استفساری از حضرت خضر رفتہ بود علی بنیاد و علیہ الصلوۃ والسلام و نوشته
 بودند کہ در کتب کلامیہ حیات ایشان را از معتقدات شمرده اند متحد و ما علما را درین سنا کہ قیل و قال است
 تا کہ ہم کتاب از معتقدات گفته باشند نقلی شواہد درین باب بسیار است کہ ہمہ قابل اعتماد نیست
 و انچہ از بعضی مشایخ کرام از ملاقات آنحضرت و صحبت داشتن و حکایت نمودن منقول است
 بر تقدیر صحت مثبت حیات نیست چہ ہر گاہ روح ایشان را قدرت کارہای اجسام دواہ باشند و امور
 کہ از اجسام بوقوع آید روح ایشان متجسد گشتہ بوقوع آورد امور منظورہ مستبعد نبود اگر نکتہ کہ صریحا

ولایت بر حیات ایشان داشته و ارگشته باشد یا ستم داریم که قطعی سابق ثبت حیاتست غیر منکات
 ندارد چه سیتواند که در آن وقت در قید حیات بوده باشند و الحال هر گدشته و انقل عن علی بن ابی طالب
 رضی الله تعالی عنه انه قال لما توفي النبي صلى الله تعالى علیه وآله وصحبه وسلم وجازت التفرقة فجاؤهم آت يسعون
 حسه ولا يدرون شخصه فقال السلام عليكم أهل البيت ورحمة الله وبركاته كل نفس فالبكة الموت وانما توفونني يوم
 يوم القيمة ليس في الصدغ اذن من كل مصيبة وخلقنا من كل باک ودر کاس کل باکات فباصد فتقوا وایا فاعادوا
 فان المصاب من حرم الثواب قال علی ترون من هذا اذا انخضر مؤيد منا قلنا لان سماع الحسن وعده روية
 الشخص يدل انه عليه السلام في عالم الارواح واما جاتی بعض الروايات فدخل عبيد بن عمير و اسع
 المنسبين في ازاره وروى حتى صاحب ل الله صلى الله تعالى علیه وآله وسلم حتى اخذ بعضها ودفن بها البيت فبکی
 ثم اقبل علی اصحابه فقال ان صدغ اذن من كل مصيبة الخ فقال ابو بکر رضی الله تعالی عنه لعل الله انخضر
 با ريعنه نا علیه صلى الله علیه وآله وسلم فاضعف البخاری والتبیل فی الاصابه فی معرفه اصحابه نقل ابو بکر نقاش
 فی تفسیر عن علی بن موسی الرضا عن محمد بن اسمعيل البخاری ان انخضرات وان البخاری سأل عن
 حیوة انخضر فاکثر ذک و استدل با حدیث ان علی راس مائة سنة للبعثی عی وجه الارض من بوجها احد
 وهذا الحدیث اخرج بهونی الصحیح عن ابن عمر ووجهه من تسک بان مات واكر ان يكون اقیما ونقل ابو الحسن
 ابن المتاد فی کتابه الذی جمعه فی ترجمة انخضر عن ابراهیم الحارثی ان انخضرات وبذلك جزم ابن المتاد
 المذكور و ذکر ابن الجوزی فی جزءه الذی جمعه فی ذلک عن ابی العلی ابن الفرادخ بنی قال سأل بعض اصحابنا
 عن انخضر بل مات فقال نعم قال ولینبی مثل هذا عن ابی طاهر العیاری وکان یخرج بانہ لیکون یا یا یا
 ای البنی صلى الله تعالى علیه وآله وسلم واستدل ابن الجوزی بانہ لکان حیاً مع ان کان فی من
 موسی علیه السلام وقيل ذلک لکان جسده متابا لاجسادهم مقدرا بآدم الا ان مقدار جسامنا واذین یعمت
 روية انخضر فی سائر اخبارهم ما يدل علی ان جسده نظیر اجسادهم ثم استدل به خراج احمد من طریق
 المجاهد بن الشیبی عن جابر بن رسول الله صلى الله تعالى علیه وآله وسلم قال وانی فی نفسی بیده وایا
 کان حیاً ما وسمه الا ان یتبعنی قال فاذا کان بذانی حق موسی علیه السلام نصیب من تبعه اعان من ذلک

چنانچه صلی الله علیه و آله و سلم در بیاض تحت رایت کائیت ان عیسی علیه السلام صلی خلف امام در الهامه و کل
 ابو الحسن بن المنادی عن قمیة الخضر و ابی هرباق ام لا قال اکثر المتکلمین معتز فون بانباق من اجل ما روی
 فی فلک قال والا احادیث المرفوعة فی ذلک و اهیة و السند الی اهل الکتاب سا قاط قال و اما ذلک کلمة من
 الاجابة فکلما و اهیة المصدر و الاعجاز لا یخلو جالما عن احد الامرین اما ان یكون او حلت علی الثقات متفقاً
 او یكون بعضهم تعد و قال قال الله تعالی و اما جملنا بشر من قبلک اخلد قال و لو کان الخضر حیا لما و سعة الخلف
 عن رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم و الهجرة الیه قال و قد اخبرنی بعض اصحابنا ان ابراهیم الحزبی
 سئل عن قمیة الخضر فاکثر ذلک و قال هو متقادم الموت ثم کلام الاصابة و آنچه نوشته اند که عزیزی خضر را از جمله
 اسامی مقامات سلوک تعدا و نمود که هر که از سالکان بدان مقام برسد هم خضر موسوم میشود و آن خضر که
 رفیق سکندر بود در جهان وقت در گذشته و نوشته بودند که این تحقیق مطابق تحقیق حضرت ایشان است تطبیق
 اقوال سلف را تنبیه خضر بهم آن مقام است محل خدشه است چه اختلاف در خضر معین است و ثبتان
 حیات او علیه السلام او که بر مطلب خود آورده اند و احادیثی که نقل کرده اند و نوشیدن او آب حیات
 را دالت بر شخص خضر دارد و نوع خضر که کلی است و آنچه بعد از ملاقات بحضرت ایشان هر دو عزیز فرموده
 که ما از عالم ارواحیم و کارهای اجساد از ارواح ما با قدر خداوندی جل سلطان می آید و مهمات قلب
 ما را با رجوع دار و مستغنی است ازین تطبیق چه هر گاه در مهمات و خدمات ایشان مستقل باشند و روح شان
 حکم جسد گرفته برای چه خضر برای دیگر را اثبات نمایند علی الاکفی فمدح لاهن ترا ضعیف انحصار دیگر متفلسف
 از مشاهد ارواح نموده بودند که بی صورت است یا بصورتی که بر آنند که مشاهد ارواح گاه در صورت صورثالیه
 بود چه هر چه در عالم مثال صورت کاین است حتی که معانی را نیز در آنجا صورت که آن متکشف میشود و این
 دیدار و هم و خیال بر و است چه عالم فعل در رنگ عالم شهادت از موجودات است یا ارواح تجسده اجساد
 گشته بزم گشت ظاهر شوند و هیچ محذور نبود و گاه مشاهد آن بی تو سط صور بود و از قبیل نقی روحانی باشد
 چنانچه خود نوشته اند و این معانی و معانی سابقه نیز در طائفه فقر اکثر الوقوع است و نطق و رویت سواء
 اصوات چنانچه از انجا معلوم میشود و ثابت است و از قیاسات روحانی است یا از قبیل و طریق سابقه

و بر تقدیر رخ احتیاج آگات در قطع و تسلط و سلب و رهایی نفی و اتمام بود چه معانی و احوال باطنی بنظر
 بصورت مثالیه ظاهر میشوند تا قریب با دراک بودند و اما کار دل و بر رخ صغری میسی تا زک است درین باب
 جرات بظن و تخمین نمیتوان کرد آنچه بخصوص ثابت گفته مبلایان ایمان باید آورد و تفصیل آن را بطول است
 حاله باید کرد که وادایم من لطم الاقلیلا مضی قاطع است چه نیم و تقدیب قیر ایمان آری کم و چه قاصیل آن نیز داریم
 که ما مور بانیمیم و همچنین حکم اموات میان خود آمده است و غیره و چه معنیان قهر دار گذشته که معنیها
 باین انجا نفی غیر شکی قبول باید کرد روح مجرد می کند که غیر تعلیق میشوند یا بتو سلطات جسدی که
 گونه جاست یافته است و آنچه نوشته اند اگر محتاج آگات باشند عالم حدوث را هنوز با خود داشته باشند و آنچه
 و ان حدوث از کین چه در حیات چه بعد موت هرگز از اشیائی نیست ایستاده و ممکن در دو عالم
 جدا هرگز نشد و الله اعلم مکن هر چند قریب آتی جل سلطان پیدا کنده جات کمال حاصل نماید
 بر روحانیت و جسمانیت خود و هر نش که بود ممکن است و حادث جز اجماع ملئین بر حدوث جمیع ماسوس
 الله تعالی منعقد گشته است و تکرار آنرا تفسیر کرده اند زنا را خیال قدم غیر حق را جل و ملا هر چند اوج کل
 بود گفتند و در بنیاد خل نیند از زنجیبات اخروی بقوای علما و ابسته است کشف که بر طغات مقرر عطا بود از
 اعتبار ساقط است مقصود از سیر و سلوک اطلاع بر عیوب مکنونه نفیس است و حصول پیرست در ایمان
 احکام شرعی و ذوال و طالع شرک خفی است که باطنیان نفس و ابسته است امور دیگر از معنات سه
 از بسج خارج است استفسار از تفرقه میان عدم و بقا نموده بودند و اما این او مزال اقدام سادگانت
 طالب بیچاره بباست که بود عدم خود را فانی حقیقه الحقا را و کمال و مشکل است که باین فرق نمته
 کرد درین وقت پیر کامل کل باید که بر و طریق جذب و سلوک پرورش یافته باشد تا آن بیچاره
 ازین و رط بر آورد و لالت بنقصان او نماید و بطنای حقیقه را نمونی فرماید این تفسیر این تفرقه را
 تفصیل در مکتوبی نوشته است بختل که انوی مولانا محمد صدیق که در سر کار شاهزاده شاه متعلق است
 داشته باشد اگر سیر شود مطالعه خواهند نمود عدم فانی است که به جهت جذب که سلوک بان ضمیمه نمائید
 است پیدا میشود و از وقت خود را و اوصاف خود را نمی یابد و کم میکند وجود عدم عبارت از نه سبب

برین فنا و عدم درجه مذکور و مترتب شود و آثار از استیلائی هستی مطلوب است بر عارف که عارف
 اوصاف و اخلاق خود را بر تو اوصاف و اخلاف مطلوب یابد بعدی که همه را درست حواله با انتخاب قدس
 نماید و خود را از همه تهی یابد پس در اول استنار اوصاف است که منفی نیست و در ثانی از آن که منفی
 است بی عملیات ازلی و شعور است که سالک باین فرق است که دو استنار را از آن جدا نماید و آنچه
 نوشته اند فرقی که در اینها توان نمود بعد از اتمام است که عدم بوجود بشریت عاقلست و فناء متحد و عدم
 غیبت از محسوس در کار نیست تا بعد از اوقات بوجود بشری باز آید مردم سنین در عدم و بوجود عدم میگذرانند
 و باین فناء و بقا بر سرند شیخی می باشد و آنچه گفته اند که وجود عدم بوجود بشریت عود میکند بآن معنی است
 که صاحب وجود عدم این ازین عود نیست بخلاف عاقل و وجود فناء و غیر صاحب عدم را فقره
 در وجود بشریت و وجود موهوب متعسر است و وجود بشریت را با است که وجود حق میداند و اوصاف
 خود را اوصاف اوی انکار و این معنی بی سابقه فحاشی حقیقه از مرتبه کمال در راه است از احوال
 مستغرقان نشسته بودند شکر خداوندی جل شانته بران نمایند سر شدن مرایای شان از معانی شناسست که در آنها
 هویدا است نیک بآنها پردازند و توجهات گمارند و ترقیات شمار از ریوزه گر باشند و از کتاب شرعی و آداب
 سلف و اطهار بزرگان خود هر چه مناسب دانند بآنها در میان آرند و طریق و عطا و نصیحت را باز ندارند
 و تعلیم آداب نمایند که گشایش بآن منوط است هیچ بی ادبی نچند از سیده است و تعبیر و تعلق و شکستاف
 حال را اعطای نسبت چون نیک متوجه می شوید چنانچه که بتدریج این امور حاصل شود

تو کار بگفت کار دان کن	خود کار بگوید که آن کن	نوشته بودند که تلاوت قرآن مجید
------------------------	------------------------	--------------------------------

درین ایام خوش می آید و خدا و این معنی و حالت صلاهیة مبشران انجام کار اندل رب زدنی علما یاب
 گما و قیاس باین سه چیز معمور و از تلاوت قرآن مجید و نماز با طول قنوت با تحضیع و خشوع و ذکر اکر بطریقه
 نه لا اله الا الله و در معین برای این که تعیین نمایند خوب است که در شب در دو زبان عدد و سوره ادر او و وظایف
 طلب نموده اند و تفسیر از کتب معتبره و احادیث متبع مبلغ نموده او را و وظایف پیغمبر را صلی الله تعالی علیه
 و آله و سلم جمع نموده است لیکن بنور مسودات چه بیاض نرسیده است سالهاست که مسودات فناء است

توفیق چه بیاض آن نمی یابد اگر میسر شد پاره اذان نوشته می فرستد انشاء الله تعالی اگر از کتب احادیث
مثل مشکوٰۃ و حصن حصین پاره از وظائف انتخاب نمود و بعمل آرند مستحسن است فقیر درین ایام بطایفه
و احوال آنما مطلقانی توان پذیرداخت تا حکمت درین چه باشد آنرا در آن صورت است که در گوشه خزیده
شده و بی ضرورت شرعی هیچکس راه ملاقات نباشد بنا آستان که یک رحمة و هیئتی نامن بافرماید
از دوستان دعای سلامتی خاتمه ماوست و السلام علیکم و علی سائرین اتبع الهدی و التزم تالیف المصطفی
علیه و علی آله و ائمه من الانبیاء و الملائکه و الصالحین الصلوات و التسلیمات و البرکات الهی
مکتوب هشتاد و سوم پمینه خال نشینان این مقدس حقیر محمد عبید الله بنی الله تعالی
عن زلیله در ذکر بعضی اسرار غامضه و حل شباتی که بعضی تحقیقات حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم
در این

احمد مدو سلام علی عباد الله الذین اصطفی بعضی اسرار علیه تحقیقات جلیده و تحریری آرونیک استماع نمایند آخرین
چیزی که حضرت ایشان با قدس الله سره بجهاد الاقدس نوشته اند مکتوب است که قبیل آخرین مکتوبات جلده
تالیفات متصل آن بنام مولانا حسن دهلوی دوران مکتوب فوق تعین وجودی تعین حسی اثبات نموده اند
و ترقی اذان منع فرموده اند روزانه در تحریر این معارف علیه بوده اند شبانه آنحضرت را تب گرفت که
رو شب ششم اذان چه احوال نموده بعد از احوال آنحضرت آن نوشته و معروض طوبیاء و مختصان
بشرف مطالع آن مشرف گشتند و نقل اذان برداشتند بعد از تحریر این معارف سینه بر شد
مرض موت نیز معارف و اسرار کثیره بیان نمودند و وصایا فرمودند از جمله آن اسرار آن بود که شبی
که صبح آن رحلت خواهند فرمود یا شب پیش آن حضرت مخدومی میا پنجو سلمه ره نیز در آن وقت
حاضر بود و مرض و غلبه و ضعف بر کمال بود فرمودند مرا نشانید بنده در کنار خویش آن قدس را
را نشانید چنانچه بار مبارک آن حضرت برین ذره بقیقه ابرو اذان بارامید و اگر چه قسم بار خورشید
بروزگار این خاک را آورد و چه نوع عالی اسرار و استعار برین دل فکار یارده القصه آن عالی حضرت
فرمودند داعی وصال لایزال در سر من نهادا و که سلطانت میطلب مرغ غمت بلند بر آسمان برویایات

نه تا رسید جائی که رسید از آن بارگاه عالی جا نداشتند که سلطان در خانه نیست بعد از آن علوم
 شد که این مقام حقیقت که بر بانی است باوردی آن بشناختم و عروج نمودم تا بمقام صفات حقیقت که
 موجود نه بود و از آن رسیدم این مقام صفات و برای حضور علیک صفات است که در مرتبه تعیین علمی که برست
 و برای صور صفات است که در مرتبه تعیین و جدی و تعیین حسی است تعالی باین مقام نیز متوجّه بود
 گشتم تا با اصول این صفات که شیون ذاتیه ابرو مجروح اعتبار انداخته عزت و حال شدم و شما هر دو
 برادر و بر سر مقام باین تهر آید از آنجا بقوت بردند و بذات بخت که مجرب است از نسب و اعتبارات سنانید
 و حضرت خدیو می رافرمودند که توبه بدارم است این و اینجا باین همراهی چه ایام این مرض است اما است
 آنحضرت ایشان سید زقییر رافرموده بودند که در مسجد همراه یاران نماز بخواند و اما بخت کند این بی یار
 و بال حجت امتثال با جماعت یاران در مسجد نماز خواند باقی اوقات و خدمت حاضری الشقم و روزانه
 و شبانه در همان خانه که محل لقای جانان بود و در خدمت میگذراندم با کمال این تحویر از راه دیگر بوصول
 این درجه تصویب اشارت نمودند و همان مجلس یا مجلس دیگر در همین مرض است فرمودند که حصول
 این درجه کمال و وصول باین رتبه تعالی منوط به طبع کلام مجید سبحانی است بطریق متوسط قرآن
 باین منزلت متنازع گشتم هر حرفی را از حروف قرآنی دریایی می یابم که موصول کتب معصومست درین اثنا
 آن بیایات را که حضرت شیخ ابوسعید ابوالخیر قدس سره و مجرب شنیدن آن از راه و در بیایدات قائل آن
 رفته بودند که انیت **اندر غزل خورشید خان اتم گشتن** | تا بر لب تو بوسه زخم چو نش بخوانی
 بزبان شریف آوردند و قمانه نمودند بعد از آن فرمودند که مناسب با سخن فیه چیست باید گفت **اندر غزل خورشید خان اتم گشتن** | تا بر لب تو بوسه زخم چو نش بخوانی
 چنانچه سخن او را با و قرب و منزلت است از سخن و با و توان سید زار سخن خود که استخس که تاه دور راه
 است این حقیر گوید من عزت مد کل نه سایه آنرا گوا است مصحح **بمن سخن کوتاه باید و اسلام**
 فصلی باین تحویر درین مقام و در آن اردت سوال اول آنکه آن عاقل حضرت در مکتوبی که اخیراً نوشته
 متفلسفان این مرض چنانچه بالا گذشت بزرگداشت اند که ترقی از تعیین اول که تعیین جبهه است

واقع نیست که فوق آن لائقین است در انجا قدم نهادن از امکان برآمد نیست و بوجه تحقیق گشتن
 که ممال است، این خود جهانی که واقع شده به فوق تعین حسی است و هر آن چه باشد جواب میدهد
 که منزع و سادگی تخی باشد و آنچه مسطور شد وصول نظری بود و چنانکه ملا سنا فاعا نا که انفعنی را از انفعنی است
 در جهان محلی است استفاده نموده است سوال دوم آنکه از بعضی عبارات انحضرت مستفاد میشود که حقیقت
 کعبه فوق اعتبار شیون صفات است از سابق خلاف آن مفهوم گشت جواب مراد از صفات و شیون
 که حقیقت کعبه را ازان تفوق است صور علمیه صفات است که در مرتبه تعین علمی نبوت دارند و چه در اصطلاح
 قوم مقام صفات و شیون عبارت از همین صور علمیه تفصیلی است چنانچه اجمال این مرتبه را مرتبه ذات
 سیکونید و تخی آنرا تخی ذات میدانند و نیز مراد ازان صفات تحفیف تفصیل مرتبه تعین وجودی است
 که حضرت اینان بانیات این تعین ممتازند و نزد حضرت شیخ محی الدین عربی و ابیایان و قدس اسرارهم
 این مرتبه مرتبه لائقین و مرتبه اطلاق ذات است تعالی چه فوق تعین علمی حلی که تعین اولست نزد ایشان
 مرتبه لائقین است و وجود بخت و نزد ما این مرتبه که مرتبه وجود بخت است تعین موصون است و تعینات
 صفات نیز درین مرتبه ثابت است که از جمله آن تعینات تعین علمی است لیکن چون علم جمع صفات
 در انجا نیز در رنگ وجود صفات و شیونات ذاتیه کائن است و از انیز در رنگ وجود و مرتبه است مرتبه
 اجمال که از او دیگران تعین اول و حقیقت محمدی میدانند و مرتبه تفصیل انیز تحقیق علمی گشت تعین
 علمی حلی تعین اول صفت علم است که از صفات حقیقت آمده است و تعین اول حضرت ذات تعالی
 بلکه در تعین اول بودن آن مرصفت علم را نیز سخن است چه فوق تعین وجودی دران مکتوب انبر
 تعین حسی اثبات کرده اند که در انجا نیز اجمال و تفصیل است بر سبیل سخن رویم حقیقت کعبه ربانی
 چنانچه فوق صور علمیه احدیت است که نزد قوم مقام شیون و صفات است و فوق اجمال علم که
 نزد شان مقام وحدت و تخی ذات است همچنین فوق تفصیل کمالات مرتبه حضرت وجود است که
 نزد حضرت ایشان ماهر حصه ازان کمالیت از کمالات حضرت ذات و صفی است از صفات
 او تعالی و نیز فوق اجمال حضرت وجود است که تعین اول و حقیقت محمدی است بقول قدیم انحضرت

و در قول اخیر آنحضرت تعین اول و حقیقت محمدی تعین حسی است که فوق تعین وجه نیست چه چنانچه
 که سلسله وجود و ایجاد را جنبانیده است چنانچه صاحبیت ان انوار و رمزیت ازل ان اگر گویند که هر چند
 بیت است اما لقب مومن حکم میسده احدیث نیز حکم آن دارد پس تفوق آن برین اندک بود و گوئیم
 و نیز مثل الاعلی در عالم مجاز سلاطین را هر چند که نه نوشتن است گاه بسیار است لیکن خانه خانه است که از
 مزاحمت اغیار بیگانه است و آراگاه جانانه است نشست گاه دیگر را با خانه چه نسبت و کدام مساوات
 به نام صفات حقیقت زائده که اصلا انکار نشان از ذات تعالی جاری نیست اگر از بیت اندر فوق بودند
 گنجایش دارد و در علم عند الله سبحانه و مانع المناقات و زوال الاشتباه و تمییز از بیان سابق لایع گشت
 که حقیقت کعبه ربانی فوق حقیقت محمدی است چه حقیقت محمدی علی صاحبها الصلوة والسلام و توحید ناشی
 از مراتب تعینات است و حقیقت کعبه فوق مراتب تعینات است و از حقیقت قرآن مجید سبحانی که حقیقت
 کعبه ربانی چه نسبت دارد در رساله بدر آمده که در مصنفات حضرت ایشان است آنست که حقیقت
 ذاتی و حقیقت کعبه ربانی فوق حقیقت محمدی است و حقیقت کعبه ربانی فوق حقیقت قرآنی و در مکتوبی از
 مکتوبات جلد ثالث برگذاشته اند که حقیقت قرآنی فوق حقیقت کعبه است و آنچه در سابق از آنحضرت
 متقول شد نیز شعر همین معنی است تطبیق بیان این دو تحقیق آنچه بخاطر اترامید هتاشی است از تحقیق
 سابق که در شصت و صفات واجب تعالی مشروح ساخته چه قرآن مجید ناشی از صفت ایشان است
 سبحانه و در شصت و صفات دو اعتبار سیمین گشت اعتبار تعین و اعتبار اطلاق و لا تعین پس نظر
 باین دو اعتبار حکم بر سبقت هر کدام از تحقیقین بر دیگری میتواند که بوده باشد یک حکم بیک اعتبار بود و حکم
 دیگر اندک اعتبار دیگر مخالف فی الحقیقه و آنچه در مکتوب صدم از جلد ثالث اندراج یافته است که
 معانی کعبه ربانی اندین و ظهور مسمی یعنی ظهور قرآنی و ظهور محمدی هم عجیب تر است که آنجا ظهور مسمی مسمی
 است کی گشت صورت و اشکال چه کعبه که سجود الیه خلایق است عبارت از سنگ و گلی نیست همچنین صحران
 و صفت نیست چه اگر اینها نباشد کعبه کعبه است و سجود الیه است پس آنجا ظهور است اما هیچ صورت نیست
 و این عجایب است انتی دلالت بر تفوق این حقیقت بر حقیقت قرآنی ندارد چه نمی تنزله

یا هر چه در آن حضرت جل سلطان اعتبار نموده آید از الوهیت و ربوبیت و وجوب و وجود و غیره از صفات
 حقیقت که بشرافت وجود خارجی پیوسته اند متشرل است چنانچه در مکتوب ثالث از جمله ثانی این معنی
 بسین به شروع است آری ظهور این حقیقت بی کسوت صورت مست بکمال ظهور و ظهور محمدی
 نه کسوت حرف و صوت و صورت انسانی است و این از غرائب است و حقیقت محمدی چون از اسمای اضافیه
 است ناچار ازین هر دو حقیقت متشرل بود سوال ازین بیان لازم آمد که کعبه حساسی از حضرت پیغمبر صلی الله علیه
 تعالی علیه و سلم فضل باشد جواب گوئیم ممنوعست زیرا که تفوق یک حقیقت بر حقیقت دیگر موجب فضیلت
 صاحب حقیقت اولی بر صاحب حقیقت ثانی نیست چه سینه اند که صاحب حقیقت نعمانی را و صاحب حقیقت
 فوقانی شود و مراتب قرب را و در هر دو صاحب حقیقت فوقانی محبوب حقیقت خویش بود و عروج از حقیقت خود
 نماید و کثرت مراتب قرب که در فضل برانست حاصل نکند یعنی بنی که ولایت مالا اعلی فوق ولایت خویش
 بشیرت فضل مرغ اخص بشیر است باعتبار عروج از حقائق ملک و ملک را عروج از حقائق خود دانست
 یا ما الاله مقام معلوم و در ما نحن فیه تیز نبضی ظاهرست و نیز عالم عروق عالم خلق است و فضل هر عالم
 غنی است چه قرب عالم خلق اصلی است و قرب عالم غلی غنصر خاک پائین تر لطافت عالم خلق و عالم
 امرست و پستی او سبب رفعت او گشته و در پی که خاکیان راست قدسیان را نه بهیست
 زمین زاده بر آسمان تا خست | زمین و زمان را پس انداخته | انما فهم ولاکن من القاصرین
 اگر گویند که آنحضرت قدس الله تعالی بسره الاقدس در مکتوبی که پنج طاهر چه نبوری نوشته اند و آن
 مکتوب داخل جلد های مکتوبات قدسی آیات نشده بر نگاشته اند که حقیقت کعبه عبارت از ذات میچون
 واجب الوجود است جل سلطان که گردی از ظلیت و ظهور بوی راه نیافته است و شایان سجودیت و
 معبودیت است ازین عبارت تفوق این حقیقت از صفات حقیقیه حقیقت قرآنی مطلقا لازم می آید
 که خلاف تحقیق سابق است گوئیم که اولاً چون مقرر قوم است که فوق مراتب تعینات که مراتب تعینات را
 ظهور است مرتبه طلاق داشت تعالی بنا بران آنحضرت نیز ازین مرتبه تعبیر است چگون نموده
 باشند و این تحقیق تفصیل را که فوق تعین علمی و وجودی و حسی است بعد از این افاضه و در دو دنیا گشته

میگویند که آن حقیقت را ذات بچون بجا را اعتبار را بستی که صاحب بیت را بابت است فرموده باشند
چنینی که حقیقت وجود ذات بچون است تعالی و سیت واسطه است و این حقیقت که درین جاست از ان
سیر و معنی بیت است در آن ملحوظ است و ثانیاً آنکه تواند بود که مراد از ذات بچون ذات مقید باعتبار مسمو
و مسجودیت و مانند آن بودن ذات مطلق معرا از نسب و اعتبارات چنانچه لفظ سلطان در خانه نیست که در
اول کتابت مسطور شد مشعر باین معنی است یعنی سلطان قطع نظر از آنکه نسبت بجاه دارد و باید چیست و
بیرون ازین اعتبارات باید طلبید و صفات حقیقیه را و همچنین شیوناب را که کالاصول و مزیّن صفات
را از سایر اعتبارات ذات تعالی تفوق است چه ذات مقید باعتبار ملحوظ در اینجا همان اعتبار است
از ذات چنانچه ارباب محلول و علم شئی بوجه گفته اند که معلوم همان وجه است نه شئی و حقیقت قرآنی جامع
جمیع کمالات ذاتیه است که اولاد مرتبه صفت ملک شان کلام فاض می شود ثانیاً از اینجا با علم افاده
می آید و آن حقیقت متوسط این شان صورت لفظی گرفته جلوه گرفته است چنانچه حضرت ایشان نوشته اند
که در مرتبه شیوناب که زائد بر ذات نیستند الا باعتبار شان کلام باین معنی مخصوص گشت و هر چه از کمالات
در مرتبه ذات و شیوناب تحقق بود تمام در شان کلام فاض گشت و حاصل تمام حقیقت آن شان همین
قرآن است و همین عبارت عربی و ترتیب مسمو و مکتوب در مصاحف و هر کتابی که بهر نبی منزل شده
است جز و سیت از اجزای این قرآن که از بعض عبارات او بعض وجوه مستفاد است و تخلیق جمیع
کلمات من الاول الی الآخر هم مستفاد از ان اما قولنا شئی او از ادواتان نقول که کن فیکون صدق
این قولست نه بوجوه علم سالما بود که این خدشه در خاطر متکلم بود و بجان مینمود و کل آن کما یفتی مینمیشد
بسم الله الذی هدانا لهذا و انما کنّا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جئت رسلنا بآیات حق صلوات الله تعالی و
اشیاءه سبحانه و برکاته عز و جله علیه نیناد علی جمیع الانبیاء و المرسلین و الملکة المقربین سائر المصالحین اجمعین

مکتوب هشتاد و چهارم یا شادینا میر محمد نعمان و قیصر و جمال و کثان سبک قدس سره

بعد از نماز و صلوة و در سال التحیات بخدا تمناست و نجابت و نگاه میر سید صیحه شریفه درینو لا مشرف

ساخت از روی کسر نفس چنین نوشته بودند و در پوزها ازین فقرات مکرر این مجوز قابل هیچ چیز نیست
 و خود را هیچ گونه نسبت به بزرگان نمی توانم داد **میت** **من** هیچم و کم از هیچم بسیاری
 و از هیچم و کم از هیچم نیاید کاری **نوشته بودند که در مزار خالص الانوار توجه نمایند که بطلبه شغل گفتن**
 و حلقه شستن مرضی است یا غیر مرضی اگر مرضی نباشد ترک این امر نمایم بفرموده شما در روضه
 منوره رفته التماس مذکور را از جانب ایشان نموده مرضی آن حضرت هیچ گونه در ترک این
 امر خطیر ظاهر نشد و بمالعه تمام داشته خال باین مرام مضموم گردید مرین اثنا علونست شما
 و تلامذهم احوال آن بنظر در آمد و علم عند الله سبحانه و سلام علیکم و علی من لدکم

مکتوب صد و هشتاد و پنجم بیک عطاء الله در حدیث سالک و ماهیت ممکن

حضرت حق سبحانه و تعالی ب حصول مطالب کونین سر بلند داراوند و الطایف مطلوب برتر از آنکه پرست
 و نقائس محبوب بیرون از تجربه تا او پیدا نیست طالب او پیدا است و در طلب او یقیناً چون او پیدا
 آید عاشق بیچاره رخت هستی از میان برکشد چه ذات ممکن عدم است که بواسطه انعکاس کمالات
 وجودی نمودنی بود پیدا کرده است و باین نمودن خجلی خود را کامل و خیر خیال نموده و بنیاد از برین
 بی بنیاد نهاده و چون بسا بقدر کمالات اصل پر توان از د حقیقت معانی و اشو کمالات انعکاسی
 جمل عاید گردد و امانات بابل امانات شود عارف رو بصحرا می عدم آرد و از هستی موهوم شمع گردد
 این زمان بنفاس حقیقی مشرف شود بیچاره که نصیب او از مطلوب جز ستمناک و غمناک
 نیست از کمال او چه در یابد و بحسن و جمال او چگونه پی برد **س** **گیرم که نعم خانه نایابا حشر**

کو حله و طاقت دیدار که دارا **این سجدات مثال ما مجوران را یانی باین معانی دباد و شربی**
 ازین شرب روزی کنایه و البته و آله الامجاد علیه و علیهم الصلوات و البرکات لای یوم النناد

مکتوب صد و هشتاد و ششم بیک عطاء الله در حدیث سالک و ماهیت ممکن

بسم الله الرحمن الرحيم حامداً لله سبحانه واصلحاً على رسوله الكريم حضرت حق سبحانه باطنی مرتبه کمال اکمال
 رسانده دارد و باطنیان اگر پیش از اطمینان نفس بصورت شریعت مثلث است اگر نازی کند
 صورت نماز است و اگر روزه میدارد صورت روزه است مثلاً و بعد اطمینان بحقیقت شریعت بصورت نماید
 و بحقیقت امکان و نماز روزه و حج و زکوة و غیره باستحقاق اطمینان نفس بروجه کمال منوط بقرب نبوت
 است و در قرب ولایت هم هر چند نحو می از اطمینان ثابت است اما کمال آن از کمالات نبوت است
 ابل ولایت باندازه قرب ولایت میفرایند

هر چند که ممکنه گردد

هرگز صفات خود نگردد

بعد از حصول قرب نبوت اصناف او و راشت نهیت اسم و رسم از صفات سیه و یونی مانده و مخالفت
 کلا و اسارا و برنجیر و در رنگ لطایف عالم ابر مستمک و مستغرق مظلوم میگردد و از دست ملک مخالفت
 نآید و از فانی خلعت نیز آید پس در قرب ولایت باندازه اطمینان از حقیقت شریعت نصیب هست
 و تحقق بحقیقت شریعت بروجه کمال از خمرات کمالات نبوت است این کمال است که بر انبیا
 علیهم الصلوات و البرکات در ان شرکت دارند خصوصیت که انبیا مرسل و اولو العزم
 و خاتم الرسل را علیهم التحیات و الصلوات و التسلیات در ان جهان نجات است علی تفاوت
 ال درجات جد است و از صورت و حقیقت شریعت و راست هر چند شریعت اصل و دنیا دست

کتوب هشتم و نهم باغارشید که قصد او خلقت انسان تحصیل معرفت حقیقت جلشانه

بسم الله الرحمن الرحيم الله تعالی ابواب فیوض را همواره مفتوح دارد و قال الله تعالی ما خلقت الجن
 و الاشرار الا لعبید و حبیب حق سبحانه آدمی را بر عبادت و بندگی خویش آفریده و عبادتی که در ان
 وجود خابدر بیان است نزد اهل الله از حیز اعتبار ساقط است عبادتی که شایان قبول حضرت نبی ناز
 است آن است که عبادت کننده در ان بیان نبود و نه منی بود و ای معرفت است چه معرفت فانی که معرفت
 که در انکه بیط است پس معرفت شرط عبادت آمد و عبادت بی معرفت صورت نر بند و چیزی که مطلوب
 فیه نباشد و آن چیز نیز واجب مطلوب است پس معرفت الله نیز مطلوب است خلقت انسانی آمد و عبادت

که پیش از حصول معرفت است آرزو مآل معرفت مطلوب است پس آن عبادت نیز مطلوب بود و این عبادت عبادت پاک است و آن عبادت عارف نشان مایه‌ها را تا تمام تا نوزاد و اغفرنا انک علی کل شیء قدیر

مکتوب صبیح و ششاد و دهم بنواجه عبدالمجید کاتبی در آئینه مرآت کمال سیرت در نصاب

صحبته شریفه رسیده از سرگرمی یاران طریق نوشته بودند و نیز نوشته بودند که بعضی بجهت رآید و از تنفی خطرات خبر می‌دهند محمد احمد سحانه علی درک حر اکثری یاران شانه‌های شانه احوال شامت که در مرآت آینه انکس میشود در کار خود سرگرم باشند هم باحوال یاران پروا از دهم باحوال خود یک وقت از برای خلوت می‌بایزند و دیگر از کار تنفی و اثبات بیشتر را غلب بودند و باطنی مرادات و مقاصد نمایند و سلب مهر و توابع آن از خود جویند تمام منتفی گردند و در سیرت فانی و خیر جلی روی نماید حقیقت بندگی و کمال خداوندی جل فناء عبودیت فریاد

مکتوب صبیح و ششاد و دهم بخیر منجی و مزار و احوال بقدر شرح محمد صبیحه شمس در شرح کلام طلیعه که حضرت مجید الف ثانی امام ربانی را بان بهم ساخته اند که بنای ترا آخرت گردانیدم

الحمد لله رب العالمین و الصلوة والسلام علی سید المرسلین و آله و صحبه اجمعین حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی حضرت ایشان با راضی الله تعالی عنه مبشر ساخته بودند با آنکه دنیای ترا آخرت گردانیدم سطر چند در شرح این عبارت طلیعه و حل این مکاشفه غیبیه مرقوم میگردد و گوشه گوش استماع نیند بخت که هر چه در دنیا شود و گردی شائبه غلبت نیست که دنیا تاب ظهور اصل بی شائبه غلبت ندارد و باطن غلبه اصل آخرت است و چون دنیای ایشان حکم آخرت گرفت لاچار موعود و اخروی درین نشاء اجود کردند و نصیب از اصل بی شائبه غلبت بجهت قبول پیوست و تیز می‌تواند که بعضی امتعات این نشاء فانی که موجب تقص در جات اخروی است و حق ایشان ندانند چنین باشد بلکه باعث ترقی و درجات بود و چنانچه فیهم آخرت که تمتع آن موجب ترقی است بیان نقل آنست که اشجار و انهار بهشت و همچنین حور و غلمان آن مقام ظاهر معانی تنزیلی و تحمیدی اوست سبحانه که درین دار جهان معانی بکسوت حروف و

و لعل و همان در زمان تفرقه و دوری من الاخره طی تلك الدار فیظهر فیما اختص بالاخره لکن هذا حکم
مخصوص من شرف بهذه السعادة العظمی والدولة القوی لا يجوز لاحد ان یقیس علیه نفسه الا ان یخلع
هذا حکم کبریه سحانه چنانچه حضرت ایشان در داده مخدومی مکرشی شیخ محمد سعید و این خیر فرمودند که شما
هر دو را داخل این حکم ساختند و محمد رب العالمین علی ذلک و علی جمیع نعمه که کثیرا کثیرا بسیار که

مکتوب دوم بنجد و زاده گرامی محمد سیف الدین در معرفت سموه حضرت پیر گنج

الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین اصطفی حضرت ایشان ما رضی الله تعالی عنه میفرمودند که در نماز چاشت
بودم و دیدم که بلای عظیم از سینه من برآمد و آشیانه او را نیز از انجا بدر کردند و ظلمات که در نواح آن بودند
دور شدند و سینه را تشریح عجب داد و بعد از آن معلوم شد که این دوساوس خناس بود که در قرآن مجید
از شر آن پستخوار فرموده و خطرات و دوساوس که در اصول دین پیدا میشوند منشای آن همین خناس
است که در سینه آشیانه ندارد و هر وقت نش میزند و کمال شرح صدر بی رفع آن ممکن نیست بعد از این
ما جزا بدی فرموده اند که در حلقه اجتماع قرآن مجید سینودم دیدم که در آشنای اجتماع بعض دوساوس نامناسب
در خود یافتیم مستقر شدیم و متعجب گشتیم که خناس زائل نگردد و خود کرد و دیدم که سینه بر همان صرافت
و لطافت است بعد از آن ظاهر شد که این خناس و رای خناس سینه است و آشیانه او در قلب است
در رفع آن متوجه شدیم دیدیم که این خناس هم بشر است از قلب بدر شد و السلام علیکم و علی من یرحمکم

مکتوب سوم بنجد و بنده کمالا ثبات بهو عارفان ما المعرفة

الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین اصطفی سری غریب و رمزی دقیق از لکن بطون بمنه ظهور میرسد و یکی
گوش باش و بشو چون عالم را که اعراض مجتبه است و ذاتی و جوهری دردی کاین نیست که بآن
قیام اعراض گردد و قیامی بذات موهوب عارفان ما المعرفة دهند و آنرا مقوم ایمان سازند آن
ذات موهوب را نصیب از چوخی خواهد بود چنانچه تحقیق این بحث در مکاتیب دیگر نموده آمده است

و چون نصیب از محبت پیدا کردند و دانش بیرون رفت و از نعم و مکرّم حاصل گشت عقل سلیم منتهی گشت
و جوی آن تائید هیچ حاصل از وی درست نیارود و با وجود سرعت سیر چنانکه در مورد و در
هیچ پیوسته نبود و احوال را احوال پدید آورد و هر بیت را مکان حکم به هر بیت و امکان
مردی نمیدان کرد و جز حکم بهستی حکم دیگر قبول نمی تابد و اسلام علی من اتبع الهدی
و الزم متابدة الصلوة علی ما کتب الله من الصلوات و التسلیمات و التحيات و البرکات علی

مکتوب صلیت و زود و دوم نیز بقیمیر حقیر محمد عبید الله در ذکر بشارت اصالت و تادیه
حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه و حضرت ایشان سلمه الله تعالی

بسم الله و الصلوة و السلام علی رسول الله حضرت ایشان ما رضی الله تعالی عنه میفرمودند که بقیمیر
که از محقق سرور دین و دنیا علیه و علی آله الصلوات و البرکات العلی مانده بود و آنرا گوش گوید
بیک فردی از دو متقدمان است او عطا فرموده اند و تخمیر طینت او از ان نموده و ازین راه آن فرد
را از اصالت بهره ور ساخته اند از ان بقیه بعد تخمیر طینت آن فرد نیز بقیمیر قلیل مانده بود آن
بقیه نصیب پسندی از منتسبان آن فرد آمده است و تخمیر طینت ایشان از ان فرموده اند باز از ان
آن علی از اصالت نیز یافته ان ربک واسع الخفزة لما که نصیب که حضرت مهدی بود را علیه
الرضوان از اصالت است از راه حضرت عیسی است علی نبیا و علیه الصلوة و السلام و نیز آن
عالی حضرت متعالی متقیست فرمودند که چون مجلس یعنی محل انبیای کرام علیهم السلام رسیده شد
از دو حام اهل مجلس و انجا گنجایش نشستن دیگری نبود حضرت خلیل علی نبیا علیه الصلوة و السلام
که شان خاص و انجا داشتند بابل آن مجلس خطاب کرده فرمودند یا ایها الذین امنوا انصرونی لعلی
لعلی مجلس جمیع نه پای و هیچ در ان نشستن بهم رسیده در آنجا نشستن تمثیل و حصول
کلمات نبوت و بعضی افراد است را بطریق تربیت و وراثت لازم نمی آید که آن بعض نبی باشد
با سادات با نبی پیدا کند چه حصول کلمات نبوت و دیگر است و حصول منصب نبوت و دیگر چنانچه تحقیق نمیشد

تفصیل در کتوبات قدسی آیات حضرت ایشان مسطور است و اسلام علی من اتبع الهدی

مکتوب صد و نود و سوم بمولانا محمد افضل در ذکر کمالات و مکاشفات

حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه بطریق اجمال

الحمد لله و سلام علی عبادہ الدین مصطفی حضرت ایشان ما را قدسنا الله سبحانه بسره الاقدس پیش
از مرض موت نبی و سرفه عارض شده بود روزی چند از آن مرض صحت رزود و چنانچه بحالت
اصلی آمدند و بی تکلف بمسجد حاضر میشدند بعد از یک ماه کم و بیش پشی عارض شد که روش چشم
از آن بپارا سرور رحلت گزیدند و ایام نقاحت مرض پیشین میفرمودند که من مستغرق کمالات
ایم بیت رسول صلی الله تعالی علیه و آله و سلم دوران ضعفها با کمال استبصار بیان می نمودند
که مراد بر این لیل میت سر داده اند و بوجایب و غرائب آن موطن مشرف میبازند و شطری از آن
در معرض اظهار نیز آورده و بعضی از خصائص و کمالات حضرت امیر اکرم الله تعالی و وجهه کدیده
مکرو و تم اندیشه از آن خیره و در راه است مشروح ساختند و همچنین کمالات حضرت فاطمه زهرا
و حضرت حسنین را رضی الله تعالی عنهم بیان نمودند و علی و ابوالعباس کمالات سائر و از ده امیر را
فرمودند و بدین تقریب کمالات و خصائص حضرت شیخین و حضرت ذی النورین را بیان نمودند
و نسبت و منزلت هر کدام ازین خلفای اربعه و اهل بیت را با آن سرور علیه و علی که وصی الصلوة
والسلام مشروح ساختند و بعضی از خدمات شایسته خود را که بوقوع آمده نیز در میان آورده و قدر
از کمالات حضرت شیخ عبدالقادر جیلانی را هم بیان کردند چنانچه در مرض اخیر این ذرّه حقیر را
وصیت بنوشتن بعضی ازین اسرار که قابل اظهار بودند چنانچه این غیر مقتضای وصیت در ایام
عزای آن حضرت بحسب فهم فاسد و پیش پا چشم گریان و دل ریش مو جهه روضه بمنوره
نشسته آن دُرهای ناسفته برادر ملک نظم کشید و داخل کتوبات قدسی آیات آن حضرت
گردانید چنانچه ختم کتوبات جلد ثالث بهمان مرقومات مقرر گشت و اسلام علیکم و علی من لکم

کتاب صبیح نوری چهارم بحضرت محمد زاده بلند در خواجه محمد نقشبند سلمه ربی در
و بعضی از مقامات عالی حضرت ایشان سلمه الله تعالی باشد که با آنکه
در حصول آن مقام عالی که مربوط با صالت و محبوبیت ذاتی است

بسم الله الرحمن الرحیم و اما بنوعی ربک فحدث بتاریخ سوم ماه شعبان روز سه شنبه سنه ۱۳۳۵ هجری و در این
بعد از آنکه در نماز عصر سبط عظیم عظیم روداد و منزلت عالی و کیفیت پس شگرت که هرگز مثل آن نداده
بلکه عظمی و در هر روز با هم گشته شرف و در دریافت و اموری در میان آمد که مصداق لایحین رات و لا
اذن یحوت و لا یخطر علی قلب احد بود زبان را یا رای گفتن آن در قلم را تاب نوشتن آن در سه
فریاد جفا این هرگز نبرد نیست

هم قصه غریب و عجیب هست

الکلام که حصول آن و البته

بنشأ اصالت و محبوبیت است که نام آن مقام را خصوصیتی بکاتب بود که در آن بارگاه ملاحظه را
مستفود و اینجمله رطوبه و سایر الفاظ ذکر مثل تسبیح و تحمید و تکبیر را در آن حریم قدس گنجایش نیافت
اگر گنجایش هست قرآن راست و نماز را هم بطلاقه قرآن سوای تلاوت قرآن مجید و ادای نماز
نسبت آن مقام قلیل و بیکاری می یابد و می فهمد که هیچ کسب و عمل را در حصول این نسبت علیه
در خل نیست و بهیبت صرفست سابقه عنایت می باید دیگر هیچ مانا که ریاضات و مجاهدات و مبادی
قرب و ولایت دخل دار و زمانانی که سیر در اصول و اصول اصول است اعمال صا که سودمند
و نتایج بخش است که بوسیله آن سالک مستفید ترقیات میفرماید و تکرار کلمه اطمینان فی و اثبات از خل
باصول آن راه می کشاید و از اصل باصول اصول عروج می نماید و آنچه مذکور شد بقرب نبوت
تعلق دارد که در اینجا اصل را در رنگ ظلال در راه باید گذاشت ریاضات شاقه سجداتی آن بارگاه
مسلک را می کشاید و اصول با مقام یو بهیبت محض است با بهیبت صرف خصوصیت و عدم شرکت
احدی که در این راه که در شوق چون نیک تامل نمودید که از ان را بگذرست که هر کسی که باین منزلت
رسیده است مقامی از خود دارد که دیگر را با اصالت در آن شرکت نیست هر چند در همان آن مقام

اقل طویل اندازد آنکه حضرت ایشان را که در آنجا ملاحظه نمودم بقایت عظمت و نهایت اہمیت و نظر آمدند تا بدانست کہ عالم را ظل حضرت حق سبحانہ و العالیین یا مرآت او تعالی تصور نمودن و موعوم دیدن و کمالات منکشفہ ظل را باہل سپردن و ظل را خالی بکہ بعد فهمیدن بعد از آن از کمالات اصل متحقق یافتن ہمہ در قرب ولایات کہ از ظل باہل پیوستن مست می نمود بعد از آن کہ اصل را در رنگ ظل در راہ گذارد و بحوالی آن حریم قدس برسد ازین امور هیچ درکار بکہ تصور نہ شود آنجا ظل و استغنی نیست و اوصاف را باصل داده و خود را فانی و مستملک دیدنی نہ بقا و تحقق باصل پیدا کردن مشہود نمی گردد و وصول آن موطن را در راہ جداست

مکتوب صد و نود و پنجم نیز بمحضرت مخدوم زاده خواجہ محمد نقشبند در کشف سرا تبارع حضرت خیر البرقہ علیہ السلام و تہجیہ ملت حضرت ابراہیم را علیہ السلام یا ذکر بعضی از اسرار خفایان معرفت از ملفوظات حضرت محمد الف ثانی است

بسم اعد الرحمن الرحیم و السلام علی رسولہ الکریم مقصود از امر بتابع حضرت پیغمبر علیہ و علی آلہ الصلوٰات و التسلیمات ملت حضرت ابراہیم را علیہ السلام و طلب کردن آنسرور علیہ الصلوٰات و البرکات منافیہ الصلوٰات و البرکات آنحضرت را حصول مقامی است آنسرور را کہ وصول بآن مقام مدیسر نیست گی گذشت از مقام حضرت ابراہیم و وصول بتمام حضرت ابراہیم مربوط است بتابع ملت وی علیہ السلام چہ بتابع آن ملت بآن مقام راہ نیست و نسبت یکی از آن دو مقام بدگری چون نسبت محراب است بسجد و یقین است کہ رسیدن بمحراب کہ مقام امام است بی قطع مسافت بقصد سجد تصور نیست چہ مقام اول مرکز است و مقام ثانی محیط آن مرکز و در نظر کشف حقوق مرکز محیط همین قسم می در آید و وصول بمركز بی قطع مسافت محیا میسر نیست و چون وقت تہجیات این دعوت رسید حضرت سید اولین و آخرین علیہ فضل الصلوٰات و التسلیمات از مقام کہ در آن طریق ارزانی داشتند عروج فرمودند و بشوق تمام در مقام حضرت ابراہیم علیہ الصلوٰات و السلام رسیدند

و در آن مقام عزیز وقت در دیدن و موسیقی و رقص آنکه از جمله اسرار لازم الاستیارت بعد از آن
 آنحضرت در آن مقام که بود بتابعیت طاعت حضرت ابراهیم علی نبینا وعلیه الصلوٰۃ بود داخل شدند
 آن مقام شگرفت پس عجب مقامی است که هیچ مقامی از هیچ رسولی مثل آن مقام نیست چون در آن
 مقام مستقر شدند نظری که بجال واپس مانگان داشتند کتر گشت و کلیه متوجه جناب قدس گشتند
 و در خلوت خاص با محبوب خلوت داشتند و نیز محسوس گشت که چون آنحضرت صلی الله تعالی
 علیه وسلم در صد و عروج بودند بعضی از اصحاب کرام علیهم الرضوان نیز تبعیت ایشان درین عروج شریک
 بودند چون آنحضرت داخل مقام خاصه گشتند اصحاب کرام در مقام حضرت ابراهیم علیہ السلام زبر قدم
 مبارک ایشان مانند در مقام خاصه گنجایش نیافتند بعد از آن در می گشتند که آنحضرت علیه السلام متوجه گشته
 حضرت ابابکر صدیق را کشیده در مقام خاصه داخل ساختند رضی الله تعالی عنه و در آید حضرت عمر رضی الله تعالی عنه
 تروست آید داخل ساختند یا نه اما ظن غالب آنست که ایشان را نیز در مقام خاصه گنجائی شد و سلام

کتوبہ شریف و شہر مخبر مخدوم زاد شریح مصیبتہ اللہ بربیان مقامی فوق مقام رضا

محمد ص و سلام علی عبادہ الذین اصطفی حضرت ایشان در مکتوبی از مکتوبات جلد ثانی نوشته اند که فوق
 مقام رضا قدمی نیست مگر قائم الرسل را علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام این معرفت از معارف سابقه
 آنحضرت است بعد از آن میفرمودند که من وقتی را بنیای علیهم الصلوٰۃ وود میفرستادم دیدم که انبیا علیهم السلام
 باجمہم از مقامات خویش عروج فرمودند و هر یکی ازین بزرگان بقامی که فوق مقام صاحب بود
 بواسطہ چند طح گشتند و سرورین و دنیا علیہ و علی آله الصلوٰۃ والسلام بقامیکہ بر او مبتا بعثت حضرت
 ابراہیم علیہ السلام بود و عروج فرمودند و آن مقام عزیز طح گشتند و محمد ثدرب العالمین و السلام

مکتوب بنویسد و بملا سجاوال جواب بنویسد که شکر از اوست و جواب بنویسد که هر که پرسید بود

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد والصلوة وتبليغ الدعوات ميرزا نذ مكتوب مرغوب اغوی اعزنی رسید

خوشوقت ساخت حمد و سبانه که بجایست اند و در نسبت باطنی و رابط المصنوی فتوری نرفته است بلکه
 اسیدست که روز بروز قوی تر گردد از قوت رابط است که تفاوت واردات در حضور و غیبت نمی نمند و
 یکسان تصور مینماید تفاوت در حضور و غیبت غالباً ثابت است لیکن در قوت نسبت قلت تفاوت است
 و هر چند قوت بیشتر قوت زیاد و هرگاه تقسیم قلیل بعنوان معدوم ظاهر شود و حضور و غیبت یکسان نماید
 مستبعد نبود اگر گویند گداز باشد که طالب رشد و غیبت ترقیات مینماید و از حالت حضور بلند تر میرود
 پس واردات غیبت در حق او افزون و زیاده از واردات حضور شد گوئیم که اگر در حضوری بودی تواند
 که زیاده تر از آن ترقی مینماید نوشته بودند که پیش ازین حضور حق جل و علا در بیرون خود می یافتیم اکنون
 در بیرون خود می یابیم الخ بی محترمن و این طائفه علیه شود نفیست شهودی که بیرون از خود بود

چندان اعتبار ندارد گفته اند **همچو نایاب بر سر سوی دست** | **با تو زیر یکم است هر چه هست**

لیکن گرفتار این میشود نباید بود و آنرا ظلی از ظلال مطلوب باید تصور نمود حضرت حق سبحانه چنانچه در
 آفاق است و رای النفس است نیز پس او را غمزه و رازی و بیرون و بیرون باید جست و بیرون آفاق
 و نفس باید طلبید این معالجه عقل معقول نشود و کشف ارباب ولایت نطفه مکشوف و در رک
 نبود نور فراست که منقبض اند و شکوه نبوت است درک این معنی مینماید و در این سخن اقرار الیه من جمیل الوری
 کشف سر این معانی فرماید و حالتی که صحن ادای نماز فرض رو میبرد و عالی و امیل است از مطالعه
 آن دو قین گردید نوشته بودند که مردم این باب بعد از هر پنج نماز دست برداشته تا تمهید نمایند و این عمل را
 برخلاف لازم گرفته اند و تا که آنرا با اعتراض پیش می آیند و خدا و این نوع فائده خواندن عمل بدست
 مانست و در اعمال پستیا سر نه ای صلی الله علیه و سلم هیچ بنظر در آمده است فی خزانه الروایات

من الخلاصة قراءة التلاوة لاجل الممات بعد الفرائض بعد المصافح بعد نماز جمعه و در اینجا متعارفت
 ستمه انشودا بودند و مصافحه فی نفسا مسنون و عمل بزرگست و تعیین این وقت بدعت است پس
 اینست **بسم الله الرحمن الرحيم** و وجع نهایت کار آن اگر بدست باشد چنانچه بعضی گفته اند و منقذست
 فی حقه الروایات و فی حقه النور فی الاذکار و مصافحه مستحبه عند كل لقاء و المصافحه

الناس بعد من سوره الصبح و بصرف ظاهر لکن لباس بهتان اصل المصافحه است و کونتم حاقطین علیها سنی
بعض الاحوال و غفرین فی بعض فیها لا ینخرج ذلک البعض عن کونه من المصافحه التي وردت بها شیخ

مکتوب صبح و شود و تم با غار شید و رانکه درین طریقه علیه خدیو ضعیف ابطله محبت شیخ
است و تخریض بر رعایت آداب شیخ و دوام ذکر و بیان قضا کلف و س

بسم الله الرحمن الرحيم حامد الله ومصليا على رسول الله تعالى از قربت مساوی محرر ساخته در مایع قرب
ترقیات و باو صحیفه گرامی مشرف ساخت حمد الله سبحانه که فقرای دور افتاده از یاد زنده و نسبت جمعی
و ارتباط معنوی بحال خودست محب این طایفه با این طایفه است المربع من احب در طریقه مایه و وصل
پدر و کمال مربوط بر ابطله محبت است شیخ مقتدا طالب صادق از راه جمعی که شیخ دارد خدیو ضعیف و برکات
از باطن او بیناید و ساعت بساعت بزرگ اوی بر آید مقرر است که ثنائی شیخ مقتدر ثنائی الله است
ذکر هم هر چند از اسباب وصول است لیکن غالباً مشروط بر ابطله محبت و فساد شیخ است سالک این راه را چون
ناگزیر است محبت شیخ مقتدا بر رعایت آداب محبت و دوام ذکر چندان بذکر قلبی مداومت نماید که دوام پذیرد
و غفلت و تقای آن نباشد و از تکلف پاکد و در او هر حضور که دل شود و صفت او گردد چنانچه سمع صفت
سامعه و بصیر صفت با صوره در نوبت غفلت ظاهر در حضور باطن سرایت نکند و نوم صوری با توجه معنی صحیح
گردد و چون این کیفیت حضور غالب آید و قوت پذیرد نفس حاضر از زبان خیزد و زخمت بصیرای عدم کشد این
زمان حضور خود بخود روی نماید و لایزال ذکر الله جلوه فرماید مصرع
مخدوم و ارباب دفع شر اعدا و حاد و توجیه کرده میشود و امید که غفلت اول گردند و سلام اولاد آخر

مکتوب صبح و نود و نهم حاجی حسین در شرح اذواق و مواجید او که نوشته شده بود

بسم الله الرحمن الرحيم صحیفه گرامی اخوی محمد حسین رسیده خوش وقت و مسرور گردانید از فدا و

عیدیت خود نوشته بودند

بلی هر جا شود همراه آشکارا

سهارا جز بهمان یون چه پیرا

هنگام طلوع انوار احدیت غیب در ضلالت و استلک اطوار کثرت موهوم چه ریب است یکنه مبین صیقل
و ضلالت تفاوت اقدم سالکان بسیار است از آنجمله محمدی المشرب الاین فنا و استلک بذباب عین و اثر
میرسانه که دانا و تیز فطن بود شخص شده است که این همه حوادث و حرکات و سکونت بر عدم است که
او سبحانه و تعالی بقدرت کامله خود ظاهر ساخته کار خود بخودست و چیزهای غریب و عجیب برین معدوم دارد
فرموده که در تحریری آید آری بعد از ساطع اضافات و در منتزعات باطل آن ساطع از خود بخودست اگر حضور
است حضور خود بخودست و اگر تو جاست هم از خود بخود و عارف را غیری از استلک و ضلالت و انعدام
ازین مقام ضعیف نیست نوشته بودند درین روزها تجدید مثال ظاهر شده است که در هر آن تمام عالم در عدم میرود و مثل
آن بوجوهی آید درین حیرت افزوده است تجدید و احضرت ایشان قدس الله روحه بسم الله تعالی حل این عالم در
مکتوبات نمود اگر حل آن خواند آنجا ساطع نماید و مطلقا بعضی بزرگن بعضی بگشتن که ظاهر شده نوشته بودند در بعضی
انجامید بکمال هر احوال و مواجید دست و بلندست حق سبحانه و تعالی ضعیف است که از دوزستان در یوزده است

کتاب دوم به عنوان نو بیک در تحریض بر دوام ذکر و اختیار عزالت و سر تجمیع
تعلیم طریقه ناقص او آن که آنچه در و قلع رود در چندان اعتبار ندارد

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و السلام علی عباده الذین اطلق الله تعالی ابواب فتوح را بهر احوال مفتوح
دارا و در مکتوب مرغوب معارف برادر گرامی مولانا می نور محمد رسیده خوشوقت ساخت باید که بمیر برین مثال
از احوال ظاهری و باطنی خود آنچه در افشاده را اطلاع نمیداده باشند نوشته بودند در تکرار سبق باطنی
بجدست و نفی افشاد نیز در تکرار و درونیک و مبارکست نوعی بنگار ذکر نقد باشند که اسوای مذکور
از بیاحت سید و شخت بر بند و ام و رسم ما سو از آئینه نول محو و تلاشی شود اکثر اوقات در "ذکر الهی
بهرت باشند و با خلق کمتر احتلاط نمایند و ذکر قلبی و لسانی مشتعل باشند و ذکر گفتن هیچ غرضی بخود
نموده از قبول خلق حصول احوال و مواجید بی غرضانه ذکر گویند و در وقت نشانه بجزئی گفته اند
تلقین ذکر کنند بطریق سفارت و بطریق اصالت و خفایات و شراطی که نوشته بودند بر بیت

میر خود تلقین کنند اگر بشارت چندی را از گویندگان شرکاء در کار نیست که شما مترجم پیش نیستید و این
 ذکر گفتن هم جبر نیست بر اختیار شماست و اگر بی تکلف اقبال و انشراح صدر باشد بگویند والا هیچ در کار
 نیست آنچه لابد است دوم ذکر و مراقبه است تکمیل دیگری فرع کمال خود است و این اجازت مخصوص محدود
 بود اما آنست که چندی جمع شده که مشغولی کنند بهتر است که فیض یکدیگر بر وجهی منکسر میشود نوشته بودند
 که اگر در واقعہ بساکی پیر تلقین خصصت تلقین بدهد و از احوال بزرگان گذشته نیز ظاهر شود آن سالک
 را توجیه تلقین هست یا نه مخدوم اجازت تعلیم طریقت امر بزرگی است بخواب و واقعہ صورت نمی بندد
 و بیداری آن اجازت کند اجازت صورت پذیر نیست همچنین احوال و مواجید و قطیعت و فردیت و
 غوثیت و امثال آن که در مقامات و وقائع ظاهر شود نیز این اکابر معتبر نیست آنچه در بیداری از
 احوال و مواجید رود و بدانان این کس است قطب و غوث کسی است که در خارج و بقطعه باین دو
 شخص به سر زدن است اگر کسی خود را در خواب بادشاه و بیدار بادشاه نمیشود تا در خارج بادشاه نباشد

چون آنجا هم هم از آفتاب گویم | در ششم ز شب پرستم که حدیث خواب گویم

این قدر هست که وقایع و منامات صاحب بشارت اند و مخبر از استعداد او لیاست که آن معنی استعدای
 بشمار آید و بیاست که در معرض ظهور نیاید جانی باید کند که معاطل از خود بفعل آید و از گوش با گوش رسد
 عزیز می که در صحبت او میگذرانید خوبیهایی او را نوشته بودند که در وقت بسیار غنیمت و در پوزه تو چه فایده
 در باره و طلب نوشته توحی در باره آن عزیز نمود آمد و فایده او را و توفیق او خواند شد با جابت قرین باد

مکتوب و بیست یکم مولانا محمد حنیف در بیان نسبت وی و ذکر اصلاح

الحمد لله و سلام علی عباد الدین مصطفی صحیفه شریفه انخوی اعز می مولانا محمد حنیف رسید خوشوقت
 ساخت حماد سبانه که بعایت اند و از یاد و در افتادگان فارغ نیستند و از او سبب خالی از خاطر جانها
 شما مکران می باشند نیکو بپوش زنگانی مینمایند و چه اطوار پیش آید و خوابم بشد از دیده و درین فکر
 جگر سوز که کاغوش که شد منزل و آسایش خوابت به درین نزدیکی کتابتی از آن صوبه انداختی رسید

کہ اگر نگاہ از اطوار شاہا ہر ساختہ ہر چند نام نہان نوشتہ است لیکن غالباً تعرض نہائند و گوئیم محل متعرض بودہ
از خواندن آن خاطر بسی تنال گردید کہ از شاہچہ دیدہ باشد کہ نوشتہ است ہر چند ظاہر بنیان از ارباب
باطن چہ خبر داشتہ باشند لیکن چون بشما طبیعت را محبت و میلانی ست و خاطر خواہان کمال شہادت از
انکہ چیز از جا میرود و وطن پیدای آید و شاہی نوشتن کتابت توہمی باطن نہائند و شدہ بہ نسبت اخلاص
مسمو ریافت و زیادہ از متوقع منہوم شدہ ہیچ غباری بنماظر نماند کہ محمد سبحانہ علی ذلک اعلیٰ جمیع نعمانہ
ز ہمارد در رضای اہل حقوق نوعی نمایند کہ بخر بعدم رضای صاحب حقیقہ گرد و حق الدب سبحانہ بر
ہم جمیع حقوق غالب ست حق اور ایکمال رعایت نمودہ بہ حقوق دیگران باید پرداخت اوقات خود را
مضطرب دارند و اہل غفلت و اہل دنیا ہما اکثن پیش نیایند و باحوال طلبہ نیک پردازند و عمدہ
در ضمن گرفتن کسی را برداشتن مرض و گیری و جز آن جمع ہست و دو حدانی التوجہ شدن و
اگر انقسم امور در میان نبود ہیچ نقص ندارد و ولایت بآن منوط نہ از محسبات زائدہ است و سلام

مکتوب دوم بہ حافظ محمد شریف در نصلح

خدا م حافظ جیو ازین دور افتادہ سلام عافیت انجام خوانند و از دعای خیر فرسی نسا زد و این عمر چند
روزہ را در اہم امور صرف نمایند و احیای لیالی دیگر بچہری را از محنتات شہر ندو شہمای تار با نوا
و نوکار روشن دارند و در تجارت صدق و امانت را امری سادہ حدیثان الصدحی بالتاجر صدق
شعیدہ باشند و از حقوق فاسدہ و ربوہ محتر زبوند و درین باب تاکید تمام نمایند کہ محل لغزش علمائے
چہ جای غیر علمائے عالم خواہد بود درین مان کہ ازین عقود خالی باشد الا من عہدہ سبحانہ از علمای متدین
ہم کہ تجسس اینجو باشند و تحقیق این بحث جویند و از حق سجاہ بازی بچان ازین بطلانکہ خواهند سلام حق برین عہدہ

مکتوب دوم بہ میرزا محمد نعمان اسرار غامضہ و بقا و فائق و میرزا میرزا علی کل

الحمد للہ و سلام علی عبادہ الذین اطفی ظہاب و مشکا استند از جامعیت انسان کامل و تحریری آید استواء

فرایند عارفی بعد فانی اتم که مربوط است بذباب حقیقت عدسیه که مورد انا اوست چون بقا اتم آبی جل
 سلطان پیدا کند حقیقت ثبوتیه بجای حقیقت عدسیه نشیند و بر و تصرف در وی همان اتم خواهد بود
 و باوصات آن اتم متصف و تبجلی خواهد گشت بحیات و علم و سمع و بصیر و کلام و ارادت و قدرت آن اتم
 سه و عالم و قادر و سمیع و بصیر و متکلم خواهد شد چه هر اتم آبی جل مطلقا نقصان و صفات است
 و چون آن اتم ظل اتم دیگر است و جزئی است از جزئیات آن اتم عارف از راه ظل جلی خواهد پیوست
 و در رنگ اتم سابق باوصات اتم لاحق متصف خواهد گردید و باز از آن جل جلی آن خواهد پیوست
 و از جل ثانی جل ثالث و از ثالث رابع و خامس الی ماشا الله تعالی متحقق خواهد شد و چون هر اتم
 را با اسمای دیگر مشارکتی هست از راه مابدا اشتراک با اسمای دیگر که مبانی اصول دین اند نیز متحقق
 و این همه اسمای الیه و لایحه در رنگ اجزای عارف خواهد شد الی ان منتی الی حضرة الادات تعالی تقدس
 و عادت الیه جاریست که بعد قرون از هزاران یکی را به قای ذات مشرت میا دزد وانی که نصیب از
 و بچوئی داشته باشد از آن مرتبه مقدس آن عارف را عطا میفرماید که کنه عارف بود و این همه اوصات
 بآن ذات قاطم باشد بلکه افراد عالم نیز بآن ذات قاطم بودند چه افراد عالم چه کنه مظاهر اسما و صفات اند ذاتی
 و رانها که نیست پس آن عارف بکلم خلافت قیوم عالم میگردد و حکم و وزیر بهم میرساند قاطم الی آنها
 رحمة الله کیفه یکی الارض بعد موتها این زمان آن ذات بجای حقیقت ثبوتیه میگردد و بر و تصرف
 میشود از این جا صحت این عارف را باید فهمید که ساز افراد عالم در جنب او حکم جز و محقر ندارند قطره را
 بادریانسته است و اینها را با و است آن هم نه اوصات را با ذات نسبت تلاشی و استملاک است
 در وقت ذکر گفتن گوئی با چندین هزار زبان ذکر میگوید هر اسمی بر زبان خود ذکر است و عارف بمنزله
 کل آنهاست و در وقت تخریه بسن گوئی با چندین هزار شخص تخریه برمی بندد و بعد از آن این همه
 اشخاص قزاق میسند و بر کوع و سجود میروند و اکثری از خلق این عالم امکان نیز با عارف مذکور
 درین امور شریک میگردد و دیگران بیک زبان ذکر اند و انهم چه کنه از انانیت اماره پاک نیست آن ذکر
 بهر ناما عادت و ثلثان جناب قدس نزد این عارف چونکه از انانیت رسته است بهر زبان ذکر است

در هیچ کدام خود در میلان و عوام ظاهر بین هر دو را فکر و عابد پیدا کنند و حقیقت فرق آگاهانه بکار دارند
بنام حضور گشته است و در غفلت هم حاضر است چه در علم حضور غفلت در همه وقت مفقود است و
خاندان ازلان خاقل پس عارف حکور در غفلت هم با حضور است و دیگران در عین حضور هم خاقل و
در غفلت هم خاقل و این غایت حضور نشان در حصول است و حصول عین غفلت و عوام اینان را حاضر و ناظر
میدانند و او را خاقل بدانند اللهم الله سبحانه سواد الصراط

بسرعت عقل حیرت گیرین چه بچشمی [و قیقه است بگوش شوق بشنودند که چون عارف خود را از اطلاق گفته
آنان پاک و سپر سازد و از انانیت اماره تمام دارد و مقتضای بل چه الا احسان الا احسان اصلان به مشق
در رسد و آن کم شده را در انای خود جاوده و آن عاشق صادق از کثافتش غیرت و ارسته در غفلت خاقل
انای مشق آرام باید جماعت ازین طالع هستند که میخواهند مشق را در انای خود بجا نهند و در خراب
آباد و ویرانه انای خود مطلوب را فرود آند و بآن خورست گشتند و نمانند که غفلت از ظلال مطلوب آرام
گرفته اند و جز نمونه از ازان بی پایان حاصل نماند و

مرا هرگز بجا نماند [در سر اصل سخن رویم و آنی که بعارف موهوب گشته است چون که نصیب
از چوخی دارد جامعیت آن در بادی نظر و یک چوخی آید ما نه الحقیقه از همه مساویات که در رنگ
اجزای عارف گشته اند جامع تر است بلکه این جامعیت را نسبت بآن جامعیت قدسی نیست و در
جنب او حکم تلاشی دارد سبحان الله بعد این قسم نکلت و سید را بصورت شخص مخفیه نمود و اندوخته
خداشن ملک ملکات او درین ملود خراب بقدر و قیمت جلیح فرموده و این همه من جمال بی رنگ از او دارم و از او
کیف را درین بیکر ظانی که از او همین هم رسیده تعبیه کرده اند و ملائک علی الله بجزیه و حکمت درین شتر
انتهای و اختیارت است باینجه نیست من الطیب هر که نظر او باطن و حقیقت عارف نفوذ کرد از برکات
وی ملود سیراب گشته و هر که بر صورتش نظر او مقصود گشت و در رنگ صورت بی حقیقت خویش تصور
نموده از برکات او محروم ماند و باینجه قسم گشت و دانست که این عارف بنامه لب است که قشری
در میان حاکم نیست و قشر پیش تمام متکلب لب گشته است و دیگران همه قشر اند بی لب لیکن آن قشر

مشقلب را چون که بر کالبد قشوقش باقی گذاشته اند قشوقش را لب همه وقت مشارکت صوری دارد
و این مشارکت صوری که مقید کالبد و البسته است که بعد از انکسار کالبد باقی ست خاک و شتم
مجریان افکنده دوستان خود را بی خود بخود می دارد و اولیائی تحت قبائی لایعزتم غیره
قل یدر سبیل الاموال السعد علی بصیرة انا و من اتبعه و سبحان السعد و انا من المشرکین

کتابت و دست چهارم پس از شریک فقر ممکن و غنای واجب عروجی

بسم الله الرحمن الرحيم الله تعالى حسن و جمال نیستی و بندگی را بر آئینه باطن جلوه گر کند و از هر دو
همسری و خداوندی نجات و رهایی و پاکیزگی من تحقیق کمال العبودیه و اظهار سرار ربوبیه علیه و علی آنکه
و اتباع الصلوات و البرکات و التعمیات بنده هر چند در احکام بندگی ثابت تر بود و در نیستی ذاتی و فقر
جلی بر وی غالب تر ظهور هستی و کمالات و خوبی در حق وی زیاد تر از بضاعتشین الاشیاء حسن
و جمال و غنی و سائر کمالات بر وجه کمال لم یزل و لایزال است عجز و نیستی و ذل و فقر و نقص در می یابند
ظهور آن باین شود خلق را بصفت ذل و نیستی و احتیاج بیافرید و پرتوی از کمالات وجودی خود
در وی تعقیب فرمود هر که خود را باین کمال عاریتی و نمودنی بود کامل و خیر خیال کرد و در بند نفس با مانده
ماند از سعادت قرب محروم شد و بدین بعد و حرمان گرفتار گردید تا معلول لکل الویل هر که کمالات عاقبتی
بایل آن سپرد و بدین فقر و نیستی ذاتی خود تحقیق گردید بدولت قرب و وصال مهند شده بدین
نیستی صید هستی نمود و از راه ذل بجز رسید قطوبی له و بشری انچه مقصود از خلقت او بود
بجا آورد و نعمت در حق تمام شد که باین کان میتا فاجینه و حلتا له نورانی بر حق الناس
بیان حال اوست و حدیث من قلته فاما دبه شان و این کمال مربوط کمال اتباع سید کونین است
علیه و علی الله الصلوة و السلام اللهم ارزقنا کمال متابعت و الثبات علی محبت و برحم الله عبد اقل آیتنا

توبه و پشیمانی بر این بانی است که در این کمال لایات

بعد از گذشت ولایت کبری ولایت علیاست که ولایت ملا اعلی است علی نبی و علیهم الصلوات و البرکات
و نصیب تمام از کمالات این ولایت عناصر ششگانه راست و رای عنصر خاک که نصیب این عنصر پاک از
کمالات ششگانه نموست بعد از گذشت این ولایت سه گانه شریعی و کمالات نبوت انبیا علیهم البرکات
و الصلوات واقع میشود که بالا صاله نصیب انبیاست علیهم الصلوات و تبعیت و ارثان ایشان را از ان
نصیب است درین موطن عارف از صورت شریعت بحقیقت شریعت ارتقا میفرماید و از صورت
عالم حقیقت عالم میسر دستریات پیش مربوط بصورت اعمال بود و نتیجه آن درینجا عروج نمود بحقیقت
اعمال است و ثمرات و نتائج حقیقت پرستی می آرد ازینجا تفاوت میان کمالات ولایت هر چند ولایت
انبیا بود علیهم الصلوات و میان کمالات نبوت در باب که صورت را در جنب حقیقت چه قدر را اعتبار است
پس نتایج سرانجام میرمین منوال بود و از گذشت این ماجرا معامله پیش می آید که اعمال حجاج و طلب
در اینجا از مدار و بصورت و حقیقت در راه می ماند ترقی و افاضه کمالات در ان موطن و البته بعض فضل
و احسان است تا آنکه نشود که هفتای عارف در بوقت از شریعت لازم می آید و هیچ کس در هیچ وقت
از شریعت مستثنی نیست زیرا که گوئیم آنچه ممنوعست سقوط حکایت شرعی است و آن غیر واقع است چه
اکمل عارف در رتب عوام همواره محکوم حکم الهی اند و از اتیان او امر و انتهای از منای چاره ندارد با آنکه
گوئیم که شریعت اصل و بنیاد معامله است و اصل و بنیاد همه وقت محتاج الیه است درخت هر چند بلند شود
و عمارت بانه و در هیچ و بنیاد چاره ندارد و این معامله بالا صاله مخصوص بانبیای اولو العزم علیهم الصلوات
و تسلیات و طغیان تبعیت ایشان این بزرگواران را که این دولت بنوازد و چون معامله از تفضل
بالار و افاضه کمالات در ان موطن از راه محبت و تائید بود و محبت و کمالست محبت و تائید که بالا صاله نصیب حضرت
علیهم السلام و محبت و تائید که بالا صاله نصیب حضرت خاتم الرسل و شفیع الامم است
علیه علی جمیع انبیا و اتباعهم الصلوات و تسلیات البرکات تا که صاحب دولت بود که لطیف ایشان ازین کمالات بهره
یا جهان و شرفا شایع در کشفه و تائید که است و انهم ترسم الین پس که رسد و در اینک جرم
یا بجهل این هم بچارت و ب و معرفت اندازد هر چه که نصیب از ذاتی دارند نفیست غفلتی و همواره

اشک این چشم بر خوان کریماید و دخت و ازادش صاحبان همیشه امیدوار باید بود **مصدق**

با کربان کار بادشده نیست **چشم دادم که در اشک احسن قبول** **انگه ساخته است قطره بارانی را**

و سلام علیکم و علی سائرین قریب البعدی والقرم متابعه لطفه علیه علی اکمل الصلوات والتسلیمات والبرکات الخلی

مکتوب بیست و نهم حقایق آگاه خواجه محمداشک شمی استار به بعضی کمالانج و کمالانج قدس سره

بعد از حمد الصلوات و تبلیغ الدعوات بخدا ام حقایق و سنگاه و معارف آگاه میرساند احوال قزاقی این

حد و مستوجب حمد است المسؤل من الله سبحانه و سلاستکم و استقامتکم علی جاده شیو علم ظهیر اواباطافانه

طاک الامر و دار القیوض و بدو منظره القاد و امر و زار باب بسیار را چشم انتظار در راه است که از سرار اربابین آگاه

یابند و از ان گنجینه گوهری بدست آرد امید که از روی کرم آنرا بیغ نازند و بر فردا نگذارند و تلخ کامان را از قند

خوان کریم از خوشین نوازند **در رسم سودای شیرین طبرست** **تلخ کامان را شیرینی سرسیت**

تخیل که چون نوبت بابل بسیار رسد و معاملان سروش بر منصفه ظهور آید همه تنای آن نمایند که گدازه

شان را کمل بصیرت خدش سازد و ذره نمک خوان حسن ایشان را در یوزه نمایند **طیبت**

آن را در آن کار که آنست هر چه هست **آنرا طلب کنید حرفان که آن کیاست** **بگویم بحسنه بعثه امثال لبائل مسیحات**

تقدیر مقرر است بمقتضای آن آنچه توانید یا شمار نمانید و شیخ نمانید و یوزرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصه

والاحبی الله گویان و انهم صباحت و سر خسته غفلت به نسیم راحت و جرحه محبت استقام نمایند شعر

هنیا لارباب النیم نمیم **والعاشق المسکین مایه تجرع** **و السلام اولاد و احسرا**

مکتوب بیست و نهم بشیخ عبداللطیف لشکر خانی فی الوعظ والتذکیر والنصح

بعد از حمد و الصلوة لیست علی هذا الحجب لنفسه و لسا لاجبة التجاهة عن الآفات والتخلية عن العلاقات

والانقطاع عن المقیدات و التخلص عن التسلیات الی العلویات و علو الدرجات الی حضرة الصفاة

و منها الی فرة الذات بانقطاعهم اکمل المکونات علیه افضل الصلوات و شمل التحیات والتسلیمات

محمد را نیاید و عمل است و موشع کشت و کار عیش و فراغت و در آخرت معدست بند و مقبول آنست
 که این حیات چند روزه را بنظر طاعت طاعت معموره ارد و غفلت انگذار و عیش تنعم نبرد از آنکه تنعم آن
 در آخرت جز حسرت و ندامت بی سود نخواهد بود و بدگر طبعی چندان مداومت باید نمود که دوم پذیرد و صفت
 لازم دل شود چنانچه جمع است ماصد و بصیر صفت باصبر و این معنی در طریق هدایت نقشبندی به سهولت
 عمل بسیارست چنانچه بر آن اولان ابتدای سیر از عالم امر فرود اند و نهایت را در پدایت درج فرموده
 پس طالب صاوق را اختیار این طریق عالی اولی و انساب باشد و ایضا اکابر این طریق اتباع
 سنت و اجتناب از بدعت اختیار نموده اند که شریکات است و منتج محبت ذاتیکه فرود هدایای اهل
 سلوک است که ریه قل انگنتم تجون الله فاقبونی بحکم الله شاهد این معنی است و اسلام و اگا و آخر

مکتوب دویست و نهم بمیرک عباد الله و ولد قاضی محمد زاهد کاتبی انفسام علم بدو قسم

الحمد لله رب العالمین و السلام علی سید المرسلین و آله جمیع علم که عبارت از انکشاف است و دو قسم است
 قسمی است که با انکشاف احاطه بود و قسم دیگر آنکه محض انکشاف بود و احاطه نباشد علمی که بکن تعلق گیرد
 و اصل قسم اول است و علمی که بواجب تعلق شود از قسم ثانی است و این علم را دراک بسید گویند و انکشاف
 بدو احاطه آنست که کیفیت او درک نباید و رویه اخروی مائل قسم ثانی اولی است که آنجا محض انکشاف است
 بی آنکه کیفیت معلوم شود و چگونه معلوم شود که دران حضرت کیفیت نیست تعالی شان و عزیمت و السلام

مکتوب دویست و یازدهم بمیر محمد خان فی نصیحت

بسم الله حامداً و مدحیاً و بعد از آنکه وقت بسی عزیز است باید که در امر و احوال شرف انباشت و مصروف گردد و خدمت
 مولای حقیت جل شانزه کسب مرضیات و سبحانه و اجتناب از محرمات و محظورات شرعی لذت اطاعت و
 فرمان برداری صاحب حقیقی را زیاده از لذت محرمات باید دانست که آن نعمت بگشوار بر آنست که مصلی هم عارفان
 از آنکه پس از آنکه در راه و اخراج باشد و کرام الم زیاد از آنکه شتودی اوست ندانایان سال زیاده از لذت

جنت نهم است و الم فراق بتر از عذاب جحیم فطوبی للموفیقین و ویل للمسفین و اسلام اولاً و احسن

مکتوب دویست و نهم بلامحمد گل مفتی پشاور در ولایت بر غرازم امور

مخدو و الخطیر پیش کرده آید و خدمت بزرگ اختیار نموده از عهده کائنات سیر و آن آمدن خصوصاً درین جزو و دین
بیشکل است کمال علم و فقاہت و وفور تقوی و تدبیر و موافقت حکام و اہل دخل و دین امر بزرگ و کار
است آنقدر مداحانت در ولایت زمانہ ممکن گشته است کہ امر و نہی را پیش بردن بسیار دشوار است ترسان
و لرزان باید و نظر مفتی جبر جنم شنیده باشند و حدیث اجر اکرم علی الفتوی اجر اکرم علی ان کو گوش دہند و باشد از
عقل اعجاب است کہ درین قسم امر و ادب و آئینہ ظاہر انیت صالحہ داشته باشند ہر چند ما ندانیم بواسطہ قوت
عیال خود هیچ عاقبتی تجربہ کنند کہ درین طور مملکت عظیم خود را اندازد امر دیگر خدا پرورد اللہ تعالی ہمتا است
کرامت فرماید ربنا لاتزعقلوبنا بعد اذ ہدینا و ہب لنا من لدنک رحمۃ انک انت الہوہاب

مکتوب دویست و نهم بجای محارفین کمال و لطائف عالم مرست سبک لطف

الحمد للہ و سلام علی عباد الدین صطفی مکتوب مرغوب برادر گرامی حاجی عارف سیدہ خوشوقت ملت زنت
حق سبحانہ ہوا در ہای ترقیات را مفتوح دارا و کسب مرضی خویش سر بلند گرداناد از حصول فنای
لطائف نوشتہ بود و در حمد اللہ سبحانہ علی ذلک بر آنند کہ ولایت رانیچ در جہ است کہ مربوط بقطع لطائف
پیشگیانہ عالم مرست و وصول کمالات مناسب ہر کدم و حصول فنا و بقای ہر یک از ان لطائف ہر چند
نفس ولایت وابستہ بقنای بعض آن لطائف است لیکن کمال آن منوط بقنای لطائف آخر است
نیز تواند بود کہ فنای لطیفہ قلب و روح بحصول انجامد و ولایت حاصل شود و لطیفہ سر از ولایت فنا بی ہر
بود و فنای سرست دہد و فنای خفی خفی شود چون فردا احتیاج پشاپا نمود کنند آن لطیفہ کہ دین فنا
بقنا و بقا سیدہ است از تالاج و غرات کہ بر فنا و بقا مترتب است بی ہر و باشد و در بگ داشتہ تمام کہ در
دیکس پختہ می ماند باز من کان پدہ امی فوفی لا آخرۃ علی من یفل سبلا نوشتہ بودند کہ سیر رب لطیفہ نیز بد مشوح

پیوست از قلب که رب او کوین است قطع و از لفظ لایمگون نموده و اوقت ذات گردانید منتهی قسم
در قدرت ما را دات الی الذات البحت و چون سیر در علم واقع شد عجایب و از او علم یافتیم که جمیع اشیا احاطه
کرده است الخ و خدا را از اصول لطائف خمس سیر در اصل قلب و روح که افعال و صفات زائده است
نوشته اید و اصل لطیفه سر کشیدون ذاتیه است نیز بمثل عبارت است لیکن از سیر در اصول لطیفه بلع و خاک
که خفی و خفی باشد هیچ نه نوشته آید ولایت عیسوی بخفی تعلق دارد و ولایت محمدی و علی صاحبهما و سایرین
الصلوات و التسلیمات بخفی تعلق است بدانند که هر کدام از لطائف خمس را که در عالم امر است باینکه هر کدام
از لطائف خمس عالم خلق مناسبت است لطیفه خفی را بطیفه خاک مناسبت است و خفی را بنا بر دوسر
بیاورد و روح را باب و قلب را بغض چون معامله که بطائف امر وابسته است بانجام رسد و سیر در اصول
و اصول اصول آنها منتهی شود و کمالات عالم خلق در پیش است و سیر در اصول آنها لطائف عالم امر را
پیشتر کمالات ولایت مناسبت است و لطائف عالم خلق را کمالات نبوت پیشتر ملائمت نوشته بودند که بخت
انچه در کشف این فقیر آمد که مباد فقیر علم است خود را در علم یافتیم و هم علم را بر سر خود نوشته دیدم و خدا و فقیر نیز یکباری بگوین
قسم یافته بودم و نوشته دیدم الله تعالی از بركات این شان عظیم الشان بهره تمام عنایت فرماید و چه در باب
فقیر زاده بشارت یافته و نوشته اند واضح گردید از کرم او سبحانه بعید نیست از تقرب محب

کتوبت بیست و چهاردهم مولانا محمد صدیق و مولانا حسن علی در تذکیر

بسم الله الرحمن الرحیم اخوان کرام مولانا محمد صدیق و ملا حسن علی بر معارج کمال و کمال مرتقی باشند
و کمال نیستی موصوف بودند و در اعمال آخرت بجان کوشند اگر اندر درجات الراجیه تبعها الرافعه جوار
الموت بخدا فیه تمام اکس از خلق یکسو باشند و کج نامرادی را از منتقامت شر خدا تصحب الاشاره و قطع
عن الله سبحانه بصحبت الاخيار است بکنج خلوت غای که در نیم از خلق یکسان لطیف جهان را بخار یافته و اسلام او را

کتوبت بیست و پانزدهم بصاحب کمالات صومی و معنوی مخدوم زادگی

شیخ محمد صبیح الله سلمه پیر در تریج نسبت موت و نوم بر حیات و یقظه

در اندک و سلام علی عباد الله الذین اطفی الموت جسر وصل العجیب الی العجیب دنیا و اخرت است ارتقای
 آخرت است و شرف معاطله آخرت از موت است من مات فقد مات قیامت پس قرب و حال است
 که هنگام موت و بعد آن روی و دهان حالت دنیاوی بدلتب تفوق دارد و بعضی از کمال باشند که ایشان را
 به سباق النوم رخ الموت در وقت خواب حالتی روی دهد که به از حالت بیداری بود اگر گویند خواب
 است غفلت است و حین آن قرب و حالت روی دادن بچشم معنی است و تفوق آن بر بیداری که هنگام
 موت است چگونه راست آید گوئیم خواب خواص مطلقا غفلت بودن و از عبادت خالی بودن ممنوع است
 و بهر حال عبادت شنیده باشند من لم یزق لم یرا که نسبت باطن هر چند در ملک ظاهر نیاید و از آغوش
 زمین و زوایا و بطنی تر گردد باطن از ظاهر محجوب است و از اطلاع آن محبتی هر چند ادوات ازین بآن میرسد
 لیکن حیاه نازده است متناظر مستحق است و نسبت باطن با ظاهر نسبت معشوق است با عاشق
 خویش گفت چیست از تنها ختم زیبا می آوست ایمانی من زنا پر وانی آوست

نکته جبر بود از باطن تالان و گریان است و از ناز و ستغای آن جگر کباب و دیده پر آب مع ذلک در حدیث
 او جان سپاری دارد و هنگام خواب ن ظاهرا گوید غفلت روی میسید به نسبت باطن میدان خالی یافته
 غولی از هر چه تا مشرب حجاب برهنه ظهوری آید و بعد آفتاب پرده ناز از روی در کشیده در صحن
 گلزار برود و زود و خرامش می فرماید اگر گویند لازم می آید تفوق حالت نوم بر حیات ناز و حال آنکه ناز
 معراج نوم است که حین ادای آن از دنیا آخرت می برآید گوئیم لازم ممنوع است چه تفوق حالت
 نوم بر حیات یقظه فقط ثابت شده بر مسلو با مثل آن هر چند با یقظه جمع شود و سلام علیکم

نیز نیست و ثانی و هم بل بر خاتون در ترغیب بر تحصیل فنا

سید احمد ربیان بحر مدحان این در آنکه چون را بر کس خورشید کرده اند که گاهی بسوی نیایمی آید

نی نمایند بهر حال با خدا باشد جل شانه از اسوای او عرض و سعی نمایند که در دم حضور و آگاهی باشد
 سبحان پیدا شود بجدی که اسوای او بر گرد مخطور شود یعنی که اگر تکلف خواهند که با اسوای نمایند سیاه
 نیاید بعد از آن این وصف حضور را نیز از خود نغی نمایند تا حضور مطلوب خود را بدست آورند
 عارف در میان نماز این ست خلاصه سیر و سلوک مصرع

این کار و نشست کنون بکار دارند

مکتوب دویست و هفتم بار شاد پناه میر محمد نعمان بیانی علی
 صوفیه و عینیت و زیادت و وجود و بیان مختار خود درین مسئله شریفه

سبحان هر چه سیر و سخن دوست و دشمن است به خود و حضرت و چه کلمات تا به آن خاصه و به وجود
 جل سبحان و در ممکن مستعار و مستند از آن مرتبه کلیاست جمعی چون بن کلمات را در ممکن معاشی نمایند
 از محال و کمال و عظمت بزرگوار و ده کلمه کلمات مستعار در ادوی احوال پیدا کنند و وجود را
 از غیر که متوی بجنه مستعار میگوبند و چندان استند به هر کلمه و طاعت دیگر که
 از کلمات و ریاضت نمایند و بهر کلمه یک بخش مویب و بهر کلمه یک بخش مویب و بهر کلمه یک بخش مویب
 واجب الوجود تعالی فیه و از کلمه سیر کمال را عینیت و بهر کلمه یک بخش مویب و بهر کلمه یک بخش مویب
 صفات کلمات ظهورات و تعقیدات آن را ملحق تصور و در هر کلمه یک بخش مویب و بهر کلمه یک بخش مویب
 و اتحاد ذاتی کامل گفته اند و صفات و ذوات ممکنات را با صفات و ذوات واجب تعالی متحد میدانند و فرق

بطلان و تعقید می نمایند

چیزی که بر او از روی تعقید جهان

عین مقیدات است و مقیدات را بر چه مطلق همین مطلق است

خواهی که بری بسوی او یا بهر بی

و فرق دیگر با بقا و عینیت و محض فصل و اختصاص وجود و سایر کلمات باطله و خفایه شرکت دارند لیکن

آنرا عین ذات نمیکوبند و ذوات را تعالی و رای آن را ثابت میدانند و محتاج این وجود نمیدانند چنانچه

تحقیق آن به تفصیل ننوده اند و وجود و صفات ممکن را اطلاق آن وجود و آن کمالات میفرمایند که در مراتب
عدم که بمنزله ذات ممکن است نفکس گشته اند پدید آمده است پس برین تقدیر ذات ممکن عدم آمد که
بواسطه انعکاس کمالات ادسار را عدم امتیاز یافته است بلکه در علم و احیای جل شانیه پیش از انعکاس نیز
متنازع بوده است و صفات کمال در وی جاری نباشد نیست چون بعد از خیر و کمال موجود است و بعد از خود
فناء عدم پس چون بعد از خیر کمال همه عالم با او باشد و میسر از جل سلطان و شر و نقص تمام را هیچ ممکن
که مقتضای ذات اوست که بگوید ما اصحابک من حشۃ فمن اعدوا ما اصحابک من سبیۃ فمن انفسک مصادق
آنست و نزد طائفتی شریارت ذاتی در هیچ چیز کائن نیست مگر هست نسبی و اعتباری است و تحقیق آنکه
عدم لاشی محض است مراتب بودن آن مگر کمالات را هیچ معنی است در مکتوبی که بخندوم و ادگی خواجهمحمد عیسی
این احقر نوشته اند راج یافته مگر شبهه باند اخبار رجوع نمایند پس بطور این بزرگواران ذات ممکن با ذات
واجب تعالی متحد گشت چه نقضی اتحاد وجود مطلق گفتن است ذات واجب را تعالی و وجودات تعقیده
ذوات ممکنات را و بطور ایشان هیچ کدام ازین دو امر ثبوت نه پیوسته است هر چند وجود دیگر در میان
نیامده است یک وجود است که بطریق غلیظ چندین جا ظهور فرموده است پس فرقه ثلاث باطنیه ثانیه در
قول بوحث وجود شرکت دارند لیکن آنها با اتحاد رفته اند و اینها به وحدت وجود بطور ایشان باین معنی
است که وجود خاصه حضرت معبود است ممکن فی نفسه از وجود حق است عدمی است که بسبب انعکاس
کمالات نمودی پیدا کرده است لیکن چون بصنع خداوندی است جل سلطان از غل محفوض است معالما بر
آن مربوط پس وحدت وجود باشد و هیچ کدام با یک دیگر از ممکن بواجب تعالی متحد نگردد

خوش گفت بیت | نه آن این گردد و نه این شود آن | همه اشکال گردد بر تو آسان

و ازین عدم اتحاد و نقضی که مستلزم همسر و موجب شرکت و مساوات باشد لازم نیاید
چه نسبت را با ما نیست که ام همسر است و شر و نقص را با خیر و کمال چه شرکت و مساوات
است بعد از وجود و نه نیست ازین بود چه آید و ازین نمود چه کشاید اگر خیر و کمال در وی
نمودار است همه مستفاد و مستعار از حضرت ذوالجلال است و سلام علیکم و علی من لدیکم

مکتوب دویست و نهم به خان بیک اکران اجماع موزین حق میگرد و تاویک و سیکر بیک است

الحمد لله و السلام علی عباده الذین اطلق مقصود از طلاعات و عبادات و مطلوب از سلوک و ریاضات فی الحقیقه آنست که سالک بر عدست ذاتی خود عالم و بینا گردد و بوجدان خاص دریا بد که هستی و کمالات تابعه آن غیر حق را نیست جل سلطان در هر جا چشم است اثر و امتزج آنست پس حدید البصری هر جا هست بیند و هستی ادلی برد و هر چه حسن و کمال دریا بآن مازید حسن و کمال لا بد ال گرد و الا بکله شر و نقصان را نیز بعلاده آنکه اثر قدرت با هر که است زیر کمر و آن سازد درین صورت سالک را هیچ چیز مانع و حاجب مطلوب حقیقی نیست و خطرات که موجب تفرقه است بعلاده اثر و موثر را هیچ است بقصد و وسیله

ایست برای جمعیت **د** در دل با غم دنیا غم مشغول شود **ب** با دگر خام بود بخت کند شیشه را

مانا که در کیه و اذکر یک اذ انیت ایامی است باین مراقبه یعنی چیزی که موجب نیان غفلت است آن را بعنوان حمایت تصور مینمائی تا از انسیان و محو بمان گردی بلکه از ان بعلاده مذکور زیه بصورت مطلوبها

گردان پس برین تقدیر اذ انیت یعنی اذ با شرت اسباب النسیان باشد و نیز نوم لعل اعباده همین بنی تواند بود که آنچه دیگران را سدر راه است اینها را مادی و شاه راه است و هیچ چیز از وی در نی مانده

چیز را زینه کوصول می سازند رجال لا یفقهیم تجاره و لا بیع و ذکر الله بیان حال شان است باینجه ظلم و الاغصب و الاغصبه فی سبیل الله لایه نشان نشان دنیا و شان حکم آخرت گرفته است از آخرت

شان چه و انما یتوکلون دولت عظمی را از دست نه هر چه غنی ازین موست برسد از پی آن و در امروز همه چیز بخت می آید و بر طالب بقدر راه آمد و رفت میکند فراد که اب سد و بر مغلط فطرت سد و از آن چه

ندامت بی سوختن با فرود و السدی حق حق و بومیدی السبیل خوش گفت در جهان شاهی و قانع غنیر قح جرم و ما بهوشیار بعد ازین است و ازین دست بعد ازین گشت با و حلقه ایاره و السلام علیکم و علی من اتبعکم

مکتوب دویست و نوزدهم به **ب** یارویشان محمد عبید الله و

که به نزول متعلق است و تفضیل شهود بشر بر شهود ملک

عانی که قطع منازل و وصول نمود با وصول خود رسیده است چون خواهند که وی را بعالم باز گردانند نزول
بجست هدایت و ارشاد مشرف سازند و نوری از اشعاعات انوار قدم در قلب وی که در پرده غیبت است می نمایند
و بجا آن نوک که منافذ از مرتبه و جوب است می نمایند تا آنکه این عارف تمام خود بآن نور متلون میشود و صیغ آنی
جل جلاله منصف میگردد و طالبان را نیز بهمان رنگ می براند تا زمانی که این عارف بقید حیات این جهانی
مقید است و به تعلقات دنی متعلق بآن شعله موج خورند و به کمالی قانع و حکم المجر از نظر اکتفیه و مجاز
نیز چون عشق بکمال الکمال رسد و عاشق در خود نشانی از معشوق یابد و آثار معشوق در خرابه عاشق ظاهر گردد
می تواند که بهمان نشان خورشید شود و از معشوق اعراض نماید چنانچه از مجنون حامی آرند که قفسی پس از یک
پوی شد گفت ای یک عینی مان حبک شغلته عکب اسیات گفت رور که آن چنانم من
که بجز عشق تو ندانم من عشق تو ای لعل لعل فرزانه این چنان کرد در دلم حسنه
که ترا هم نماند گنج بای بعد دین چه شرم به تنه ای چه سر اصل سخن دیم که گوئیم که آنچه

از عارفان مرجع درین نزول مقصود بود چون بانجام رساند و وقت وصال وی در رسد تا در فاقه بین
که مدتی بآن الفت گرفته بود و اعراض نماید و ای اللهم الرفیق الاعلی برادر این زمان بروفق الیه
وصول بحیب الی الحبيب بکیت خود متوجه جناب قدس عظمت جلالت گردد و از تنگنای شهود جزئی و ارسته
بوعوضه شهود کلی تخیر نماید بآیه دانست که ملائکه گرام علی نبینا و علیهم السلام هر چند شاهد اصل اند و همیشه شهود
کلی دارند اما شهودی که انسان را درین مرتبه میسر گشته است فوق شهود ملک است بلکه شهودی که عارف را در دنیا
است به چند جزئی است اما محسوسیتی دارد که ملک را نیست و آن آنست که شهود جزئی انسان را که مجرد
وی ساخته اند و انسان را از نفس وی که در اندیشه بآن جزئی بقا بخشیده اند و متشابه ملک است
که وی از برون نظار وی نماید و از شهود خود چیزی بدست نمی آورد نشان باین مشاهده بین یکنواشتن
آنچه بالا مذکور شد که شهود انسان جزئی است و مرتبه اول است از مراتب نزول اگر شمه ادخال نفس

مراتب نزول که بشر آن ممتاز است در معرض بیان آرد و کمالات مخفی و اسرار غفیه انسان را که
 فضل خلایق است جلوه گر سازد و یک است که نزد یکان دوری جویند و حاصلان راه چروچند است
 و من بعد از این باید حق صفا را | اما گفته است خطی که در واصل | و اسلام علی من اتبع الهدی

مکتوب چیست تمهید بر این است که کفار از دوزخ جزای فراق است بشارت

بسم الله الرحمن الرحيم الله تعالی بدرجات کمال و اکمال رساند و مکتوب مرغوب مندرج بود که استغیای شهو
 فضل و احسان او عمل و کمال باعث استعجاب تعذیب کفار دیگر و دوا برای رفع استعجاب این نقد بر ظاهر میرسد
 که درین تعذیب نیز رحمت است که با فوق این تعذیبات معذب نخواهند شد چنانچه عزیزی مغرور است

روم هر دوزخ و شکر بهشت باید گفت | که این بر نزد مکافات من بهشت من است

تقدیر و حق سبحانه و قرآن مجید عقوبات کفار را جزای وفاق فرموده است پس هیچ وجه تعذیب و عقوبت
 که این بر ایشان شوق آید از انانیت و کدورت نخواهد شد و موافق عمل بسزا خواهند رسید هرگاه حق سبحانه و
 جمیع درجات تعذیب قادر بود و اینها مستحق بودند از رحمت یا پس پس وصول رحمت و فرو گذاشت
 و رجا در درجات تعذیب از کدام رگد باشد آری در ماده اهل توحید که بدوزخ رود ناین مقوله ظاهر
 گنجایش داشته باشد که از رحمت یا پس نیند و امید دارند و عزیزی که قائل است که کدورت چنان از انانیت
 است امیدوار رحمت است اگر چنین گوید مستبعد بود حمد الله سبحانه که در آخر کتاب تنبیه خداوند نوشته است
 که چون در مطالع شمع این اطلاق مجز نیست ازین توجیه و ازین استعجاب مستقری باشد و واقع که
 رسالت پندار اصلی الله تعالی علیه و سلم دران دیده و خلعت بشما دایند مانند و شما کالبرق یا مخاطف از
 صراط گذشتاه و داون با بر از خلایق از صراط گذشته بسیار عالی و دروغ من و بشر است حق سبحانه
 از قوت نیل کرد و تعجب محیب و رقت و شوق کتابت متوهم شد که خلعتی از پنجاب بشمار سید عالم
 شانی واقع نشد که این خلعت از چه باب است ظاهر آنست که خلعت ماریت و ارادت
 لیکن ماریت و ارشاد جزئی و مقید به تقیه و درن قبحه خواهد بود و نه ماریت مطلقه و اسلام علیکم

مکتوب و است و است و کیم پادشاه میر محمد نعمان در بیان علو
همت عارفی که از محبوبیت بهره ورست باز ذکر معارف مناسبه آن

بسم الله الرحمن الرحيم بعد الحمد والصلوة وتليغ الدعوات بخدمة سيادت و نقابت و متنگاه محمد و می
لما می میرساند احوال فقرای اینجند و مستوجب حمد است السؤل من الله سبحانه و عافیتکم
و نه تقاضایکم از معالمانی که درین نشأ فانیه بآن تسلی میدهند و خورشید میدارند چه در معرض بیان آرد
که شکی بیش نیست و زیاده از نونگی نصیب ندارد و قدم اندازد از استراعات بر نیاورد و عالی همتی با مثال
آن خفیه و فترت نگردد و دل من مزید گویان پرستیز منبویان است هر چند این نیز تعبیر است و بهر
سبحانه و اذ التبعیرات اما چه توان کرد که میدان عبارت تنگ است و الله واسع عظیم و چون احاطه
مستخرج عدیه از طوق بشر خارج است و لا یحیطون به علمایس ناچار هر چه از ان مرتبه حاصل خواهد نمود
البته مقید باسقاط و یافت و خواهد بود مطلق ازین قیود و معرست و ازین تقیدات مبرا پس مستحق
علو همت عدم تنای حصول و وصل است چه در حصول نیز مانند اصول و اصل است ع آن لقمه که
در دهان نگنجد طلبیده و ظاهر است که هر چه مقید به تعداد یافت ممکن است مطلق صرف نیست هر چند
ممکن از خود رسته و باصل خود پیوسته باشد و بقا و بقا متحقق گشته چه اصل او نیز بی تقید نیست و کذا
حال اصل الاصل الی ما شاء الله تعالی و اگر از هزاران بعد از قرون حقیقت یکی را با حقیقت آنسور
علیه و علی آله الصلوة والسلام انطباقی و اتحادی حاصل گردد و بقای بعد از فناء اکل بآن مرتبه علیا
پیدا کند چون آن حقیقت نیز از اطلاق صرف متمثل است از اطلاق صرف نیز بهر چه کمتر خواهد یافت
چه آنسور علیه و علی آله الصلوة والسلام با آن بزرگی از امکان ذاتی ترسته است و بوجوب متحقق گشته
پس ناچار حقیقت او از حقیقت واجب لذاته متمثل باشد و هر قدر از امکان که در ممکن باقی است
همان قدر از اطلاق صرف عدم حصول کائنات که چون آنسور علیه و علی آله الصلوة والسلام در علو
همت خود کامل بود و این کمالات و بزرگیها که او را حاصل بود و خورشید و سرور نبود و ناچار از حال او

چنان خبر دادند که آن رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم و یارک دائم الحزن متواصل الفکر فی مقتضای
کمال محبت فی شقیقت است در میان محب و محبوب و آن محال است و مستلزم قلب حقائق پس حزن
و الهی و امن گیر آمد ششخ عطار می فرماید قدس سره **ملیت** [فی بنی که شاهی چون پیر

نیافت او فخر کل تو بیج کم بر] [فرا از فخر کل انخلع نام از بشریت و امکان است سوال در معالما و

اوستی عدم بعین و اثر از ممکن زائل میگردد و جز وجود صرف در وی بیج نمی ماند پس باید که بوجد متحقق گردد
چرا امکان مرطوب بشوب عدم است گوئیم که مقدّمه اخیر ممنوعیت زیر که صفات واجبیه جل سلطان از شوب
عدم سبب از منع ذلک چون احتیاجی بذات واجب تعالی و از انداز امکان ذاتی سبب انهد و وجود این
عارف در مرتبه صفات اضافیه کائنات است هر چند وجود و از سارا فرا و کمالات جداست و غیر از
مشارکت صدوری در میان شان ثابت نیست تحقیق این مقام آنست که زوال عدم و حصول جوب
در حق این عارف چون کجب است که بهیچ وسوسه و فتنه و بقا حاصل گشته و جوب لذت نیست تا انقلاب
حقیقت لازم آید و جوب بالغیر داخل الماده امکان است و هم تامل ندارد این کمال و این علوه است
که بالانکه در شد مرطوب نشأ محبوبی است زیرا که محب که همواره مشهود و محبوب را خدایان است و وصل و اتصال
او را همه وقت چیلان کجا با روی مکن دارد که بر تو می از محبوب بروی ظاهر گردد و خود را تو اندک با داشت

عزیز گویند **ملیت** [پرویی تو از غنا هم مست و بخود] [زهر سو که آواز پائے بر آید

عجب بهار و افعال و صفات جلال و جمال محبوب شریفه است محبوب است که نشانی از اصل دارد
و ازین گرفتاری با مورد گیر ملقت نیست این قسم عزیز از نشأ اخروی امیدوار بهیاست که دیگر از نیست
بر سر اصل سخن رویم و گوئیم که آن سرور دین و دنیا علیه و علی که الصلوٰه و السلام بر چند دین نشأ
و دائم الحزن متواصل الفکر بوده آمد اما امید داریم که در نشأ اخروی با وی معالمانی در میان آید که این جن
فکر را بر باید چنان موطن موطن حزن و اندوه نیست موطن حزن و اندوه این نشأ فانی است بر قسم
تزن و اندوه که باشد حزن و اندوه این موطن وسیله است از بهای فرح و سرور و این موطن را بهای
ست که در حزن دردی جمع نشود یعنی حزن در دنیا حزن دنیوی هر چند رخ آشنیده بحال است

اما امری عطا فرمایند که موجب تسلی و رضای او علیه و علی آله الصلوٰه والسلام بآن علوهت و فخرت گردد
 اگر چه ما نمی‌توانیم که آن امر چه بود که این و الاخره خیر یک من الاعلی و لسون لطیفیک ربک فرضی شاه
 این یعنی ست و رضای آن موطن که موعود کریم و بشر است منافی حزن و اندوه است هر چند مطلق رضا
 بآن منافات ندارد و مقرر است که هر کمال که مرئی را علیه السلام حاصل شود کمال تابان و ازان کمال
 بطریق در اشد نصیب است کمال این نشأ باشد یا کمال آن نشأ و مقدمه شروع این معامله نگارم که از
 موت باشد الموت جسم و اصل بحیب الی بحیب و بر توی و انمودی ازان معامله اگر در ناز که معراج
 است و از دست پست و بر آست پست است نیز محقق گردد گنجایش دارد و حدیث آمده است که در وقت
 اهدای نوحی که در میان بنده و خداست جل و علا رفع کرده میشود و بیرون ناز گویند یا بیکار مطلق است مگر اگر
 به توی از حالت صلاویه و بیرون ناز نیز بانه کمال حاصل و عمل نشادی آخرت است و محل در و نقدان زیاده ترین
 است و این موطن در و اندوه است آرام انجام دبی آرامی است آرام و اصل اینجا طلبیدن بآن خیر رسیده بودن
 از بی محلی است محل نفا آخرت است من کمال بر جود فاعا الله فان جل الله فان این نشأیش از فرموده
 نیست مزان نشأ را هر قدر از فزونی که در ذراعت درین موطن نموده آید توقع ثمرات بی اندازه است این دار
 دار عمل است و از جزا و پش است در وقت عمل جزا طلبیدن بی حاصل است و اسلام علیکم و علی من اتبعکم

مکتوب و است و است و هم نیز بارشاد و نهاده میر محمد نعمان در او مل که یثقه منا الایه

الحمد لله و سلام علی عباد الله الذین صطفی للرجو من الکریم القهار ان بحیل الاخلاق المنسوبة الی هذا المیکل
 الامکانی بطلوع احدیه جلالت هباز مشورا و بعدوم تجلیات الرحمن و وارادات المنان نهاده اخراج مسکو بهیو
 قد و در قد منالی با علو این عمل فعلنا و هباز مشورا فاذا تخلص و تجلی عن التثبات استقر علی منصفه عینه
 و قال فارغنا عن الاغیار فی جلعه عوده صحاب الجنة انما جین عن او طان قیودهم قاصدین جنته
 الوصال و الاطلاق و هم یوم تخلص و الاقطاع غیر مستقر و الا استقرار علی سراجین فی مراتب استعاده
 کمال احسن فیها عا لایح صیبه المتعال فرود و جسم القفا و هم رقد و تقسیم ذات الیمین و ذات الشمال

فقد اقلب و انصرف فی الاحوال والافعال فی مسیح و بصیر و علی سائر حکم اذا قال یوم تقشقر السماء سماء
الطبلن و العرائق اقام بود و سرافات از کبریا و نزل ملک الوارث اللمیة الامامات لمیة تنزیلا و اهب اللمیة
والاخلاق من عند و بعد رد الامانات الی الالهائی المحدث القدسی من مکتبه فانا و یر فیمن لا انصرف لاحد
فی مکتبه الطبلن المتخلعة لانه فوالفائل لا اقل سواد ولا انه یفعله عداه الملک یوم من یوم و یر فیمن لا انصرف لاحد

لا یحس علی خلاف ما کان قواد الفاعل جهاد لرحمن فاجعل السائق المتشأ جلالی کما دروان الملوک
اذا دخلوا قریة افسدوا و جعلوا العزاة المکانة و ذابح رحمانی و اهب لمن و البقاء ففی الاول
کل من لم یسلم و العین حجاب لا آخره فی الاخر ارفع الحجاب و تحقق لبث الالباب و سلام
من اتبع الهدی و التزم متابرة المصطفی علیه و علی آله الصلوات و البرکات علی

مکتوب و لیست و لیست شیخ فیض الله تنگی الی محل شیهائی که بر کلام حضرت
امام ربانی مجد الفثانی نموده بود و در کیفیت انکشاف معاملات بیجونی

الحمد لله و سلام علی عباد الله الذین اصطفی پیسیده بودند که آنچه در بعضی عبارات حضرت مجد الفثانی فی بعضی
عنه در بیان مرتبه اصل فکرمه و جوده انشال آن واقع می شود بکدام معنی و همچنین در عبارت شریفه آنحضرت
واقع است که مقامات بنیادی کرام علیهم السلام در مرتبه اصل آن مقام هر یکی از دیگری متمیز است این عبارت
نیز موجب تجزیه است تعالی الله عن ذلك بآنکه که در مرتبه اصل چنانچه اجمال و بساطت است تفصیل
و سعت نیز ثابت است اما آن اجمال و تفصیل که در فهم نگهداری آن وسعت و بساطت که فرار خود صلا و اگر در
که موجب تجزیه و تعدیه است بکمال اجمال آن مقام و همچنین تفصیل آن مرتبه در رنگ انات الله س بیچون
عده چگونگی است این معامله و را بطور نظر عقل است چه در حمله چون گنی چون خواهد بود که چون را بیچون
را نیست فائز السوال الثانی و اما الحجاب عن الاول پس بآنکه که هر غیر بر باب و در کار خوش حمله
عطفه است و سوری جدا که هیچ احدی را در آن معامله با اصلا شرکت نیست مثلاً نسبت و قربی که سید
اولین و آخرین را صلی الله علیه و سلم هست غیر او را میسر نیست و همچنین قربی که مخصوص حضرت است

دیگری را نه علی هذا القیاس اما آن مثبت و قرب بمحمل الکفیه است چون عارفی را خواهدند که علم آن
مثبت و قرب که هر یکی را ازین اکابر ثابت است سراسر از سادگان آن قرب نسبت را در صورت مثالی باشد
که مناسب آن قرب و مشابه آن مثبت است ظاهری سازند چنانچه ابرار بر حقان آن نسبت بی صورت و
متعین پس ثابت قرب اتصال بصورت مرکزی نمایند و قرب دیگر را بصورت محیط و علی هذا القیاس اما باید
دانست که آن مشهود قابل نفی نیست چه آن عارف درین وقت میداند که آنچه بر من ظاهر ساخته صورت
مثالی آن معامله است و حقیقت آن معامله آنچه درین صورت ظاهر است مطابق نفس امر است پس نفی آن که بگوید
شخصی که صورت را عین حقیقت خیال کند و شیخ را عین فی شیخ داند که مشهود او قابل نفی است اسلام و الا کلام

مکتوبات بیست و چهارم بپیر عابدیه الشیخ در شرح بعضی معانی و حل استفسارها

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین که در صحبه اجمعین صحیفه
شریفه را مایه غازی رسانید از مطالعه اوراق و مواجید تازه لذات معنویه فرا گرفت حمد الله سبحانه که عوده و توفیق
شرعیته غرارا از دست نمیدهد و بر اعمال و عقاید که از ان مأخوذ است اهتمام دارد و او اوقات را
بمیزان شریعی بنجد و معایت کثرت واقع است نوشته بودم که با وجود حصول پیش و احادیث بلکه استقامت
در کبر احادیث روی اول از طلب مافوق بر نیگردد و نیز نوشته اند که در آن حال امتیاز و قوت حواله و استقامت
و استقامت و شعوبه نخل حاصل نه نموده و اما کمال تاذاتی که سیر در اسما و صفات و مبادی تعینات خود دارد و سیر
در اصول و اصول اصول دارد و چون معامله ازین بالا رود و اصول را در رنگ خلل در راه و اگر دارد
میتواند که عدم شعوبه نخل اصل این بکنند اما اصالت و خلقت در میان نیست اصل ازین دولت سرا
در رنگ نخل در راه مانده است و چگونه این حالت سببی بچی گردد که همه سعاد و اعتبارات از آنجا ساقط
گشته و چون کلام مجید را در آن بارگاه مخلصیتی تمام است ناچار باید که بتلاوت این حالت قوت گیر نوشته بودم
که حقیقت روح و نفس از باب مراتب و رفع میشود و الانی بحقیقت وجود نیست اگر مصدر شریعت موسوم
بنفس و اگر غیر سببی بر روح علی هذا القیاس سر و غشی آبی بعضی اکابر برین رفته اند لیکن مختار حضرت ایشان

قد سماه سبحانه و تعالی رسوله و الهه است که این لطائف سده در رنگ عناصر و همه هر کدام حقیقت جدا دارند
 و باید که گرفتار حقیقی دارند و با هر یکی معامله علنیه و مربوط است و هر کدام چهار خسته عالم احوالات جداست
 و سیر و ملوک و فنا و بقا هر کدام علنیه و سیرگی را از انبیا با هر یکی از انبیای متبوعین عظیم الصلوات و البرکات
 خصوصیتی است خاص بعد از اعلی و الایات بچگونه معامله با طینان نفسی افتد که او که چنانچه تفصیل آن
 از مکتوبات بیان طریق جدید واضح است نوشته بودند که این نسبت استقامت اضافات چنانچه در بیداری است
 و خواب البته لازم است که چنان باشد یا نازل نموده و اگر استقامت اضافات و در اضافات کسب و فعل است
 که کسی بطریقه است پس خواب و بیداری یکسان نیست و اگر بی فعل و تکلیف است که مقام حقیقت است
 پس یکسان است که خواب و بیداری است و نیز نوشته بودند در فرق چیست و ولایت اولیای محمدیه
 و در طریق ولایت انبیای سابق علی جمیع عمود علی افضلهم و قائم خصوصاً الصلوات و التسلیات و البرکات
 الخ و خود و اجواب این مستفاد از مکتوبات قدسی آیات حضرت پیر و شکایه طلب نمایند که تفصیل مذکور است نوشته بودند
 که بعضی مردم استعدای طریق دیگر و رای طریق نقشبندی می نمایند و ما اگر طالبی استعدای طریقه خود
 نماید روح حضرت شیخ عبدالقادر قدس سر و متوجه گشته خرقه بپوشند و شجره نیز بپوشند و السلام

کتاب بیست و پنجم بحاجی محمد رفیع فی بعضی حالات و مقامات

بسم الله حامدا و معیلا علی رسول اکرم کتب مرغباغی و معنی داور احمرین الشریفین حاجی عارف
 خوشوقت ساخت دیدن سرور کائنات علیه و علی آلاء افضل الصلوات و اکمل التیمات و بشارات یافتن
 الایاتشان بوضوح پیوست حمداً سبحانه علی ذلک حمداً کثیراً و آنچه نوشته اند که مکرر کرر المام شد که هر که
 نبات خود در قیامت بخوابد دست خود بامن نام حضرت ایشان را گرفته قد سماه سبحانه و تعالی رسوله و الهه
 سابق المام آنحضرت است که علم شده اند غفرت کف و لمن توسل یک الی بوسه و بغیر و طالی یوم
 القیامت و نوشته بودند که حقیقت نماز را چه التماس نماید که در ای آن لذتی حاصل میشود که شرح آفرینی تواند کرد
 و حکام کبیره اولی محبت روی میدهند و مشورت می نمایند و مشاهد حق جل و علا و در بعضی اوقات نورس

از قلب ظاهر میشود که گوینا تمام عالم را منور گردانید و ما التذاده و ناز از نعم حلیله است حضرت ایشان با
قدس الله بصره الاقدس در کتب و آیات خود نوشته اند که التذاده ناز غیر منتهی را میسر نیست علی الخصوص
در افاض صلوات زیرا که در اجتهاد و افاضای صلوات ناظر بر میزان و در نهایت التذاده این نسبت بقرائن
منوطی گردود بس **مصرع** این کار دولت کنون ناگردیند و نیز آنحضرت نوشته اند التذادی
که در حین ادا ی صلوة دست مید بر نفس را در آن اصلا حلی نیست در عین این التذاده و ناله و خان ست
سبحان الله چه رعب است **ع** اینها لارباب انعم نعمها و نیز نوشته اند که رعب ناز و ناله و ناله
رنج و کدیت است در آخرت و نیز نوشته که سائر عبادات و سائل اند از برای ناز و ناله از مقاصد است نوشته بودند
که اکثر شایع طریق دیگر نازش میفرمایند فقیر محمد را از پنجاب میداند و از هر جا فیض میرسد باین طرف منسوب میدارد
بلی چنین بابت تافه و تجربه نگردد و هر که کجا به باشد میباشند مامل از دوستان و حامی سلامتی بر خاسته است
و السلام علیک و علی سائر من اتبع الهدی و التزم متابعت المصطفی علیه علی الله و صلیه صلوات و التسلیمات و البرکات و بلی

کتاب و یست ششم بمولانا محمد صدیق در ذکر بعضی لوازم شیخت

بسم الله عامد مصداق رسول اکرم اما بعد فان جاری الامور مشکوره و المسؤول من الله سبحانه عافیکم
و استقامتکم علی جادة الله المصطفوی علی مصدرها الصلوة و السلام و التقیة محمد و امیان حمید از دوستان است
طریقه و ادب و ابوی مرعی خواهند داشت نوشته بودند که صوفی محمد شریف آمده است از فقیر درباره او از حضرت
علی سبحانه استماع چنین معنی نمود که ظهور فرمود حماد سبحانه علی ذلک پیر این برای یک کمالی طلب نموده بود
در وقت فرستادن اخبار نمود و در با وی نظر چندان اقبال قلب باین امر ظاهر نشد و متع هم معلوم نگریه بر حال
پیر این بشما فرستاده است چون آن یار بار بصحت شمارسد و چندگاه بگذرانند استقامت و اروضاع او
مفهوم شود و برودت از دنیا و استعداد آخرت از اطوار اولی بود و نفی بطلاب در صحت او برسد بعد از
اخبار او اقبال قلب پیر این بوی به بند و در اجازت تعلیم طریقت هر چند ثلثه و اقل شود و نسب بود
بسیار است که در اجتهاد احوال انتها بطریق اندراج رسیده نماید اما آن احوال از زوال مامون نبود

و بنات که خوار استقامت بر اوضاع شریعت و طریقت بنا خد و زمانی امتحان عدم زوال است
ماستقامت و عدم استقامت معلوم میشود و شیخ فی قومه کالبسی فی امته شنوده باشند و السلام

مکتوب بیست و نهم به سیرت امان الله و فضیلت در و محبت
و آنکه هر که تعبیر آخرت مشغول است باین در و محبت موصوف است

بسم الله صامه الله العظيم و صلیا علی رسول اکرم صلت غفرلکوار درین نشانیهاست تظار و فطش و بی آرمی است
از شوق احدیت در و حزن و اضطراب است در هوای بیوت بزرگی گشت است که قصود غم اضطراب است
چون سکون آمد قصود نمازین شوق و اندوه سرایه سعادت است و این اضطراب و التهاب هر چه بیشتر یافت ع

باورد باز چون دواست تو نمیرم
آفتاب و غریبی که بی تو ام از احوال خاص جودات است از ادا عشق و دوست ع

در و از آدمی و خد نیست
و انسان هر چند مور و در و محبت بیشتر باشد در محبت و قرب کامل تر بود

المرجع من احب بعیت هیچ و فیکه را فر و فیکه را در که نصیب محب صادق بنا شد و در کائنات منور جودات علیه
و علی اگر الصلوات و الهیات با وجود محبت ذاتیه بروم حزن و تو ااصل فکر موصوف بود و کما و در و آنکه ازین

در و بی نصیب است در حکم انعام است بکرا از انعام هم ساقط تر و گمراه تر چه با وجود قایلیت زمین استعداد را

مسل و بیکار داشت و تعبیر چیزی که تحریب آن مامور است پرداخت و آنچه درین نشانیهاست از و می طلب

داشتند بنیاد و فدا بکدام رود در حضرت صمدش خواهد آمد و بکدام حیلست از عهده جواب خواهد بر آمد فیا و بلتا

علی من اعرض عن الله و حسرتی من فرمانی جنب الله و باره در دنیا آمدنی نیست من کان فی بده

اعلی فنه فی الآخرة عی و ضل سبیل او در و محبت منحصر در آنچه متعارف است نیست هر که تعبیر آخرت

شکله را در و باین در و محبت موصوف است چه استیلا می محبت است بر باطن او که بر ترک موقوف

آورده است و بخلاف نفس تحریب او و دلیرانسته هر چند نداند که چه اندیشه خد صلی الله تعالی علیه و آله و سلم

در بیان کریمه من کان سنا فاحیینه و جملته نورانی بی فی الناس غرمود النور اذا دخل الصدر انفتح

فقیل علی لذلک علم یارسول الله خال علیه و علی اگر الصلوة و السلام اتجانی عن و انفرودان لب لعل لقرار

پس آن سرور علیه السلام هستند و آخرت و اعراض از دنیا را علامت نور و حیات که مرتب است
بر موت که پیش از موت است که آنرا معرفت گویند چه معرفت نزد نشان حیات است از فنا
فی المعروف ساختن و این موت و معرفت نتیجه در دو محبت است رزق الله سبحانه و تعالی
قطر من هذه الجنة و جنة من هذه الحور و تجافا عن دار المنسود و ما به الله اما لقرار آمین

مکتوب و بیست و بیست و نهم بولانا محمد صدیق و مقرر فیض بر احیای
سنت و امامت بدعت و انکار الهام ظنی است و طریقه مرضیه عبودیت

بسم الله الرحمن الرحيم حامداً لله العظيم و مصلياً على رسولنا الكريم درین وقت بخت بعد از غروب قیامت
بدعت شائع گشته است و ظلمات آن عالم را فرو گرفته و سنت غریب شده است و انوار آن مستور
گردیده و که بخت ادر احیای سنن مشرکه و نشر علوم شرعیه خبیث بر بندگان و افراد سیل کمال رضامندی
حضرت خداوندی جل سلطان سازند و قرب بارگاه محمدی را ازین عل چویند مضمون حدیث است کسی که
احیا کند سنت مرا که مشرکه اهل گشته است مرا و انوار صد شهید است اول مرتجع احیایان آنست
و عمل بآن و کمال احیا نشر آنست و سعی نمودنت در عمل دیگران بران و در دوزخ آن الهام ثابت است که
همواره اظهار رسیده بر جاست این الهام که شکن است کبیرت که ازین در و خالی است قل او کثر نوشته
بودند که اثری از قبولیت بالیقین و انحراف در حق خود مشاهده نمی نماید محمد و اجروم و یقین درین قسم امده
در زمان نزول وحی بوده است و در غیر آن زمان علامات و آثار و نبیارات که سبب طمانینت طلب بود
کائنات و چون بهم الهام در میان است در دو ضطراب دامن گیر است نوشته بودند که عبادات و طاعات
خود را شائسته قبول نمیدانند بایران در بعضی اوقات از انبیا آن مکمل می ورزد محمد و این نشان عمل
مطلوب است و اگر قابل قبول و انبیا یا ندانید عمل باید کرد و از ان استخار باید نمود و بر داری قبول آن
باید خواست تا شائسته قبول گردد و نورانیت پیدا کند عمل و متفق طریقه بندگی نیست و جز ازین متویل
لعین و دیگر محبت و توج خاطر که فقیر انبیا است چه اظهار آن نماید بختی که شمار است با اثر آنست و دفع هر چه

از مهمل آمده است از پیشگاه چنین ست در گنجینه و بگویند که کسی اندک نعم و رضا عنده محبت و رضای خود را به
محبت و رضای اینها سبقت داد و در حدیث قدسی و انا لیسلم لا یشد شفق خود را ثابت کرد

مکتوب و ثبت است بمحضرت مخدوم زاده خواجه محمد اشرف
و در ذکر بعضی ملهات حضرت پیر دیگر خود رضی الله تعالی عنه

قال الله تعالی ذاکمنا بخلق عظیم با این انا کما تنسخ ما کنتم فعلون علای کرام ازین تنسخ استنسخ ملک
مرا صد بار زده است و را مجازی میگویند حضرت ایشان را میفرمودند که من وقتی این آب بکار میگردم در خاطر
برخیزد که حضرت حق سبحانه و تعالی که استنسخ را اینجاب قدس خویش نسبت میفرایند آنرا حقیقتی خواهد بود
یا نه شود و گشت که در آن مرتبه مقدسه نیز حسناخی برای استنسخ ملک ثابت است این فقیر معروض داشت
که آیا استنسخ حق در مرتبه معلا مخصوص است بیغنی اشخاص یا عام است فرمودند که مخصوص این مخصوصان است و در بیان
ایشان و حضرت حق سبحانه اموری میگذرد که او سبحانه نخواهد که ملک را نام بران اطلاع دهد و ملک فضل الهی و توبه

من ایشان و الله و فضل عظیم و کذا قال الله تعالی الیه توفی الا نفس من موتا نسب سبحانه التوفی الی نفسه مع
ان توفی ملکوت کما یدل علی الاخری و توفی ان یكون من بعض النصوص بطور ملوک با جانی بعضی الاخبار من بعض الملک الملک
بعضی نصوص من جمله ای ذلک فی بادی قول و جوابی علی حضرت ملک حق و ذلک بعضی الی علی شریک استیغاثی

مکتوب و ثبت است بمحضرت زاده خواجه محمد عیسی در جواب مکتوب بانجناب و دفع قول حکما که
موجود معدوم نشود و معدوم موجود نگردد و تحقیق آنکه جو زائد است با عین و ذکر کمالات نماز

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی رسول محمد و آله اجمعین
عنایت نامه سالی حضرت مخدوم زاده گرامی سلمه به این عاصی را مشرف و ممتاز گردانید شفاق
پایا مسلمه وحدت وجود مسلمه نور و شمس است که با این جدا این مسلمه عریضه بار سیده است بنگار این
بیاصلان الهی را کن نمودن تحصیل حاصل و زبده بکرمان فرستادن است مقصود از تصویح سابق حق بود

که معلوم شود که و رای این معرفت معامله دیگر هم هست که نسبت میان این و آن نسبت قشربست
معقول آن نسبت مشتق نشد و آنرا محال و جبروت تصور فرمودند و نسبت اولی که می نویسد که بعد از
تجلی ذات کار و بار همه با تجلیات صفاتیست که آنها را انانیت نیست بعد از تجلی ذات علی هست و رایا که خواهان
ذات تجلی بود و گرفتار معامله باشد که رای تجلیات است تجلیات صفات چو افرو و آید و جرات نمودن با اگر بعد
از نزول تمام مطلق حقیقی بالکمال اطلاق و تنزه از هر زده از صفات وجودی است بسیار گران است و الا با یقین
کرده اند که آن مشهور مطلق حقیقی است و ذات حق جل و علا همان مطلق است **بخواب اندر گریه و موشی شتر بند**
از شراب کو فرج بر سراب حاصل نازد و نیز تنه بر نمودن مطلق حقیقی را از غیر و غیریت را منحصر در تعینات
نمودن اما که این هر دو مقدمه منتهی بران باشد که مطلق حقیقی را جز در ضمن مقیدات و تعینات وجودی حاصل نیست
و این منتهی مستلزم نفی ذات است تعالی عن ذلک چه اگر وجود حاصل بود نسبت انانیت ثابت باشد و الا نشانی
متعالیان قضیه مقرر است بر تقدیر قضیه اطلاق تعقید حکم آن از سایر اطلاق و تعقید جداست چه مطلق را
جز در ضمن مقیدات وجود نیست و اینجا چندین است که مطلق وجود حاصل دارد تفصیل آن در جواب کتاب آن
مخدوم که متضمن مسائل مشکک است ثبت یافته است و بر تقدیر تنزل شخصی که گرفتار مطلق من حیث بنو
مطلق است هرگز بقیدات هر چند معین باشد خورسند نخواهد بود مقیدات هر چند معین مطلق باشد لیکن هر کدام
را احکام علیحدّه است و معاملات جدایی را بدگری خط نمودن و گرفتاری یکی را عین گرفتاری دیگری
دانستن از حد نظر بعد است تیسر هر چند در آن مرتبه منقود بود اما دین گرفتاری تا آن گرفتاری بسیار
فرق است طالب حیوان من حیث هو هرگز با انسانی و فرس خورسند نشود هر چند در میان اینها نسبت
انها و کائنات است و در مرتبه حیوان تیسر منقود باشد و آنچه در توحید کلام حضرت خواجّه بزرگ قدس سره
فرموده اند که ایا از غیر غیر مطلوب است و غیر حق عزیر با انسانی سابق است چه هرگاه مشهود و ذرات وجود
مطلق حقیقی بالکمال اطلاق و تنزه باشد غیر مطلوب چگونه بود و قابل نفی کدام وجه باشد و از غیر غیر اعتبار
خاصی که خلاف مقابله است آری اگر مشرب الخضر با مجرم وحدت وجود بود از کتاب این قسم تعلات را
گنجش هست و الا لا با آنکه گویم که مراد از مطلق که در عبارات شریفه واقع است اگر مرتبه لا تعین و غیب

هویت است چنانچه متباد از عبارت است چه مطلق حقیقه با کمال اطلاق و تشریح مناسب همان مرتبه است پس
 آن مرتبه بطور این طالع عقلیه برتر از ادانت که متعلق علم و معرفت و شهود گردد و لهذا از طلب عشق آن مرتبه
 متبر به منع میکنند و طلب آنرا تضییع وقت می ثمر نیست قول بشاید آن در هر ذره از ذرات معنی ندارد و هرگاه
 او از غیرت منزله بود جمیع مشاهدات مشاهده او باشد پس منع عشق و طلب و صورت نبندد و اگر مرتبه
 وحدت است چنانچه کلام تو هم بآن مشعرست حیث قائل او بود و میشود اکل و هوای لذاتی و در تمام التوحید لای
 هر چند مطلق حقیقه آن را گفتن چندان مناسب ندارد که این مرتبه مطلق من و جهت کمال اطلاق مرتبه
 فوق راست پس گوئیم که مطلوب هنوز برای آنست و سالک در راه است از طلب در راه بند شدن
 و مقتضای طلب کامل است هر چند این تعین را از این بر تعین ندانند و تعین تعین است مالی جهت بآن
 فروخته نشود و موهومی الشرب که اقرب بجمیع است بآن در تمام و تعین این تعین را به اشتباه و تشریح او
 از غیرت از طلب لا تعین فرو نشیند **مصرع** **فراق دوست اگر اندک است اثر نیست**

اگر گویند که این تعین غیر متعین است پس یافت و شهود یکی تعین یافت و شهود دیگری باشد گوئیم پس چه
 از فوق آن میرساند و منع طلب او میکنند که یافت او در ضمن یافت این تعین حاصل گشت پس معلوم شد
 که یافت آن مرتبه از یافت این مرتبه جداست لهذا آن ممنوع شد و این ممنوع نشد اگر گویند هرگاه وصول
 و یافت آن مرتبه محال باشد پس چرا گرفتار آن بود و در طلب و تضییع وقت ناید گوئیم هر تقدیر رسیدن عشق و
 گرفتاری امر اختیاری نیست همه مقدمات عقلیه منع اذعان نموده آمد و عاشق صادق را از طلب محبوب

محال الوصول از دست نشود **اگر سزفت تو را از سر سودائی هست** **بجمل هر چند محالست تنهایی نیست**

تمتای عاشق بپاره آنست که خود را در طلب معشوق بسوزد و بر بله و بد بلا خود دانی و تنهایی نگذارد و به غیر
 او در زمانه که از معشوق چیزی بدتش ناید و گوشتاب نکنند و گور دکنه که آن در دست بکاز است خوش رفت
 اگر نهی کبفت دامان یارم **اگر فراق کس دیگر ندارم** **اگر عشق درو مندا بین هم کمال خود ندارد**

است که بدانند معشوق از طلب این آواره آگاه است و در فراق این بپاره با ابتداء فان لم تکن تراغله
 بر اک باست که مطلوب از معشوق مجرور و غم بود و وصل هرگز منتظر نباشد این در طلب و تضییع وقت بجاو

گفته شود که سرایه عمر آن عزیز است که این در دانه و دست است **س** پنجم در دو تو صد جیت ز غری که گوشت
 پیش ازین گشت گرفتار غمت می بودم **و** آنچه فرموده اند که این معرفت را خواص و علامات است چون توحید
 در نفس الامر شهودیت نه وجودی پس تحقیق باین علامات در کار نبود این همه کارخانه در شهود سالک است
 فی الحقیقت صفات او در همان صرافت تقید اند صفات واجب تعالی نشدند از قلب حقیقت محال است
 و اگر بی تفاوت صفات ممکن عین صفات واجب شوند باید که در هدایت محمدی صلی الله تعالی علیه وسلم
 و هدایت خداوندی جل شانہ تفاوت نبود پس کریمه ای که ملائمتی من اجبت و لکن اندر بیدی من یشار
 بچه معنی باشد و نیز حدیث اتم علم با امور دنیا که راجع بود و میرا که در علم خداوندی عزیزانه انجینین نتوان گفت
 و کریمه ولو کنت اظم الغیب و کریمه لا ادوری ما فیصل بی و لا یکم کدام اعتبار باشد و درین شهود سالک مستعد
 را مانع بسیار است چه مقصود از سیر و سلوک و ریاضات و عبادات زوال گرفتار است از ادون او تعالی
 که باین شهود بچشم می پیوندد و مطلوب ازین نگردد و حصول بندگیست و مشاهد و محو فقر و گناهی
 خودست زیرا که بنده با از برقه بندگی بکشد و خدا شود و کمالات ذاتیه و متحقق گردد که نمای این امور از کمال خودی
 و انانیت مشغول حضرت خواجه بزرگ فرموده اند بندگی با خواجگی راست نیاید و آنچه نوشته اند که فنا
 حقیقه در مرتبه وحدت نهایت این طریق است از باب وحدت وجود چونکه همواره گرفتار نفس اند فقا بر وجه
 کمال باین طائفه را چگونه گفته آید چه فزاد زوال گرفتاری است از ادون او تعالی و این جماعت همه وقت
 گرفتار به زره از ذرات اند هر چند بعنوان غیریت ندانند ازانی حقیقت غیریت کمال بخیر نیستی و سستی
 صورت بند که ازین گره بایند و بولای اتفاق و انفس پویند با آنکه گوئیم که تحقیق بخواص و علامات
 مذکوره در حین این فثابت نیست که آن تحقیق در مقام بقاست چه در مقام فنا و استهلاک میولای ممکنات
 نشسته نیست و مثل بصود هر چه و عرضیه خدنی نه پس برین تقدیر رواست که بنهایت مرتبه توحید برسد که
 فنا حقیقه بود و ازین علامات هیچ دردی نبود و اگر تحقیق باین علامات نهایت و کمال باشد پس فنا را نهایت
 گفتن چگونه است آید بر سر اصل سخن ویم فنا و بقای وجودی بر تقدیری بود که ممکنات را وجودی باشد بود و جز در
 شهود نیست اما انات همواره از اهل امانات است اینجا جز بنیل علم نیست لیکن بقضای انا عند ظن عبده

باندازه این کمال با وی معامله فرمایند و آثار و علامات مسطور در وی پدید آید و بر تقدیر تسلیم فی این محلات
از دیگران چگونه معلوم شود و از کجا دانسته شود که دیگران هنوز در راه توحید اند با وجود غرض و حقائق آن
و غرض و در فائق آن بجای که با علایق تحقیق و در حقیقت تصدای ترقیق این مسله رسیده باشند و باز با حداد
خداوندی عمل شان از ان گذشته و پیغمبر و راشی پیوسته باشند و شقاق از معارف توحید وجود هر چه دارند نیند
که حال شریف است که او را آنجا سخن نیست که اکابر اهل الدبآن کلم کرده اند هر چند از راه مکر و غلبه محبت
گفته باشند حضرت جدی قدس سرور درین مقام قدم راسخ دارند و تصانیف عالیه تالیف نموده اند
لیکن آداب شریعت را از دست نداده اند چنانچه طور محققانست اما فی دیگران نمودن و حق را محصور
خود داشتن و دورای آنرا محال دانستن از امثال ایشان بی محبت و همچنین حضرت شیخ ابن عربی
را خاتم ولایت محمدی تعیین کردن از تمام پیران نقشبندیه خود سلب آن ولایت نمودن است جرأت
باین قسم امور نمودن از بلند فطرتان در کمال سبعا دست و عجب تر آنکه این سینا را بحجت نام یاد کرده اند
با آنکه عقائد فاسده و مخالف عقائد اهل حق است و موجب کفر و تضلیل و قال الامام الغزالی بعد بیان
عقائد احکماء و فوج کفر هم و کفر شریعتهم کافارابی و ابن سینا و آن سرور علیه و علی الاصولات و تعلیمات
در واقع پیغمبری در حق او فرموده اند رحل اضله الله علی علمه نیز پیغمبر دیگر مثل این در واقع دیگر فرموده اند
از دیگران اگر این طور امور مطالعه نموده آید چندان جای گمان نیست اما از امثال ایشان اگر شد تا در تقسیم
امور گوش نزد مخلصان و مجانب شود و جای آن دارد که گفتم نموده آید بنا بر این این همه جرأتها میکند اسید
عفوست محمد و ما حضرت قطب عرفا محمد الدین الرضی خواجگاه در آخر کار فرموده باشند که یقین
یقین معلوم شد که توحید کوچکی است شاه راه دیگر است با ذان محمد می نویسند که آنحضرت در شوط
وصدت در کثرت بوده اند چنانکه آن ملاذ بر قصه صدور این عبارت شریفه از آنحضرت مطلع نشده اند
که بتاویل آن مسارعت مینمایند نه آنست که مجبور این عبارت از ایشان سر زده باشند آنرا تاویل کنند
و از ظاهر صرف نمایند هر چند قابل تاویل نبود و صدور این عبارت عالیه منبئی از محلات است
و مبتنی بر مقدمات

هرگاه ما مختصر چنین فرمایند درین مقام باشند آنکه از حق بی تابعت ایستاد هر چند مغلوب حال باشند
تقلید پیران دست نهند و آنچه فرموده اند که این معرفت با دلائل نقلیه و عقلیه مساعدست و دلائل نقلیه که
درین باب می آید اکثرشان از قبیل بنیابهاست که البته از ظاهر مصروف است و اول مست و اوله
عقلیه غیر از انبیاست که سخن را در اینجا بجا نگاهدست چه چیز خواهد بود محقق و دواتی رحمه الله تعالی می نویسد
که این سلسله درای طور عقل است و مولانا عبد الرحمن جامی قدس سره میفرماید که درای طور عقل طریقت
که دران طور بطریق مکاشفه و مشاهد چیز چند نکشف میگردد که عقل اندرک آن عاجزست بجهانچه هست
از ادراک معقولات که درک عقل است عاجز اند و دران طور محقق شده است که حقیقت موجود که علین موجب العجز
ست نه کلی است و نه جزئی از آنچه حکما گفته اند که معدوم موجود نشود و موجود معدوم نگردد و درین دو مقدمه
ادعای بیهمت میکنند ممنوع است و دعوی براهست غیر مسجع که حکم و حکم است بلکه فی الحقیقت انکار است
از قدرت باهر که او تعالی اگر معدوم را موجود کند و عالم را من غیر شیئی خلق فرماید و یا همه را معدوم و یا چیز گرداند
از قدرت او محال تعجب نیست این مقدمه منجر بقدم عالم است که قول بآن کفرست چه اجماع اهل مل است
که عالم بحیثیت وجودیه محدث است و نیز مخالف است مرآیه کریمه را او که میگوید لا اله الا الله خلقنا من قبل اولم یک
شیء قال لا یضی بیضاوی فی تفسیر دل کان عدما صرنا و تیر من ملزم تعطیل صانع مختار است تعالی شان
چه صانع او بجهان بطور اینها ایجاد معدوم میکند و ایجاد موجود خود محال تحصیل حاصل است و مقتضای مقدمه
ثانی وجودات ممکنه باید که در بقا هم محتاج صانع نبود بلکه او تعالی قادر بر اشیاء و نیز در اعراض غیر
قادره که هم حدوث آن مشاهدست بهم فای آن مشاهدست چه خواهد گفت قول بآن فی الحقیقت نفی
صانع مختار است تعالی عن ذلك علوا کبیرا عدم زیادتی صفات نیز ممنوع است که خلاف مقر اهل سنت
ست صاحب تعریف لجمال صوفیه را در باب صفات که لا هو ولا غیره است می آید و در تقدیر تسلیم نیز علی
برای تأیید اعدم مقابل آنکه کافی است و سخن در باب زیادتی وجود در جواب کتب آنکه که متضمن مسائل متکثره
است تفصیل است لیکن چون در اینجا نیز تقریب شده مجلی نوشته می آید که اگرچنین طالب یقین که صاحب
فطرت سلیمه است بوجهان صحیح خود رجوع نماید و بنهم صائب مایل صادق نماید و باید که الله تعالی یتقاه

که در موجودیت خود محتاج به غیر ذات مقدس خود باشد یعنی نفس از هستی خالی بود و احتیاج بوجود داشته باشد
و نیز زیرا که حقیقت و ماهیت او تعالی بعین وجود و هستی نبود چه هستی کنفی نفس از مصادر و احوادث است
آنرا بطور عدم احتیاج به غیر حقیقت باری تعالی دانستن و بران مطلق بعین نفسی ندارد و ذاتی که در خارج
موجود است بوجود و اصل چه در کار که در عقلی اطلاق کنیم که مفهوم لغوی آن معنی باشد قائم بغیر و احوال بود
و از معقولات ثانیه باشد و مع ذلک شرعاً باطلاق آن وارد نشده باشد صوفیه هرگاه جمیع نسب اعتبارات
را از ان حضرت سلب مینمایند چه جمعی از ایشان وجود را هم سلب نکنند و از سلب وجود ثبوت عدم لازم
نماید که آن نیز نسبت به وجود تعالی و از النسب و الاعتبار و مراد این بزرگواران از عینیت وجودی
وجود است یعنی آنکه او تعالی خود بخود موجود است و وجود قسری بیش نیست زیرا که این اکابر حقیقت حق را
بسماء وجود مطلق میدانند یعنی وجود از وی چه صورت دارد چه نفی شئی از نفس خود محال است پس حق
آنست که او را حقیقت است و ذاتی است و راسی وجود و آن نبوده در موجودیت خود از عرض وجود مستغنی است
بلکه اویشانی است که این عرض آنجا نیست خود بخود موجود است از برای نفی احتیاج بغیر چه در کار که او را
عین وجود گوئیم چه ابر تر از وجود گوئیم و اطلاق وجود در ادیان حرم اقدس باز ندیم و عبادت احد تعالی بجهت
که هر چه در عالم حقیقت است نمونه و مثال آن در عالم مجاز ظاهر سازد که از آنجا بحقیقت پی ببرد چون ذات
آنحضرت را خاصیت است که بخود موجود است نه بخود و وجود را نموده آن ساخت که اگر موجود شود بخود موجود شود
نه بخود و لاجرم قطره الحقیقه و آنچه میگوئیم که ذات مقدس بخود موجود است مجرد تعبیر است نه آنکه آنجا وجود است
قائم با و آنچه شیخ لمان گفته که حقیقت حق تعالی وجود است و غیر او نیست الا عدم عدم مبدأ اشیا
نخواهد بود و اصل آن که موجب قلب حقیقت است ناکام وجود و دو آن متجسسی نیست لاجرم نفسی بحسب فیه
است از وجود اول آنکه وجود را حقیقت حق سبحانه گفتن خلالت عقیده اهل سنت و جماعت است
شکر احد تعالی صمیم دوم آنکه صفات ذاتی جل سلطان بطور اهل سنت را از بد ذات تعالی پسین مطلق
قول با آنکه غیر او نیست الا عدم درست نماید چه تواند که صفات برین تقدیر مبدأ بود و سوم آنکه قلب حقیقت ذاتی
بود که عدم وجود شود اما اگر موجود شود چه استحال دارد علما گفته اند که وجود معدوم است و بیج قلب حقیقت نیست

چهارم آنکه قلب حقیقت آن زمان شود که عدم موجود شود اما اگر عدم موجود نماند و قلب حقیقت نبودیم آنکه مودای
لفظی است که درین عبارت واقع شده و میبویست لهذا آنرا منحصر در تجزیه و تخیل ساخت و حق را حلال علا
یاده و میبایست ممکنات گفتن در کمال شتاعت است و مبدأ یعنی موجود ذات حق است سبحانه و در اینجا تجزیه
و تخیل در کائنات است اما قول الشیء اذا ارادنا ان نفعل له کن فیکون ششم آنکه ذات حق را عدم مقابل گفتن بمعنی
ندارد و آن وجود دیگر است که عدم در مقابل آنست که بمعنی کون و حصول است هفتم آنکه وجود نقیض عدم نیست
تا از انشای عدم وجود لازم آید قال بعض العرفاء فوق عالم الوجود عالم الملك الودود و آنچه گفته که اعدام
اضافیه که در عدم حصول دارند نیز نتوانند حصول اشیا شده چه با قطع نظر از آنکه چون علم حضوری بود حصول
اعدام نخواهد بود اما حصول گردن این اعدام در علم از جای آمد چه معلوم جز ثابت من و چه نبود در کمال سقوط است
اولاً آنکه علم واجب را حضوری گیرند یا غیر آن نفی علم او تعالی نمودن از اعدام اضافه ثابتات جهل است
مراور تعالی عن ذلک علواً کبیراً ثانیاً آنکه لاسلم که معلوم جز ثابت من و چه نبود چه با بیشک اعدام متمایز را
میدانیم گوشت نداشته باشند ثالثاً آنکه عدم ثبوت اعدام متمایز من کل الوجود ممنوع و محل نظر است خصوص
شیخ صدرالدین قونوی قدس سره گفته است که شکی نیست بر وجه شکیست ثبوتی و وجودی شکیست وجودی
ظهوری است مخرج و از مرتبه اثر است و عالمی از عالم شکیست ثبوتی ثبوتی است در علم و در خارج و این شکیست محمول
جاعل نیست پس عدم مطلق شیء نیست مطلقاً باعتبار ثبوت یا اعتبار وجود و اعدام ممکن شکیست ثبوتی نیست پیش
از وجود یعنی بیان شکیست مخاطب میشود مگر قبول اثر میکند و وجود خارجی می آید و در جای دیگر خدمت شیخ فرموده که گفتن
علم واجب بعد از آنکه قبل از وجود خارجی فی حقیقت تعلق بعد و نیست زیرا که جمیع ممکنات متناهی و نامتناهی است
ست و علم علی که روح قدسی و عقل کل است محمل بعضی آنست و لوح موجودات است که نقش کل است مفصل
آن محمل است محقق و دانی گوید رحمه الله تعالی عدم نیز از نظر مابعد و وجود حقیقی است چنانچه امام حجه الاسلام
در بعضی ناسل میفرماید که اصل همه کائنات فناء است پس بر قیاس هم بر حمت گردناید بجا چه فناء اصل موجودی
اول و چه بود و فناء احوال فناء است زیرا که فانی کائنات قدیم نیست فناء اصل خود فانی بود چون او را
موجود کرد و تمام فانی روی نیست اگر فانی کائنات را قدیم دانیم با قدم باری سبحانه و تعالی شرک کرد و با شیم

پس درست آنکه فنا قدیم نیست بلکه فنا محدث است پس فنا که اصل کائنات است در قای خود محدث است
و حال که اصل جادیت در جمادی و مواد خود محدث است نه قدیم نیست معنی قول اهل سنت که محدث
لین مثنی تا اینجا سخن امام است را بجا آنکه بظاهر این کلام متناقض است چه اولاً حصول اعدام را در علم مسلم نیست
چون آنکه گفت اعدام اضافیه که در علم حصول دارند نیز می‌توانند اصول انشائی و ثانیاً نفی آن نمود اولاً بابت
علم حضوری و ثانیاً بآنکه معلوم جزائیت من وجه نبود و خامش آنکه صوفیه علی‌احیان ثابته را اعدام اضافیه می‌گویند
و حقائق ممکنات تصور می‌نمایند و آنچه بعد از این مسطور است که معلومات را حاصل پیدا شد که علم بیکه عالم است
اما اعدام را کدام اصل نیست گوئیم که اصل منتهای اعدام کمالات الهی آنکه باقیات و در علم قیسم دارند و درینجا
که اخلاف است بدان آنچه نوشته اند که حقیقت بندگان گرفتاری با و گدازشگی از غیر اوست هر چه بود و دنیا
و چه عجبی بی چنین است اما محقق و مطلق ادعای این معنی شریکانه فارق اصل میان فریقین تجلی است
با احکام شرعیه و تیزین است بسنن مرضیه علی مصدرها الصلوات و التسلیات و التحیات علامت کمال
گرفتاری با و گدازشگی از غیر و کمال اتباع سنت و اجتناب از بدعت است هر چند آن بیش این بیش الا
آن گرفتاری را نه پسند و آن گدازشگی را عین گرفتاری شمرند که ایراداتی که بر توحیات کلام حضرت
خواجیه بزرگ نموده اند هر چند همه آن ایرادات کلام است بر سناخص که مدفوعست مع ذلک بطریق تشبیه
گوئیم که چون عود هوا جس و دوساوس بی خود علم صورت ندارد چه در هنگام نسیان هوا جس و دوساوس نیست
بنابران بنای سخن بر علم اشیا و نسیان اشیا نموده اند که در میان این هر دو کلام است از مخلوق مخلوق
تعالی بعلاده آنکه وجود و سایر صفات وی اثر قدرت باهره اوست بیچاره راهی است کنه، که بعد از وجود
بیشتر حقیقه را ولی بصائر قویه آن راه بطین و آن علاقه معنوی محسوس و هوید است در شبهه بی اتحاد چه
و کار است دخان را با آتش کدام اتحاد است جماعه که نسبت درست کرده اند و محبت را بکمال رسانیده اند
با دمای علاقه محبوب منجذب میشوند و هیچ چیز از وی دوری مانند و بهد اشیا را بعلاده آنکه در راه حقیقت پدید
درین صورت هیچ چیز عارف را بخود نمی‌خواند بلکه با و را می‌خورد و لالت می‌نماید و نظر بصیحت نارت را برین
از خودی اندازد و بخلاف در صورت اتحاد که سالک بیچاره را هر شیء بخود می‌خواند و گرفتاری و نوانت پند

و خود را بنوعان مجربیت و امینای هر زشت و دیو بگوشه معشوقی پیش می آید و سد سندی میگردست
 پس اینفته رخ دیو در گشته و باز **بسوخت عقل حیرت کلینچه بوجهی ست** و نیز اگر وجود و سائر کمالات در ممکن
 ظلال آن مرتبه مقدمه باشد پس از ظل باصل شاد راه است و عینیت ظل در اصل را منتهی است و این فقیر
 هرگز علم عارفانه را که باشیای عقلی کند بعد از کمال کمال حضوری نوشته است از نفی علم حصولی علم حصولی
 لازم نمی آید زیرا که علم حق سبحانه که پیشیا تعلق میکند و رای حصولی و حصولی است مجرد افکاشانی است که سبب
 تیز معلوم است بی حصول صورت و موجودات علمی بآن معنی است که علم باعث تیز زانها گشته است اشیای
 هر چه است بر وجهی منکشف اند علم واجب را باشیای علم حضوری یا حصولی گفتن مگر بطور ارباب توحید
 وجودی راست آید و علم عارف بعد از کمال همین منوال میگرد و اشیای هر جا باشند بر عارف منکشف میگردند
 بی حصول صور آند و نفس عارف و بی تاثیر این علم و رای حصولی و حضوری است هر چند مجربان عقلیه
 عقلش آزار باور ندارد و پذیرند که خارج از بحث اند این قسم امور ذوقی است و وجدانی الزامی نیست عزایت
 این معرفت از همین رگد است که علم حضوری نبود و از حصول صورت و در بدن لم یذوق لم یدر خد و مانا از
 یاز تجلیات و مشاهدت گفتن باعتبار آنست که یقین یقین معلوم گشته است که مطلوب در او و این تجلیات
 و مشاهدات است گرفتاری بآن گرفتار نیست اظلال بلکه شبه و شال که فی الحقیقت غیر مطلوب است و حکم
 بعینیت جمیع اشیای مطلوب را از سرگشت نماز است که خبر از مطلوب میدهند و نشانی از آن بی نشان دارد
 قربی که در حین ادای آنست بیرون آن نیست در حدیث نبوی علی مصدرها الصلوة و السلام و تحیه آمده است
 که در نماز سجای را که در میان بنده و خداست برداشته میشود و آنگاه معراج فرمود پس هر چند سعی در تکمیل
 آن ننوده آید سعی در تکمیل آن نسبت است که این مشاهدات و تجلیات بگردان زسد فلک فضل الیدیه من نشان
 و الله و اول الفضل العظیم کمال این معاهده ملا و البسته بقریب نبوت است که دست اکثر ارباب ولایت از آن شجره
 بلند پاکوتاه است تمام ورق باید گردانید اما معاطله این بآن کشد قرب آن جداست و علوم و اسرار آن علحد
 راه وصول آن باین راه مناسب ندارد و شاه راهی است که انبیا علیهم الصلوات و التسلیات و البرکات
 و مصحاب ایشان و خال خالی از افراد این امت نیز از آن راه مطلوب رسیده اند و آنرا که حضرت قطب الغفا

خواجہ کا بہمن راہ اشعار نمونہ از آنجا کہ فرمودہ شاہ راہ دیگرست ہر چند دست بکہ واقعست کہ از راہ ولایت کسی بآن زدہ و علیہا رسد

ابو صفیہ تارسم صدا را با اظہار شوقم کہ نور و از م و شانی بلند آشیان دارم نماز و مقصود برین صورت نباید داشت در عالم غیب الغیب حقیقتہ دارو کہ فوق ہمہ حقیقتہا است تا بآن حقیقت نرسد و بابل آن آتش مگر و از کمال نماز چہ در یاد ہما نا کہ در حدیث قدسی قف یا محمد فان اللہ یصلی اشارت بآن حقیقت باشد نماز معشوقی ست دل را بگو یا بصورت زیبای او در عالم مجاز باین ارکان مخصوصہ و نمودارہ وادایہای بخای او را باین خشوع و آداب ظاہر ساختہ ہر کہ بآن صورت گرفتار و فریفتہ نگرد و حقیقت باین ارکان چہ در یاد کسی کہ واللہ و شیفہ آن ادا ہا نشود قدر باین خشوع و طمانیت را چہ درک نماید بکلمہ لطافت آن عالی تر از آنست کہ زبان زد این ہرزہ گوی گردد و نفاس آن برتر از آنست کہ قلم این بوالعوس خیال ترجمان آن نماید لیکن از نفاس نفیہ ارباب باین دولت عظمی امید ہادام و از زمین محبت و خدمت شان نوید ہا ست

چکہ شکت از دستم گران کیسو بچنگ افتد و صبح از گریہ نام گران سہ در کنار آید سبحان یک باب العزیز علیہ صفون و سلام علی المرسلین الحمد للہ العالیین امید از شفاق عظیم آن کریم آنست کہ من بعدد گفت گوار برین مجبورہ صبی بر بندہ و بگذارد کہ در کج نام راوی نام گناہان و سوز بجران خود میداشتہ باشد و السلام علی من اتبع الهدی

مکتوب بیست و سی و یکم بجناب و معارف آگاہ مخدوم زادہ گرامی شیخ محمد صبغۃ اللہ سلمہ اللہ تعالیٰ در مکاشفہ حضرت مجدد الف ثانی رضی اللہ عنہ

الحمد للہ و سلام علی عبادہ الذین صطفی علی حضرت متعالی منقبت ایشان ماضی اللہ عنہ میفرمودند کہ روزی در حلقہ فخر شستہ بودم یک گونہ فحاشی مخصوص روداد تعینی کہ داشتیم روز وصال آورد و این نظر داشت کہ کشید تا آنکہ بعد نماز عصر ہمان وزن شستہ بودم دیدم کہ امام بہام حضرت ابو حنیفہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ با جمیع ملائمہ خویش بکہ با جمیع مسلمانان و مجتہدان کہ در مذہب ایشانند گرد من جمیع اندوہ اندوہ اند و بعضی از اساتذہ حضرت امام نیز در آن وقت در نظری در ایند چون ابراہیم ہاشمی و غیرہ ایشان می بینم کہ گویا انوار ہمہ ایشان در من در آمد و من بآن انوار تعین و بقایا فتم و بتام معجزہ از این انوار

به اقتدار و دوسه روز نایب ما جبرایان فرمودند که چنانچه تعیین و بقای که بعلمای حنفیه شده بود همان قسم
تعیین و بقا بعلمای شافیه متحقق گشت چنانکه دیدیم که حضرت امام شافعی با جمیع علما و مجتهدان مذہب خویش گمرون
جمعت محسوس گشت که علمای حنفیه از من بیرون آمدند این زمان با نوار علمای شافیه متحقق گشتیم چنانچه سابقا با نوار
علمای حنفیه متحقق شده بودم بعد از آن مشهود گشت که انچه از من رفته بود باز من عود نمود یعنی نوار حنفیه بحال
با نوار سوادعی ازین برود و فریق متحقق شدیم ازین جهت اگر آن حضرت را حنفی الشافعی گویند گنجانش
دارا نموده اند که آن وقت چنان معلوم گشت که حق ازین هر دو امام بیرون نیست اگر از حنفی جانی حق
مانده باشد شافعی گرفته است و از شافعی تجاوز کرده است این معنی را بیا لفظ تمام میفرمودند و میفرمودند
که ما از من یا سیه حصه با امام عظیم مسلم ست و ثلث یا ربع بشافعی ست و السلام علی من اتبع الهدی

مکتوب بیست و سی و دوم بشیر المین علی خلجالی در حق کلمات قنای نفس

بسم الله الرحمن الرحیم حضرت حق سبحان و تعالی ما آواره شدگان را بحقیقت اتباع مصطفوی علیه و علی
آله الصلوة و السلام متحلی داشته این خلعت موهوم را که التفات و توجه بآن نزد خواص بندگان او
شکست آن نایب از انفس ماست که حجاب و پرده مطلوب گشته است بلکه خود را بطلوبیت و الوهیت
خوانند که بنیانت نهاده علی نفس که معروف حقیقت یککیت ادا میرانند تا با خدا که مطلوب حقیقی را بی مزاحمت
غیر از عبادت و وابسته و بر سقیده شود و این ابرار را که بر روی آفتاب خود پرده خود گشته است از میان
بردارد و جنب شمشیران ظهور آفتاب انرا محو و متلاشی سازد که جویند ملائک نامی و نشانی نیابد و هرگز
نکته از امور دنیای نماند بآن معنی که درین وقت خود را عین مولا تصور نمایند بلکه خود را از میان بکشند و نیابد
نهاده است اغیار را از محله عروسی برآرد عروس است نه آنکه اغیار را عین عروس تصور نمایند
شاید جمال عروس بشاید اغیار درمانی و چون خداوند تعالی بنده را باین قسم فنا که قدم اول است
در این راه مسرت سازد و بنده بگویم ان الصبر کم ان قوت و الاماکات الی الاماکات را بابل امامت سپرد
تواند به عیسی را بصاحب کلمات دهد و عدم مفید را که مرآت آنها بود و عدم مطلق سپارد هر چند این بد

اثناس و عاربت هم باعتبار توهم است فقط چه فی الحقیقت هیچ کمال از آنحضرت منفک نگشته است و هم از
عدم مطلق و نفس الامر جدا نشده اینجاست بدل علم است پس خیر که باین انعکاس توهمی که خود را کامل و خیر دانسته
بود چون نظر او بر اصل خود افتاد و نیک ملاحظه نمود و بدید که جمیع کمالات آنجا ثابت است اینجا پیش از ارازه و بی تحقیق
قدرت هیچ نبود چنانچه صورتی که در آئینه منعکس است چون نظر حاصل خود اندازد و اندک صورت بیرون آئینه
است و در آئینه هیچ صورتی ثابت نیست این زمان اینچ نامی و نشانی از وی نماند چه حقیقت ممکن نیز بیان
علم بوده است که فی الحقیقت جل و کربت مصرع ای برادر تو همین اندیشه پذیرد و یقوت حکم کریمه الذین جاهدوا
فینا لنمنهم سبلنا ثانیان آن میگرد که او را بجانب اقدس راهی بدیند و به بقا باشد و تجلی ذات که قدم
ثانی است مشورت سازند و ادا دم که بلوث عدم بلوث است بیاقت قرب آنحضرت ترازو بلکه ترازو از
عدم بحقیقت او آینه خفته است ازین دولت قلیل الضیبت و اسلام علی من اتبع الهدی

مکتوبات فیضی مسموم شیخ عبدالموینی ایوبی در فضیلت خدمت و نشان و مجتبیان

بسم الله الرحمن الرحیم بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات بکلام از ان اشفاق پناهی میرساند احوال فقرای این حدود
مستوجب است اسلول من الله سبحانه سلامتکم و استقامتکم تدبیرت که از احوال خیر مال اطلاعی بنخستید و اندر سول الله
بنخیر باد چه نعمتی است که حضرت حق سبحانه و تعالی بنده را در کبر سن و آردان ضعف با ثمار قبولیت و تسبیح
معلی و مزین گرداند و نور جبین او را شاهد عدل سازد و مقبولست که فاسقی را بعد از موت شخصی در خواب دید و از
احوال پرسید گفت مرا بنخستید ند سائل از روی تعجب پرسید که کدام عمل گفت روزی بایزید بسطامی بعد از
نماز عصر دست بد عاید داشته بود من نیز در آن دعا شریک بودم و دست برداشته آمین میگفتم بطغیل آن دعا
مرا بنخستید ند پس غبطه بر امثال شما عزیزان باید نمود که موسی سیاه را در خدمت دوستی از دوستان او تعالی
سفید کرده اید و خود را در دل ایشان جاداده این امر عظیم القدر را اندک خیال نکنید و هیچ عمل را مساوی
این عمل جزو بل الاجر قصور نماید که جزای این عمل حق است سبحانه جزای اعمال دیگر گردان نرسد حاصل
الاعمال دیگری آگاهی از حقیقت این عمل از صورت و نشر تبار و زنی نماید حقیقت این عمل است که بختیق ساخته

لبس الالباب میر سادہ و از انجا بوقی دلالت می نماید و حقیقت این امرست که نفس لمار را از اطمینان و سرکشی
 با نیت و اطمینان و بقا و بقا مشرف می سازد و حقیقت این عملست که اعتدال دیگر را از صورت اعمال حقیقت آن
 می برد مثلاً نماز در روز و زکوة و حج و غیر آن از اعمال ظاهره در ابتدا هر چه از ان بوقی می آید صورت اعمالست
 و بعد از حصول حقیقت کار حقیقت اعمال بجای آید مثلاً حقیقت نماز دائمی نماید و حقیقت روزه عظمی بذات
 القیاس پس در ادای فکر این قسم نعمت عظمی جدید بیخ مرعی باید داشت مع ذلک خود را قاصر در ادای حق
 آن باید بگذاشت و زمانی تقصیراتی که در ادای حق صحبت و خدمت این بزرگواران بوقی آمده است از کرم
 او قضا می بخشید و زاری نام سالت باید نمود تا اثر اجابت معلوم گردد و ربنا ارحم الراحمین ان نورنا و اغفر لنا انک علی کل
 شیء قدير و سلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی و التزم متابعت المصطفی علیه و علی آله و صحبه و اخوان من
 الانبیاء و المرسلین و الملائکة المقربین و سائر الصالحین الصلوات و التسلیات و البرکات العلی

مکتوبات دینیت شیخ جام بنحو مجمل علم غرضی الد و خواجہ شمس الدین محمد شمس الدین کمالیات ذکر نصائح

بسم الله الرحمن الرحیم قرۃ العینین و مسرة الاذنین خواجہ محمد کاظم مع الاخوات والاخوان اذا فاتات
 آخر الزمان و از کفر شیطان در حر و زوایان حضرت حقیظ عثمانی بوده در مقام صبر و رضا و تسلیم باشند نسیه اند که در جواب
 انوی مرحومی کلمات و متکاوی و واقف اسرار الهی جل شانہ چه نویسد غم و درد فراق و نایافت صوری آن
 کاشف سعادت معنوی را چه سان و نماید دل حزین این مسکین را با آن خواجہ سیرج السیر پند پر واد محبت
 طبیعی و تعلق عزیزی بوده و هست و همچنین بعکس چنانچه پیش ازین در حالت حیات خواجہ از مفارقت سیر
 خواجہ دل مضطرب می بود و الحال که این قسم فرقت در میان آید خیال باید نمود که چنانچه الام حرق بمول و در غم
 میان که سیر پند بودی بار | او عالم در میان شد چون شود کار | ماتم دوستان حق را جل شانہ در رنگ
 ماتم سائر الناس نباید و انت ماتم دیگران در یک جزو زمین است و ماتم اینها در تمام زمین و آسمان ماتم
 دیگران و بعضی از جسمانیان است و ماتم اینان شامل جسمانیان و روحانیان ماتم و دیگران مقصور بر بطا هر
 و صورت و وجود این بودگان چو که واسطه فیوض معنوی و افادات باطنی است ماتم شان بظاهر و باطن

استیلا دارد لیکن باینهمه چون تقسیم فعل جمیل مطلق است جمیل است **صحیح** هر چه خوابان کنند خوب آید
 و در نظر حجاب و مشا بران فعل ابوابیکه همه وقت زیبا و شگفتی نماید کسی را که این دیده اند و درهای فیض از بطن
 دوستان خود بروی کشادند و از قید صورتش رهایی دادند چه معنی را بمعنی راهی است و باطن را باطن بطنی
 سدی که بود گرفتاری اول بصورت و ظاهر بود چون فعل و تکوین حق جل جلاله جلوه گرفت دل را بر محل گرفتاری
 از گرفتاری راست چه فتای قلب که بر نرخ و حقیقت جامع است منوط بطنی فعل است که فعل برین جامع است
 قلب را باین مناسبت نامه است و باین تجلی فعل آنکس بر یقین دانست که افاضه فیوض و برکات فعل
 اوست و وجود و ساطع در میان بهانهش نیست موت و حیات متوسط یکسان است این زمان از اموات
 در رنگ اجابا هر دو شود **صحیح** اگر دری بسته شدی دل از گری بکشانند فی الحقیقه میفرض دیگری است
 تو ساطعیا اگر نشود تو ساطع اموات بود و چون این تجلی کمال رسد وجود واسطه مطلقا از نظر به خیر و در خلوت خانه
 محبوب بی مزاحمت نشود و اغیار نشیند **صحیح** بعد ازین خوشترم به تنهایی به سخن یکای دیگر رفت مطلب آنکه
 بفعل او و تعالی رضی و شادان باشند و جاد و شریعت را محکم گیرند و عمل بسنت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 گزینند و او ضلع بنحید و والد خود را از دست نهند و هیچ نماز را اول وقت حاضر شوند و در رمضان حلی و ولده و سایر
 اهل حقوق بکشند و موسوم جوانی را منتقم شمرند و جدا نام در تحصیل ماضی حق حل و علامتی دارند و قوت با س
 جوانی را صرف خدمات صاحب خود نمایند و ایام ضعف و پیری چه کار از دست خواهد آمد باین ایام
 را بسا بگذرانند و در امور لعب صرف نکنند و در عیش افشند که به کام عیش و در پیش است اللهم ان اعیش
 عیش الآخرة این وقت و وقت کار است کم بهمت را چمت در کسب خیرات بر بندند و جز مولاد در حساب
 او مطلب نداشته باشند فقر و مسکن را بجان دوست دارند و با امر او ان و در مندان صحبت دارند و صوم
 دور ایشان را از دل و جان عزیز دارند و محالست ایشان گردینند و اصبر نفسك مع الذین یذعون بهم
 بالعداة و انفسی یریدون وجهه و لا تعد عینک عنهم ترید زینة الحیوة الدنیا و البلی دنیا و اخر مات آن
 گویست چشم نگاه نکنند و آنرا محقر و ناچیز دانند و هم قائل تصور کنند و خدمات طلبه حق را حتی الامکان بخوبی بپذیرند
 و بر دیگران تا مقدر باشد نیندازند و اگر سر سر بند نیست خدمت مرقد مطهر نورانیه سبحانه و تعالی را ساطع نکنند

سبارک دانند و خانه خود تصور نمایند و باره وقتی در مجاورت او نشسته و سوره صرحت کنند و کسب بعضی کمالات نمایند و
 باین غفلت مخالفت طریق صحبت نداشتند و با عیال و فرزندان سلوک نیک و معروف نمایند اما مواظبت تمام
 بآنها پیدا نکنند تا موجب اعراض از انجذاب مقدس نشود و مورد وعیدانه کان فی الهه مسرور نبود و با کلمه هر
 منافی در احوال جناب قدس خداوندی جل سلطان بود شوم و نامبارک است و آنچه چنین نبود محمود و مبارک
 است کلمه همین است و اگر احوال ظاهر و باطن خود را و جماعت را نویسان باشند و السلام علیکم و علی من لکم

مکتوب و سی و پنجم بخندوم زاده محمد سیف الدین
 در تحذیر به نعمت حق سبحانه تعالی و در دید قصور اعمال

باسمه سبحانه کرم خداوندی جل سلطان و بظیف رسول اوصی الله تعالی علیه آله و سلم و عین توجیه سر دشمنی قدسنا آمد
 بسره الا قدس معامله تسلیک و تمیل بغایت سهولت پذیرفته و راه وصول اقرب گشته و کار دهواریام و شوم
 مقرر شده هر چند بحسب کثرت اشتغال این معامله قلت دارد چه این وقت کثرت آزار تا بد لیکن از روی
 کیفیت افزون و بیش از پیش است یکی از مسترشدان بواسطه در بهشت روز از اهدای تعلیم طریق از فاضل
 قلبی در خود نشان پیدا و چیز زیاده بیان می نمود که گویا بحوالی قنای نفس رسیده و ما ذلک علی الله بعزیز و اکثر
 مجازان فقیر که از احوال مسترشدان خود بیان میکنند و قصص سرعت حصول شان که مشروح می سازند عقل
 عقیل در تحمیری مانده است اگر بادشهر بر دیر زن بیاید توای خواجہ سبقت فزن

باید دانست که مرئی حقیقه است سبحانه از انوشاهان بر ساخته اند و طبعی با وجود این همه فاضله انوار و افاده
 اسرار که این دل انگار روز بروز در خرابی است و حاصل وزگار و بعد چرمانست و غفلت و کسب معاصی در
 تزلزل و لرزه است از خداوندی جل شانزه ترسان و لرزان است نمی دانند که خدا با وی چه معامله کنند
 و در کلام جگر داخل سازند بر نماند و غفلت از نوبت اسرافاتی امر ناو ثبت اقداسنا و انصرنا علی القوم الکافرن

مکتوب و سی و ششم بنقیض حقیر محمد علی عفی عنہ فی باب سر حقیقت صلیط طریق جمال

تسلیک لا علم لنا الا ما علمتنا و در فی الحدیث وقت یا محمد فان المدیعی عالی حضرت متعالی منعت حضرت
ایشان ماضی المدیعی عنده پیش از مرض اخیر و همچنین در مرض موت از حقائق و اسرار صلوٰۃ و حقیقت
صلوٰۃ و بیان صلوٰۃ انبیاء و کمال اولیاء و خصوصیتی که انبیا است علیهم الصلوٰات بر کمال دیگر و صفوات اربعه
انبیاء و ملائکه کمال علی علیهم الصلوٰات و البرکات که اقتدا نموده اند و کیفیت صفت بستی این بزرگواران و تفاوت
درجات ایشان در میان خود با از روی قرب و منزلت و آنکه در صف اول ازین برگزیده ها کیست و انبیاء علی کرامتی
شان در کلام مجید سبحانی مذکور است در آن مجمع چه خصوصیت دارند و مقام خاص فرمودین و دنیا که بر مقامات بزرگان
سروری و بزرگی دارد و در بیان وسعت آن مقام و از سابقان این امت کیست که به وصول آن مقام بطفیل و
تبعیت شرف و مستعد است و تعیین مقام خود و بیان خصوصیت آن و آنچه در باب مخدومی استادی
در حصول نصیبی ازین دولت فرمودند و نیز آنچه درباره این عاصی آوازه بشارت دادند و آنچه در حصول
این دولت بطریق اصالت و بطریق شئیت فرق نموده و ایناسب ذلک چیز را در معرض بیان آورده
که فکر و عقل و وهم و خیال از ادراک آن مقام حیران و سرسیمه بود چون تفصیل اکثر امور مسطور
از جمله اسرار لازم الاستتار است بنابراین باجمال در ذکر این مقام اختصار افتاد و السلام اولاً و آخراً

مکتوب دویست و سی و هفتم بحضرت مخدوم زاده خواجه محمد نقشبند

سلمه ربہ و اشارت بعضی مقامات حضرت ایشان سلمه الله تعالی

الحمد لله و سلام علی عبادہ الدین صطفی حضرت پیر و شکیر رضی الله تعالی عنه روزی فرمودند که در
زمره سابقین که حضرت حق سبحانه در شان شان غلظه من الالین و طلیل من الآخرین فرموده است
نظر میکردم خود را داخل آن جرگه دیدم و یکی را از منتسبان خود نیز در اینجا با خود یافتیم و مثل آن در اسرار تشابهات نیز
نوشته اند که تشابهات کنایت از معاملات است و است که شخصی را معامله حاصل بود و علم بآن معامله نباشد یعنی او را یک
فردی از منتسبان خود مشاهده نموده است بگریان تا چه رسد خوش گفت

سعادت باست اندر پرده غیب

نگار کن تا گرایزند در حبیب احمد الله الذی اذهب عنا الحزن ان ربنا لغفور شکور و سلام

مکتوب بیست و نهم بمحضرت مولانا خواجہ محمد شریف حصول العیسیٰ ایشان بارگاہ حضرت ایشان

بسم الله حامداً و صلياً روزی حضرت ایشان رضی الله تعالی عنہ پیش از آنکه بسفر اجیر رواند ہمراہ خلیفہ محضر و صوبہ پنجاب بالائی آب چناب در ایام تشریق موسم اعتدال خریفی بود دقایق اسرار خفا و بقا و زوال عین و اثر بطرز خاص خود بیان می فرمودند و سخن از وصول کعبہ مقصود و نشان آن بردبان مبارک داشتند و زیاده از یک ماه شده کہ ہمین قسم معارف در میان بودند و زود بر و زغراب دقایق آن میگذشت و این مجبور بتوجه شریف آنحضرت غواصی آن درامی نمود و حضرت ایشان ہموارہ در تفتیش و تبیین وصال این بی پردہ بال می بودند و زقب ترقی او داشتند و توجہ بر آن می گماشتند تا آنکہ در آن وقت کہ بیان دقایق مسطورہ می نمودند و غیر این فقیر دیگری در خدمت شریف نبوده بعد از ہفت سال روزگار این دور از کار و از شہاد حق وی نمودند و بشارت حصول معاملات مذکورہ فرمودند و این بیت را در نشان او زبان الہام ترجمان خویش آورند و بیت

دست در پای کبوتر زہد ناگاہ رسید | احمد اللہ سبحانہ علی ذلک و علی جمیع نعماء تعالی و السلام والا کریم

مکتوب بیست و سی و نهم لمیرک عباد اللہ و لد قاضی محمد زاہد کابلی

در شرح معرفت مسموعہ از حضرت مجدد الف ثانی رضی اللہ تعالی عنہ

الحمد لله رب العالمین و السلام علی سید المرسلین محمد و آلہ اجمعین و انجاء بنوی علی مصداق الصلوٰۃ و السلام و اتحیۃ آدہ است عالمی کہ بتجشعای علم خود عمل بکنان علم بروی حجت میشود و مناسبیت انچه علمای کرام گفتہ اند کہ عالم تارک عمل را نازل منزل جاہل میکند حضرت ایشان ماورنہ یعنی متفکری بودند آخر کار بفضل پروردگار بر آنحضرت چنان شکست ساختند کہ این حکم مخصوص بعالمی است کہ علم وی منقلب بجال نشدہ باشد اما اگر علم عالم بفضل ایزدی علم احسان منقلب بجال شود آن علم بروی حجت نیشود اگرچہ بآن علم عمل نکند نتی محمول باصحت منہ رضی اللہ تعالی عنہ این فقیر گویم اما کہ عدم حجت علم بآن معنی است

که بر عالم تارک مثل و مواخذه است مواخذۀ ترک عمل و مواخذۀ علم یعنی با وجود علم ترک عمل کرد و بعد انقلاب علم بحال مواخذۀ علمی مرفی است و مواخذۀ ترک عمل بر شیت است انشا و انشا را خذ و تفصیل این مقام آنست که ذنوب که از عارف قبل ولایت صادر شده است بعد حصول معرفت ایدست که آن ذنوب مجبور شود اگر چه آن ذنوب از قبل منظام و حقوق عباد باشد لان مطلق الاسلام بحسب ما کان قبایه حقیقه لا عام هو لمعرفه باده سبحانه و مطلق الاسلام الحکام لا یحب النظام و حقوق العباد لکن بحقیقه انشی و کما له مرتبه لیس لطلقة و اگر از عارف بعد معرفت صغیره صادر شود چه اولیا از کبار محضو فنانند امید آنست که در او را بآن مواخذۀ مکتند و آن معنی که مصروف گناه باشد و مواخذۀ نشود که آن مذہب ملاحد و زنا و قه است خدا هم الله سبحانه و تعالی بل بآن معنی که عارف را از او متمنیه سازند تا تارک آن بتوبه و استغفار نماید و اگر گفته ایم که سلام حقیقی منظام و حقوق را نیز محمی نماید زیرا که حق سبحانه مالک علی الاطلاق است و قلوب العباد بین چهره من اصابعه تعالی یقلبها کیمت یشاء پس امید آنست که آن عباد در انعم البذل داده از ان عارف رانسی سازد و از ان حقوق در گذراند فائده مانا که معنی انقلاب علم بحال آنست که چنانچه قبل معرفت اخذ علوم اوله شش رعیه و بطریق استدلال بود بعد حصول معرفت آن علوم بطریق کشف فلفی من شد سبحانه باشد و سلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعت المصطفی علیه و علی آله الصلوات و البرکات اعلی

مجلس از ذکر صاحب این مکتوبات فیض آیات

حضرت عروۃ الوثقی خواجه مجید الدین محمد معصوم خلف الصدق و خلیفه عظم حضرت قیوم ربانی محبوب صمدانی شیخ احمد فاروقی سهرزندی مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنهما ولادت آنحضرت در سندهزار و نود و نواصت شده و وفات در سنه یک هزار و هشتاد و نوزدهم ربیع الاول است جامعیت علوم عقلی و نقلی و کمال شایستگی و معنوی داشتند و بشارت مقام قطبیت و منصب قیومیت از پدر بزرگوار یافتند نسبت طریقه احمدیه بتوجهات ایشان در اطراف عالم شائع گردیده و عالمی بواسطه آن جناب باحوال بلند و مقامات ارجمند پیوسته کشف مقامات انبیه آنچنان بود که از ولایات بعیده منتسبان خود را اعلام میفرمودند که فلانی بولایت موسسه

رسیده و غلانی بولایت محمد پیشرف گردیده و صد هزار کس بر دست ایشان مرید شدند و بهشتی هزار آدم را
 آنجناب خلافت داده اند و در خدمت ایشان طالب در کهنه بنفاد و دیگر کلمات و لایات میر سپید و بعضی را
 در یکجا توجه به جمیع مقامات میر ساینده و دیگر کلمات و مقامات و مکاشفات و کلمات ایشان از کتب مذکوره است
 خاندان عالیشان واضح و واضح است حاجت تحریر ندارد و همچنین فرزندان آنجناب اقطاب وقت بودند و
 هفت اقطاب را منور ساختند و خلفای آن مستطاب در اکتان عالم شهرت یافتند و بهدایت ایشان پادشاهان
 کمالی خفی عند ارباب العرفان و اصحاب الایقان و الی الاکین همان منبع فیض جاری است و تا دوره
 آخر زمان نخواهد بود و ان شاء الله تعالی چنانچه یادگار این طریق تعلیم بحال است فیض آیات قطب الاقطاب
 سادات الان لا اله الا الله و الله اعلم و الله اعلم و الله اعلم و الله اعلم و الله اعلم و الله اعلم و الله اعلم
 برقع کشای شایسته دینی فدی بکشتی آفتاب صباحت شمشیر و راحت خروج نشسته محبت الهی و ظهور محبوبیت جناب است
 بنامی موسی طوره زان آئینه دار جلوه جان حضرت سیدنا و مولانا محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن ابراهیم بن ابراهیم
 سایه گستر است و همان کلمات سابقه از وجود با وجود آنجناب ظاهر و باهر فاضل علی ذلک کثیر الکثیر

زند زین کوه مجراشتیا تش جوش عمانی
 بارگاهش حضرت محی الدین حیلانی
 همان در صورت پاکش جمال کوه کفانی
 شامویش کرد اجائی ره و رسم سلیمانی
 روان و روشن او ظاهر الوار فوقانی
 زخورشید جاشش نرماه خود خشانی
 کند علم عظیمش سر سبز تقسیر قرآنی
 رمانده خدا از یک نگاه ناز پنهانی
 دل نظاره بازان می برد از چین پیشانی
 ملاحتهای شور افکن صباحتهای غلانی

خدا یا کیست این کز نام او تا بر زبان آمد
 فروغ محفل خواجه بها الدین و المله
 عیان از شوکت و شانشن جلال محسی عمران
 علو منصب فقر جهانگیرش چرمی پرسی
 دل حق منزل او مخزن اسرار و ادنی
 ز عیان جلالتش قطر باطوفان محیب اندر
 و در وضع شرفش از ره سنت نشان دار
 با گردان حریف پست این نادان محصر
 تبسم کیهان بازم با نادر جلال او
 قیامت بر عشق بر پایی کند هموم

<p>جهانی رو بدین گاهت جهان دل هو خواست حریم کعبه کوی تو دارم شرب دیگر بقای بعد الفنا با کعبه آمد مسجد اورا جرات اقدس او جز بنوت هر چه انگاری</p>	<p>بصورت قبله عالم یعنی جان جهانی کمی آرد دنیا بخافش سرکش بقرانی کمی جوشد ز دیوار و درش نوادر پزدانی خدا فرموده تو بدیع کمال نوع انسانی</p>
<p>الحق که خمیر این اکابر سرشته انوار نبوت است و نسبت پاک ایشان اصالت و اصالت آنهم شد که مومنان ایشان را ایمانی باین معانی حاصل است و سرای ما در بقعه ارادت و عقیدت ایشان داخل نگیم الموضع من احب جادو به محبت ایشان بشارت رساند پس ماندگان است و محبت ایشان وسطه عروج ما دور افتادگان آنهم مدالذی هلاک اند و اما کما لنتدری لولا ان هلاک اند و اسلام علی من اتبع الهدی</p>	<p>الحق که خمیر این اکابر سرشته انوار نبوت است و نسبت پاک ایشان اصالت و اصالت آنهم شد که مومنان ایشان را ایمانی باین معانی حاصل است و سرای ما در بقعه ارادت و عقیدت ایشان داخل نگیم الموضع من احب جادو به محبت ایشان بشارت رساند پس ماندگان است و محبت ایشان وسطه عروج ما دور افتادگان آنهم مدالذی هلاک اند و اما کما لنتدری لولا ان هلاک اند و اسلام علی من اتبع الهدی</p>
<p>قطعه تاریخ طبع انطبع عاجو کلید الخاطر محمد عبد الرحمن شاکر</p>	<p>قطعه تاریخ طبع انطبع عاجو کلید الخاطر محمد عبد الرحمن شاکر</p>
<p>شکر صد شکر کاین فخر و رفاه منسلوک از صفایش بود انوار معارف روشن کرد تصنیف چه خوش خواجیه محمد مصوم شاکر از انوقت غیبی بی سالش چرخ است</p>	<p>طبع گردید بعد از تحفه و حسن صفا وز جلالش بود آنسوار خدای جلوه نما ترنهای شده از خانه کشفش پیدا هست مجموعه و دچسپ تصنیف گفتا</p>
<p>ایضا از طبع سدید عظیم اندید حافظ محمد ابو سعید خا صاحب سعید</p>	<p>ایضا از طبع سدید عظیم اندید حافظ محمد ابو سعید خا صاحب سعید</p>
<p>وه چه زیبا طبع گشت این نو کتاب وه چه ساشش بے بها آید سعید</p>	<p>هر که دید از حال قیل و قال شد طبع مکتوبات وجد و حال شد</p>
<p>ایضا از طبع گرامی ضحی می مولوی محمد عبد علی صاحب استی متخلص باسی صحیح مطبع نظامی</p>	<p>ایضا از طبع گرامی ضحی می مولوی محمد عبد علی صاحب استی متخلص باسی صحیح مطبع نظامی</p>
<p>هزاران شکر حق کرد و غیب بهر مظهر انوار بشیر و انداز المانه با معانی دست با دست مسالک را سوا یک کرده روشن</p>	<p>برآمد شا به زیبای عاقبت بهر مکتوب او ترغیب و ترهیب فضاحت با بلاغت یافت تقریب معارف را عوارف داده ترکیب</p>

